



# تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما

[www.iran-archiv.com](http://www.iran-archiv.com)

# تحليل آموزشی بیانیة اپورتونیستهای چپ نما



www.iran-archive.com



تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ‌نما  
از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

بهار ۵۸

# فهرست

	— تقدیم به . . . . .
	— درباره انتشار این کتاب
	— اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر
۱	جریان اپورتونیستی ( انحرافی ) چپ نما .
۵	— مقدمه
	بخش اول : درباره مسائل تشکیلاتی — سازمانی
۳۳	فصل اول — مروری بر تاریخچه اپورتونیستی
۴۶	۱- ناچیز جلوه دادن نقش "رضا"
۴۸	۲- سوء استفاده از طرح تقسیم شاخه‌ای سازمان
۴۸	۳- سلطه اپورتونیسم بر یکی از شاخه‌ها
۴۹	۴- به بن بست کشیدن بحثهای استراتژی
	۵- اشکال تراشی ایدئولوژیک و نقض سکتاریستی و فرصت طلبانه
	قرار مربوط به عدم طرح این مسائل در سطوح پائین تر و
۵۳	تعهد مبنی بر به تردید نینداختن این سطوح .
	۶- نقل و انتقالات تشکیلاتی به منظور گسترش و نفوذ دامنه
۵۵	عمل اپورتونیسم .
	۷- یورش به بنای عقیدتی
	۱- روشهای غیرمستقیم
	۲- روشهای مستقیم

- ۱ - روش های غیر مستقیم :
- ۷۰ الف - ارزیابی مقدماتی توان ایدئولوژیکی
- ۷۱ ب - نکته پرانی و تکه پرانی
- ج - رفع نکردن اشکالات ایدئولوژیک افراد
- پائین و پاسخ ندادن به سوالات مربوطه در
- ۷۲ ذهن فرد .
- د - موکول کردن حل مسائل خصلتی افراد به
- تغییر بنیاد های ایدئولوژی .
- ۷۴ ه - خرد کردن شخصیت و اعتماد بنفس افراد
- بمنظور هر چه بیشتر منفعل کردن و تغییر پذیر
- ۷۶ کردن آنها
- و - حمله به بنیاد تفکر ایدئولوژیکی مجاهدین
- و اسلام واقعی ، تحت پوشش " دکماتیسم
- مذهبی " و تقدیر نویسندگانی برداشتهای
- راستگرایانه نویسندگان مذهبی از اسلام به
- منظور هموار کردن راه سرکوب ایدئولوژیکی
- مجاهدین بدون پای بندی به تفاوت کیفی
- ۸۳ آنان از سایر برداشتهای تفکرات رایج .
- ز - لجن مال کردن رهبری ، مسئولین و دست
- آوردهای گذشته سازمان به منظور تخریب
- ۱۰۵ بنای ایدئولوژی سازمان .
- ح - تبلیغ عملگرائی بخاطر پائین آوردن
- نقش مکتب و ایدئولوژی ، جهت سست
- ۱۴۳ کردن پایه های عقیدتی افرادی اطلاع .
- ط - قطع آموزش های ایدئولوژیک سازمان
- ۱۴۸ جمع کردن و از بین بردن مدارک آن .
- ی - مطالعه غیر انتقادی آثار ماتریالیستی و
- مارکسیستی بمنظور تغییر دادن موضع
- ۱۶۰ ایدئولوژیکی افراد .

۲- برخی از روشهای مستقیمی که در جریان تغییر دادن

- ایدئولوژی اعمال شده است :
- ۱۷۱ الف - سرکوب ایدئولوژیک افراد از طریق خرد کردن شخصیت آنها ، استفاده از همه نوع برچسب و مارک تحت عنوان " انتقاد
- ۱۷۱ ب - گرفتن مسئولیت افراد مقاوم و خلع سلاح و قطع ارتباط آنها با یکدیگر ، فرستادن شان به کارگری ، مضافاً بر عدم احساس کمترین مسئولیت ایمنی در برابر آنها
- ۱۹۶ - نمونه شکست برنامه تعلیماتی ۳ سال اول
- ۲۱۵ فعالیت سازمان ( ۴۴-۴۷ ) .
- ۲۱۵ - " پایان یافتن کار تدوین ایدئولوژی
- د - جاسوسی ، شهیدید ، شکنجه و کشتار به منزله آخرین کلام در پروسه تکاملی اصلاح و آموزش واقفان اپورتورونیستی به منظور " سرکوب "
- ۲۲۱ مجاهدین مفاوم .
- ۸- سوء استفاده فرصت طلبانه از عمل نظامی بمنظور تحکیم مواضع اپورتونیستی .
- ۲۲۷
- ۹- مبانی نظری و تئوریک اپورتونیسم یا خوش خدمتی غیر مستقیم به امپریالیسم ورژیم شاه به بهانه " تحلیــــل اقتصادی " .
- ۲۴۰
- موخره فصل اول - سخنی بامردم و نیروهای خلقی
- ۲۴۹
- ضمیمه اطلاعاتیه سیاسی نظامی شماره ۲۱
- ۲۶۰

"... اتبع مله ایراهیم حنیفًا"

در آغاز این تحلیل، یاد تمام خواهران و برادرانی  
را که برغم همه فشارها و سرکوب خونین جریان  
اپورتوننیستی، تقوای توحیدی و طهارت انقلابی دامن  
خود را حفظ نمودند، گرامی میداریم.

زنان و مردانی که چه در میدان نبرد ضد  
امپریالیستی؛ در شکنجه‌گاهها، درد ادگامها و در برابر  
جوخه‌های اعدام، و چه در صحنه مبارزات شرافتمندانه  
سیاسی، علیه اپورتوننیسم هرگز از مواضع یکتا پرستی  
یک مجاهد واقعی عدول نکردند...

آنان که بانثارهستی کوچک خود، در راه خدا و  
خلق، عظمت و شکوه بزرگ اسلام و آئین حنیف را عیان  
ساختند، نشان دادند که هیچ ضربه‌ای نمیتواند عنصر  
مجاهد و محدرا، از اوج قله انقلاب و ترقی خواهی به  
زیر کشیده و برداشتنش غبار عقبگرد و ارتجاع بنشانند.  
بدین گونه، اگرچه این مردان گاه به آتش کشیده  
و خاکستر شدند، لیکن هرگز بر سیمای پاکشان، در تاریخ  
مبارزات خلق ما، گرد پیریشانی و خواری و نیز فراموشی،  
نخواهد نشست (۱).

چراکه اینان، هر روز در این میهن، ققنوسوار، از  
خاکستر خود، دوباره زاده و زنده میشوند، باشد که  
فروغ اسلام با سوختن آنها شعله‌ورتر گردد و دویابری شدن

---

(۱) - للذین احسنوا الحسنی و زیاده ولا یرهق  
وجوههم ولا ذله ...

بر آنان که نگوئی کردند، نگوئی است،  
و زیادگی، و بر چهره‌هاشان گرد پیریشانی و خواری،  
نشینند.

از هرگونه غل و غش ، در قلب و ضمیر انقلابیون مسلمان  
نولدی تازه بیاید .

از این رو ، در برابر رنج تمام آنهایی که چه شهید  
یا به انتظار شهادت ، در مسیر خدا و خلق ، به میثاق  
انقلابی خود وفادار ماندند ، سرتکریم فرود میآوریم .

سلام علیکم بما صبرتم و نعم عقبی الدار

سلام بر شما ، به خاطر آنچه شکیبایی و مقاومت  
ورزیدید و چه نیک فرجامید .

www.iran-archive.com



همچنین گرامی میداریم ، خاطره جریحه دار شده  
تمام زنان و مردان آگاه ، و آزاده‌ای را که بر متلاشی  
کردن ناجوانمردانه مجاهدین خلق ، دل سوختند ،  
و افسوس خوردند ، این احساسات پاک مردمی نیز ،  
شایسته تکریم و ستایش است .  
باشد که ، ما ( مجاهدین ) ، نیز شایستگی  
بر خورداری از این سرمایه گرانقدر مردمی و انقلابی را ،  
احراز کنیم .

## به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

### توضیح در مورد انتشار کتاب حاضر

کتابی که اکنون در دست دارید نخستین نشریه از مجموعه آثار سازمان مجاهدین خلق ایران پس از سلطه منحرفین چپ نما بر سازمان در سال ۵۴ می باشد که برای انتشار در خارج از سازمان و در سطح عموم آماده شده است. چنانکه در مقدمه همین نشریه اشاره شده، کتاب حاضر اساساً "عین تحلیلی است که به منظور آموزش درونی اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بصورت سؤال و جوابهای آموزشی تنظیم شده و بسیاری قسمتهای آن نیز در یکی از شاخه های سازمان عیناً آموزش داده شده است.

تحلیل مزبور دقیقاً "بدنبال ضربه اپورتونیستها به سازمان مجاهدین و در اواخر تابستان سال ۵۴ آغاز و سپس تا سال ۵۷ تدریجاً" مدون گردید.

تدوین بخش حاضر و آماده کردن آن برای چاپ در پایان پائیز سال ۵۷ به اتمام رسید لکن به دلایلی که مهمترین آن اشتغالات مربوط به شرکت سازمان در قیام مردمی ضد استبدادی در طول ماههای آخر سال ۵۷ است، به تعویق افتاد.

اکنون در آستانه نوروز سال ۵۸، نخستین بهار خجسته آزادی انتشار جزوه حاضر به یاری خدا میسر گردید. به امید آنکه بتوانیم در فرصتهای مناسب آینده بخشهای بعدی را نیز آماده انتشار کنیم.

بنابراین ، خوانندگان گرامی بایستی به یاد داشته باشند که مفاد جزوهای که هم اکنون در دست دارند عیناً و تماماً " در شرایط سلطه ننگین شاه سابق تحریر شده است . باز هم باید تاکید نمود که انتشار مجموعه حاضر صرفاً " به منظور بهره گیری تمام مبارزان و مجاهدان ایرانی از یکی از دردناکترین تجارب سیاسی - تشکیلاتی معاصر است تجربه ای ملی و نه فقط مربوط به یک گروه خاص ، که هرگز نبایستی در خدمت بحث های نفاق انگیز و دشمن شاد کن بکار گرفته شود . بعکس منظور ما از تحلیل این تجربه کمک به غنای مبانی تفوریک مبارزه واحد ضد امپریالیستی تمام مردم ستمکش میهن خونبار مان است ، که تنها با تجزیه و تحلیل عوامل تفرقه و نفاق درونی نیروهای مردمی امکان پذیر است .

بنابراین انتشار جزوه نبایستی با یادآوری بیجای گذشته تلخ و مسموم ، و یا چوب زدن چریان انحرافی که اکنون بکلی از تاءثیر افتاده است یکی گرفته شود . اینجاست که به یاد این سخن بسیار والای علی ( ع ) می افتیم که درباره ابودر ، آن مجاهد رزمنده گفت :

" . . . و کان لایشکوا و جعاً الا عند برئه " .

" دردها و مصائب را بازگو نمی کرد و لب به سخن نمی گشود مگر پس از پایان آن و فراغت یافتن از آن " .

مجاهدین خلق ایران

فروردین ۱۳۵۸

- بنیانگذاری شده و مجاهدین ادامه دهندگان راه آنها می‌باشند .
- ۲- جریان اخیر ( تغییر دادن ایدئولوژی سازمان ) یک جریان اپورتونیستی (انحرافی) چپ‌نماست که سردمداران آن به سازمان مجاهدین خلق ایران و در نتیجه به جنبش خیانت کرده‌اند .
- ۳- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما هیچگونه تغییری در تضاد اصلی ما ایجاد ننموده ، دشمن اصلی ما همچنان رژیم و حامیان امپریالیست آن می‌باشد .
- ۴- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما بهیچ وجه حق استفاده از نام " مجاهدین " را ندارد ، و ادامه استفاده از آن به منزله استمرار خیانت است . نام "مجاهد" متعلق به سازمان مجاهدین خلق ایران است که بایستی بدون هیچگونه تغییری با همان آرم ، آیه و سال تاسیس ، مورد استفاده قرار گیرد .
- ۵- هیچ جریان یا عنصر مسلمان نبایستی با این اپورتونیستها ارتباط و همکاری داشته باشد . هرگونه ارتباط و همکاری سازشکاری محسوب میشود .
- ۶- ما با این جریان اپورتونیستی چپ‌نما مبارزه می‌کنیم تا به خط صحیح باز گشته ، یا منزوی گردد . مبارزه ما یک مبارزه سیاسی با شیوه‌های افشاگرانه است و هرگونه استفاده از شیوه‌های ارتجاعی ، از قبیل : کشتن ، لو دادن ، همکاری با پلیس و کمک گرفتن از امکانات رژیم را در این مبارزه محکوم می‌کنیم .
- ۷- ما ، بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت قائلیم مگر اینکه آنها این اپورتونیستها را تأیید کنند .
- ۸- ما به تمام نیروهائی که علیه امپریالیزم ، ارتجاع و استثمار مبارزه می‌کنند احترام می‌گذاریم و از دستاوردهای علمی و تجارب انقلابی آنها استفاده می‌کنیم .
- ۹- برادران مجاهد ما در داخل زندانها نبایستی با این اپورتونیستها رابطه‌ای جز رابطه انسانی و حداقل رابطه صنفی برقرار کنند .
- ۱۰- این جریان اپورتونیستی چپ‌نما ، موجب بروز زودرس یک جریان راست ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهائی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند که ما با آن هم مبارزه می‌کنیم . جریان فوق از ضدیت با نیروهای انقلابی بویژه مجاهدین شروع شده ، و سپس در مسیر رشد خود ، با نفی مشی مسلحانه به سازشکاری و تسلیم طلبی و سرانجام خروج از جبهه خلق

و تغییر تضاد اصلی منجر میشود. این جریان اپورتونیستی، خطر بروز رخد خصایص ارتجاعی را در درون نیروهای مرفی مسلمان، پیش می آورد .  
در مورد ادامه دهندگان راه مجاهدین گرایشات راست، از تجدیدنظر در دیدگاههای بنیادی سازمان آغاز میشود .

۱۱ - سلطه این جریان اپورتونیستی چپ نما بر سازمان، با اعمال شیوههای ضدانقلابی و استفاده فرصت طلبانه از موارد زیر صورت گرفته است :

الف - تکمیل نشدن کار ایدئولوژی سازمان و پیاده نکردن تعلیمات ایدئولوژیک، در سطح وسیعی از کادرها بطور مکفی، بعلت رشد کمی نامتناسب با کیفیت .  
ب - ضربه شهریور ۵۰ و از دست دادن کادرهای ذیصلاح، و در نتیجه عمل زدگی و دنبال نکردن کار ایدئولوژیک .

ج - ترک تعلیمات ایدئولوژیک سازمان، که با توجه به نفوذ عملی و تئوریک مارکسیسم در عصر ما، سلطه این اپورتونیستها را بر سازمان تسهیل کرده است .

۱۲ - ایدئولوژی ما اسلام، مبتنی بر جهان بینی توحیدی است که جامعه را با شیوههای انقلابی به سمت محو کامل استثمار و استقرار نظام توحیدی ( قسط ) هدایت میکند، و لذا در هر شرایط تاریخی اساساً " متکی بر محرومترین و بالندهترین نیروها و طبقات اجتماعی ( مستضعفین ) می باشد .

بنابراین " مجاهد خلق" در پرتو ایدئولوژی اسلامی خود با ویژهگیهای ضد امپریالیستی ضد ارتجاعی، و ضد استثماری که در شرایط حاضر مشی مسلحانه را ایجاب می کند مشخص میشود .

وظیفه ما، در شرایط کنونی حفظ و حراست میراث مجاهدین و تلاش در جهت احیاء و باز سازی آن می باشد .



## مقدمه

مهر ماه ۱۳۵۴، در میان بهت و حیرت کلیه نیروهای انقلابی و خلقی ایران، جزوه قطوری، تحت عنوان "بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" که: مارکسیست شدن سازمان را، اعلام می نمود، منتشر شد.

قبل از این تاریخ، این نامحتملترین فرضی بود، که در کل جنبش انقلابی ایران، بطور اعم، و در جنبش انقلابی اسلامی، که مجاهدین آغاز کردند، بطور اخص، قابل تصور بود.

چگونه میشد تصور کرد سازمانی با ۱۰ سال کار پیگیر مکتبی، که در راهس جنبش انقلابی ایران قرار گرفته، و خود را به مثابه تنها گروهی که از اقبال توده‌ای برخوردار است، "تثبیت" کرده است، مارکسیست اعلام شود؟ آیا این دقیقاً همان دامی نبود که دشمن وابسته به امپریالیزم، در راه این سازمان گسترده و با برچسب آزیمهری "مارکسیست - اسلامی" که پیوسته در سخنرانیهای شخصی شاه تکرار می شد، ۴ سال تمام در کمین نشسته بود؟

بویژه، که تا همین اواخر، مجاهدین، یک صدا و یکپارچه، علیه این افترای ضدانقلابی موضع گرفته، و چه در تعلیمات و نشریات، و چه در دادگاهها و تبلیغاتشان، قویاً آن را، تکذیب می کردند. چگونه می شد تصور کرد، که: یک سازمان انقلابی که در مخوف ترین دیکتاتوری پلیسی جهان، به مبارزه مسلحانه پرداخته، و علیرغم تمام ضربات

"اطلاعیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران  
در برابر جریان اپورتونیستی ( انحرافی ) چپ‌نما " ( ۱ )

۱ - سازمان مجاهدین خلق ایران ، سازمانی است با ایدئولوژی اسلامی و معتقد به مبارزه مکتبی که در سال ۱۳۴۴ بوسیله محمد حنیف نژاد ، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان .

( ۱ ) - مفاد این اطلاعیه که ضمناً " معرف سیمای ایدئولوژیک مجاهدین نیز میباشد ، همزمان با سلطه خائنانه جریان اپورتونیستی بر سازمان ( تابستان ۵۳ به بعد ) پیوسته مورد تاکید برادران شهید ما از جمله شهید شریف واقفی ، شهید فرهاد صفا ، شهید مرتضی صمدیه ، شهید محمد یقینی و ... قرار داشته است .

انقلابیون موحد و والا قدر که شماری از آنها در مسیر مبارزات صادقانه ضد اپورتونیستیشان که مضافاً بر مبارزات انقلابی ضد امپریالیستی بار آنها راستگین کرده بود سرانجام بدست فرصت طلبان چپ‌نما ، این دشمنان درونی خلق به شهادت رسیدند . به دنبال انتشار بیانیه اپورتونیستی در پائیز ۵۴ خطوط اصلی مواد فوق تنظیم و سپس در پائیز ۵۵ مشخصاً " تدوین و قابل انتشار گردید .

سرانجام در پائیز ۵۶ با مراعات چند تکمله جزئی مواد ۱۲ گانه بصورت کنونی در آمد . یکبار نیز در فروردین ۵۷ مواد فوق بصورت ناقص و تحریف شده توسط سمپاتیزانهای غیر مسئول در معرض انتشار قرار گرفت .



مهلک و خونین دشمن ، بسرعت مورد حمایت معنوی و مادی اقشار گسترده‌ای از مردم ، قرار گرفته است ، بتواند جدا از پایگاه‌های خلقی پشتیبان و منفک از زمینه اجتماعی خود ، تغییر ایدئولوژی داده و امید توده‌های مردم را درباره خود ، میدل به یاس سازد ؟ بویژه که اعتبار و حمایت‌های بی دریغی که نثار این سازمان گشته و موجودیت آن را " تثبیت " کرده بود اساساً " مرهون نفوذ و جاذبه ایدئولوژیکی آن باشد . و کدام محصل علوم اجتماعی و سیاسی است که ، نداند : هر تشکیلات و فرامسیون سیاسی ، به مثابه یک ارگانیسم اجتماعی ، به اعتبار محتوای ایدئولوژیکی خود به " وجود " می‌آید . و بقا و رشد خود را تأمین میکند . به نحوی که نهایتاً تمامی مظاهر هستی و اطوار و اشکال گوناگون مسیر حرکت خود را همانند موجودیتش ، مدیون همان بنیادهای ایدئولوژیکی‌ای است که در یک قلمرو آرمانی خاص ، به موجودیت آن جان بخشیدند . حتی با یک شناخت غریزی و حسی ، کدام فرد عادی ، در این حقیقت تردید میکند که رژیم با مارکسیست خواندن مجاهدین ، قصد بریدن پیوندهای توده‌ای - اسلامی آنها را که در حکم انهدام این سازمان است دارد ؟ پس حال که عامی و عارف هر دو میدانند " ماهی " خارج از " آب " هیچ فرصت حیات و فضای زیستی ندارد و فرض جهل تغییر دهندگان ایدئولوژی سازمان نسبت به این حقیقت بدیهی ، نیز بسی بعید است ، پس ادعای مارکسیست شدن سازمان ( و نه تعدادی از افراد آن ) چگونه قابل تصور است ؟ البته در هر جریان ، پیوسته ممکن است فرد یا افرادی بهر دلیل تغییر ایدئولوژی داده و به مجموعه اعتقادی جدیدی رو کنند ، اما چگونه تصور می‌رفت انقلابیونی آگاه مسئولیت " انقلابی " را که بدون آن ، " انقلابی بودن " خالی از هر معنی است فراموش کرده و تغییر مواضع فرد یا تعدادی از افراد را به حساب سازمان بنویسند ؟ آیا جز اینست که هر سازمان یا حزب ، پیوسته در یک رابطه اجتماعاً " مسئول " معنی و تظاهر پیدا می‌کند که نادیده گرفتن آن ، فضای زیستی و گلوگاه تنفس توده‌های آن را مسدود ، و بالنتیجه مبارزه طبقات و اقشار معینی از مردم را به نفع دشمن ، بی راهنما ، و بی سرپرست میگذارد ؟ از این نظر چگونه قابل تصور بود ، که گردانندگان سازمان دست در دست دشمن ، هم رای و هم قول با سازمان امنیت شاه به اقرار مطلبی که هرگز در مورد سازمان مجاهدین خلق ایران ( و نه تعدادی از افراد آن ) واقع شدنی نیست بپردازند ؟ بویژه این فرض از آنجا لامحتملتر می‌نمود که در رابطه با افراد تغییر موضع داده ، هیچکس

راه را بر یک انشعاب اصولی ، یا پیوستن آنان به دیگر انقلابیون مارکسیست ، نبسته بود و لذا در صورت تغییر موضع دادن ، به سادگی می توانستند از سازمان جدا شده و خط اعتقادی خود را مستقلاً " یا در اتحاد با انقلابیون هم رای خود ، ادامه دهند و دیگر ، کشتار مجاهدان و تلاشی سازمان آنان نیز ، موردی نمی یافت .

و نیز می توانستند همچنان از احترام مجاهدین که پیوسته علیه دشمن واحد نثار انقلابیون گروههای مختلف و متجمله مارکسیستهای اصولی ، کرده اند ، برخوردار باشند .

بنابراین ، آیا انصاف این نبود ، که اگر به فرض مطلقاً " محال هیچ نشانی هم از اکثریت اعضای سازمان ( که به اقرار خود مارکسیست شده ها در جریان تغییر ایدئولوژی به دلیل ایستادگی و مواضع اسلامی شان تصفیه شده اند ) بجا نمی ماند ، باز هم رفقای مارکسیست شده ، بایستی لااقل نام " مجاهد " را به مثابه یک سمبل معنوی به بنیانگذاران ، شهدا و اسرا و خلاصه تمامی مردمی که ، به این سازمان ، امید بسته بودند واگذارند ، تا به پاس و حرمت همه رنجها و شکنجه هائی که ، در راه آرمان ایدئولوژیکی خود متحمل شده اند ، با خودشان به سینه تاریخ سپرده شود ؟

آیا این انتظار از کسانی که همه چیز خود را ، مرهون این سازمانند و اینک تمام امکانات عینی و مادی آن را تصاحب کرده اند ، انتظار زیادی است ؟ و تازه این در صورتی است که به زعم " تغییر یافتگان " چنین پنداشته می شد که اکنون دیگر برای مجاهدین و مبارزات و ایدئولوژی آنان هیچ جایی در این میهن و در میان خلق وجود ندارد .

اینها و دهها " چگونه ؟ " و " چرا ؟ " ی دیگر در زمینه های مختلف ایدئولوژیک اجتماعی ، سیاسی ، تشکیلاتی و استراتژیک در زمره سلسله ای از سؤالات و چشم انداز- هائی بودند که فرض مارکسیست اعلام نمودن ، سازمان مجاهدین را ، هر چه نامحتمل تر و بعید تر می نمود ، چرا که این فرضیه صرف نظر از آنکه با هیچ ضابطه انقلابی و معیار اخلاقی و انسانی و حتی هیچ ملاک هشیارانه تاکتیکی تطبیق نداشت ، به شدت با نقطه نظرهای شناخته شده ایدئولوژی موزد ادعای تغییر یافتگان ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم انقلابی نیز ، در تعارض بود . گرچه ما با نقطه نظرهای ماده گرایانه ای که ، مارکسیسم به سازمانی نظیر سازمان مجاهدین که از هر حیث کیفی " با سازمانهای خرده بورژوازی متفاوت

است - می‌نگرد موافق نیستیم ، لیکن اگر به حکم حق طلبی انقلابی اسلام و قرآن ، که گروندگان خود را در هر حال در برابر هر کس به عدل و داد دعوت می‌کنند ، نخواهیم در برابر تغییر یافتگان مقابله به مثل کرده و هر کجی و انحرافی را که از ایشان دیدهایم به حساب ایدئولوژی مورد ادعایشان بگذاریم ، بایستی صریحا " اذعان کنیم که :  
در کادر ضوابط شناخته شده مارکسیسم ، از ۱۳۰ سال پیش ( یعنی همان اوان تحریر مانیفست بوسيله مارکس ) حمایت و تقویت کردن سازمانی ، مثل مجاهدین ، اگر چه ماهیت توحیدی ضد استثماری آن هیچگاه در کادر معیارهای کلاسیک مارکسیسم ، شناخته نیست ، بهر میزانی که چپ‌تر و مترقی‌تر است فریضه‌تر و واجب‌تر می‌شود .  
( اشاره به فصل ۴ مانیفست )

بنابراین مارکسیست‌شدگان ، چگونه می‌توانستند مدعی تطبیق حرکت خود با ضوابط انقلابی مارکسیستی ، که مبتنی بر حمایت هر چه بیشتر ، از نیروهای ترقی‌خواه است گشته و متلاشی نمودن مجاهدین را ، ملهم از ضوابط مزبور ، که به شدت با عمل کرد ایشان در تعارض است بدانند ؟ به عکس ، احتمال غالب بر این بود که آنها چنانچه به حقانیت تغییراتی که ، در کادر مارکسیسم - لنینسیم پیدا کرده بودند معتقد و وفادار بی‌بودند ، حتی با همان درک ماده گرایانه یک بعدی مارکسیستی نسبت به مجاهدین - که سازمان آنها را خرده بورژوازی تلقی می‌کند - نیز ، می‌بایستی حرمت و حریم این سازمان را رعایت نموده و هر گونه تخطی تلاشی گرایانه نسبت به آن را ، فرصت طلبی و انحراف و در حکم خیانتی به تمام جنبش‌رهائی بخش خلق دانسته و بهر حال از آن پرهیز می‌کردند .

به همین دلایل ( برخی یا تمام آن دلایل ) چندان تعجب آور نبود که شماری از ترقیخواهان و مبارزین اصیل جنبش ما ، اعم از مذهبی و مارکسیست ، که دست یا زیدن به حرکت فرصت طلبانه مزبور ، با چنان ابعاد زیانبار ، از جانب هیچ انقلابی برایشان " قابل تصور " نبوده ، سر نخ قضایای درونی سازمان مجاهدین را نهایتا " در ساواک یا سیا بدانند ، لیکن افسوس که همزمان با انتشار بیانیه مزبور ، " غیر قابل تصور " به حقیقت پیوست و " نا محتمل " ، صورت " واقع " گرفت و تمام شایعاتی را که از این پیشتر در مورد جریانات در داخل سازمان مبنی بر تصفیه و قلع و قمع و کشتارهای فاشیستی مجاهدین واقعی به خاطر مواضع عقیدتیشان شنیده می‌شد ، محقق ساخت . شایعاتی که

به خاطر تباین کیفی عمیقشان با مضامین انقلابی ، طبعاً " در آغاز نمی‌توانست مورد باور هیچ نیروی خلقی قرار گیرد .

اکنون با انتشار بیانیه که در آن صریحاً " به تصفیه بیش از ۵۰ درصد اعضای سازمان و کشتار مجاهدینی نظیر شهید " شریف واقفی " و شهید " صمدیه " تحت عنوان خائنین شماره ۱ و ۲ اعتراف شده و بالاتر و مهم تر از همه سازمان نیز مارکسیست اعلام گردیده بود ، جای تردید نماند که یک جریان اپورتونیستی خیانت آمیز با داعیه غلیظ چپ نمائی ، از طریق یک کودتای ضد انقلابی بر سازمان مجاهدین خلق ایران مسلط گردیده و علیه تمامی خلق و جنبش رهاغی بخش آن به سود رژیم و امپریالیسم موضع گرفته است .

بدین ترتیب همه معیارهای اخلاقی ، انسانی و انقلابی نقض شده و به موازین علمی و سیاسی و اجتماعی در رابطه با این سازمان و نیروهای حامی آن و نیز تمام خلق ایران ، زیر پا گذاشته شده بود .

چندی نگذشت که موجی از دستگیریها و بازجوئیها و محاکمات بسیار حقیر و تسلیم طلبانه که به مثابه یک جریان (۱) ادامه طبیعی و منظم همان " تغییر مواضع " کذائی بود ، ماهیت اپورتونیستی تغییرات یاد شده را که سردمداران خائن آن ، در مسیر یک قدرت طلبی جنون آمیز و بیمار گونه ، هیچ " مسئولیت و ملاک و معیاری را نمی‌شناختند بیش از پیش فاش و بر ملا نمود .

به راستی آنها با شیوه‌های فرصت طلبانه در مغز و قلب دست آموزان شان که اکنون در شکنجه گاهها و میدانهای اعدام به آزمایش طلبیده شده بودند - همانها که آموزش و اصلاحشان ادعا شده بود - هیچ عقیده و ایمان انقلابی بجا نگذاشتند .

تخریب یک مجموعه اعتقادی که به مثابه مامن و ماوای روان شناسانه و ایدئولوژیک یک انقلابی ، در تمام رنجها و لرزش‌هایش او را پناه و انگیزه می‌دهد ، البته برای سردمداران کار ساده‌ای بوده است اما بر پا کردن مجموع‌های جدید با یک حداقل استحکام مکفی ، دیگر نمی‌توانست کار چنان قماشى باشد .

بخصوص می‌دانیم که سردمداران ، در جهت تخریب ساختمان اعتقادی اعضا - جدیدتر سازمان ، در سایه اقتدار تشکیلاتی و اختیارات بسیار وسیع مرکزیت یک سازمان

انقلابی مخفی ( آنهم در دوران عمل مسلحانه ) عمل می کردند که مضافاً بر اعتماد برادرانه ، از سنن اجتناب ناپذیر اینگونه سازمانهاست .

به این ترتیب در مسیر فریفتن نوآموزان و مبتدیان سازمانی و تخریب بنای اعتقادی آنها ، چندان مشکلی باقی نمی ماند . بخصوص که سردمداران ، تمامی سرمایه ، سوابق ، ارزشهای مثبت و اعتبارات مردمی سازمان و شهدا و اسرای آن را بخود اختصاص داده و در هر قدم از هیچ دروغ و فضیحت و به آتش کشیدن مدارک قبلی سازمان و حتی سوزاندن جسد قربانیانشان ابائی نداشته باشند . بخصوص که اکثریت چشم گیری از مسئولین و اعضاء آموزش دیده سازمان یا به شهادت رسیده و یا در اسارت باشند .

به این ترتیب فقط کافی است که آمران و عاملان " تغییرات و اصلاحات " کذائی با هر ارزش و صمیمیت انقلابی و مردمی بدرود کنند . کاری که از هر کلاه بردار حرفه ای و شیاد دوره گردی نیز ساخته است . هیچ مهارت و تخصص نبوغ آمیز دیگری هم لازم نیست . فقط باید کمی دقت نمود تا : " نوآموزان ، - آنهایی که به جاذبه تمام صمیمیت های خونبار و پر رنجی که شهدا و اسرا نثار کرده اند به ما رو می آورند - ما را نشانند و از سوابق مان آگاه نگردند تا بتوان پشت سنگر مرکزیت سازمانی که ذره ذره آن با رنج و خون ساخته شده موضع گرفت و به بهترین صورت به افساد و تخریب و متلاشی کردن آن پرداخت و نام آنرا اصلاح و تکامل دادن گذاشت " .

همچنین باید کوشید ثنایات رهبری طلبانه باطنی مان از دید آن عده از مسئولین بالاتر مان که هنوز زنده اند ( چه در اسارت و چه در خارج از کشور ) عجالتا " پنهان بماند زیرا آنها ما وسط شعور و صلاحیت مان را بخوبی میشناسند و بی گمان اگر از وضع ما مطلع شوند ما را به جای خود خواهند نشاند و اذعان خواهند نمود ، و این در حالی است که نه می شود آنها را کشت و نه با گنده گوئی های بچه گانه و مارکهای میان تهی از میدان بدرشان کرد . مگر نه اینکه ما در گذشته بارها به خاطر همین گنده گوئی ها مورد انتقاد آنها واقع شده بودیم ؟ مگر نه اینکه آنها خودشان ما را در نیمه سال ۴۸ از قعر یک زندگی عادی بیرون کشیده و الفبای مبارزه آموخته بودند ؟ مگر نه اینکه آنها از اوان عضو گیریمان در نیمه ۴۸ بارها و بارها ما را به خاطر عدم تعمق مان که صرفاً " به ظواهر امور و برداشتهای سطحی از قضایا اکتفاء می کردیم و با گنده گوئی های دهان پر کن می خواستیم سر و ته قضایا را بهم بیاوریم ، سرزنش می کردند ؟ و بالاخره مگر نه اینکه آنها خود الفبای ایدئو-

لوژی را که اکنون مدعی آنیم مضافاً بر نقد فلسفی عمیق آن خود، به ما آموختند ؟ کاش سردمداران جریان مزبور در کنار همه سرمایه‌ها و سوابق و امکاناتی که از مجاهدین ربودند کمی نیز از " احساس مسئولیتی " که به مثابه یک تکلیف کلام سازمانی - ایدئولوژیک ، آنهمه مورد تاکید مسئولان سازمان بود بهره می‌بردند . همان " مسئولیت " نسیان ناپذیر در برابر خدا و خلقی که حنیف نژاد حتی در آخرین نفسهای قبل از شهادت ، یاران اسیر را بدان سفارش می‌نمود . او در قبال شادی و سرخوشی که بطور طبیعی به برادرانش پس از شنیدن خبر تظاهرات گروهی از علماء و مردم تبریز به حمایت از مجاهدین ، عارض شده بود عتاب کرد که : " . . . قبل از هر چیز بایستی در برابر این حمایت‌های مردمی ، احساس مسئولیت خود را افزایش دهیم تا مبادا در یک برخورد خود بخودی دچار فرور شده و فراموش کنیم که این ما هستیم که مدیون مردمیم . . . "

و شاید خوب شد که او این صحنه‌های فرصت طلبانه را که عاری از هر مسئولیتی در برابر خدا و خلق بود ، ندید و شهید شد .

اگر سردمداران جریان ایورتونیستی لاقلاً در برابر دست آموزان خودشان اندکی احساس مسئولیت می‌کردند در تخریب بنای اعتقادی قلبی آنها کمی حوصله می‌کردند تا قبل از جانشین کردن بنای جدیدی با حداقل استحکام ، فقدان بنیادهای اعتقادی به چنان نتایج فزاینده‌ای منجر نشود . لیکن افسوس که آنها کور و سر مست از باده رهبری سازمانی که باین سادگی به چنگ آورده بودند ، بناهای بی بنیاد و سست و پویشالی جدید را " دژهای تسخیر ناپذیر " انگاشتند . در سطور آینده با یکی از این دژها آشنا می‌شویم . داستایوسکی گفته است که : " وقتی خدا نباشد ، همه چیز مجاز است "

به همین قرار شماری از دست آموزان " تغییر موضع داده " نیز به مثابه یک جریان (۱) در سراسر سرنوشت خویش اثبات کردند که وقتی اصولی در کار نبوده و بر " تغییرات " یا بهتر بگوئیم " تخریبات " نظارت نکند ، دیگر هر چیزی محتمل و واقع شدنی است . از چاکری و سر سائیدن به آستان آریامهر و به خدمت مزدورانش در آمدن و چون آنان به باز جویی و شکنجه انقلابیون پرداختن ، تا فرو رفتن در باتلاق هیچی و پوچی و مصادره کردن بی قید و شرط تمام شخصیت و شرف انسانی خود به سود مأموران ساواک و . . . . .

(۱) - نظایر وحید افراخته و خاموشی و ظاهر رحیمی و امثالهم . . . . .

ضجه و ناله بنده وار در آستان اعدام به امید اینکه شاید " شاهنشاه " که هر شب به خواب مفتخرانه آقایان می آمد (۱) نظری کرده و عفوگنه کند " !  
 به راستی در هنگام اعدام این " آقایان تغییر یافته و متکامل شده " ! کجا بودند حنیف نژادها ، محسن ها ، بدیع زادگان ها ، عسکریزاده ها و ... ؟  
 آنها بهنگام مزده شهادت نعره های رعد آسا شان در تاکید بر اسلام و خلق و نفرت از رژیم دست نشانده فضای شکنجه گاه و میدان تیر را از هم میدردید و بر اندام جلا دان لرزه می انداخت . کجا بودند تا نسل چندم " تغییر یافته " و به اصطلاح متکامل خود را که اکنون در بحیوحه دوران عمل بایستی بسیار قوی روح تر میبود این چنین زبون و خوار در برابر مرگ ببینند و بر هر آنچه " تغییرات و اصلاحاتی " از این قبیل در مجاهدین می یابند لعنت کنند .

شگفتا که هر چه پرچمدار جریانات تغییر مواضع در مقالات خود علیه " سخت سران " مجاهد نوشته بود به هنگام آزمایش در مورد " نرم تنان " جریان خودش راست آمده . او در آغاز مقاومت " سخت سران " مجاهد علیه جریان اپورتونیستی نوشته بود : (۲) .  
 " اینها کسانی هستند که در ابتدای راه به آرامش دربارۀ استحکام کشتی خود آسوده خاطر بودند ، اما اکنون که طوفان مبارزه ایدئولوژیک، کشتی آنها را به سوبه تخته سنگها میزند ، بهر تخته پاره ای متوسل میشوند و فریاد بر می آورند و خدا را به کمک می طلبند ، اما فریاد آنها در صدای طوفان گم میشود و خدائی نیست که پاسخ آنها را بدهد . . . " .  
 آری " شاهنشاه " که اکنون تنها خدای تغییر یافتگان روبه اعدام بود " استدعای عفو اصلاح شدگان و تکامل یافتگان را نپذیرفت و تضرعات آنها مبنی بر ادامه حیات نتوانست دل سنگ و عاری از مهر آریامهر را که اکنون همه استفاده هایش را از آنها کرده بود به مهر آورد . . . " .

جالب است که تغییر یافتگان در همان حالات چاکری در شکنجه گاه نیز از مسخره کردن و دگم و فئاتیک خواندن مجاهدین سر سخت و استواری که مردانه و گردن فراز مرگ را پذیرا

(۱) - نقل از خاطرات وحید افراخته .

(۲) - مقاله نشریه داخلی در آذر ۵۳ تحت عنوان " پرچم مبارزه ایدئولوژیک را بر افراشته تر سازیم " .

می‌شدند (۱) ابایی نداشتند .

مجاهدانی که به جای چاکری و تعبد در دادگاه دشمن که از نتایج اجتناب ناپذیر همان تغییرات باصطلاح تکاملی بود در برابر شکنجه گرانشان که از تلاشی و نابودی سازمان مجاهدین به شغف آمده و دست افشانی می‌کردند فریاد می‌زدند: " این شما مرتجعین وابسته به امپریالیستها و کلیه امپریالیستها هستند که به نابودی محکومند . . ." (۲)

مجاهدانی که با تنی نزار و مجروح با چنان اعتماد به نفسی در زنجیرهای پولادینی که بدست و پای شلاق خورده و ورم کرده شان پیچیده شده بود گام بر می‌داشتند که وقتی صدای زنجیر در فضای شکنجه‌گاه می‌پیچید باز جویان به طعنه در مورد اسیر در زنجیر (۳) می‌گفتند: " باز اولیس دارد راه می‌رود! ". و درست در همین حال که " اولیس " یا شکنجه می‌شد و یا با تنی خونبار در میان حلقه‌های زنجیری که بدرو دیوار قلاب شده بود می‌فشرد ، یکی از سبیل‌های جریان تغییر یافته (۴) بر روی تشک خوشخواب که برای ماموران شکنجه در اطاق اختصاصی است ، خوشخوانی می‌نمود . این یکی ، همان " دژ تسخیر ناپذیری ! " (۵) بود که به مثابه یکی از سرد مداران جریان اپورتونیستی ، فرمانده عمل کشتن و سوزاندن آن دیگری شده بود و تا مرحله شلیک گلوله و دریدن دهان و شکم نیز پیش رفت ، تا ارتجاع و کهنه پرستی را که از جانب خائنینی نظیر " خائن شماره ۲ " (۶) تقویت می‌شد ریشه‌کن سازد . همان خائن " تصفیه شدهی " آواره در

(۱) - اشاره به مواضع مجاهدان هم دادگاه افراخته و خاموشی ( یعنی : صمدیه ، صمیمی ، لبافی نژاد ، منیری جاوید ) که با آنها باز جوئی و محاکمه و اعدام شدند .

(۲) - خطاب شهید منیری جاوید به مامور شکنجه که او را به اعدام و نابودی تهدید کرده و بر اسیر گردنش فخر می‌فروخت .

(۳) - شهید مرتضی صمدیه ،

(۴) - وحید افراخته .

(۵) - سرد مداران بگرات قبل از اینکه ماهیت وحید روشن شود او را در بازجوئی‌هایش " دژ تسخیر ناپذیر " می‌انگاشتند .

(۶) - لقبی که سرد مداران جریان در بیانیه به شهید صمدیه داده‌اند ،



کوی و برزن که بزعم نویسنده بیانیه در زمره " سخت سران ، اصلاح ناپذیران و کج اندیشانی که بر مواضع نا درست و انحرافی خود اصرار می‌ورزند و علیرغم همه شرایط مساعد آموزشی ، به دلیل چسبیدن به منافع فردی و اندیشه و عملی که این منافع را توجیه می‌کرد حاضر به رفع نقایص و عیوب خود نبودند . . ." قرار داشت و لذا می‌بایست بر حسب رهنمود پرچمدار جریان " تغییرات " ، در حکم یکی از " بزرگترین دشمنان تکامل سازمان " سرکوب و مقتول گردد .

همانها که ۶ ماه قبل از این قتل‌ها و خیانتها وقتی که " سخت سران " به نازگی بعد از کودتایی که در درون سازمان در شرف وقوع بود و مدتها از آنان پنهان داشته می‌شدی برده و در صدد مقاومت برآمده بودند ، پرچمدار در همان مقاله در موردشان نوشته بود: (۱) " اینها کسانی هستند که چون ماری افسرده از انجماد شرایط به درون لانه‌های خود خزیده بودند ، اما اکنون که آتش مبارزه ایدئولوژیک یخ‌ها را ذوب می‌کند ، آرام آرام از خواب غفلت بیدار شده نیش زهر آگین خود را به اطراف و به دنبال طعمه بر تن و جان سازمان فرو می‌کنند . . . "

در پس تعلمات فلسفی ، در پس کلمات خوش آب و رنگ ، در پس لغات واصطلاحات پرطمطراق . . . سر اینها را بگوئید . . . اینها بزرگترین دشمنان تکامل سازمان هستند . " دژ تسخیر ناپذیر ! " نیز که به مثابه سمبل یک جریان ( و نه یک فرد تنها ) از او نام بردیم در شمار زبده " رفقائی " است که باز هم به زعم نویسنده بیانیه " همراه ما نه تنها از آغاز مبارزه مسلحانه ، بلکه در مراحل پر تلاطم احیاء ایدئولوژیک سازمان و تربیت کادرها " مجدداً نه کوشیده بودند و مسئولیتهائی در زمینه تهیه همین بیانیه علاوه بر تعام مسئولیتهای بزرگ دیگری که صبورانه و با صداقتی بی نظیر به عهده داشتند - قبول کردند ، در برخورد های رویا روی با دشمن از میان رفتند و اکنون یا خون پاکشان در آستان انقلاب خلق ریخته است و یا اینک در زیر شکنجه‌های دژخیمان شاه قرار دارند " (۲) آری مقدر چنین بود که اکنون در صحنه ابتلاء و آزمایش ماهیت واقعی قاتل و مقتول - که هر دو به تصادف زنده مانده و از مرگ رهیده بودند - بر ملا شود و خائن و خادم

(۱) - مقاله پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم .

(۲) - نقل از صفحه ۸ بیانیه .

حقیقی شناخته شوند . باشد که با این آزمایش بار دیگر این حقیقت در دفتر تجارب انقلابی این خلق موکداً " ثبت گردد که : فرجام تغییرات فرصت طلبانه به رغم تمام دعاوی مطمئن چپ نما ، چیزی جز سقوط و خیانت نیست .

باشد که خنجری که نا جوانمردانه و از پشت ، پیکر جنبش انقلابی این خلق قهرمان را مجروح نمود ، عبرت همه انقلابیون ما گردد تا دیگر کسی نتواند با ذهنی گری‌های کودکانه و بازی با کلمات ، چهره کریه " انحراف " را کسوت " تکامل " بپوشاند . متلاشی شدن سازمان مجاهدین خلق ایران با پیامدهای زنجیره‌ای سیاسی ایدئولوژیک بسیار وخیمی ، که در تمامی سطوح جنبش و خلق گسترش داشته و دارد ، همراه بوده است ، که بیش از پیش اهمیت اپورتونیستی تغییر موضعی را که در بیانیه ، تکاملی وانمود می‌شوند ، برملا میکند گو اینکه اگر هیچ دلیلی بر فرصت طلبی و خیانت سردمداران جریان مزبور وجود نداشت شادی و استقبال فوق العاده دشمن و مزدورانش از این تغییرات که با دست افشانی و پایکوبی دژخیمان همراه بود کفایت می‌کرد . به راستی دشمن با روشن بینی ضد انقلابی بس افزون تر از چپ نمایان ما ، به ابعاد ضد خلقی فاجعه مجاهدین آگاه بود ۵۰ سال تجربه خونخوارانه فاشیستی بدشمن بطور غریزی هم که شده آموخته بود ، که در کجاست تا سق به دندان بگردد و در کجا از شادی و شغف ضد مردمی سرازیر باشد . با تکیه همین درک غریزی ابعاد فاجعه از پیش برای دشمن عیان بود . کما اینکه در همان مسیر از ۴ سال پیش موضع گیری و بر چسب مارکسیست - اسلامی را علم کرده بود خلاصه با متلاشی شدن مجاهدین چنانکه از پیش هم قابل پیش بینی بود و در عمل نیز تأیید شد :

- ۱ - یاس و بدبینی گسترده‌ای ، تمامی نیروها و اقشار حامی این سازمان را از روشنفکرو کارگر و پیشه ور گرفته ، تا روحانی و دانشجو و محصل فرا گرفت و به امید و اعتماد خلق که مهمترین سرمایه‌های انقلابی است ضربه‌ای بسیار جدی وارد شد .  
دانه یاس مزبور در بسیاری موارد تا مرز پوچی و عدم اعتماد مطلق بهره‌چرخه انقلابی است ، پیش رفت و سرگردانی‌های بسیار ایجاد نمود .
- ۲ - سازمانی که در راس جنبش انقلابی مسلحانه بود موقتاً " از هستی بالفعل تشکیلاتی خود ساقط شد و به این ترتیب پای اصلی مبارزه مسلحانه فلج گردید .
- ۳ - به دنبال این فلج ، موضع‌گیریهای ضد مشی چه در شاخه مذهبی و چه در بخش مارکسیستی جنبش به صورت گرایش‌های ارتجاعی و اپورتونیستی تقویت شد .

صرف نظر از گرایش‌های ارتجاعی ضد مشی در داخل نیروهای مذهبی ، میتوان به تقویت و رواج گسترده گرایش‌های اپورتونیستی ضد مشی در داخل بسیاری محافل و گروه‌های مارکسیست نیز اشاره کرد ، این گروه‌ها و سازمانها مضافاً " بر مسائل خاص خود ( با ریشه‌های تاریخی - اجتماعی ویژه شان ) ، بطور عام از تضعیف مشی مسلحانه در سطح کل جنبش که معلول تلاشی سازمان عمده آن ( مجاهدین ) بود تأثیر پذیرفته و به شدت زیان دیدند .

حال اینکه جنبش مسلحانه مارکسیستی و در راس آن سازمان چریک‌های فدائی خلق برغم ضربات مرگبار دشمن در سالهای ۵۰ - ۵۱ ، از آنجا که مجاهدین عملاً " مشی مسلحانه را پاسداری می‌کردند ، توانسته بود به خوبی با گرایش‌های اپورتونیستی و رفرمیستی مقابله کند . گرایش‌هایی که نظایر آن بعدها در سال ۵۵ و ۵۶ به انشعابات نیز در درون این نیروها و سازمانها منجر گردید . به دلیل تأثیر پذیری متقابل نیروهای دارای مشی واحد که از ضعف و قوت یکدیگر بطور خاصی اثر می‌پذیرند ، طبیعتاً به دنبال متلاشی شدن سازمان مجاهدین رشد چنین گرایش‌های زیان باری ، در داخل بخش مارکسیستی جنبش مسلحانه ، غیر منتظره نبود .

۴ - وحدت عام جمیع نیروهای خلقی با جهت‌گیریهای مختلف ایدئولوژیک و وحدت خاص نیروهای حامی مشی مسلحانه ( چه مسلمان و چه مارکسیست ) علیه دشمن واحد که مجاهدین با الهام از اعتقادات توحیدی و تجارب تلخ از مشروطه به این طرف ، آن همه بر آن تاکید داشته و برایش مایه می‌گذاشتند ، بنحوی بسیار خطرناکی به تضاد گرائید و قدرت ما نور دشمن را به نحو بسیار چشم گیر بر روی این تضادها افزایش داد .

به این ترتیب با متلاشی شدن سازمان مجاهدین ، عمده نیروهای مبارز خلقی یعنی نیروهایی که تحت پوشش ایدئولوژیکی اسلام مبارزه میکنند ، از رهبری سازمان یافته‌ای که به استکاء بنیادهای ضد بهره‌کشی ( علمی ) ایدئولوژی اش ، تنها گروه انقلابی مسلمان بود ، که از مشروطه به بعد ، کلید حل مسئله وحدت نیروهای مختلف را در اختیار داشت ؛ محروم شدند و طبیعتاً بود که به دنبال این محرومیت زخمهای کهنه دوگانگی‌های ایدئولوژیکی که سابقه‌های بس عفونت بار داشت ، مجدداً در کشور ما سرباز کرده و به نفع دشمن فعال گردد .

خصوص که برخی نیروهای مذهبی دارای خصائص ارتجاعی ضد وحدت طلبانه، و از این پیشتر، تنها تحت جاذبه و نفوذ سیاسی - ایدئولوژیک مجاهدین در طیف گسترده نیروهای مذهبی، اجباراً به رهبری آنها در این جبهه تن داده بودند. چرا که در فاصله سالهای ۵۵ - ۵۶ که اختناق و دیکتاتوری مطلق هیچ جاذبه‌ای برای فعالیتهای رفرمیستی باقی نگذاشته بود، موضع گیری علیه مجاهدین و مشی مسلحانه و شعارهای وحدت طلبانه شان بلا درنگ به انزوا و ایزولاسیون منجر می‌شد و به همین دلیل چنانچه بمجاهدین فرصت داده میشد بر شد طبیعی خود، در طی سالهای مورد بحث ادامه داده و بنتا پیچ انقلابی میرسیدند لیکن بدنیا ل ضربه اپورتونستی و تلاشی سازمان طبعاً بسیاری نیروها از طیف رهبری سیاسی مجاهدین خارج شده و دیگر بدلائل ماهوی طبقاتی مربوط به خودشان، به ضرورت "وحدت" پای بند نبودند.

مخصوصاً که پرچم انقلابی وحدت، در دستهای مجاهدین، بوسیله عناصر مارکسیست، شکسته شده و از پاسدارانش به فجیع ترین صورت قطع ید شده بود. پس دیگر جز مجاهدین چه کسی می‌توانست با اشراف ایدئولوژیک بر بخش کارگری و همچنین بخش غیر کارگری جنبش که به دلائل و سوابق متعدد ایدئولوژیک و سیاسی اساساً برای یکدیگر نا مفهوم و نا آشنا مانده بودند، تفاهم و وحدت برقرار کند. سراسر تجارب جنبش پس از مشروطه، گواه این حقیقت است که هرگز هیچ گروهی جز مجاهدین - به دلیل توانائی های ایدئولوژیکیشان - باین مهم توفیق نیافته و نمی‌یابد.

سراغاز این توفیق در هر حال مقدمتاً "درک زبان و ارزشهای مثبت طرفین است که اغلب متقابلاً" به نا دیده گرفتن آنها تمایل رفته است، الا اینکه طرف جدیدی، با مواضع برتر ایدئولوژیک، به دیدن همه جنبه‌های تکاملی و واقع گرایانه نایل آید.

اینجاست که رویه عملی مجاهدین از همان آغاز به نحو بارزی جلب نظر می‌کند. آنها در پرتو مواضع توحیدی انقلابی خود، تنها گروهی بوده‌اند که ضمن عقیده مندی به خصوصیات ویژه اصیل مسلمانان این مرز و بوم (یعنی تشیع انقلابی) عمیقاً "به رسالت رهائی بخش مستضعفان (۱) (کارگر - دهقان) نیز وقوف داشتند

(۱) - دقیقاً "به معنای نیروهای تحت ستم و بالنده که آینده جهان را بنا می‌کنند."

و درست به همین دلیل، پاس داشتن تمام انقلابیونی را که واقعا " در مسیر احقاق حقوق رنجبران جهان گام بر می دارند ، فریضهٔ اجتناب ناپذیر خود دانسته و به حکم حق پرستی توحیدی ، هرگز آنها را به بهای مصلحت گرائی های قدرت طلبانه به نیروهای عقب مانده تر نفروختند .

۵- رادیکالیسم انقلابی که مجاهدین تا سر حد امکانات ذهنی و عینی موجود ، در زیر چتر رهبری سیاسی - ایدئولوژیک خود به اقشار مختلف مردم و علی الخصوص اقشار طبقهٔ متوسط هدیه می دادند ، تا حدود بسیار زیادی خنثی گردید . دلیل این امر زیر پا گذاشتن اصل وحدت نیروها و دامن زدن بسیار تفرقه انگیز به تضادهای درون خلقی است که ننگ آن در جنبش انقلابی اخیر ایران پیوسته بر عهدهٔ " سردمداران جریان اپورتونیستی چپ نما خواهد بود . آنها با متلاشی کردن سازمان مجاهدین واکنشای خود بخودی اقشار مزبور را که بصورت گرایشات ارتجاعی بروز کرد ، به شدت برانگیختند . باین ترتیب یک جریان قدرتمند راست (ارتجاعی) قبل از موعد طبیعی جامعه شناسانه خود سر بلند کرد که ضدیت با مجاهدین را به خاطر مواضع ترقی خواهانه ایدئولوژیکی شان در راس هرم ترقی خواهی شعاع خود ساخت . همچنین تمامی مارکسیستها را ( حتی بدون هیچ تمیزی در قبال مشی و مواضع سیاسی شان ) به مبارزهٔ عاجل طلبید ، بعضا " با رژیم علیه جنبش انقلابی دست اتحاد داده و از مصاحبه های تلویزیونی تسلیم طلبانه تا همکاری همه جانبه با ساواک سر در آورد . حال آنکه تا همین دیروز در زیر چتر سیاسی مجاهدین مواضع مترقی خود را - حتی اگر ناگزیر تلقی کنیم - حفظ کرده بود .

بدین ترتیب صرف نظر از جراحات و زخمهایی که فرصت طلبان چپ نما وارد آوردند جریان ارتجاعی راست نیز با انبوهی حملات و داعیه ها و ردیوها مجاهدین را بطور مضاعف زیر فشار قرار داد .

اکنون مجاهد گرامی دیروز ، که در هر خانه ای پراج بود تا حدود زیادی آواره ، کوی و برزن گشت . البته راست گرایان از این بیشتر را جزای کسانی می دانستند که کین خواهی و عداوت با مارکسیستها را ؛ " که از آغاز در تاریخ این کشور از جنگل و مصدق گرفته تا مجاهدین جز به خطا و خیانت نرفته اند . . . . . " گردن نمی گذارند و همچنان امپریالیسم و رژیم دست نشانده را دشمن اصلی گرفته اند .

بدین گونه مرتجعین از ما می‌خواستند که به سود دشمن ، تضاد اصلی را مارکسیسم و مارکسیستها تلقی کنیم .

می‌خواستند که به جای افشاگری سیاسی علیه فرصت طلبان که از تقدم عملی برای ما برخوردار بود ، هم شأن فرصت طلبان شده و متقابلاً " به رديه‌نویسی‌های فلسفی علیه مارکسیسم دست بزنیم . به بحثهای فلسفی ، آنها در سطح گسترده و علنی تقدم بدهیم و باین وسیله دقیقاً " در همان دامی که دشمن برای همه انقلابیون پهن کرده بیفتیم . همان دامی که فرصت طلبان با همه لاف و کزاف به اصطلاح چپ گرایانه خود تا خرخره در آن به لجن کشیده شدند .

چگونه می‌شد مرتجعین را قانع نمود که ما در عین حفظ حق جواب ، در مقابل ناسزاهای ایدئولوژیک منحرفین ، نمی‌توانیم مبارزات فلسفی را بر مبارزات سیاسی با فرصت طلبان منحرف ، مرجح شمرده و دست در دست آنها به دام ساواک فرو رویم . چگونه می‌شد آنها را قانع کرد که در صورت اصلی و مقدم تلقی کردن جواب‌گوئیهای فلسفی ، به قلمروی مبارزات عقیدتی وارد خواهیم شد که تا وقتی که بحث ماده و خدا در تاریخ ادامه دارد ، احقاق حقوق سیاسی سازمان اسلامی ما از فرصت طلبان معوق و معطل خواهد گزارد .

و طبیعی است که وقتی آنها قانع نمی‌شدند ما را بستی عقیده و التقاط و تمایل مارکسیستی متهم میکردند . چرا که از نظر ایشان تنها باینند کردن علم " الحاد و ارتداد " علیه فرصت طلبان میشد خلوص خود را نسبت به اسلام ثابت کرد ، و نه با اپورتونیست و منحرف خواندن ایشان . و این هم درست همان نقطه‌ای بود که مرتجعین با دشمن — از آنجا که بهر حال دم از اسلام و مسلمانی میزند — نزدیکی بیشتری احساس میکردند ؛ تا با هر مبارز و انقلابی غیر مسلمان !

به راستی مرتجعین از یک دنیا عمق و ژرفای انقلابی اسلام ، جز صورت بی‌محتوایی از آنرا ، ادراک نکرده بودند ،

از سوی دیگر عملکرد فوق العاده زشت و باور نکردنی ، که تحت عنوان مارکسیسم ارائه شده بود ، آن چنان در تنگنا قرار مان می‌داد که نمی‌دانستیم با این همه لطامات و ضربات جریان اپورتونیستی به خودمان ، دیگر چگونه از روحانیون مرفقی استمداد کرده و مجدداً " از آنها بخواهیم که به خاطر تخفیف تضادها در جریان

مبارزه علیه دشمن واحد ، تلویحا " هم که شده ، انقلابیون غیرمسلمان را از گذشته‌ها تعمیم دهند و در برابر جریان قدرتمند ارتجاعی ، مقاومت ورزند . شماری از این روحانیون و مراجع مترقی تا دیروز تمام عشق و امید خود را نثار همان فریبکارانی کرده بودند که اکنون روشن شده بود که تا کجا از نام مجاهد ردیلانه سوء استفاده کرده‌اند . . . . .

شرح لطمات و زحمات و آلام و دربردهای این دوران ، که ضمنا " با تعقیب تشویریک انبوهی مدعی و بیانیه نویس و ردیه نویس و جنگ و گریز دائمی با آنان نیز همراه بود ، محتاج به دفتر قطوری است . همین قدر بگوئیم که آنچه از مجاهدین مانده بود ، در زیر شدیدترین فشارهای نظامی و سیاسی سه جانبه ، رژیم ، چپ نمایان و راست گرایان قرار داشت ، گوئی چپ نمایان و راست گرایان هر یک انتقام حرکات و رفتارهای متخاصم آن دیگری را نیز از ما می ستاندند . این بود که در هر کجا که با هم اختلاف و تضاد داشتند ، در یک چیز به وحدت می رسیدند و آن ضدیت همه جانبه با مجاهدین بود . به کرات اتفاق افتاد که علیرغم تمام فواصل بعید و ناسازگار ایدئولوژیکی شان ، علیه ما در یک صف قرار گرفتند و چون موجودیت واحدی عمل کردند . این نشان می داد که آنها به رغم اشکال متفاوت دعاوی شان علیه مجاهدین ، در محتوا لاقلاً به لحاظ سیاسی قریب و سازگار بودند .

ضمنا " این نشان می داد که مواضع ایدئولوژیکی مجاهدین تا کجا اصیل ، بر حق و حفظ کردنی است . از این رو ما باید بهای حفظ اصالت خود را هر چند هم سنگین می پرداختیم .

آری ، روزهای خوش که بسیاری در نزدیکی با مجاهدین حیثیت آجسته و اقتدائی را که حتی یک بار در نماز به آنها می کردند ، سرمایه کسب دنیا طلبانه خود می کردند سپری شده و روزگار آزمایش سخت ایدئولوژیکی فرا رسیده بود ، مسئله موجودیت و بقاء که پس از طی دوران تثبیت ، خود را فارغ از آن یافته بودیم مجدداً " با حدت تمام مطرح گشت :

" آیا خواهیم ماند ! ؟ آیا نزدیک نیست که برایندمان . و از صحنه زمین محو مان سازند "

واذکروا اذانتهم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم .

" به یاد آرزید زمانی را که اندک و ضعیف بودید و می ترسیدید که بر بایند و مغلوبتان سازند . "

۶ - انبوهی از اطلاعات و امکانات مختلف عضوگیری ، تاکتیکی ، تکنیکی ، مالی ، تدارکاتی و . . . که شرح آنها هنوز هم تماما " امکان ندارد ، به دنبال تلاشی سازمان از بین رفت و یا بدست دشمن افتاد . بی تردید امکانات مالی و تدارکاتی ، در قیاس با امکانات سیاسی و تشکیلاتی بسی ناچیز و بی ارزش اند ، اما اگر توجه کنیم که چه استعدادات ناشکفته‌ای در مسیر این فرصت طلبی خائنه پرپر شدند و برای آن امکانات و اطلاعات چه رنجها و خونهای فدا شد ، اعماق ضربه را بیشتر در خواهیم یافت . من باب نمونه خوبست از دستگاههای مخابراتی الکترونیک ابتکاری سازمان که بدان وسیله ، پی جویبها و تعقیبات ساواک ، رد یابی و در اختیار گروههای مبارز قرار داده می شد ، یاد کنیم ، که طی جریان متلاشی شدن سازمان همراه با بسیاری امکانات دیگر ، از جانب تغییر یافتگان به دشمن تسلیم و در نتیجه راه نجات از چنگال دزخیمان برای بسیاری افراد مسدود شد . بدیهی است که در جریان مبارزه با دشمن ، از دست دادن اطلاعات و امکانات بسیار طبیعی بوده و در مورد مجاهدین نیز چیز بی سابقه‌ای نبود ، اما ما در این سطور دقیقا " آن قسمتهایی را در نظر داریم که بلا واسطه معلول عملکردهای جریان انحرافی است و به متلاشی نمودن کل سازمان مربوط می شود .

با این همه " مجاهدین " باقی ماندند و از میان نرفتند . چگونه ؟ و چطور ؟ در این سطور نمی گنجد ، " تنها باید یاد آوری نمود که . . . . فائوئیم و ایدگم بنصره ( انفال ۲۶ ) . . . پس پناهتان داد و به نصرخویش یاریتان نمود . . . " برآستی هم این تنها و تنها تمسک به مجموعه توحیدی ایدئولوژیمن بود که ما را در آن تکانه‌های سهمناک " که جانها را به لب میرساند و چشمها را از حدقه خارج می نمود ، از زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر . . . " مدد کرد والا ، راست گرائی و اضمحلال ، قطعی می نمود .

اینک یک آزمایش سهمگین ( هنالک ابتلی المومنون و زلزولو زلزالا شدید ) "



ایدئولوژیکی برای هر مجاهد واقعی فرا رسیده بود تا مقاومت توحیدی او را عیان ساخته و غل و غشهای غیر توحیدی ضمیر و قلبش را بهر میزان که باشد ، بر ملا سازد .

روزگار پر فتنه‌ای بود که بسیاری داعیه‌های جاه طلبانه را ، در بسیاری کسان که از این بیشتر ، زیر نفوذ سلطهٔ تشکیلاتی لگام خورده بود ، بیدار می نمود . . . . . از این هم مهمتر تهدید " راست " بود ، که به مثابه عکس العمل خود بخودی جریان اپورتونیستی ، بر سر راه هر مجاهد صدیق کمین کرده بود .

لیکن وقتی ما به اصلت یکتاپرستانه انقلابی ایدئولوژییمان عقیده مندیم ، چه باک از ضربات ، آیا جز این است که " ضربه‌ای که ما را نکشد ، سرانجام رشدمان خواهد داد ؟ " (۱)

آری ، " مجاهدین " از زیر ضربه - همین ضربه خائنانه غیر قابل تصویری که دیگر بدتر از آن را نمی شد گمان کرد - کمر راست کردند . در این راه قلبیلی از زنان و مردان آزاده و پاک نهاد نیز مدد کردند ، آنها یاران واقعی روز معرکه و مصیبت بودند . آنهائی که چه روحانی یا روشنفکر ، چه کارگر یا پیشه ور ، چه مرد یا زن ، فقط در چنین روزهایی می شد شناخت شان و چه بسا که در روزهای خوشی و شادمانی هرگز نیازی به شناسانیدن خود احساس نمی کردند و نمی کنند . . . .

استقامت مجاهدین بر بنیادها و ضوابط اصولی اعتقادی خود ، که مبتنی بر آنها ، جایگاه اسلام و یکتاپرستان واقعی در صدر جدول ترقی خواهی و در انقلابی ترین و به اصطلاح چپترین ( به معنی متکاملترین ) موضع طیف نیروها تعیین می شود ، ضمناً " افسون ماده گرایانه بزرگی را باطل ساخت ، که بر حسب آن اسلام تنها و حداکثر می توانست سرپوش عقیدتی زیر ساختهای خرده بوژوازی باشد ، بر حسب این تئوری که جای پای ماتریالیسم در آن کاملاً " هویدا است ؛

" از آنجا که اسلام به دلیل اعتقاد به خدا و نبوت و قیامت نمی تواند در ردیف نیروهای بالنده اجتماعی ، مبشر پیروزی نهائی زحمتکشان و مستضعفان ( کارگر - دهقان ) بر نظامات طبقاتی استثماری بوده و جامعه توحیدی بی ظلم و ستم و بی

طبقات را ( که شیعیان در جامعه یگانه و امت واحده ولی عصر متجسم می‌بینند ) عملاً " بر پا سازد ، پس اجتماع توحیدی و نفی کامل هر گونه بهره‌کشی و ظلم‌وستم ، اعتقاد و باور عینی قابل حصول اسلام نیست .

و بنابراین ، دم زدن از آرمان مستضعفان و جامعه امام زمان ( که گوئی در انحصار مارکسیسم است ) از مارکسیسم به مجاهدین و اسلام شان راه یافته و با آن یک ترکیب ایدئولوژیکی التقاطی ایجاد کرده است . التقاط و وصلتی نا میمون میان آرمان زحمتکشان و طبقات استثمارگر خرده بورژوا ، که گوا اینکه ، استثمار شان در ابعاد کوچک است ، ولی سرانجام در نقطه‌ای ، اسلام آنها ، زحمتکشان را طلاق گفته و رهسپار دامن سرمایه‌داری بزرگ می‌شود . بر این اساس سازمان مجاهدین با داعیه متناقض هم اسلام و هم زحمتکشان ، هم خدا و هم انقلاب . . . سرانجام در نقطه‌ای در مسیر رشد تضاد بین این دو بخش نا سازگار ، شقه شده و نیمی به " چپ " و به جانب زحمتکشان یعنی مارکسیسم می‌رود و نیمی هم جبرا " به جانب رنگ مذهبی غلیظ تر و به " راست " می‌گراید . گرایشی که اکنون با جدائی از بخش ترقی‌خواهانه مارکسیستی ایدئولوژی التقاطی آنان ، در حکم ارتجاع و واپس ماندگی است . . . "

و این همان نقطه‌ای است که به زعم همه ماده‌گرایان بطور اعم ، و به زعم فرصت طلبان خیانت کاری ، که سازمان را متلاشی کردند بطور اخص ، دیگر فرا رسیده و لذا آنهائی را که بر مواضع اسلامی ایستادگی می‌کنند هیچ گریزی جز به راست روی نیست و صرفاً " در یک موضع راست روانه قابل تجسم و تحقق اند .

بر این مبنا ، حتی اگر از مواضع ماتریالیستی چنین استدلال شود که هنوز موعد شقه شدن فرا نرسیده بود ( استدلالی که لاجرم در حکم فرصت طلبانه دانستن و انحراف خائنه شقه کنندگان قبل از موعد سازمان است ) باز هم از آنجا که شقه شدن بهر حال فعلیت یافته و بخش مارکسیستی ، بخش مذهبی ایدئولوژی را دفع کرده است ، مجاهدان مارکسیست نا شده را ، چاره‌ای جز موضع گیری راست گرایانه نیست .

اگر چه این تئوری که فوقاً " تشریح نمودیم در مورد سازمانها و ایدئولوژیهای حقیقتاً " خرده بورژوازی التقاطی به اصطلاح اسلامی ( نظیر حزب بعث ) درست است ، اما اکنون مجاهدین واقعی ( و نه عناصری که به خطا کسوت یک مجاهد موحد مسلمان را به تن کرده بودند ) به اثبات و استقامت قدم توحیدی خالص خود در این آزمایش

سهمگین ( که هر گونه نا خالصی راست روانه را بر ملا می نمود ) حقیقت برترینی را که با معیارهای کلاسیک مارکسیستی قابل ارزیابی نبود ، بر صدر جدول ترقی خواهی نشانند : *الانسلام یعلوا و لایعلی علیه* .

این حقیقت که در یک کلام فشرده تمام پیام مجاهدین نیز می باشد ، با پرده بر داشتن تاریخی از حقیقت اسلام ؛ تنها اسلامی را واقعی و اصیل یافته است که : بر روی طیف انقلاب و ترقی خواهی و حقانیت ، بالاتر و به اصطلاح درست "چپ" ( به معنی متکاملتر ) سایر مکاتب قرار دارد . والا بی گمان در جریان حرکت اجتماعی مغلوب آنها خواهد شد .

آیا جز اینست که تشیع سرخ که همان چهره واقعی اسلام است ، پیوسته در پرتو توحید خالص اش راهنمای وراثت و رهبری نهائی زمین توسط مستضعفان گردیده ( ۱ ) و آنان را به امید " انتظار " این دوران برانگیخته است ؟

" دورانی در نهایت پیشرفت علم و صنعت ، که هیچ نقطه نا خرمی در زمین بجای نماند ، و نیز اثری از هیچگونه بهره کشی و لاجرم عقده و فساد و نادرستی و حاکم و محکوم و روابط پولی نیست . " ( ۲ )

آنگاه مجاهدین که پیروی از همین ایده آل بزرگ توحیدی را ، در عهده گرفته اند ، برآنند که دست یابی به چنین آرمان یکتاگرایانه اجتماعی ، جز درکادر فلسفی یکتا پرستی نا میسر است . و این هم نه تعصب است نه خرافه پرستی ، همه تاریخ بشر گواه آنست که پیشرفتهای جدید چه در علوم طبیعی و چه در پهنه اجتماعی در سایه فلسفه ها و متدهای نوین حاصل شده اند . بدینسان حل مسئله توحید کامل اجتماعی نیز ، جز درکادر نظر گاه " توحید " " هستی " نا ممکن است ( ۳ )

( ۱ ) - آیه ۵ سوره قصص : *و نریدان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارضونجعلهم ائمه و نجعلهم الوراثن* : *و اراده کرده ایم که بر مستضعفان ( نیروهای تحت ستم ) بزرگی نهاده و آنها را در زمین راهبر و وارث گردانیم .*

( ۲ ) - کلیه این نکات به اسناد معتبر از هزار و دویست سال پیش در فرهنگ انقلابی تشیع موجود است .

( ۳ ) - شرح در بحث تاریخ جزوه ایدئولوژیک درونی سازمان .

حال اگر ما در " توحید " خود ، سر سخت و استواریم دیگر چه باک از بر چسب " التقاطی " ، که بیان دیگری از همان بر - چسب آریامهری " مارکسیست - اسلامی " است که متاسفانه گاه از جانب همان ها که آریامهر را دشمن می دارند زده میشود .

لیکن آنچه اهمیت دارد ، این است که به گونه ای علوی بر " ذمه خود رهین باشیم " (۱) و آنچه در عهده گرفته ایم عملاً نیز تعقیب کنیم . در این صورت آیا جز این است که آنان که با بر چسب التقاطی به استقبال چنین اسلامی میابند ، در نهایت ماده گزائی ، و یا استنباط طبقاتی بهره کشانه خود را ، به مثابه یک گرایش شرک آمیز ( که مطلقاً " بر دامن اسلام واقعی نا چسب است ) بر ملا می کنند ؟ بی تردید ، تاریخ این گرایش ها را نا آزموده نمی گذارد . همچنان که خورشید حقیقی اسلام نیز سر انجام در پرده نخواهد ماند . منهای چنین اسلامی افسون ماده گرایانه ای که بر حسب آن مجاهدین پس از شقه شدن و منفک شدن از دنده به اصطلاح چپ مارکسیستیشان ، بایستی الزاماً " به راست " ( بمعنی مواضع عقب مانده تر ارتجاعی ) میرفتند هرگز باطل نمی شد .

و اکنون دیگر بر هر وجدان صادقی است تا بیندیشد که جز بر خورداری از یک موضع برتر در صدر جدول ترقیخواهی ، چنین چیزی چگونه امکان پذیر تواند شد ؟ به عکس ، طی وقایع بعدی ( در حالی که معدودی از مجاهدین استوار ، هم چنان بر مواضع واقعی اسلامی شان مستحکم تر و بی غل و غش تر و غنی تر از ایام ماقبل ضربه ، پای فشردند ) ماهیت " راست " حرکت فرصت طلبان ، بیش از پیش آشکار شد . آنها که ابتدا یکی از مهمترین دلایل وجوب تغییر ایدئولوژی را ، عدم توانایی ایدئولوژی اسلامی مجاهدین ، در حل مسائل استراتژی مسلحانه وانمود میکردند ، پس از تغییر موضع دادن ، به تاخت به اپورتونسیسم راست و ترک مشی مسلحانه

(۱) - ذمتی بما اقول رهینته . ( علی علیه السلام ) گردنم در گرو آنچه می باشد

گرویدند. البته ما این را از همان آغاز پیش بینی و تحلیل کرده بودیم (پائیز ۵۴). پیش بینی کرده بودیم که با چنین درکی (چه از اسلام و چه حتی از مارکسیسم) فرجامی جز راست روی و تجزیه و تلاشی، بر فرصت طلبان مقدر نیست، مگر آنکه به خط‌صحیح باز گردند.

این پیش بینی‌ها برای هر کس که دیدی علمی از جامعه و جنبش و تشکیلات سیاسی و امثالهم داشته باشد، تنها با یکبار خواندن بیانیه اپورتونیستی از همان آغاز قابل حصول بود. البته اینجا و آنجا عناصر پرولتر نمای (۱) دیگری نیز یافت می‌شدند که در فقر علمی شدید نسبت به قانون مندیهای علمی سازمانی و اجتماعی (بخصوص در جامعه ما) توان فهم پیش بینی‌های مذکور را نداشته و لذا از جریان فرصت طلبانه ضد مجاهد استقبال نمودند.

در بسیاری از این موارد تا آنجا که ما تجربه کردیم، یک ضدیت بیمارگونه با مذهب که متاسفانه نام مارکسیسم به خود بسته و هر حرکت ضد مذهبی را، قدیس مآبانه می‌نمود، عناصر مزبور را دچار کودنی و رخوت ذهنی می‌کرد. تحلیل "بیانیه" طبعاً "برای ما ضروری بود. لیکن، از آنجا که حقیقتاً" کمتر مجموعه‌ای به این دروغ پردازی و وقاحت سیاسی، بخصوص از بدو آغاز جنبش انقلابی دیده بودیم (آنها از جانب اعضاء دست سوم و چهارم نوبالغ سازمان خودمان که اکنون پرچمدار این رنسانس اپورتونیستی شده بودند) و از آنجا که کمتر مجموعه‌ای از تناقضات کودکانه باین آشکاری (گاه چند تناقض در یکی دو صفحه) خوانده بودیم و از آنجا که پاسخ - گوئی نکته به نکته و دهان بدهان تمامی ناسزاهای و فحاشی‌های صفحه به صفحه (و یا سطر به سطر) را که انتشار ما و ایدئولوژی مان کرده بود، نه در شان مجاهدین و نه در اقتضای مصالح سیاسی - ایدئولوژیکی جنبش (که دشمن باولع کامل دامن زدن به تضادهای آنرا می‌طلبد) می‌دانستیم؛

و از آنجا که . . . . .

لذا در انتشار پاسخ، قویاً "بایستی مسئولانه برخورد کرده و از هر گونه شتاب و زیاده روی اجتناب می‌نمودیم.

(۱) - منظور عناصری هستند که به هر چیز شباهت دارند جز به نمایندگان راستین طبقه کارگر.

همچنین چون از اینگونه ردیه نویسی ها و بیانیه نویسی ها تا کنون و تا آنجا که ما می دانیم ، چندان چیزی دستگیر جنبش خلق مانده ، اصولاً خود را متعهد به پاسخ گوئی بهر هتاک و فحاشی نمی دانستیم و اگر نبود که بیانیه کذائی ، ردیلانه به سازمان مجاهدین خلق ایران ( که اپورتونیستهای چپ نما هیچ حقی بر آن ندارند ) نسبت داده شده بود ، شاید هم هیچگاه پاسخ گوئی ، ضرورت نمی یافت . و در این صورت می شد آنرا به حساب انشاء کودکانه یک فرد تازه بی دین شده<sup>۱</sup> - نو- مارکسیست ، یا کشیش کلیسا گریخته ای که جدیداً " به الهامات ماتریالیستی دست- یافته و لذا حسب المعمول بیش از حد احساس مسئولیت و رسالت و کشف و شهود ماتریالیستی می کند ، به سکوت برگزار کنیم .

و یا می شد حداکثر آنرا در شمار اناجیل متبرک ، ولی تحریف شده نوعی " مارکسیسم عامیانه " ، که در تحریرش از کلیسای " ماده گرایی مبتدل " عهد عتیق ، الهام گرفته شده و مارکس و انگلس خود ، نظایرش را در برخورد های کلیسا گونه فویر باخ به شدت محکوم می کردند ، به موزه آثار " ماتریالیسم ابتدالی " سپرد . که در این صورت البتد برای مسخره<sup>۲</sup> نسلهای بعد سوزه جالبی فراهم می شد .

ولی متأسفانه به دلیل آثار گسترده و زیان بار سیاسی ، اجتماعی وایدئولوژیک حرکت اپورتونیستی که در بیانیه مورد بحث تئور یزه گردیده ، مطلب کمی جدی تر و قابل رسیدگی تر است .

علی الخصوص که در این اثناء ، به دنبال انتشار بیانیه ، بسیاری که در میانشان هوا خواهان و طرفداران گذشته ، یا حال مجاهدین کم نبودند ، به پاسخ گوئی بیانیه شتافتند . پاسخ هایی که اغلب به خاطر ضعف دیدیاکمبود ادراکات خالصانه توحیدی از ایدئولوژی اسلام ، نارسا و گاه حتی موید نظرگاه ماده گرایانه " التقاطی " نامیدن مجاهدین و اسلام انقلابی اصیل است . به این معنی که آن ها ، از موضعی " راست گرا " و با تمایلات طبقاتی و غیر توحیدی ، به تحلیل مجاهدین و نقد بیانیه اپورتونیستی پرداختند و فی الواقع بر غم همه سرزنشها و جواسهای تند و تیز بر علیه فرصت طلبان ، سرانجام بطور نظری و تئوریک نقض غرض کرده و اساساً " موضع ماده گرایانه را که گفتیم ، علیه اسلام و مجاهدین تأیید کرده اند . آنها در حقیقت فرصت طلبان را ، که با التقاطی خواندن مجاهدین ، حرکت انحرافی خود

را " طبیعی " و موج ، جلوه می دهند ، غسل تعمید داده اند . پیداست که چنین مدافعاتی هر چقدر هم که طی آنها در تکریم اسلام یا مجاهدین تلاش شده باشد ، به دلیل هم رایی با نظر گاه ماده گرایانه ای که برای اسلام "شان نزول طبقاتی" و استثمار گرانه قائل است ، نه تنها دفاعی برله اسلام و مجاهدین نیست ، بلکه آخر الامر به یک " ضد دفاع " تبدیل شده و نظیر ادعای ماده گرایانه اپورتونیستها در خدمت محکوم کردن مجاهدین و اسلام انقلابی ضد استثمار ، بکار میرود و خلاصه تمامیت توحید اسلامی را به شرک می آلاید و ناخود آگاه هم که شده ، " اسلام " را در همانجا که اپورتونیستها می خواهند قرار می دهد . این بود که سرانجام پس از مدت ها ، در صدد برآمدیم که پاسخ ها و تحلیل خود را از بیانیه مزبور ، در معرض قضاوت تمام خلق و نیروهای مترقی و انقلابی آن بگذاریم تا آنها که خواستار دانستن نظر خود مجاهدین هستند ، چگونگی دقیق قضایا را از زبان خود ما بشنوند .

بدیهی است که آنانی که از نزدیک دستی بر آتش داشته و از تمامی زیر و بم کارها از آغاز کار سازمان از ۱۳۴۴ مطلعند ، طبعاً " در ارزیابی ماجرا مسئول ترو صالح ترند . به این منظور عین تحلیلی را که به منظور آموزش درونی اعضاء سازمان به صورت سؤال و جوابهای آموزشی تنظیم شده و بسیاری قسمتهای آن در یکی از شاخه های سازمان عیناً " آموزش داده شده است ، همراه با اضافات و تکمله های بعدی ، برای انتشار آماده ساختیم تا عموم مردم و مبارزان ایران چنانکه باید در جریان کار آموزشی درونی سازمان نیز قرار گیرند و خود قضاوت کنند .

باید تاکید نمود که چون در تدوین این سئوالات در درجه اول آموزش و نه صرفاً " تبلیغات ، مد نظر بوده ، امید بر این است که خوانندگان از هر سازمان و گروه و یا با هر مرام و مسلک نیز چون ما ، قبل از اینکه مدح و ذم یا نیک و بد این یا آن جریان و گرایش ایدئولوژیک را در نظر داشته باشند ، به عمق تجربه دردناکی نظر کنند ، که جنبش خلق ما در یکی از حساسترین مراحل حیات خود از سر گذرانده ، باشد که عبرت ها و آموزشی که از این تجربه بدست می آید ، رشد و کمال تمام مبارزان و انقلابیون این میهن را صرف نظر از هر مرام و عقیده ای که دارند ، سبب شود ، و به " رو سفیدی " آنها در آستان این خلق بزرگ بیانجامد . رشدی که صرفاً " باپرهیز از خطاها و انحرافات گذشته میسر است .

آری ، ماجرای جریان انحرافی سلطه طلبی ، که ، سازمان مجاهدین خلق ایران را متلاشی کرد ، یک تجربه ملی است و لذا درسهای آن نیز در سطح ملی ( و نه فقط گروه یا سازمان بخصوص ) و در خدمت تمامی مبارزات خلق ایران بایستی بکار بسته شود .

فبشر عباده الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه  
 پس مژده ده بندگانی را که به گفتار گوش فرامی دهند و از نیکترین آن پیروی میکنند ،  
 از آنجا که در بیانیه مطالب تکراری زیاد وجود داشت ، برای پرهیز از تکرار ، سؤال و جوابها را حول ۴ بخش مختلف تنظیم کرده ایم .

بخش اول = درباره مسائل تشکیلاتی - سازمانی .  
 بخش دوم = درباره مسائل سیاسی - استراتژیک و اجتماعی .  
 بخش سوم = درباره مسائل فلسفی - ایدئولوژیک .  
 بخش چهارم = درباره مسائل بین المللی .

سپس در پایان نیز ضائعی را که ضروری به نظر می رسد ذیل :

بخش پنجم = ضائعی ، آورده ایم .

به این ترتیب فی المثل مهمترین مطالبی که در قسمتهای مختلف بیانیه ، راجع به مسائل تشکیلاتی - سازمانی وجود داشته ، در بخش اول ، مورد بحث واقع شده است . همچنین آنجا که ذکر اسامی ، بهر دلیلی درست نبوسد ، از حروف اختصاری استفاده کرده ایم .

تذکر مهم :

بحث مبسوط و عمیق پیرامون مسائل بالا ، طبعاً " مستلزم اطلاع و آگاهی از تاریخچه سازمان و مراحل مختلف حرکت آن از آغاز تا سیس ( یعنی ۱۳۴۴ ) می باشد . از آنجا که بدون این اطلاعات مسائلی را که در تحلیل بیانیه به آنها خواهیم پرداخت تا حدودی نا رسا می نماید ، به تنظیم تاریخچه سازمان در یک کتاب جداگانه نیز اقدام کردیم ، که کتاب حاضر را بایستی جلد دوم آن محسوب نمود که تقریباً " آماده انتشار خواهد بود . بنابراین برای داشتن یک دید کاملتر از سازمان و جریاناتی که از سر گذرانده است ، مقدماتاً " مطالعه تاریخچه را توصیه می کنیم .

" پایان مقدمه "



بخش اول

درباره مسائل تشکیلاتی - سازمانی

www.iran-archival.com

## فصل اول

### مروری بر تاریخچه جریان اپورتونیستی

قبل از طرح سؤال و جوابها دربارهٔ مسائل مختلف ، مرور کوتاهی بر تاریخچه جریان اپورتونیستی لازم به نظر می‌رسد .

تا شهریور سال ۵۰ که تاریخ ضربه خوردن سازمان و دستگیری تعداد زیادی از اعضا آن است یک فرد غیر مسلمان ( و حتی غیر نماز خوان نیز ) در سازمان مجاهدین عضویت نداشت . ضمن ۶ سال کار مخفی، سازمان فقط یکبار در سال ۴۷ ، حین یحشهای استراتژی یکی از اعضای سازمان مساله " جذب و عضوگیری مارکسیستها " را مطرح کرده بود که در مرکزیت سازمان با اتفاق آراء رد شد .

طبعاً " در سازمانی که معتقد بکار مکتبی بر اساس یک ایدئولوژی مشخص است ، وحدت تشکیلاتی و سازمانی مقدمتا " مستلزم وحدت ایدئولوژیک می‌باشد ،

وحدتی که بدون آن عضویت گروندگان سایر ایدئولوژیها در سازمان خود بخود منتفی و غیر ممکن است ، به همین دلیل ، نظر اعلام شده سازمان در برابر پیشنهاد جذب و عضو گیری مارکسیستها ( که فقط از جانب یک نفر عنوان شده بود ) و ما آنرا به عنوان سابقه بحث در این مورد باز هم ذکر نمودیم ، این بود که پذیرش عناصر مارکسیست در درون سازمان منوط به پذیرش ایدئولوژی اسلامی سازمان از جانب آنهاست که آنها تنها پس از

آغاز دوران عمل امکان پذیر است . باین معنی که فقط با تکاء شکفتگی عملی سازمان می-توان آنها را در مورد حقانیت اسلام تحت تاثیر قرار داد .

عملکرد عضوگیری و سوابق عضویت در سازمان ، در فاصله سالهای ۴۴ - ۵۰ نیز مؤید این مطلب است . زیرا تنها افراد مسلمان عضوگیری می شدند و محتوای اصلی کار سازمانی طی این مدت نیز پیوسته " کارایدئولوژی " بود . در اوایل تأسیس سازمان ، نمونه‌های وجود داشت که فردی که دارای تمایلات مارکسیستی بود و با سازمان اختلاف ایدئولوژی داشت ، عمدتاً " به همین دلیل کنار گذاشته شد . در اواخر سال ۴۹ و اوایل سال ۵۰ نیز نمونه‌های داشتیم که فردی " به نام الف " که هنوز ایدئولوژی مشخصی نداشت ولی ضمناً " دارای برخی تمایلات مارکسیستی بود ، بصورت یک سمپاتیزان جذب شهید محمود عسگر یزاده شده بود .

لیکن برای کار ایدئولوژی به شاخه شهید علی میهن دوست که از این حیث امکانات زیادتری داشت ، منتقل گردید . زیرا بدون پذیرش معیارهای ایدئولوژیک توحیدی سازمان ، طبعاً " پیوند ارگانیک با او ( به معنی دقیق عضویت ) امکان نداشت .

باین ترتیب در آغاز دستگیری ها ، هویت ایدئولوژیک اسلامی اعضاء سازمان ( که بعداً " سازمان مجاهدین خلق ایران " نام گرفت ) در هیچ کجا و در هیچ سطح ، چه در تهران و چه در شهرستانها و چه در مراکز فعالیت سازمان در خارج از کشور ( اروپا و اردوگاههای فلسطین ) ، مورد کمترین شک و تردید نبود . هویتی مشخصاً " اسلامی که با آموزشها ، نشریات ، دفاعیات و اعلامیه‌های سازمان از این پس نیز تا شهادت رضا رضائی ( خرداد ۵۲ ) ، محل هیچ شکی در آن نبود . موضعگیری شدید تمام سازمان و اعضاء آن به طور یکپارچه ( مخصوصاً افرادی که بعداً " تغییر ایدئولوژی دادند ) علیه برچسب مارکسیست - اسلامی شاه ، که تماماً " بر هویت اسلامی سازمان و تک تک اعضاء آن تاکید داشتند ، نیز گواه این مطلب است .

از اینها مهمتر ، باید به امروز مداوم ماهیت توحیدی سازمان اشاره کنیم ، که دائماً در مسیر رشد سازمان بیشتر اثبات می گردید ، کما اینکه حتی به اقرار خود بیانیه اپورتو-نیستی (۱) از سال ۴۷ ، بدنبال تأسیس " گروه ایدئولوژی " در سازمان ، آموزشهای

(۱) - در صفحات ۹۴ - ۹۵ بیانیه اپورتونیستی چنین می خوانیم ( تاکید روی کلمات ←

ایدئولوژیک در موضوعات متنوعی تدوین یافت ، و دامنه کار ایدئولوژی سازمان را گسترش بسیار داد ، گسترشی فزاینده و فراموش ناپذیر که تا آخرین روز قبل از دستگیری شهید محمد حنیف نژاد نیز ، که به تدوین بحثهای جدید اشتغال داشت ادامه یافت .  
لیکن به دنبال ضربه شهریور و دستگیری های متعاقب آن ، در عملیات گروگان گیری و انفجار دکل ، که در مجموع به بازداشت بیش از ۸۰ الی ۹۰ درصد کمی و کیفی اعضاء

دنباله پاورقی از صفحه قبل :

از ماست ( :

"باین ترتیب به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لنینیستی در سازمان ، اقدامات تدافعی علیه آن ، توسط خیل مقالات ، بحثها و نظرات مطنطن ایده آلیستی آغاز شد ."

دوباره یک برنامه جدید ، " بررسی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام " ، طرح ریزی شد و مجدداً " مطالعات حجمی دربارهٔ محتوای ایدئولوژیک مبارزات گذشته و مخصوصاً مبارزاتی که تحت عنوان ایدئولوژی اسلام و تشیع توجیه می شدند ( مبارزات علویان ، سرداران ، نهضت مشروطه ، جنگل و . . . که همه جا مذهب ظاهراً " نقش قابل اهمیتی داشت ) و همچنین بررسی آیات قرآن و درک مفاهیم

دینامیک آن ، تدوین تفاسیر و کار شدید روی نهج البلاغه و سایر متون معتبر اسلامی ، در دستور قرار گرفت . در کنار این مطالعات ، البته آموزش برخی از

متون مارکسیستی نیز در دستور بود . از این نظر که مقدمات " معتقد بودیم اسلام نه تنها با دستاوردهای عملی و تجربی مابینتی ندارد ، بلکه آنگاه اسلام حقیقی و انقلابی فهمیده می شود که بدانش زمان و در این زمینه به علم تحولات جامعه و شناخت علمی ( مارکسیسم - لنینیسم ) مسلح باشیم "

ضمناً " ملاحظه می گردد که حتی با قرار خود بیانیه اپورتونیستی که در بسیاری موارد با تحریف و غرض ورزی هم همراه است مطالعه مارکسیسم در سازمان ، اساساً " به منظور استفاده از تجارب عملی و اجتماعی صورت می گرفته است .

سازمان و منجمله تمام افراد مرکزیت آن منجر شد ، توان کلی سیاسی - تشکیلاتی سازمان بطور اعم و سطح توانائی ایدئولوژیکی آن بطور اخص ، کیفیتا " پائین افتاد ، چرا که هنوز دستاوردهای ایدئولوژی در کل سازمان چنانکه باید پیاده نشده و تضییقات دوران تدارک عمل ( ۴۸ تا ۵۰ ) نیز فهم عمیق آنرا در همان سطوحی هم که پیاده شد ، بسا اشکالات و محدودیتهای بسیار مواجه کرده بود . ( ۱ )

به این ترتیب بعد از دستگیری ها ، دیگر در میدان عمل کمتر مسئول زبده و کار آمدی که دوره آموزش ایدئولوژیک سازمان را بطور کامل گذرانده و بر تمام دستاوردهای ایدئولوژیک سازمان احاطه داشته باشد ، وجود داشت .

البته در این هنگام ، ( یعنی قبل از فرار شهید رضا رضائی از زندان ) موجودیت سازمان نیز زیر علامت سؤال بود .

پس از فرار رضا نیز از آنجا که در آن مقطع ، موجودیت سازمان اساسا " در میدان

عملتاء مین می شد ، عجالتا " ادامه کار ایدئولوژی به تاخیر افتاد و سلسله ای از عملیات

انقلابی در عین پیگیری مخوف پلیسی شروع شد که در ضمن با دستگیری ها و شهادت های بیایی همراه بود

( ۳ ) و طبعا " کمتر فرصتی حتی برای پیاده کردن معمولی تعلیمات به جای گذاشت .

( ۱ ) - در مورد این تضییقات کافی است به فرستادن حدود ۳۰ تن از اعضای سازمان به خارج از کشور ، برای تعلیمات نظامی اشاره کنیم ، که تعداد قابل توجهی از آنها مسئولین مرکزی و مدار اول سازمان بودند . طبیعی است که حل مسائل مختلف مربوط به چنین برنامه ای ( به ویژه مسائل امنیتی آن ، در دوران زندگی علنی افرادمان ) برای سازمان از جهات مختلف بسیار وقت گیر بود . مخصوصا که دستگیری تعدادی از اعضا سازمان در دبی ، و سپس عمل هواپیما ربائی ( آبان ۴۹ ) و فرود آن در عراق نیز ، مزید بر علت شد ، و برای حل مسائل تشکیلاتی و امنیتی آن ، چه در داخل و چه در خارج از کشور ، مقدار زیاد تر دیگری انرژی تشکیلاتی مصروف گشت و به همین دلیل ، بخشی از برنامه های آموزشی داخلی را معوق یا گند ساخت .

( ۲ ) - دستگیریها و شهادت های مزبور در یک فاصله زمانی بسیار کوتاه ، یعنی در نیمه

مساله دیگر این بود که صرف نظر از فقدان تعداد زیادی از مسئولین قبلی که در شمار گرانبهارترین سرمایه‌های سازمان بودند ، تعداد اعضاء جدید ، در ترکیب اعضاء سازمان ، اکثریت قابل ملاحظه‌ای یافته بود . در نتیجه آموزش آنها مجدداً " بایستی از صفر شروع می شد .

در چنین شرایط مخوف پلیسی ، عمر هر چریک به رغم سرمایه گذاری کلانی که در امر آموزش او صورت پذیرفته بود ، بسیار کوتاه بود . در اوج سالهای خفقان که رژیم شاه از موقعیت داخلی و بین‌المللی بی نظیری در میان تمام مرتجعان و حلقه بگوشان امپریالیزم بهره مند بود ، و از جدیدترین و در عین حال وحشیانه ترین روشهای ضد انقلابی امپریالیستها علیه انقلابیون استفاده می‌کرد ، عمر انقلابیون ما گاه به تندی یک شهاب که لختی آسمان تیره سیاسی کشور را برمی‌افروخت ، سپری می‌شد ، به این ترتیب ما با غروب هر ستاره ، با فقدان بزرگی مواجه می‌شدیم . جالب اینجاست که در همین دوران کوتاه نیز پیدا کردن یک خانه‌کاملاً " مناسب‌تیمی ، گاه تا سه ماه وقت می‌گرفت . (۱)

از طرف دیگر آموزش ایدئولوژیکی و سیاسی و همچنین بازسازی خصلتی اعضاء جدید حتی اگر وجود مسئولین زنده و همه جانبه را مفروض بگیریم ، مسائلی نبودند که کار یک هفته و یک ماه و حتی یکسال ... باشند . (۲)

دنباله پاروقی از صفحه قبل :

اول سال ۵۱ ، ضایعات جبران ناپذیری متوجه سازمان نمود . برای نمونه به شهادت برادران : محمود شامخی ، مهدی رضائی ، علی اصغر منتظر حقیقی ، حبیب رهبری ، مهدی محسن و دستگیری مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار اشاره می‌کنیم

فقدان شهید شامخی و شهید ذوالانوار فی الواقع از جنبه های مختلف ضایعات جبران ناپذیری برای سازمان مجاهدین و تمام جنبش خلق ایران بود .

(۱) - بدیهی است که از این مشکلات که در اول هر کار بزرگ طبیعتاً " فراوان است نباید نتایج ما<sup>۱</sup> یوس کننده‌ای نسبت به مبارزه گرفت .

(۲) - از ردیف کردن اشکالات یک مبارزه انقلابی مکتبی ، که بسیاری از آنها مربوط به



اگر چه در این سطور در صدد نیستیم که به تحلیل نقاط قوت و ضعف سازمان در این ایام بپردازیم و آنرا در عهده " تاریخچه سازمان " می دانیم ، ولی برای پرهیز از مطلق کردن " سختی شرایط " که هرگز در شائن صداقت انقلابی و توحیدی نیست ، نباید از اشاره به نا رسائی های درونی سازمان در این ایام نیز فرو گذار کنیم .

باین معنی که در این زمان سازمان ، از یک عارضه عمل گرایانه نیز رنج می برد که واکنش خود بخودی طولانی شدن دوران تدارک عمل و یا به بیان دیگر دیر پرداختن به آن ، قبل از شهریور ۵۰ بود . حال اینکه در هر شرایطی منجمله در سالهای ۵۰ تا ۵۲ نیز می-بایست تعادل و هماهنگی اجتناب ناپذیر " تئوری و عمل " و " عمل و تئوری " را مراعات می نمودیم . در غیر این صورت چنان که در تجربه با ثبات رسید ، پربها دادن بعمل و عمل گرائی بیش از حد و زائد بر توان کلی تئوریک و ایدئولوژیک سازمان ، زمینه را برای بروز اشکالات در آینده ، مساعد می نمود .

به همین دلیل ، برای از بین بردن زمینه های درونی گرایشات غیر اصولی و اشکالات نا مطلوب آینده ، که از عوارض کاملاً " محتمل یک رشد نا هماهنگ و یک جانبه در زمان حال است ، به پیشنهاد شهید محمود شامخی در تاسستان سال ۵۱ ، قرار شد که از نیمه دوم این سال آهنگ عمل کند شده و به آموزش درونی سازمان که متضمن تربیت خصلتی و تئوریک کادرها بود ، اولویت داده شود .

سیس در خرداد سال ۵۲ ، در حالی که کار تربیتی - خصلتی و بحثهای راجع به استراتژی

دنباله پاورقی از صفحه قبل :

ضعفها و بی تجربگی های فردی و گروهی است ، هرگز نباید عدم امکان یک چنین مبارزهء سالم انقلابی و مکتبی را نتیجه گرفت . سختی یک راه هرگز دلیل نپیمودن آن نیست .

این درست است که شرایط ما سخت ، راهمان ناهموار ، تجربه مان اندک و لذا خطاها یمان بسیار است .

لیکن همهء پیشرفتهای بزرگ بشری در حیظه علم و اجتماع ، تماما " در مسیری از " تجربه و خطا " حاصل شده اند .

(۱) به دلیل اشکالات عملی و تشکیلاتی ۶ ماه گذشته هنوز نخستین مراحل خود را می‌پیمود ، رضا رضائی که در راس رهبری سازمان قرار داشت ، شهید شد . تمام مواظبت‌ها و تجارب قبلی رضا نتوانست او را به دنبال فرارش از چنگ دشمن بیش از یکسال ونیم برای ما حفظ کند . از دست دادن رضا بخصوص از این نظر جبران ناپذیر می‌نمود که قبل از او شامخی و ذوالانوار از دور مرکزیت خارج شده بودند . (۲)

وقتی از جبران ناپذیری این فقدان ، صحبت می‌کنیم ، منظور این نیست که افراد عملی و طراحان نظامی و کادر های با مهارت در مسائل تاکتیکی و فنی در سازمان کم بودند از قضا ، به نسبت یک سازمان مخفی کوچک ما در حد خود از این جهات تقریبا "هیچگاه کمبود حس نمی‌کردیم . لذا مسئله دقیقا" در کمبود رهبران پخته سیاسی ، باجا افتادگی لازم عقیدتی و تشکیلاتی بود .

از این نظر ، کسانی که در آن ایام می‌توانستند جای رضا را پر کنند ، انگشت‌شمار بودند و چنانکه بعدها در جریان عمل نیز با ثبات رسید ، شهید شریف واقفسی (عضو مرکزیت ) در راس آنها قرار داشت .

بهر حال با اطمینان از اینکه اصل "رهبری جمعی" که پیوسته ، مبنای اداره امور سازمان ما بود و هست ، جایی برای هیچگونه شخصیت سازی کاذب و مطلق نمودن ارزش یک فرد تنها ، در تعیین سرنوشت سازمان باقی نمی‌گذارد ، ناگزیر باید خاطر نشان ساخت که شهادت شخص رضا ، سر آغاز دوران جدیدی در تقویم سازمان مجاهدین خلق است . دلیل این مطلب مجموعه وقایع و حوادثی است که اگر چه نقطه شروع آنها قبل از این شهادت است ، لیکن بعد از این شهادت سرنوشت سازمان را به کلی تغییر داده و سر انجام در سال ۵۴ آنرا کاملا" متلاشی ساخت .

لیکن قبل از پرداختن به وقایع بعد از شهادت رضا ، ضروری است خاطر نشان کنیم که تا این تاریخ ( شهادت رضا ) ، علیرغم هر ضعف و نقصی که در سازمان متصور باشد ، یک

- (۱) - این نکته بسیار مهم است که تا این تاریخ سازمان اصلا "دارای" مسئله ایدئولوژی ( به معنی اخص فلسفی آن ) نیست والا قطعا" با توجه به اهمیتی که ما همیشه بکار ایدئولوژی می‌دادیم ، مقدم بر بحثهای استراتژی قرار می‌گرفت .
- (۲) - شامخی شهید شد و کاظم ذوالانوار با گلوله مجروح و دستگیر گردید .



نمونه ، حتی یک نمونه مارکسیست شدن و تغییر ایدئولوژی دادن در سازمان وجود نداشته و عموم مجاهدین به موضع اعتقادی اسلامی سازمان خود وفاداری کامل نشان می دهند . این حقیقت را می توان از اقرار خود پرچمدار اپورتونیستی در صفحه ۱۴ مقدمه بیانیه نیز دریافت . او تصریح می کند که :

" جنبش اصلاح و آموزش و تجدید تربیت ایدئولوژیک کادرها ، از بالا به پائین در سازمان براه افتاد " .

این تصریح از این نظر برای ما اهمیت دارد که بعداً " با آن ، به مقابله تمام مدعیان چپ نما و راستگرای خواهیم رفت که تحولات مکانیکی تحمیلی به سازمان ما را ( که با نا جوانمردانه ترین و وحشیانه ترین اشکال صورت گرفته ) " طبیعی " ، " دیالکتیکی " یا درون جوش و منطقی می پندارند . منجمله در همین بیانیه خواهیم دید که چگونه علیرغم پذیرش خصلت دستوری از بالا به پائین بودن تحولات ، به سخیف ترین شکل کودکانه متناقض آنرا ادامه تکامل ! طبیعی و دیالکتیکی روند ایدئولوژیکی سازمان جا می زند . تحولاتی که با قرار خود بیانیه ، مستلزم تصفیه بیش از ۵۰ درصد کادرها و اعدام تعداد دیگری بوده است .

\*\*\*\*\*

۴۰ روز پیش از شهادت رضا ، یکی از اعضاء سازمان که تقریباً ۶ ماه بود که با یک زندانی مارکسیست در یک زندان دور افتاده ، دور از سایر مجاهدین زندانی بسر می برد ، موفق به فرار گردید . فرد مزبور در نیمه سال ۴۸ که مصادف با آغاز دوران تدارک عمل در سازمان می باشد ، عضو گیری شده و سپس در اولین موج دستگیریهای شهریور ۵۰ ، قبل از اینکه باحراز بنیادها و آموزشهای ایدئولوژیک سازمان و تصحیح ضعفهای خصلتی خود ، نائل گردد به زندان افتاده بود . ( ۱ )

( ۱ ) - متأسفانه علیرغم انتقادات مداوم و حتی چند بار توبیخ ، در اثر ضربه شهریور ۵۰ دیگر امکان اجرای برنامه اصلاح خصلتی این فرد وجود نداشت ( بخصوص بعد از رفتن به تبعید ) و لذا کار خصلتی که قرار بود در مورد او انجام شود تا تمام ماند . از این مطلب مسئولین و سر شاخه های قدیمی سازمان مطلعند .

طبیعی است که چنین فردی تا این هنگام نمی‌توانست در سازمان ما در موضع هیچ مسئولیت قابل ملاحظه‌ای قرار گیرد. زیرا به مثابه یک دانشجوی معمولی که می‌بایست القاب مبارزه و ایدئولوژی و سیاست را از صفر بیامورد، به سازمان پیوسته و لذا به دلیل کم‌تجربگی و جان‌نیفتادن در چارچوب ایدئولوژیکی سازمان، نه در مرکزیت، نه در گروه‌های تخصصی و نه در شمار سرشاخه‌ها و مسئولین گروه‌ها، جایی نداشت.

لیکن بعداً "در زندان قبل از رفتن به تبعید، ذهنیت تئوریک او در مسائل تاکتیکی و استراتژیک در کنار مسئولین بالاتر سازمان رشد کرد و از خود استعداد نشان داد. البته رشدی صرفاً نظری و متاسفانه فقط در یک بعد، گو اینکه قصد شخصی کردن مسائل را بهیچ وجه نداریم، ولی از آنجا که پای مصالح و سرنوشت یک سازمان انقلابی متعلق به تمام خلق ایران مطرح است، ناگزیریم در این مورد اشاره کنیم که فرد مذکور، چه قبل از شهریور و چه بعد از آن، توسط مسئولین بالاتر تشکیلاتی خود، بارها به خاطر تعاملات شدیداً خودخواهانه و گرایش‌ها به اصطلاح روشنفکرانه‌ای که مشخص یک‌لفظی صرفاً "تئوریک بی‌محتواست، مورد انتقاد و حتی توبیخ واقع شده بود. به همین دلیل وقتی که پس از فرار و پیوستن مجدد، در مرکزیت سازمان راجع به تعیین موضع او تصمیم‌گیری می‌شد، رضا که از پیش (قبل از ۵۰)، در جریان مسائل او نبود او را شایسته ورود به مرکزیت ندانسته و گفته بود:

"... دارای گرایش‌های روشنفکری است و تا حل آنها نیایستی به مرکزیت راه یابد (۱)"  
 باین ترتیب، علیرغم نیاز شدیدی که سازمان در این موقع بکارهای تئوریک داشت تا وقتی رضا زنده بود، فرد مذکور به مرکزیت راه نیافت. لیکن بعداً "پس از شهادت رضا به دلایلی که هنوز نیز جزئیات آن بر ما پوشیده است، این فرد که می‌رفت تا به زودی به گفته خودش "پرچم مبارزه ایدئولوژیک" یعنی همان پرچم خیانت‌بار جریان اپورتونیستی را در سازمان برافرازد، وارد مرکزیت شد. تا آنجا که ما می‌دانیم، در این هنگام، شهید مجید شریف واقفی و بهرام آرام دو عضو دیگر مرکزیت بودند و اکنون جای رضا بفرود جدید داده شده بود.

زیرا بهرام چنانکه در خاطراتش نیز آورده است، (۲) از ضعف تئوریک پیوسته در رنج

(۱) - از قول رضا گرایش‌آرشیستی را هم در مورد این فرد نقل می‌کنند.

(۲) - بخشی از این خاطرات در زمستان ۵۵ در روزنامه به چاپ رسید.

بوده و به همین دلیل علیرغم مهارت و کار آئی درخشانش در امور عملی و طراحی نظامی در زمینه های نظری تا حدود زیادی منفعل و تاثیر پذیر بود . بنابراین ، تردیدی نیست که بطور کلی علت اصلی پذیرش فرد جدید در مرکزیت ، همان استعداد و محفوظات تئوریکی بود که بطور یکجانبه از زندان آموخته و باین وسیله می توانست نظر امثال بهرام را بخود جلب کند ، بخصوص که بعد از شهادت رضا ، در جو ملو از اعتماد و صمیمیت داخل سازمان و با توجه به نیازمندیهای تئوریک آن کمتر محلی ، برای او شکافی دقیق در سوابق خصلتی وی بجا می ماند .

ما از مواضع اولیه مجید ، در برابر فرد جدید که کمتر از دو سال بعد مجید را به عنوان خائن شماره ۱ به قتل رساند ، اطلاعات دقیقی نداریم ، زیرا مجید به شهادت تمام کسانی که تا آخرین روزهای زندگی با او ارتباط داشتند ، برای احتراز از شخصی کردن مسائل در این موارد بسیار راز دار بود و علیرغم اطلاع از سوابق فرد مزبور ، حتی از فاش کردن نام او برای نزدیکترین برادران نیز حتی المقدور ابا داشت و گهگاه که مجبور به موضع گیری می شد او را با کلمه " پرچمدار " ( ۱ ) مخاطب قرار می داد .

چرا که حاضر نبود اطلاعات خود را به رغم فرصت طلبان بصورت غیر مسئول خرج کرده و از این طریق شریک کار رژیم گردد ، اگر چه این رازداری که او خود را به غایت ملتزم به رعایت آن میدانست ، به ضرر منافع فردی خود و سازمانش تمام شد .

اما در عین فقدان اطلاعات جزئی و مشروح از موضع گیری های مجید ، این را می دانیم که از تابستان ۵۲ به بعد که سازمان به سه شاخه مستقل تقسیم می شود ، پرچمدار تا مدت ها ( حدود یکسال و چند ماه بعد ) ، ( ۲ ) بسیاری کارهای خود را دور از چشم

( ۱ ) - این کلمه را مجید از همان مقاله " پرچم مبارز ما یه دیوولوژیک را برافراشته ترسیم " گرفته است .

( ۲ ) - ضروری است در همین جا خاطر نشان کنیم ، از آنجا که ما در سراسر این تحلیل آموزشی ، قصد شخصی کردن مسائل را که یک نیت کوتاه نظرانه است نداریم ، تا آنجا که برای کل مبارزه خلقمان ضروری نباشد ، از ورود در مسائل و قسوت و ضعفهای فردی پرهیز کرده و تلاش می کنیم با مسائل بطور سیستماتیک و جریان وار برخورد کنیم ، مگر در آنجاها که نقش فرد یا افراد بخصوصی بطور مقطعی هم که شده ، تعیین کننده می شود .



و یا بدون توافق او ، انجام می‌داده است .

کما اینکه مجید در جوابیه‌ای (۱) که برای همان مقاله " پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته تر سازیم " تهیه دیده بود ، به این مطلب اشاره کرده و خاطر نشان کرده بود که : " تحولات بنیادی را که شما عنوان می‌کنید ، به کمک ( و تحت اجبار ) " اتوریتیه سازمانی " پیاده شده و شما با سو" استفاده نا صادقانه از مبارزه‌ای که صرفاً " در ابعاد " خصلتی " و به منظور ایجاد " فضای مناسب برای کار تئوریک " شروع شده بود ، آنرا آگاهانه و با یک بیچ ظریف بدون اینکه دیگران را در جریان امور قرار دهید . . . به سوی مبارزه علیه " مکتب " (۲) کشانیدید "

تغییر سمت دادن تدریجی از باز سازی خصلتی ( که به نظر میرسد قبل از هرکس برای سرد مداران جریان اپورتونیستی ضروری بوده ) به جانب مباحث فلسفی ، که ضمناً " همگام با مستحکم کردن سلطه اپورتونیستی بر کل سازمان می‌باشد ، مطلبی است که بالصراحه یا به تلویح مکرراً" مورد تأکید مقالات سازمانی خود اپورتونیستها ، از جمله بیانیه نیز می‌باشد . مثلاً" در صفحات ۱۶ تا ۱۹ مقدمه" بیانیه ، با اشاره به همان مقاله " پرچم . . . " می‌نویسد :

" در نیمه‌های پاییز ۵۳ ، بعد از گذشت یکسال و نیم از آغاز این مبارزه (۳) ورود

مربوط به پاورقی صفحه" قبل .

به همین دلیل از آغاز تذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که ما در صدد نیستیم حتی در مورد شهید مجید شریف واقفی نیز ، بدون اطلاعات دقیق ، هر آنچه را کرده یا نکرده است بی قید و شرط درست و عاری از خطا تلقی کنیم . گویانکه به نظر ما هیچ ایراد اصولی در کار مجید وجود ندارد .

(۱) - هنوز ما نسخه اصلی و کامل این جوابیه را بدست نیاورده‌ایم . مقالات و نظریات انتقادی و افشاگرانه او نه تنها در نشریه داخلی سازمان منعکس نمی‌شد ، بلکه حتی نسخه‌های اصلی را نیز از بین می‌بردند .

(۲) - منظور مکتب اسلام و سازمان است .

(۳) - منظور مبارزه ایدئولوژیک به معنای اعم است که تلویحاً " باز سازی خصلتی را که ابتدائاً " مطرح بوده نیز شامل می‌شود .

در یک دوره تحول کیفی جدید (۱) در مبارزه ایدئولوژیک از طرف رهبری سازمان اعلام شد . این اعلام ، در مقاله‌ای که در همان اوقات تحت عنوان " پرچم مبارزه ایدئو-لوژیک را برافراشته تر سازیم " انتشار یافت ، صورت رسمی به خود گرفت . در این مقاله بعد از جمع بندی‌ای که از کار مبارزه ایدئولوژیک در یکسال و نیم گذشته به عمل آمده بود چنین نوشته می‌شود :

" ... وقتی که ما در یکسال و نیم پیش مبارزه ایدئولوژیک را ، بعنوان اصلی ترین محتوای آموزش این مرحله مطرح ساختیم ، آنچه که بیشتر و در واقع همه آنچه که در ابتدا مد نظر ما بود ، پرداختن به آن سری از معایب و اشکالاتی بود که به نظر ما مستقیماً از زندگی طبقاتی ما در گذشته و ترکیب روشنفکری سازمان ناشی شده (۲) و طبیعتاً بر عمل سیاسی و تشکیلاتی ما ، اثر سوء می‌گذاشت "

سپس پس از ذکر این مطلب که مبارزه مزبور بنا به خصیصه " انقلابی‌اش " در این محدوده متوقف نشده و سرانجام کل ایدئولوژی سازمان را در یک روند صادقانه در بر گرفته است ، چنین ادامه می‌دهد :

" ... بطوری که ما می‌توانیم با قاطعیت تمام ورود یک دوره تحول کیفی جدید مبارزه ایدئولوژیک را که خصوصیت متمیزه آن ، مبارزه اصولی با رو بناها و افکار ارتجاعی اصول و مبانی ایدئولوژیهای غیر پرولتری متعلق به طبقات رو به انحطاط جامعه است ، اعلام می‌داریم ... "

و آنگاه مجدداً " به صراحت خاطر نشان می‌کند که : " بدین قرار اگر تادیروا اعتلاء و صفای باطن ، مد نظر بوده ، از امروز دیگر مبارزه با دکماتیسم مذهبی ، موضوع اصلی کار و تهدید اصلی سازمان محسوب می‌شود و دکماتیستها ، بزرگترین دشمنان تکامل سازمان محسوب می‌شوند . همان دشمنان " سر سخت و اصلاح ناپذیر و مقاوم " که به همان میزان مقاومت و پایداری میکروبهای خانگی پایدار و مقاوم بودند " (۳) همانها که در اتاقهای شکنجه و میدانهای اعدام نیز نرم تنی و سست عنصری‌اپور-

(۱) - تاکید زیر عبارات ، از ما است .

(۲) - منظور اشکالات خصلتی است .

(۳) - صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .

تونبستی از خود نشان نداده و مردانه در راه عقاید خود جان باختند و در مقابل رژیم و دژخیمان سر تسلیم فرود نیاوردند .



به این ترتیب پس از شهادت رضا ، اپورتونبسم به مثابه یک جریان فرصت طلبانه و انحرافی در سازمان ما نفوذ و آغاز به پیشرفت می کند . پیشرفتی تدریجی و بسیار مودبانه که سرانجام به کل سازمان مسلط شده و آنرا تماما " متلاشی می نماید . مروری در این جریان پیشرفت تدریجی ، که عملکردهای آنرا ذیلا " در نهایت اختصار یاد آور می شویم ، این نظر را اثبات خواهد کرد . تاکتیکها ، برخوردها و شیوه‌هایی که به نظر میرسد از آغاز کاملا " آگاهانه و با نیت سوء قبلی و لذا در حکم خیانت است .

#### ۱ - ناچیز جلوه دادن نقش رضا

نخستین گام اپورتونبسم ، بعد از ورودش به مرکزیت ، پس از شهادت رضا ، تلاش برای هر چه ناچیز جلوه دادن نقش رضاست . با دادن اعلامیه در مورد شهادت رضا و تجلیل از نقش او ، به بهانه ممانعت با شخصیت پرستی مخالفت می شود . سپس فقط به اوج گرفتن تبلیغات داخلی و خارجی ، تحت فشار اعضاء سازمان به این کار اقدام می شود ( ۱ ) ( آن هم با نسبتی محدودتر از سایر اعلامیه‌ها ) .

( ۱ ) - جالب است که این بهانه " شخصیت پرستی " را با تجلیل از وحید در همین بیانیه مقایسه کنیم . در حالی که وحید هنوز زنده و در دوران باز جویی است ، با عناوین پرطمطراق و میان تهی ستایش می شود و " دژ تسخیر ناپذیر " لقب می گیرد . نمونه های متعدد دیگری نیز در دست است که هر کس بی قید و شرط به اپورتونبسم تسلیم می شد و در خدمت آن از هیچ گاری دریغ نمی کرد شایسته چنین عناوینی می گردید .

هم چنین در اثر خواست شدید اعضاء سازمان ، قرار می شود که خاطرات ، نامه ها و سروده های رضا منتشر گردد ، ولی با اقسام بهانه ها از این کار سرباز می زنند و بالاخره هم برای راحت کردن خیال سایرین ، همه اسناد مربوطه را از بین می برند .

یکسال و نیم بعد وقتی که اپورتونیسیم با همان مقاله کذاشی ، " پرچم " میافرازد و نقاب از چهره بر می گیرد ، عمق کینه اش نسبت به رضا رضائی آشکار می شود . کسی که موفق شده بود در بحرانی ترین لحظات ، سازمان ما را از بن بست " وجود " برهاند ، اکنون به جرم " بدترین نوع ضعفها در کادر رهبری از شهادت احمد تا شهادت رضا " ( ۱ ) مورد حمله قرار می گیرد .

راستی چه ضعفی بالاتر از این ، که مانع ورود روشنفکر نو رسیده ای که مملو از احساس رسالتی لنین وار ! درباره خویشتن است به مرکزیت سازمان شده و او را مقدمتا " به رفع نقیصه خصلتی اش دعوت کنیم ؟ !

و از این پس نیز کیست که در مقابل لنین گونه ای این چنین بایستد و خائن و " ضد خلقی " ( ۲ ) و ... دارای بدترین نوع ضعف ها نباشد ؟

تمام خلق ایران نیز ، اگر بخواهند با این برجسب ها مخالفت کنند ، البته که خائن محسوب خواهند شد . فقط باید کمی صبر کنند که به نوبت ، شماره خیانت خود را دریافت دارند . همانگونه که شریف واقفی ها و صمدیه ها و ... شماره های خود را تحت عناوین خائن شماره ۱ ، خائن شماره ۲ و ... دریافت نمودند .

( ۱ ) - نقل عینا " از همان مقاله .

( ۲ ) - اشاره به صفحه ۲۳ مقدمه بیانیه که در تشریح شهید شریف واقفی می گوید :

" او مدتها چهره واقعی ضد خلقی خود را با اعتبار وجود برخی معیارهای نادرست در سازمان ، پوشانده و از این نظر توانسته بود ، به مدارهائی از مسئولیت ( که منظورش مرکزیت است ) ارتقاء یابد " .

## ۲ - سوء استفاده از طرح تقسیم شاخهای سازمان

اقدام بعدی ، سوء استفاده از طرح تقسیم سازمان به سه شاخه مستقل در تابستان ۵۲ است ، بخصوص که بعد از شهادت رضا ، به خاطر جلوگیری از ضربه پذیری کل سازمان اجرای این طرح ، ضروری جلوه می کند . منتها با این توضیح ، که در این نوع سازماندهی تأثیر پذیری و اطلاعات هر شاخه نسبت به شاخه های دیگر به حداقل رسیده و در نتیجه اختیارت سر شاخه که ضمناً عضو مرکزیت نیز هست ، فردا " افزایش می یابد .

یعنی یکنوع سازماندهی که در آن تأکید بیشتر روی صداقت انقلابی سر شاخه و هم چنین سایر کادرها و حداکثر اعتقاد برادرانه انقلابی است تا کنترل و حسابرسی ، ضمناً در همین شکل سازماندهی است که اپورتونیسیم ، که در راس یکی از شاخه ها - نفوذ کرده - می تواند با قطع ارتباط میان افراد زیرین شاخه با سایر شاخه ها ، نیت خود را به پیشبرد و به مرکزیت کل نیز تا زمانی که هنوز وقتش نشده و در موضع ضعف قرار دارد ، گزارش دروغ بدهد .

تمام وقایع بعدی حاکی از این است که از آغاز ، نیت این بوده که ابتدا یک شاخه کار آمد ، تغییر ایدئولوژی داده ، و به اصطلاح مارکسیست شده ، تشکیل شده و آنگاه به سایر شاخه ها و کل سازمان که دیگر در برابر عمل انجام شده قرار خواهد گرفت ، پرداخته شود .

## ۳ - سلطه اپورتونیسیم بر یکی از شاخه ها

باین منظور در همان شاخه ای که زیر نفوذ اپورتونیسیم است ، مقدمات " با روشهای غیر مستقیمی که بعداً خواهیم دید ، یک ارزیابی مقدماتی از سطح توان ایدئولوژیکی افراد و امکان تغییر دادن آنها به عمل می آید و در خاتمه اعضا و سمیاتها به دو دسته " رشد یافته ! " یا با " راندمان " ، و " مسئله دار ! " یا " بی راندمان " تقسیم می شوند .

اغلب مسئله داران کلاً در ردیف همان تغییر ناپذیران یا سخت سران اند که



عجالتاً" بایستی در مرحله اول از تغییر دادن آنها چشم پوشیده و به عناوین مختلف ، به اتهام عیوب داشته و نداشته شان از شر آنها در این شاخه راحت شد . در این مرحله نرم تنان حق تقدم دارند و لذا بایستی آنها راحتی المقدور به این شاخه فرا خواند . بعنوان مثال ، از یک کلاس ۵ نفره نام می‌بریم که یک نفر از آنها حتی در قبال طرح غیر مستقیم خیلی زیرکانه تغییرات به اصطلاح تکاملی ضد اسلامی ، موضع مخالف می‌گیرد و از تأیید دو نفر دیگر نیز برخوردار می‌شود . در نتیجه پس از مدتی این کلاس به بهانه امنیتی منحل و ۲ نفر " رشد یابنده ! " در شاخه حفظ و بقیه به شاخه‌های دیگر منتقل می‌شوند . مرتضی صمدیه یکی از افراد " مسئله دار " ی است که بعنوان " دگم مذهبی " به شاخه دیگر منتقل می‌شود .

#### ۴- به بن بست کشاندن بحثهای استراتژیک

قدم بعدی به بن بست کشاندن بحثهای استراتژی موجود ( که از زمان رضا وجود داشت ) و متوجه کردن آن به جانب مسائل فلسفی است . چنانکه هم در مقاله پرچم و هم در بیانیه ادعا شده ، یکی از دلائل اصلی تجدید نظر در ایدئولوژی سازمان بن بستهای مربوط به مشی مسلحانه بوده است (۱) که گویا با ایدئولوژی سازمان توان حل آن را نداشته و فقط مارکسیسم از پس حل آنها بر می‌آمده .

این مطلب کاملاً" درست است که در بسیاری موارد لنگی کارها ( البته به فرض اینکه لنگی وجود داشته باشد ) نهایتاً" از لنگی نظر گاهها و ایدئولوژی است . اما ضمناً" هیچ چیز ساده تر از این نیست که با یک ساده سازی بطور مکانیکی و عاری از هر تحلیل مشخص هر لنگی مفروض را که چه بسا ناشی از لنگی ذهن و فلج یا انحراف فکر و روش خودمان باشد به کلی یک ایدئولوژی تحویل کنیم .

با همین ساده سازیهای عوامفربانه است که امپریالیستها هر عیب و علت وانحراف و تجدید نظر طلبی را در کشورهای سوسیالیست و کمونیست به بطلان عقاید جامعه

(۱) - صفحه ۱۶ مقدمه بیانیه و این مطلب با صراحت بیشتر در مقاله پرچم آمده است .

گرایانه آنها بر گرداننده و حقانیت بورژوازی غربی و ابدیت مالکیت خصوصی را نتیجه می‌گیرند .

بنابراین ، ما باید ابتدا ، یک لنگی واقعی و عینی ( و نه تصور لنگی ) را در جایی تشخیص داده و سپس با یک تحلیل مشخص ، درجه ارتباط آن را ، با ماهیت ایدئولوژی مربوطه ، مشخص کنیم .

در عین حال باید توجه نمود که ، امکان دارد لنگی مزبور کلاً " یا جزئاً " ، به نقص عملکرد یا ادراک خودمان از آن ، بر گردد و لا غیر .

در این صورت تا هر کجا ، که بحث از بن‌بست مشی مسلحانه در مورد سازمان مجاهدین باشد ، دقیقاً " روشن خواهد شد که اپورتونیزم ، نه در ادعای لنگی صادق است و نه در ادعای ارتباط آن لنگی مفروض با ایدئولوژی سازمان ، به دلیل صعود مجاهدین به قله جنبش انقلابی مسلحانه ، آنهم چند ماه پس از ضربه هولناک شهرپور ( یا چنان ابعاد تشکیلاتی عظیم ) ، به دلیل استقبال بی مانند مردمی ، بدلیل خصوصیت ویژه اسلامی این خلق و به دلیل پشت جبهه بسیار آماده<sup>۶</sup> این سازمان و حمایت بی دریغ معنوی و مادی که نثار کرد . اگر تنها یک سازمان انقلابی مسلح در ایران وجود میداشت که ادعای لنگی در مشی ، در مورد آن مضحک بود فقط سازمان مجاهدین بوده و هست . البته بحث درباره مسائل استراتژی و هر چه روش‌تر و غنی تر کردن آن و حل مشکلات مربوطه همیشه و در هر شرایطی مورد داشته و دارد ، اما ادعای بن‌بست در مشی مسلحانه برای سازمان ما سخت سخیف و کودکانه است . بخصوص در آن روزها که سازمان ، در اوج محبوبیت و حمایت بود . حمایتی گسترده که سازمان به دلیل محدودیت‌های تشکیلاتی‌اش قدرت سازماندهی و بهره‌برداری از آن را بطور کامل هیچگاه واجد نبود .

بنابراین آنچه می‌ماند ، فقر ذهنی و دکماتیزم ساده سازانه یک نوکیسه به اصطلاح مارکسیست شده است که در شرایط بسیار پیچیده نبرد انقلابی در جامعه ما ، به‌زمان زیادی نیاز دارد تا از خلال تعمیم و الگو سازی فلج کننده از انقلابهای نوع روسی یا چینی ویا . . گذر کرده و به فهم تجربه خاص میهنی خود و ضرورت مبارزه مسلحانه موفق گردد .

جالب این است که ما در همین بیانیه دریای افکار ضد مشی را ، ( که اصطلاحاً " سیاسی کاری نامیده می‌شود ) به وضوح نشان خواهیم داد و بر اساس آن اپورتونیزم راست ضد مشی را ، که آینده محتوم چپ نمایی هاست پیش بینی خواهیم نمود . ( ۱ ) ←

اینجاست که می‌بینیم " پرچم " افرازان و بیانیه‌نویسان به گواهی " پرچم " و " بیانیه " و تمامی عملکرد انحرافی و آنچه از سوابق و آگاهی شان در رابطه با ایدئولوژی سازمان اشاره کردیم ، در اغلب موارد نه از اسلام و نه متاسفانه از مارکسیسم که مدعی آند ، بیش از مادر بزرگان نشان سر در نمی‌آورند . مواردی که برای آنها اسلام و کمونیسم چیزی بیش از " خدا هست " و " خدا نیست " معنی نمی‌دهد . ( ۲ )

( ۱ ) - این پیش بینی‌ها که بهیچ وجه کار مشکلی نیست اکنون بوقوع پیوسته اند .  
 ( ۲ ) - تا آنجا که ما دیدیم و به غینه هم تحقیق کردیم ، در جریان اپورتونیستی متلاشی‌کننده سازمان ، بسیار بودند مارکسیست شده‌هایی که حقیقتاً " فقط با به شک افتادن یا انداخته شدن در خدا یا مسائل دیگری از این قبیل مارکسیست شده بودند و لا غیر .

یعنی شیوه‌ای که تا موقع خراب کردن بنای اعتقادی ، بورژوازی - ماتریالیست و خدا ناپرست نیز در آن سهیم است و مورد استقبالش هم واقع می‌شود .  
 حالا بعد فرد به چه موضعی می‌افتد ( مثلاً " موضع وحیدها و خاموشی‌ها یا موضع انقلابی ) دیگر ( لا اقل در مراحل اول ) بسته باین است که به چه درجه‌ای از ضدیت با مذهب به آنچه اپورتونیستها آنها مارکسیسم می‌نامند رسیده باشد ، یا اینکه به چه درجه‌ای از مبارزه به مارکسیسم رسیده باشد .

در رابطه با مارکسیست شده‌هایی که گفتیم " فقط با شک در خدا و . . . . " به مارکسیسم نائل آمده بودند ، به عنوان مثال ، از یکی از سردمداران جریان اپورتونیستی به نام ( ج ) یاد می‌کنیم که وقتی از او سؤال شده بود که با چه مطالعاتی به مارکسیسم دست یافته است گفته بود : " متاسفانه من مطالعاتی ( هیچ مطالعاتی ) نداشتم " . سؤال‌کننده یک مارکسیست شده زندانی بود ( ز ) ، که دست آخر پس از مارکسیست شدن سازمان ، مارکسیست شده بود و به گفته خودش صرف نظر از مطالعاتی که در تنهایی کرده بسود ، نهایتاً " به دنبال مارکسیست اعلام شدن سازمان به مارکسیسم رسیده بود ! منتها متاسفانه بر خلاف امثال ( ج ) این پوئن را نداشته که مدعی شود : " در جریان عمل " به مارکسیسم رسیده ! "

معنایی که بسیاری از به اصطلاح روشنفکران غیر مسئول کافه نشین یا حجره نشین هر روز به تبلیغ آن اشتغال داشته و صرفاً "هم به همان رضایت نفس می یابند . بنابراین ، چه چیز ساده تر از این خواهد بود که اشکالات و فقر ادراکات خود یا دارو دسته مان را در برابر نوآموزان معصوم و بی اطلاعی که با اعتماد مطلق به ما گوش می دهند - اعتمادی که در حقیقت متعلق به تمامی خلق و شهدا و اسرای مجاهدان است - رندانه و از پشت ، به ایدئولوژی بچسبانیم .

بخصوص وقتی که در این کار حتی به شهادتی در حد دادن یک پاسخ صریح بکسانی که مکرراً "از ما سؤال می کنند که : " این نظر خود شماست یا سازمان ؟ " نیاز نباشد . این همان سئوالی است که قبل از برافراشته شدن " اسمی " پرچم اپورتونیسیم ، بارها از جانب اعضا و مبتدیان سازمان در برابر نظریات اپورتونیستی که می شنیدند ، مطرح شده و قبل از استحکام مواضع اپورتونیسیم ، اغلب نیز بدان پاسخ صریح ( بخصوص در مواردی که زمینه در طرف مقابل فراهم نبود ) داده نمی شد . مناسبترین جواب در این اوقات فقط سکوت ( ۱ ) بوده سکوتی به معنای رضایت و پاسخ مثبت .

بدیهی است که اینگونه سکوتها در حالی که می تواند سندی به دست کسی ندهد ، تلویحاً " به مثابه پاسخ مثبت بوده و طرف مقابل را که اکنون با مواضع سازمان مواجه است منکوب می کند و یا لاقبل به فکر می اندازد . و این در حالی است که تمام عشق و امید مبارزاتی او در این سازمان خلاصه شده و به ویژه در دوران یک مبارزه مخفی دستش از هر مرجع پاسخگوئی دیگری که بتواند تردیدها را منتفی کند ، کوتاه است . به ویژه که صرف

( ۱ ) - البته در روزهای اول ، والا بعداً " خواهیم دید که چه می کردند و چه می گفتند . به عنوان مثال ، بهرام آرام که در زمستان ۵۲ در اثر تماسهای جداگانه ، بعد از تقسیم بندی شاخه‌ای ، و تأثیر پذیری انفعالی تئوریک خودش ، مارکسیست شده و در خطوط جدید حرکت می کرد یک بار حسب معمول در کلاسی به " فرد گرائی و سایسر نقایص تحلیلیهای قرآن " حمله می کند . طرف بحث او که قانع نمی شد ، و ضعف تئوریک و استدلال بهرام کلافه اش کرده بود از فرط استیصال می پرسد : " آیا اینها نظرات سازمان است یا نظرات شخصی ؟ ولی بهرام که دقیقاً " در موضع ماتریالیستی قرار داشته ، به شیوه همیشگی این ایام سکوت می کند .

نظر از قطع و نداشتن ارتباط با مسئولین واقعی سازمان ( که در مواضع ایدئولوژیک خود استوارند و پاسخ های همه حملات کودکانه و میان تهی به اسلام و قرآن را می دانند ) ، مدارک ایدئولوژیک سازمان را نیز از دسترس او دور کرده و یا به انواع حیل از دستش خارج کرده باشند .

### ۵- اشکال تراشی ایدئولوژیک و نقض سکتاریستی و فرصت طلبانه قرار مربوط به عدم طرح این مسائل در سطوح پایین تر و تعهد مبنی بر به تردید نیانداختن این سطوح

پس از به بن بست کشاندن بحث های استراتژی و سیاسی در مدارهای بالای تشکیلاتی و به ویژه در مرکزیت ، و متوجه نمودن کاذب این بحثها ، به جانب بنیادهای ایدئولوژیک سازمان ، که طبعاً هر کار اساسی دیگر را تا روشن نمودن آنها معطل می گذارد ، قرار می-شود حالا که مسائل ایدئولوژیک به میان کشیده شده ، بحثهای استراتژی متوقف شود ، تا اشکالات ایدئولوژیک بررسی گردند . با تاکید بر اینکه آموزش ایدئولوژیک کادرهای پایین کماکان مطابق تعلیمات قبلی سازمان انجام شده و اشکال تراشی هایی که جدیداً "پیش آمده" ، ( علیرغم اینکه تمام آنها سالها پیش حلاجی شده و موضع مشخص عقیدتی سازمان در مقابل آنها روشن شده و یا در شرف تدوین بوده است ) به دلیل عدم توافق در مرکزیت جدید بر سر آنها ، فعلاً " در سطح خود مرکزیت باقی بماند تا کسی بی جهت مساله دار نشود .

کلاً " حدود ۷-۶ مسئله پیش کشیده شده بود که مهمترین آنها به قرار زیرند :

- چگونه می توان در عین اعتقاد به خدا ، به قوانین دیالکتیک نیز پای بند بود ؟
- چگونه می توان در عین اعتقاد به وحی ، قواعد عینی تکامل جامعه را نیز محترم شمرد ؟
- آیا بر حسب قرآن ، می توان به تحلیل طبقات هم دست زد ؟
- آیا تفاسیر ، برداشتها و نقطه نظرهای ایدئولوژیک سازمان ، فی الواقع از قرآن درمی-آید ( مثلاً " نظریه تکامل ) یا چسباندنی است ؟
- آیا اسلام و قرآن می توانند نافی استثمار بوده و نیازمندیهای ایدئولوژیک طبقه کارگر

را بر آورند ؟

— آیا روشنفکران مسلمان در هر مرحله اسلام را با مترقیترین برداشتهای زمان تطبیق ندادند ؟

و خلاصه مسائلی از این قبیل دائر بر تعیین هویت طبقاتی ایدئولوژیکی و امثال آن . ملاحظه می گردد که در لابلای این سئوالها یک نقطه نظر مشخص ماتریالیستی که از پیش حکم خود را درباره اسلام صادر کرده است ، به چشم می خورد . مخصوصاً " وقتی که آنها را در کنار مسائل مقدماتی که در صفحات قبل گفته شد بگذاریم ، این مطلب بیشتر روشن خواهد شد .

در همین اثناء ، ( یا با چند ماه یا حداکثر یکسال تاخیر ) یک تحلیل اپورتونیستی راجع به گذشته سازمان ، مخفیانه به دست سرد مداران جریان اپورتونیستی ( از طریق و منبعی هم که هنوز هم دقیقاً " برای ما روشن نیست . . . ) میرسد . ( ۱ )

گمان غالب بر این است که این تحلیل بایستی متعلق به یکی از اعضاء قدیمی و خارج از دور سازمان باشد که او نیز در خطوط اپورتونیستی کار می کرد . این تحلیل که مضمون مشروح آن در بیانیه نیز منعکس است ( راجع به گذشته سازمان ) ، مسلماً " نمی توانسته کار نویسنده بیانیه ( همان پرچمدار جریان اپورتونیستی ) باشد و اساساً " متناسب با سطح اطلاع و قدرت تحلیل بافی او نیز که به دقت برای ما روشن است نمی باشد . بنابراین در عین اینکه از نحوه ارتباط مرکزیت جدید با آن عضو قدیمی خارج از دور عمل ، اطلاع یقین کامل نداریم ، تطابق نکته به نکته نظریات آنها نمی تواند تصادفی باشد و لذا حدس قریب به یقین ما چنین حکم می کند که از این تاریخ به بعد ( و شاید هم قبل از آن ) پرچمدار در کنف حمایت آن منبعی که گفتیم بوده است ، منبع و منشأ الهامی که اگر خودش کارگردان قضایا می شد ، چه بسا باز هم امور بهتر از این می گردید که فرد دست سوم و چهارمی چون فرد جدید مرکزیت تصدی نمود . اما در داخل سازمان اگر چه قرار بود آموزش اعضاء کماکان ادامه یابد و مسائل مطر وجه فزاتر از حد مرکزیت به جای دیگر سرایت نکند ، اپورتونیسیم که در ذات خود پیمان شکن و غیر اصولی است ، امضای خود را گردن نهاد و دور از چشم مجید ، با تمام قوا و در نهایت سکتاریسم

و نا جوانمردی ضد انقلابی ، به تخریب بنای اعتقادی مبتدیان و خلاصه هر کس که در شاخه خودش و شاخه‌های دیگر در دسترس داشت پرداخت .

#### ۶- نقل و انتقالات تشکیلاتی به منظور گسترش نفوذ و دامنه عمل اپورتونیسیم

پیش از این به انحلال بعضی کلاسها که ترکیب آنها مانع پیشرفت اپورتونیسیم بود و انتقال افراد "مقاوم" به شاخه‌های دیگر اشاره کردیم .

طرح مسائل ایدئولوژیک و اشکال تراشی‌های مربوطه ( بر خلاف قرار مرکزیت ) ضمناً همگام با افزایش نقل و انتقالات درونی سازمان است . منظور از این نقل و انتقالات ایجاد اشکال و ترکیبات مناسب تشکیلاتی است که روند گسترش اپورتونیسیم و سلطه آن را بر کل سازمان تسهیل کند .

مثلاً "وقتی کار اپورتونیسیم در اولین شاخه زیر کنترلش بالا گرفت و افراد "مقاوم" را تا حدودی به سایر شاخه‌ها منتقل نمود در صدد بر می‌آید که فرد مناسب را (به احتمال قوی م . ف ) برای تسری اپورتونیسیم به شاخه بهرام بفرستد .

از اشارت مجید و اینکه در مهر ۵۲ ( ز ) یکی از افراد مرکزیت شاخه اول شروع به کتبه برانیه‌های ماتریالیستی در رابطه با افراد زیر مسئولیتش کرده ، چنین به نظر میرسد که در این تاریخ تمام یا عمده افراد مرکزیت شاخه مورد بحث به اپورتونیسیم تسلیم شده‌اند در حالی که بطور موثق می‌دانیم که در این تاریخ بهرام هنوز مارکسیست نبوده‌است . بنابراین انتقال فرد جدید ( م . ف ) به شاخه بهرام به خاطر نقش‌گاتالیزروی می‌باشد .

بهرام خود در زمستان ۵۲ بخصوص در اتر تماسهای جداگانه با برچمدار مارکسیست می‌شود ، به جنگ آوردن بهرام نخستین ، بیروزی استراتژیک اپورتونیسیم در روند پیشرفت فرصت طلبانه‌اش بود . زیرا حل بسیاری مسائل احرائی سازمان را بهرام در عهده داشت و اس هم کاری بود که هیچگاه از برچمدار ساخته نبود .

به این ترتیب بهرام آرام ، مبارز دلیری که می‌توانست زیر کنترل یک رهبری ذی صلاح باز هم مصدر خدمات بسیار ذی قیمتی به جنبش انقلابی ایران و به سازمان مجاهدین خلق ایران گردد حزب اپورتونیسیم گردید و تغییر ایدئولوژی و سپس نیز تغییر خلق و

خوی و راه‌روسم داد و در راه هدف فرصت طلبانه ، هر وسیله را مباح شمرد . او همان انقلابی صدیق و هوشیار دیروز بود که حتی در برابر کلمه " رفقا " که در صحبت‌های معمولی سازمان بکار می‌رفت حساسیت نشان می‌داد تا حتی در سخنان معمولی هم کلمه رسمی " برادران " ( به جای رفقا ) بکار رود ، همان دستیار غمخوار رضا و همه برادران دیگر سازمانی که فرمان رضا را به چشم می‌برد ؛ همان طراح و تاکتیکسین اصلی نظامی سازمان که عمده امور عملی و تشکیلاتی سازمان را در روزهای بعد از رضا تا پایان عمر خودش ( بهرام ) اداره می‌نمود . و به همین دلیل فرصت رشد مستقل ثئوریک نیافت ، همان کسی که پرچمدار پس از فقدان او روز خوش ندید . آری بدون حمایت او امکان نداشت که اپورتونیسیم مسلط شود و مجیدها کشته و سوزانده شده و مجاهدین متلاشی گردند .

خاطرات بهرام که مقداری از آن در زمستان ۵۵ در روزنامه‌ها منتشر شد و ماهمان موقع به عنوان یکی از عوارض اجتناب ناپذیر جریان اپورتونیستی به تحلیل آن پرداختیم از یک ذهن پربشان که سنگینی اپورتونیسم در مانده‌اش کرده ، حکایت می‌کند . ذهن مغشوش و راه گم کرده فردی که هنوز در آرزوی قدرت برخوردار و تحلیل مستقل ثئوریک در قبال بن‌بست هاست .

ولی او هرگز در پس درماندگی‌های فلج‌کننده روحی‌اش ، اپورتونیسم عامل اصلی همه پوچی‌ها سرخوردگی‌ها و دلزدگی‌ها و فاسد کننده و آزار دهنده درون سازمان را دریافت . شاید هم تا پایان عمر هرگز به عمق ضربه خائنانه‌ای که او آگاه و نا آگاه آلت فعل آن علیه جنبش انقلابی ایران شده بود ، پی نبرده باشد .

باشد که همه انقلابیون این میهن از سرنوشت دردناک بهرام آرام که به رغم تمامی زحماتش سرانجام وسیله خائنانه ترین ضربات شد ، پند گیرند و بعد از این فریب هر مدعی کذاب رسالت‌های نجاتبخش به اصطلاح آموزش و اصلاح را نخورند .

پس از جذب بهرام آرام کار به اصطلاح مارکسیست کنی ، آن هم البته از بالا و بدون زمینه مشخص قبلی (۱) در پائین بی وقفه بطور سکتاریستی ادامه می‌یابد . به این ترتیب تا پایان سال ۵۲ با استفاده از تمام آتورتیه سازمانی و همچنین روشهایی که از آن یسار خواهیم نمود ، گاه با مطالعه کتابی در حد " چگونه انسان غول شد " (۲) و گاه حتی

(۱) - دلائل قطعی این مطلب را در فصول بعد خواهیم دید .

(۲) - که بیشتر برای تفهیم شاگردان ابتدایی نوشته شده .



بدون همان یک کتاب ( نمونه ج ) و صرفاً " به اتکاء چند بحث یا تشکیک شفاهی و یا مسائل حل شده ایدئولوژیک عمده " افراد مرکزیت شاخه‌های دو گانه ( غیر از شاخه مجید ) به مارکسیسم گرویدند برخی زودتر ( مانند ز . که در شاخه فرد جدید بود ) و برخی هم دیرتر . به این ترتیب سازمان مجاهدین هنوز باید تاوان ضربه خرد کننده شهریور را که منجر به نشستن غیر مسئولترین افراد در مواضع مسئول شده بود می برداخت . ( ۱ )

مسئولینی که از موضع سازمان و نه از موضع خودشان یا لاقط گروهی از افراد آن به سطوح پائین تر آموزش ماتریالیستی می دادند .

سیره پرچمدار بطور زنجیره‌ای تکرار می شد و باین ترتیب تعدادی افراد نظیر ا . د به مارکسیسم گرویدند .

در همین شاخه‌ای که ( ا . د ) مارکسیست میشود ( تا حوالی شهریور ۵۳ ) هنوز ل . یکی از سر شاخه‌ها مارکسیست نشده بود . وقتی از مسئول ( ا . د ) سؤال شد که درحالی که هنوز مرکزیت شاخه تو تماماً " مارکسیست نشده و طبعاً " آموزشهای تو نمی تواند مورد

( ۱ ) - تمام این آقایان متأسفانه از پیش پا افتاده‌ترین ضوابط تشکیلاتی که بر حسب آنها عضویت یک فرد تغییر ایدئولوژی داده در یک سازمان با ایدئولوژی مشخص بمحض تغییر ایدئولوژی خود بخود منتفی و معلق است ، بی اطلاع بودند وقتی برای یکی از این مسئولین که در مدار مرکزیت اپورتونیستها قرار داشت و خود در سال ۴۸ در عضوگیری فرد جدید مرکزیت تابستان ۵۳ ، نیز سهیم بود از این مطالب ( توسط مجاهدین اصیل ) مطلع شده بود ، بارها چشمانش از عمق ضرباتی که با کمک نا آگاهانه خود او به جنبش وارد شده بود به اشک نشست ، لیکن با کمال تعجب مدتی بعد وقتی شرکای دیگر گردش آمدند و دوره‌اش کردند تغییر عقیده داد و حرکت اپورتونیستی را در مجموع مورد تأیید قرار داد و موضع مجاهدین اصیل را علیه آن محکوم نمود . و ما ضمن این تجربه بخوبی فهمیدیم که او و مسئولین نظیر او چگونه و با چه مکانیسم روانی مارکسیست شده‌وبه خدمت اپورتونیسم در آمده‌اند . آری انسان موجودی است اجتماعی واجتماعیت حقیقتاً " که موهبت بزرگی برای انسان است . اما وای به وقتی که خصیصه اجتماعی انسان کار کرد گله‌ای و گله‌وار داشته باشد .

قبول مجموع این مرکزیت باشد چرا به فرد تحت مسئولیت خود آموزش ماتریالیستی دادی؟ پاسخ داد: " فکر می‌کردم مسئله (ل) در جهت مارکسیست شدن حل می‌شود! " بعد از ضربه ۲۸ مرداد ۵۳ (به شاخه بهرام) نیز تعدادی از شاخه مجید برای "ترمیم" شاخه بهرام منتقل شد. وزیر مسئولیت او قرار گرفتند. (۱)

وحید افراخته از این افراد بود. افرادی که به علت عضویت در شاخه مجید تاکنون از آموزشهای تکامل بخش جدید بهره‌ای نداشتند و در شاخه جدید پیرویه "اصلاح و آموزش" کذائی را گذراندند. پس از این انتقالات طبعاً کیفیت شاخه مجید تنزل کرد. مجید که در اوائل ۵۳ بطور کامل متوجه قضایا شده بود، حدسیاتی که از این پیشتر

(۱) - برای اینکه روشن گردد که تحت تأثیر اپورتونیزم در این هنگام تا چه حد گرایشات سکتاریستی تجربه طلبانه در سازمان رشد یافته خوبست به دلائل این ضربه نیز اشاره کنیم:

انفجاری که شب ۲۸ مرداد ۵۳ در یکی از خانه‌های پایگاهی شاخه بهرام رخ داد به دستگیری تمام افراد مرکزیت شاخه منجر شد. این انفجار در جریان آماده شدن برای عملیاتی اتفاق افتاد که بهرام خود سرانه به انجام آن تصمیم گرفته بود. زیرا به خاطر تجارب امنیتی مربوط به حوالی ۲۸ مرداد ۲ سال گذشته که گمر بند امنیتی رژیم در این روزها خیلی محکمتر می‌شود، مرکزیت کل سازمان صریحاً "با انجام هر نوع عملی در این ایام مخالفت کرده بود این تصمیم به افراد شاخه‌ها نیز ابلاغ می‌شود تا ضربه پذیری به حداقل برسد. تا همه بدانند که تصمیمات قبلی دائر بر انجام عملیات در این روزها لغو شده و برای حداقل رساندن ضربه پذیری هیچ عملیاتی نباید انجام شود.

لیکن بهرام شخصاً "بدون توافق مرکزیت و حتی علیرغم مخالفت صریح آن، تصمیم به اجرای عمل می‌گیرد که در حین آماده‌گی برای آن شاخه‌ها ضربه می‌خورد. در انتقادی که بعد از حادثه، بهرام از خودش نوشته صریحاً از روحیه دپارتمان‌نالیستی (تعصب قسمتی) خود نقادی کرده بود.

ضمناً "از این نمونه می‌توان فهمید که در سازماندهی شاخه‌ای، چگونه اگر صداقت و اعتماد برادرانه تشکیلاتی ضعیف باشد، هر شاخه‌ای می‌تواند براه خود برود.

برایش وجود داشت به یقین تبدیل شده و اکنون می‌فهمد که علی‌رغم تصمیم مرکزیت سازمان ، در شاخه‌های دیگر کار از کار گذشته و مواضع مهم آن توسط اپورتونیسیم اشغال شده و اکنون او و سازمان تا آنجا که به مهمترین مواضع مرکزی شاخه‌های دیگر مربوط می‌شود در برابر عمل انجام شده‌ای قرار گرفته‌اند . به نظر ما بهترین این بود که از همین تاریخ ، مجید با روشهای مناسب قویا " دست به افشاگری می‌زد و بالا اقل کسانی را که باید ، وسیعا " از این توطئه در هر کجا که بودند آگاه می‌نمود . لیکن برخی انتظارات و محاسبات که علی القاعده نبایستی عاری از خطا باشد او را به شکیبائی و شاید هم به تردید کشاند . انتظارات و محاسبات و مسائلی که هنوز هم به دقت و به تمامی برای کسی روشن نیست . ولی ضمنا " باین نکات یقین داریم که اولاً " او هرگز انتظار چنان شقاوتها و ناجوانمردی‌ها - ثنی را که بعداً " اتفاق افتاد از برادران دیروز و رفقای تکامل یافته ! امروز نمی‌داشته (۱) و لذا گمان می‌برده است که سرانجام می‌توان مسئله را به نحوی با آنها در مسیریک انشعاب سالم رفع و رجوع نمود . (۲)

(۱) - کما اینکه وقتی برای آخرین بار به سر قرار بهرام می‌رود ( همان قراری که در آن تیم بهرام او را به قتل می‌رساند ) پیشنهاد یکی از برادران ( به نام س ) را دائر بر هشیاری و حمل اسلحه رد می‌کند . حتی این پیشنهاد را که آن برادر به جایش ابتدا سر قرار برود را نمی‌پذیرد و می‌گوید : او ( بهرام ) با من قرار دارد و از نظر تشکیلاتی درست نیست که تو بروی .

در همین قرار است که بهرام او را سرگرم کرده و سپس وحید شکیلیک می‌کند . ظاهر رحیمی و خاموشی نیز که راننده ماشین بوده نیز حضور داشته‌اند . بعداً " معلوم شد تعداد دیگری نیز از جمله پرچمدار در محل حاضر بوده و اجرای حکم اعدامشان را نظاره می‌کرده‌اند . مجید در این آخرین قرار قصد داشت به نمایندگی از طرف " مجاهدین " که اکنون تعدادی از آنها را مخفیانه سازمان داده بود با طرف مقابل صحبت کند .

(۲) - کما اینکه بعداً " خواهیم دید به آنها پیشنهاد همکاری مشروط می‌دهد یعنی چنانکه از جوابی‌اش به " پرچم " بر می‌آید آنها سازمان مجاهدین را بخود مجاهدین که حق انحصاری استفاده از نام و آرم شان را دارند واگذارند ولی یا مجاهدین همکاری مشروط ( شاید چیزی شبیه به همکاری جبهای ) داشته باشند البته از جزئیات پیشنهاد او اطلاع نداریم . شاید خودش هم هنوز به جزئیات آن در موقع دادن پیشنهاد نپرداخته باشد .

ثانیا " به نظر می‌رسد که او روی پیوستن تعدادی از افراد صاحب تجربه و دارای سابقه به خودش به همین زودبها حساب می‌کرده و همین انتظار نیز در عدم اقدام او به یک موضع گیری قاطع و عاجل مؤثر بوده و بیشتر او را به اقدامات صبورانه تر متعایل ساخته است ، علی‌الخصوص که برای مواجهه با گرایشات راست متزایدی (۱) که طبعا " بدنبال هر اقدام قاطع افشا گرانه ، از جانب مذهبیین سنتی قابل پیش بینی بود ؛ اولویت کار خود را بر سازماندهی درونی آن عده از مجاهدین مقاومتی که در مواضع ایدئولوژیکی خود استوار مانده بودند گذاشته بود . لذا اقدام قاطع افشاء گرانه و موضع گیری نهائی خود را بر علیه فرصت طلبان دقیقا " موکول به تدارک تمام آمادگیهای تشکیلاتی و سیاسی برای اعلام موجودیت سازمان مجاهدین خلق ایران فارغ و جدا از جریان اپورتونیستی ، کرده بود ، تا فترتی در استمرار حیات مجاهدین که منجر به سوء استفاده راست گرایانه خواهد شد پیش نیاید . اعلام موجودیتی که مستلزم تدارک آمادگیهای نظامی نیز بود . چراکه قصد داشت آنرا با عملیات مناسب نظامی نیز قرین و همزمان سازد و شماره اعلامیه مربوط به آن را نیز ، ما بعد آخرین شماره اعلامیه نظامی که قبل از سلطه اپورتونیسم در سازمان صادر شده بود بگذارد .

لیکن چنان که بعدا " نیز خواهیم دید فرصت طلبان بطور شقاوت بار و بسیارنا- جوانمردانه خیلی سریعتر عمل کرده و پیشدستی نمودند سرانجام بزعم " پرچمدار " با کشتن مجید جلو رشد خرده بورژوازی را که مجید تنها کسی بود که می‌توانست آنرا سازماندهی کنسد " گرفتند " بزرگترین بزرگمندان " . . . . از این به بعد عناصر مذهبی مجبور (۴) میشدند که رهبری (۳) ایشان را بپذیرند .

- (۲) - (۳) - عین کلمات پرچمدار .  
 (۱) - منظور همان کسانی هستند که همیشه ضربه خوردن جریانات اصولی را انتظار می‌کشند . تا بگویند : " نگفتیم ! ؟ " همان به اصطلاح مذهبیین و دیندارانی که تحت عنوان اسلام موجودیتشان فقط بر نقائص ، ضعفها و ضرباتی که دیگران می‌خورند استوار است و در غیر این موارد محلی برای ابراز وجود پیدا نمیکنند . آنان که به گفته قرآن به هنگام " فتنه و آزمایش به ارتجاع روی می‌کنند " و ان اصابته فتنه انقلب علی وجهه "

در غیر این صورت همانطور که وحید صراحتاً " می گفت اگر قرار می شد که مجاهدین را با نام و آرم و سوابقشان بخود واگذارند پس دیگر چه جایی در صفوف جنبش می داشتند؟ آخر مگر نه که در آن صورت همچنان مذهبی را مجاهدین ، و مارکسیستهای معتقد به مشی مسلحانه را فدائیها اداره و هدایت می کردند و دیگر جایی برای رهبران نوکیسه نبود؟ ! فی الواقع هم از آغاز دعوی نوکیسه گان پیش از آنکه بر سر مارکسیسم باشد بر سر همین " رهبری " بود

در همین رابطه بود که مجید در جوابیه اش علیه پرچم " نوشت : " اگر شما واقعا " مارکسیست هستید و مسئله دیگری منجمله رهبری طلبی برای شما مطرح نیست ، چرا سازمان مارابه ما نمی دهید و با فدائیها نمی روید ؟ " و بر همین اساس بود که به برادرانش میگفت : " این استحکام ظاهری آنها را نگاه نکنید ، چند روز دیگر که اختلافات و تضادهای درونی آنها بر سر مسائل مختلف بروز خواهد کرد خواهید دید که هر کس برای خودش رئیس می شود و کسی حرف پرچمدار را نمی خورد و انشعاب خواهند کرد . اینها با فدائیها آیشان توی یک جوی نمی رود . مسئله این نیست که هر دو مارکسیست هستند بلکه اینها می گویند فدائیها باید در ما حل شوند و خود را نماینده جریان اصیل مارکسیستی می دانند " .

از همین جا مجید نتیجه می گرفت که " برای پرچمدار صرفاً " مسئله مذهب و مارکسیسم مطرح نیست بلکه رهبری طلبی نیز مطرح است " . (۱)

(۱) - موضع گیری اپورتونیستهای چپ نما در قبال چریکهای فدائی بعد از شهادت مجید نکته به نکته پیش بینی های مجید را اثبات نمود .  
از ندادن اطلاعات امنیتی بسیار ضروری به فدائیها گرفته تا اپورتونیست خواندن آنها و تلقی کردن آنها به مثابه تضاد اصلی درونی جنبش ( البته بعد از تلاشی کردن مجاهدین ) بوسیله پرچمدار .

یک نمونه جریان ندادن اطلاعات لازم به چریکهای فدایی این است که سازمان به کمک تجهیزات الکترونیکی خود از تعقیب یک تیم از فدائیان مستقر در گرج ( فروردین سال ۵۴ ) بوسیله مامورین امنیتی رژیم مطلع شده بود ولی ساواک علیرغم تغییرات پیچیده ای که در سیستم های خود داده بود از اینکه سازمان به

در جهت همین مقاصد رهبری طلبانه بود که در اوائل زمستان ۵۳ مجدداً به بهانه خانه گردی پلیس (که در این ایام رایج شده بود، ضمن تغییر سازماندهی تعداد دیگری از افراد شاخه مجید اجباراً از او گرفته می‌شوند. این انتقالات مقارن همان برافراشته شدن رسمی "پرچم" اپورتونیسیم در داخل سازمان است و آغاز همان به اصطلاح "مبارزه ایدئولوژیک" کذایی است که مقدماتاً با خلع سلاح مجید، اخراج او از مرکزیت و فرستادنش به کارگری و قطع ارتباط او با دیگر عناصر مقاوم، همراه است. زیرا پس از انتشار مقاله پرچم و پخش آن در داخل سازمان (علیرغم مخالفت شدید قبلی مجید که جسته گریخته از آن مطلع شده بود) و دیگر آخرین امیدهای مجید برای یک مصالحه اصولی از بین رفته و تضادها و اختلاف‌هایش با پرچمدار به اوج رسیده بود و لذا ناگزیر به موضع گیری رسمی و قاطع گردید. (۱) او سازمانش را نامش را و بازمانده اعضا "مقاومش" را می‌خواست و همه اینها را مضافاً بر تاریخچه ماهیت فرصت طلبانه جریان مارکسیستی در جوانی‌هایش به پرچم به صراحت عنوان کرده بود که جز مجاهدین کسی حق ندارد و نباید به نام آنها و از موضع سازمان شان سخن بگوید. بارها و به تاکید در در نوشته‌اش خاطر نشان کرده بود که: "شما آقای پرچمدار... اینطور عمل کردید.... اینطور گفتید ولی مجاهدین اینطور می‌گویند...."

→ این گمانال بخصوص نیز دسترسی داشته بی خبر بود.

لیکن به دستور پرچم دار از دادن این اطلاعات به چریکهای فدایی دریغ شد که نهایتاً منجر به ضربه خوردن فدایی‌ها و دستگیری و شهادت چند چریک شد. وقتی شهید حسن ابراری که در آن ایام تصفیه شده و بزای به اصطلاح حل شدن ایده‌آلیسم خرده بورژوازی به کارگری فرستاده شده بود، (ولی هنوز با چپ نمایان تماس داشت) شدیداً از این نحوه موضع گیری در برابر فدائیه‌ها باز خواست می‌گفت. رابطش م. خ. جواب می‌آورد که چون آنها اپورتونیست هستند اطلاعات رابه آنها نمی‌دهیم.

(مقایسه کنید با مجموعه تجارب و اطلاعات امنیتی که رضا بعد از فرار از زندان در اختیار تمام گروه‌ها منجمله فدائیان قرار داد).

(۱) - در حالی که قرار بود این مقاله منتشر نشود (به اصرار مجید).

و از آنجا که " نام مجاهد " را " درخور محتوای ایدئولوژیکی آنها " نمی دانست بر آن بود که اگر در مورد نام، با آنها به توافق نرسد پس از شروع مجدد کارش که به اعتقاد او با یک عمل نظامی باید قرین می شد، آنها را در این مورد افشاء کرده و در معرض قضاوت خلق قرار شان دهد.

به همین دلیل نه پیشنهاد انتقال به اصفهان و اداره امور شاخه آنجا و نه پیشنهاد سفر به خارج را نپذیرفت و ماندن در تهران را اگر چه با آوارگی و کنترل شدید اپورتونیستها نیز همراه بود، ترجیح داد و لذا وقتی پرچمدار جریان حقیر اپورتونیستی که گویی امر بر خودش هم مشتبه شده بود از او با تحکم پرسید " چرا به اصفهان نمیروی این دستور سازمان است ؟ "

باسخ داد که " من چنین دستوری را نمی پذیرم چون با شماها وحدت ایدئولوژیک ندارم " اکنون دیگر چنانکه به یکی از برادرانش گفته به این نتیجه رسیده بود که " اینها به صورت جریان و جمع در آمده اند و هر فردی که بخواهد در مقابل آنها مقاومت کند بالاجبار شکست خواهد خورد .

ما هم باید گروه و جریان خاص خود را ایجاد کنیم تا پس از آن بتوانیم از موضع گروهی با آنها برخورد کنیم ... "

و به منظور ایجاد همین گروه که در حقیقت کار احیاء مجاهدین بود خلع سلاح شدن و به کارگری رفتن را بر حداکثر رفاهی که می توانست در خارج از کشور به دست آورد ترجیح داد . حالا بگذار فرصت طلبان که تا دیروز پیشنهاد سر شاخگی اصفهان را به او میدادند ار امروز هر برجسی را به او - که بالاجبار باید به کارگری برود - بچسبانند ( ۱ ) .

( ۱ ) - این برجسب های رذیلانه به خاطر توجیه گشتن کسی که به خاطر عقایدش به شهادت رسیده بود پس از شهادت مجید نیز ادامه داشت .

عبداللہ امینی سر شاخه مشهد در این مورد چنین گفت :

" ... شروع کردند به سئوالاتی برای ما مطرح کردن که اگر فردی باشد که اطلاعات زیادی دارد و ... بریده هم هست و احتمال همکاری او با پلیس می رود و ... بنظر شما با چنین افرادی چگونه باید رفتار کرد ؟ ( توجه کنید که فرد بریده و بی انگیزه و پا سیو همان کسی بود که سرد مداران خود بهتر از همه می دانستند

از یک مجاهد " مقاوم " جز این انتظاری نمی رفت .  
لیکن به خاطر اینکه این بار نیز از فرصت طلبان غدار کلک نخورد و آخرین فرصت را هم

← که ماندن در تهران را در زیر تهدید قتل، بر رفتن به خارج و یا سرشاخگی اصفهان ترجیح داد . . . . بعد از مدتی ما گفتیم باید او را اعدام کرد . وقتی این جمله را ما گفتیم به ما جواب دادند : فردی بوده است در سطح نسبتاً بالا و چنین وضعیتی داشته است و ما او را اعدام کردیم . . . . "

عبدالله ادامه می داد : " . . . گویی می خواستند از ما بله بگیرند . . . و تازه به ما نمی گفتند که طرف عضو کمیته مرکزی است و مسئله هم مسئله ایدئولوژی است چرا که بهر حال قضیه فرق می کرد " ( توجه شود که عبدالله امینی خودش هم جزء مارکسیستها بوده ) .

حتی یکسال بعد از شهادت مجید در بهار ۵۵ نیز برای توجیه قتل او و بله گرفتن از افراد تازه وارد باز هم به همان ترتیب عمل می کردند .

منجمله به ( ک ) که یک عضو ساده تازه وارد مارکسیست شده بود مجید را چنین و چنان ( با برچسب های غیر سیاسی ردیلانه ) معرفی کرده بودند . یک فرد ساده دیگر نیز می گوید که از او پرسیده اند اگر فردی باشد که اطلاعاتش هم زیاد باشد و جا هم زده باشد با او باید چه کنیم ؟ سپس بعد از اینکه به فرد مزبور القاء می شد که فرد جا زده خائن است اعدام او را توجیه می کردند .

عضو ساده مزبور نیز می گوید : " این نحوه کار برای " بله " گرفتن از ما بود . و اگر می گفتند آن فرد عضو مرکزیت بوده در موضع ما تغییر کیفی ایجاد میشد " بدیهی است که به نظر ما نفس عضویت مجید در مرکزیت بخودی خود دلیل پر- بها دادن غیراصولی به او نیست . لیکن وقتی این مطلب را در کنار موضع گیری های سیاسی - ایدئولوژیک او بگذاریم طبعاً " معنی خاصی پیدا میکند . موضع گیریها و اعتراضاتی که وقتی از جانب یک عضو مرکزیت است باید جدی تر گرفته شود .

توجه شود که در بیانیه نیز به این موضوع صراحتاً اشاره نمی شود و به گونه ای فضیحت بار و ملو از دروغ مواضع مجید سمبل می شود و از این گذشته هنوز هم بعد از اعدام به جرم خیانت و توطئه . . . روی بی انگیزگی خائن شماره ۱



در مسیر حفاظت از میراث مجاهدین مثل فرصتهای گذشته از دست ندهد و برای اینکه دیگر نتوانند در تهران سنگ در راهش بیندازند ، به تاکتیکی توسل جست و به درویش نمایی و موضع پاسیو تظاهر نمود . آخر برای سر و سامان دادن به وضع گروهش به زمانی حداقل نیاز داشت . بخصوص که فرصت طلبان بر آن بودند که دو راه بیشتر وجود ندارد ، یا تسلیم و یا پاسیو شدن و به راست رفتن و . . . خیانت ( ۱ ) .

ما بر آن نیستیم که از این پلیتیک مجید و یا تمام آنچه حول آنها به اپورتونیستها گفته و احیاناً " نوشته ، بی قید و شرط دفاع کنیم و آن را بهترین و تنها راه ممکن و عاری از هر انتقادی تلقی کنیم . اما اینقدر هست که نمی توان چشم ترسی او را از انواع مکرو حیلہ های سابق سرد مداران که در سطور آینده بیشتر روشن خواهیم کرد نادیده گرفت ( ۲ ) شاید همین نگرانی او را به فکر انداخته باشد که بایستی هوشیارانه تر بر خورد کند . بخصوص مقاله پرچم که او را پاک نا امید ساخته بود و بعد هم آن شکل موهن خلع سلاح که به گفته خودش هیچ بعید نبود که به مجرد جزئی تاءخیر در دادن اسلحه اش در همان جلسه توسط پرچمدار به گلوله بسته شود ، این نگرانی را افزایش می داد .



تاکید می شود که تناقض آن با توطئه گیری آشکار است . در این مورد در صفحه ۲۳ بیانیه چنین می خوانیم .

" . . . او ( مجید ) مدتهای مدید چهره واقعی ضد خلقی خود را به اعتبار وجود برخی معیارهای نادرست در سازمان پوشانده بود و از این نظر توانسته بود به مدارهائی از مسئولیت ارتقاء یابد ، اما بالاخره علیرغم سالیانیکه واقعیت وجودی و انگیزه های ناسالم خود را پوشاند و علیرغم همه گوشه های مذبحناش برای فرار از انتقاداتش ، بالاخره لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک را بالای سر خود و ضعفها و نارسائیهای عمیق ایدئولوژیک خویش دید " .

( این نارسائیها همان عدم سازش و تسلیم به اپورتونیسم است ) .

( ۱ ) - که اگر هم در هر موردی تحقق می یافت نتیجه سیستماتیک حرکت اپورتونیستی خودشان بود .

( ۲ ) - برای مثال در این ایام جاسوس بازی و کنترل مجاهدین مقاوم در درون سازمان



زیرا به عینه دیده بود که به رغم تصمیم متخذه در مرکزیت دایربرنکشانیدن اشکال تراشی‌های ایدئولوژیک به سطوح پائین و اگر چه مقاله پرچم مدعی آغاز مبارزه ایدئولوژیک است، ولی در حقیقت کار ایدئولوژی در مورد عمده مسئولین مرکزی سازمان به پایان رسیده و خلاصه در خیلی از سطوح مرکزی جایی برای آغاز باقی نمانده است و تازه در مورد سطوح پائین تر که هنوز اکثریتشان از قضایا بی خبر بوده و حتی از مقاله پرچم گنج می شدند نیز بختک اپورتونیسیم مثل گذشته کجا به مجید و مجاهدین امکان فعالیت و بقاء سیاسی - ایدئولوژیک میداد؟

بخصوص که در این ایام یعنی بمحض اخراج از مرکزیت و از سازمان، ارتباطات مجید نیز با سایر مجاهدین قطع و خلاصه با قرار ممنوع الملاقات روانه کارگری شده بود تا هر چه زودتر خصائل به اصطلاح پرولتری که فرستندگان او به کار، خود بوئی نبرده بودند؛ کسب کنند!

آخر آنها هنوز هم از او که هم بی سازمان و هم بی سلاح و بی امکانات بود می - ترسیدند.

به راستی چطور می شد کسی به حقانیت ایدئولوژی که ادعا می کند این همه به خاطر آن تلاش کرده عقیده مند باشد ولی از یک فرد آواره و اخراج شده که آن همه هم به قول خود آقایان بی انگیزگی و نقطه ضعف دارد... بترسد؟ آیا چنین ترسبائی را عقیده و ایدئولوژی ایجاب می کند یا عقده و رهبری طلبی؟

در صفحات آینده باز هم از ماجرای مجید و گروهش سخن خواهیم گفت ولی پایان

→

رواج داشت که بعداً "به آن اشاره خواهیم کرد". برای مجید نیز فردی را گماشته بودند که در حین کارگری نیز از او مواظبت کند که مبادا خیال ضد اپورتونیستی به سرش بزند. اگر چه مجید فرد مزبور را تا حدودی با خود همراه کرده بود. این مثال را برای این آوردیم تا روشن شود که مجید تا چه اندازه از ظنین شدن آنها به خودش و تعقیب و مزاحمت‌های بعدی نگران بود.

مخصوصاً "که پرچمدار به هنگام خلع سلاح موهن او صریحاً" او را تهدید به قتل کرده و دقیقاً گفته بود:

"ما از خشونت انتقالی هم برخوردار هستیم".

ماجرای اکنون برای همه روشن است .

کمتر از ۵ ماه بعد از خلع سلاح ، اپورتونیسیم که اکنون در سازمان مادر موضع قدرت نشسته کار وقاحت را تا به آنجا رساند که مجید را که عادلانه درصدد دفاع از موجودیت سازمان و هویت ایدئولوژیک آن برآمده و با برادران هم رأییش ارتباط برقرار کرده بود به اتهام " خیانت " و " توطئه " ، " تهیه دیدن دار و دسته " ، " انگیزه های فردی " و " وانمود کردن اینکه گویا به خاطر عقاید فلسفی شان با سازمان اختلاف دارند " ( ۱ )

( ۱ ) - " ... این افراد تا دیروز به خاطر ضعفهای عمیق ایدئولوژیک ، بخاطر انگیزه های فردی و خصائل منفی خرده بورژوازی خویش مورد انتقاد قرار گرفته بودند و موارد مشخص بسیاری از عملکرد و نتایج منفی اعمال آنها در سازمان در مقابل چشمانشان قرار داشت . بطوریکه بارها خود نیز در همین موارد از خود انتقاد کرده بودند .

امروز بیشتر ما نه در اینجا و آنجا در نزد ساده دلان و بی خبران حول و حوش جنبش ، اینطور وانمود می کردند که گویا به خاطر اعتقادات فلسفی شان به خاطر اینکه سازمان موضع مارکسیستی - لنینیستی دارد اما آنها معتقد به مذهب هستند با سازمان اختلاف دارند . این دروغ شرم آور آنان را وجود بسیاری از افراد صادق مذهبی که در چهار چوب آزادی عقاید اصولی شان با ما همکاری دارند ، فاش می گرد " ( صفحه ۲۴ بیانیه )

ما در آینده از این انگیزه های فردی و خصائل منفی خرده بورژوازی که در واقع امر همان عقاید ایدئولوژیکی اسلامی است که تحت پوشش دگماتیسم مذهبی و اندیویدوالیسم ( فرد گرایی ) ، از جانب پرچمدار موزد حمله قرار گرفته اند صحبت خواهیم کرد .

افراد صادق ! مذهبی مورد اشاره نیز چنانکه خواهیم دید یا آنهایی هستند که در برابر اپورتونیسیم دچار تسلیم طلبی شده و هنوز دارد روی آنها کار میشود و یا عناصری که از شور مبارزاتی آنها سوء استفاده شده و صرفاً " بعنوان سرباز مورد بهره کشی اپورتونیستهای چپ نما قرار می گیرند و برخی کارهای خطرناک را به جهت دوام عمر آقایان در عهده دارند . از چک کردن قرارها تا پیش مرگ شدن در موارد خطرناک .

( صفحات ۲۴ و ۲۵ مقدمه بیانیه ) به اعدام محکوم نمود ، اتهام دیگر مجید این بود که : " با اتخاذ یک مشئ سکتاریستی در حالی که به ظاهر خود را کاملاً " وفادار به سازمان نشان می دهد ، ناجوانمردانه شروع به اختلال و تخریب در کار سازمان و پراکندن مبارزین از حول خود و نا امید کردن آنان از مبارزه " نموده ( صفحه ۱۲۵ بیانیه ) و " . . . حتی کسانی را که می خواستند فعالیت انقلابی خود را تشدید کنند ( منظور همان گرویدن آنها به جریان اپورتونیستی است ) با توصیه های نا امید کننده و منفی خود از دامان انقلاب ( که در انحصار اپورتونیستهای چپ ناست ) پراکنده می ساخت بدون آنکه حتی بخواهد راه دیگری را از مبارزه به آنها پیشنهاد کند ! ( نقل از صفحه ۲۴ مقدمه بیانیه ) .

صمدیه ، برادر همراه و همزای مجید نیز چند ماه بعد به اتهام " توطئه " هائی از همین قبیل ( ماده ۳۱۷ و ۳۱۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش ) متتها به دست مزدوران شاه اعدام گردید و این در حالی بود که یکبار به تصادف از چنگ اعدامی که عوامل پرچمدار به اجرای آن توفیق نیافته بودند گریخته بود ( ۱ ) .

به راستی گویا منطق تمام کودتاگران تاریخ چه ارتجاعی و چه اپورتونیست فرصت طلب همیشه در مواجهه با صاحبان واقعی حق و حقوق همین بوده است . متهم کردن طرف مقابل به آن چیزهایی که فی الواقع جرم خودشان بوده است ، فرافکنی ضمیر خودشان بر دیگران در دادگاههای فرمایشی .

آخر صمدیه ها " خطر کرده " و می خواستند از جنگال درنده خویان " حق " بدست آورند . صمدیه مدعی بود که نه رژیم حق دارد به نام خلق ایران سخن گوید و نه فرصت طلبان به نام مجاهدین خلق . او به وحید که سرانجام با رژیم به وحدت رسید ، بهنگام

( ۱ ) - علت محکوم کردن صمدیه را به اعدام در داخل سازمان اینطور عنوان می کردند که چون فرد خطرناکی بود و ممکن بود بعد از مجید خیالهایی به سرش بزند باید اعدام می شد . قرار بود بعد از کشتن صمدیه جسد او را نیز مانند مجید سوزانده و بعداً " هم اگر کسی از این دو نفر سراغ گرفت بگویند به خارج یا شهرستان رفته اند و یا . . . هر بهانه دیگری که در شرایط مخفی می توان عنوان کرد ولسی زنده ماندن مرتضی گار را مشکل کرد .

ترور ناموفق خودش ( صمدیه ) به جرم تخلیه انبار اسلحه گفته بود :

" آن وسائل ( ۴ سلاخی که اپورتونیستها مدعی صادره کردن خائنانه آن توسط گروه مجید شده و به همان اتهام نیز خود را در اعدام آنها محق می دانستند ) ( ۱ ) متعلق به سازمان مجاهدین یعنی ماست . بخصوص که مدارک ایدئولوژیک ما نیز در انبار بود . وانگهی من تصاحب آنها را نه با تصمیم فردی بلکه با تصمیم گیری جمعی که مجید عضو مرکزیت نیز در آن بوده انجام داده ام . . . "

آری همچنانکه مجید در خاتمه جوابیه اش به پرچم نوشت :

" آری پرچمدار کبیر ! این گناه کسانی است که در کشتی طوفان زده سازمان سر تسلیم به درگاه ناخدای بی خدای کشتی فرود نیاورده و در نتیجه مورد خشم و غضب او قرار گرفته اند و او آنها را به دریا میاندازد تا طعمه ( ۲ ) کوسه گردند . "

در پایان این مبحث که با شرح نقل و انتقالات اپورتونیستی درون تشکیلات آغاز کردیم خوب است اشاره کنیم که به دنبال برافراشتن پرچم ، یک گروه ۴ - ۵ نفری برای سلطه بر مراکز فعالیت سازمان در خارج از کشور ، به آنجا گسیل شدند . قبل از ایسنا اپورتونیستها که گوش شنیدن همان تبلیغات اصیل ایدئولوژیک سازمان را از رادیوها و سایر ارگانهای خبری و تبلیغاتی وابسته به مجاهدین در خارج از کشور نداشتند از این موضوعات سخت آزرده بودند .

به عنوان نمونه یک بار که رادیو میهن پرستان مشغول پخش یک گفتار مذهبی بود به دفاعیات سعید محسن استناد جسته و آیه لیس للانسان الاماسعی را تفسیر می کند . بهرام بعد از شنیدن آن می گوید : " نامه بلند بالایی به بچه های خارج نوشتم که خودشان را جمع و جور کنند " . سپس چون نامه موثر واقع نشد برای اشغال مراکز خارج گروه فوق -

( ۱ ) - دو عدد از این سلاح ها ، اسلحه مجید و یک برادر دیگرش بود که در خلع سلاح اپورتونیستی از آنها به حیل و زور گرفته شده بود که در این مورد بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد .

( ۲ ) - منظور به چنگ رژیم افتادن است چه در اثر پاسیو شدن ها و چه همانطور که بعد روشن شد نظیر صمدیه که به دنبال دریده شدن پهلو و دهانش توسط گلوله های وحید به چنگ دشمن افتاد .

الذکر گسیل گشت .

نظر آن عده از مجاهدین " مقاومی " که در خارج از کشور فعالیت می کردند نیز نسبت به جریانات داخل سازمان در ایران پس از آگاهی از قضایا و رفت و آمدهایی که به این منظور انجام شد نیز در یک عبارت خلاصه می شود : " محکوم نمودن فرصت طلبی و سوء استفاده از نام مجاهدین " .

اگر چه یک تن از آنان نیز ( شهید محمد یقینی ) چون مجید در مسیر اعاده حقوق خود و سازمانش تا وادی شهیدان نیز سفر کرد .

#### ۷- یورش به بنای عقیدتی

اکنون در یک فضای مناسب تشکیلاتی از پیش ساخته شده همزمان با برداشتن گامهایی که تا به حال بر شمرديم نوبت حمله به بنای اعتقادی اعضاء پائین تر میرسد . بنایی که بدلالی که قبلا " اشاره کردیم ، در بسیاری موارد به دلیل مبتدی بودن یا ندیدن آموزشهای ایدئولوژیک سازمان چندان هم مستحکم نیست . بدین منظور ، ابتدا باید از روشهای غیر مستقیم استفاده نموده و بعدا " به تدریج و بر حسب آمادگی ذهنی طرف مقابل به برخورد های مستقیم رو کرد .

#### ۱- روشهای غیر مستقیم :

برخی از روشهای غیر مستقیم که تدریجا " صرف نظرازشی گریهای اجتناب ناپذیر مشتاقان نوکیسه رهبری به روشهای مستقیم یا مستقیم تر تبدیل می شوند به قرار زیرند :

#### الف - ارزیابی مقدماتی توان ایدئولوژیکی

ابتدا پرسش نامهائی در سطح اعضاء سازمان پخش می شود که ضمن سئوالات دیگر از چند و چون مواضع ایدئولوژیکی فرد به میزان وابستگی به ایدئولوژی اسلامی سازمان ، آمادگی روانیش برای تغییر ایدئولوژی و امثال اینها پرسش شده ، بعنوان مثال مضمون یکی از سئوالات این بوده است که در صورتیکه سازمان مجاهدین نباشد آیا با یک سازمان

مارکسیست همکاری خواهید کرد ؟

باین ترتیب آنچه رشد یابندگی یا با راندمان بودن طرف مورد سؤال نامگذاری شده بود آزمایش شده و سپس متناسب با آن در برابرش موضع گیری می شود . هدف این موضع گیری در هر حال ملحق کردن فرد به جریان اپورتونیستی است .

### ب - نکته پرانی و تکه پرانی

بدون اینکه نیازی به بحث مشروح و رو در رویی ایدئولوژیک با فرد زیر آموزش باشد به مناسبت مورد و موضوع به انحاء صور نکاتی علیه ایدئولوژی سازمان عنوان می گردد . به این ترتیب هم می توان زمینه طرف مقابل را آزمود ، هم می توان برای او زمینه سازی کرد و هم در طول زمان بنیاد اعتقادی قبلی او را سست نموده و یا لاقلزیر علامت سؤال قرار داد . حسن این شیوه مودیانه که فرصت طلبی از سراسر آن هویدا است ، این است که طرف مقابل به موضع گیری برانگیخته نخواهد شد .

چرا که می توان نقطه نظرهای غیر تشکیلاتی راحتی بصورت طرح سؤال در ذهن او نفوذ داد و ناوقتی عضو مبتدی کاملاً " آماده نشده هیچ رد پا و برگه سکتاریستی و اپورتونیستی را بر جا نگذاشت . زیرا که در کلیه موارد مربوطه در حالی که فرد تعلیمات دهنده به اصطلاح مسئول ، علی الظاهر از موضع مجاهدین و ایدئولوژی مشخص این سازمان ( که فرد مبتدی نیز به همین خاطر این مسئول را پذیرفته ) اجرای " مسئولیت ! " می کند ، در باطن خطوط اپورتونیستی را می رود بدون اینکه موضع واقعی خود را برای فرد زیر مسئولیت یا مخاطبین خود ( چنانکه وظیفه هر انقلابی صادق است ) ابتدا روشن کرده باشد .

به عنوان مثال چند تکه از پرچمدار جریان اپورتونیستی ذکر می کنیم :

در کلاسی هنگام تفسیر سوره عنکبوت آیه ... فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الگاذبین سؤال می کند که علم خدا یعنی چه ، اینکه آیه می گوید تا خدا بداند و علم پیدا کند ... چه معنی دارد و ...

به این ترتیب اشکال را ایجاد می‌کند ولی بدون پاسخ رد می‌شود . (۱)

در کلاس دیگری ضمن صحبت با یکی از خواهران از او سؤال می‌کند که آیا فلان کار را انجام خواهی داد ؟ خواهر پاسخ می‌دهد: بله انشاءالله فرد مزبور با عصیانیت می‌گوید : انشاءالله دیگر چیست ؟ این خود تو هستی که انجام می‌دهی یا نمی‌دهی . در کلاس دیگری ( حوالی نیمه ۵۲ ) با تاکید می‌گوید :

" دیالک تیک بدون ماتریالیسم بدن بدون سر است " (۲)

(۱) - در حالی که از آغاز تا سه‌سازمان بهنگام خواندن سوره محمد و وظیفه هر مسئولی بود که در آیه حتی *یعلم المجاهدین* ... ( که مشابه همان آیه سوره عنکبوت است ) و یا آیه ... *لیسئل الصادقین* ( در سوره احزاب که مضمونی تقریباً "نظیر همان مضمون آیه سوره عنکبوت دارد ) توضیحات کافی بدهد .

(۲) - چنانکه در صفحات قبل اشاره کردیم مهمترین سؤالی که اپورتونیستها علیه ایدئولوژی سازمان پیش کشیده بودند نیز رابطه خدا و دیالک تیک بود . فقر آگاهی نسبت به تاریخچه دیالکتیک و نحوه برخورد قرآن و نهج البلاغه نسبت به آن ، امکان نمی‌داده است که فرصت طلبان به این نکته عنایت کنند که از هر اقلیت ( قرن هفتم قبل از میلاد ) تا هگل ( که مارکس دیالکتیک را از او الهام گرفت ) دیالکتیک اغلب در چار چوب‌های فلسفی غیر ماتریالیستی بسگار برده شده است .

همچنین آن‌ها نمی‌دانستند ( و شاید نمی‌خواستند بدانند ) که مجاهدین طی مباحث ایدئولوژیک خود به وضوح این نکته را روشن کرده‌اند که اگر دیالکتیک بخواهد به چار چوب ماتریالیستی وفا دار بماند . جبرا " بایستی کل جهان را نیز " متضاد " تفسیر کرده و لذا آن‌ترو پیک و رو به انحطاط تلقی کند و نه " تکاملی " و روبه وحدت . چرا که فقط با اصالت دادن به " وحدت " در کل جهان می‌توان از دیالکتیک ( در قلمرو دنیای مادی ) استفاده ها و برداشتهای انقلابی نمود . عملکرد انقلابی مارکسیستها نیز خود مؤید این مطلب یعنی " تضاد " را به خدمت " وحدت " آوردن است که مبین نسبت تضاد و اطلاق و اصالت وحدت ←



ج - رفع نکردن اشکالات ایدئولوژیک افراد پائین  
و پاسخ ندادن به سئوالات آنها و هر چه عمیق تر  
کردن اشکال و سئوال مربوطه در ذهن فرد

در هر سازمان انقلابی سئوالات و اشکالات مربوطه مطابق نقطه نظرهای ایدئولوژیکی سازمان توسط مسئولین پاسخ داده می شود . اگر مسئول پاسخی رانداند موقوف به پرسیدن آن از مسئولین بالاتر می کند . لیکن در شیوه عمل اپورتونیستی با عملکردی درست عکس این مواجه می شویم .

نه تنها پاسخ قانع کننده در جهت حل مساله به او داده نمی شود ، نه تنها مساله به مسئولین بالاتر ، آگاه تر ارجاع نمی شود و نه تنها مدارک تعلیماتی مربوطه در اختیار

دنبالهء پاورقی صفحهء قبل .

در کل هستی است . شاهد این معنا شخص مائو است آنجا که می گوید :

" مبارزه ، وسیله و وحدت هدف مبارزه است " .  
واضح است که اگر این هدف نادیده انگاشته شود " تضاد " ها به سمت وحدت  
نگریده و عملکرد انقلابی نخواهیم داشت .

ملاحظه می شود که به اعتقاد اسلام مجاهدین که در آن تضاد وسیله استمرار  
و دوام جوششهای توحیدی است ( به قول ملاصدرا لولا التضاد ما صح دوام  
القیض عن المبدأ الجواد = اگر تضاد نمی بود ادامه فیض از مبدأ بخشندگی  
میسر نمی شد ) .

بنابراین به اعتقاد ما " دیالکتیک بدون توحید گالیدی بدون روح است " .  
البته استنباط ماتریالیستی از دیالکتیک برای هر کس آزاد است لیکن منحصر  
کردن دیالکتیک به ماتریالیسم هرگز از حقانیت تاریخی برخوردار نیست .  
وانگهی تبلیغ و تحویل " بدن دیالکتیکی " به " سر " به اصطلاح ماتریالیستی  
در درون سازمان مجاهدین ( آنها هم بدون مشخص کردن مواضع ماتریالیستی خود )  
دیگر یک فرصت طلبی رذیلانه است .

افراد قرار داده نمی‌شود بلکه به عکس آگاهانه تلاش می‌شود که مسأله را در ذهن فرد عمیق‌تر کرده و سرانجام به بن‌بست رسانیده شود بنحوی که چهارچوب ایدئولوژی خدشه‌دار گردد. بعنوان مثال وقتی د. ( در سال ۵۳ ) از مسئولش راجع به ضرورت و کارکردهای نماز سؤال می‌کند ( سؤالی که هر مسلمان بخصوص در کادر یک سازمان انقلابی که بکار مکتبی معتقد است لااقل یکبار آنرا طرح می‌کند ) مسئول جواب سریالاً داده و سرانجام هم می‌گوید :

" اگر مسأله برای حل نمی‌کند ، نخوان " .

د. نیز از این به بعد به توصیه مسئول نماز را کنار می‌گذارد. با همین شیوه بهرام آرام موفق شد بدون مشخص کردن موضع مارکسیستی خودش یک فرد مبتدی را که تازه عضوگیری شده و به سازمان اعتماد کامل داشت به ترک نماز وادار کند . ولی وقتی بهرام مسئولیت این فرد را به دیگری می‌سپارد فرد مجدداً " به قول اپورتونیستها " مسأله‌دار می‌شود . لذا مجدداً " در رابطه‌ی قبلی قرار می‌گیرد .

بعداً " این فرد در عین " مسأله دار بودن " از طریق وحید لورفت .

#### د - موکول کردن حل مسائل خصلتی افراد

##### به تغییر بنیادهای ایدئولوژی - ( ؟ )

از این مطلب درست کلی و عام که نقائص خصلتی منوط به بنیادهای ایدئولوژیک (به معنی نظام کلی ارزشها ) است اپورتونیستها سوء استفاده‌های خاص در جهت ضدیت با عقاید فلسفی اسلامی مانند اعتقاد به خدا و ... می‌کردند .

به این منظور برای حل مسائل خصلتی ، فرد تلویحاً " متوجه بنیادهای فلسفی اخص اسلامی می‌شد و مثالهایی چند او را به جانب تلقی خرده بورژوایی از ایدئولوژی اسلام که گویا در کادر اعتقاد به خدا و ... حل مسائل خصلتی امکان نداشت ، سوق می‌داد .

بعنوان مثال نمونه‌های متعددی در دست است که در مسیر کشاندن کار خصلتی به نفی خدا و اسلام ، ابتدا خصلتهای منفی و انحرافی فرد ( چه داشته و چه نداشته باشد ) شدیداً " تحت عنوان " خصلتهای خرده بورژوایی " (۱) به شدت کوبیده شده ولی در قدم

(۱) - که میدانیم چه بسا در مواردی درست هم باشند .

بعد با یک پیچ ظریف به مسائل ایدئولوژیکی اخص اسلامی نسبت داده میشد. وزمینه برای نفی مذهب آماده می‌گشت.

ناگفته نماند که در مواردی "فرد" مبتدی نا آگاه واقعا" دارای آن چنان خصلتی که مسئول اپورتونیست مدعی بود نبود یا لاقبل به آن شدتی که مورد حمله قرار می‌گرفت مجرم نبود. ولی از آنجا که "جمع!" این مطلب را می‌گفت او خواه ناخواه در رابطه با پذیرش صادقانه از مسئول و سازمان که در اتوریته آن جای چون و چرا نبود به خودش شک می‌کرد. گاهی هم افرادی برای حفظ مواضع شان ناصادقانه انتقاد خصلتی را قبول می‌کردند. (۱)

نمونه‌های فراوانی در دست است که ابتدا "غرور و خودخواهی" فرد به شدیدترین نحو کوبیده می‌شود و در آخر مسئله به روحیه اندیویدوالیستی ناشی از مذهب (بدون تشخیص اینکه کدام مذهب؟) منسوب می‌گردد. یا "منفعت طلبی" فرد در جریان امور به دیدگاه ایدئولوژیک درباره سود و زیان (بهشت و جهنم) مربوط میشود، یا پاترنالیسم و برخوردهای پدران نسبت به سایرین و مردم به دیدگاه کلی پدرگرایانه ادیان و رابطه پیامبران با توده‌ها ارتباط داده می‌شود. (۲)

(۱) — بعدا" نتایج اینگونه انتقاد پذیری را که به انحطاط شخص منجر می‌شود در شرایط سخت بازجویی و... به وفور به صورت پوچی‌ها و بی‌انگیزگی‌ها و خیانتها خواهیم دید.

(۲) — در این مورد بعنوان مثال در همان مقاله پرچم علیه مجاهدینی که در مواضع خود ایستادگی کرده و مارکسیست کردن از بالا را امر ضروری در سازمان ما ندانسته و آنرا یک حرکت اپورتونیستی رهبری که از نظر روش شناسی نیز بطور مگانگی به افراد سازمان تحمیل شده تحلیل کرده‌اند (عین این تحلیل در جوابیه مقاله پرچم به قلم شهید شریف واقفی صورت گرفته) می‌نویسد:

اینها به مثابه اندیویدو آلیستهای خالص جریان جبری و ضروری را به افراد نسبت می‌دهند و می‌گویند اگر فلان رفیق می‌بود فلان مسئله به فلان شکل صورت

دنباله پاورقی در صفحه بعد

ه - خرد کردن شخصیت و اعتماد به نفس افراد  
به منظور هر چه بیشتر منفعل کردن و  
تغییر پذیر کردن آنها :

حملات شدید و موهن بر سر نقائص خصلتی ( داشته و نا داشته ) به افراد آنهم  
تحت مارکها و برجسب‌های دهان پر کنی که از موضع یک تشکیلات " با سالها سابقه در  
امور تربیتی و خصلتی " قدرت مقاومت و برخورد فعال با مسائل و از جمله مسائل ایدئو-  
لوزی را از هرکس سلب می‌کند و نهایتاً " او را به صورت آلت بلا اراده‌ای در چنگال پرچم-  
داران و سردمداران جریان اپورتونیستی می‌گذارد .  
- تو یک خرده بورژوازی خلص هستی ! ( خطاب بهرام به م . س )  
- تو یک اندیوید و آلیست خلص هستی ! ( خطاب بهرام به م . س )  
- اپورتونیست چپ‌نمای سلطه‌طلب ! ( خطاب پرچمدار به " ع . س " در مقاله پرچم ) ( ۱ )

→ نمی‌گرفت ( ظاهراً " شریف واقفی و دوستانش احتمالاً " به افراد رهبری قبلی  
سازمان یا برادران دیگر استناد کرده و گفته‌اند که اگر آنها در مرکزیت بودند  
اپورتونیسیم جایی نمی‌یافت ) اینها کسانی هستند که توده‌ها را به سان رمه‌ها و  
گوسفندانی می‌دانند که تنها با گیش چوپانان حرکت می‌کنند ( اشاره به انبیاء که  
در صفحه ۱۱۰ بیانیه تصریح شده :  
تمام کتب مذهبی از جمله قرآن ... تنها پیامبران را ... لایق انسانیت دانسته  
... بقیه توده‌های عظیم مردم ... فقط باید بوسیله این عده معدود چون گله  
گوسفند هدایت شوند و از خود هیچگونه اثر و حرکتی ندارند ( ... )

( ۱ ) - خلاصه ماجرای " اپورتونیسیم چپ‌نمای سلطه طلب ! " این است که ع . س  
دنباله‌پاورقی در صفحه بعد

ملاحظه می‌گردد که مجید بر آن بوده است که رشد گرایش انحرافی سلطه طلبانه در سازمان و همچنین جریان پاسیوانفعالی و بی‌انگیزگی‌ها و پوچ‌گرایی‌ها و نیهیلیسم

→ انتقادی به سازمان ( که فعلا " به درستی یا غلطی تک تک این انتقادات کاری نداریم ) و مقام رهبری آن ( پرچمدار ) می‌نویسد .

او منجمله سازمان‌راه دوری از توده و رفیق مسئول ( پرچمدار ) را به " داشتن - زندگی مرفه " مورد انتقاد قرار می‌دهد و مثالهایی نیز در تأیید انتقاد خود از زندگی لوکس مسئولش می‌آورد .

رفیق مسئول نیز بر حسب عادت دیرین بطور مضاعف به مقابله به مثل می‌پردازد به این معنی که از موضع سازمان ( ونه فرد خودش ) در همان مقاله پرچم فصلی را به " جوابیه " انتقادات ع.س. تحت عنوان " جوابیه سازمان " اختصاص داده و متقابلا " خود ع.س. را به خود خواهی ، ولخرجی و ... خلاصه هر عیبی که در رفیق مسئول ( از جمله عدم احساس مسئولیت ) دیده‌م متهم میکند و به او مارک " اندیویدوآلیست " و سرانجام اپورتونیست چپ نمای سلطه‌طلب می‌زند ( بدون اینکه به انتقادات او در مورد خودش - پرچمدار - پاسخ دهد ) جالب این است که انتقادات فقط یک فرد ( یعنی ع.س. ) را حالا که در موضع مرکزیت سازمان دستش باز است بعنوان یک جریان و " گرایش انحرافی " که تهدیدی برای تمام تشکیلات به شمار می‌رود نقادی نموده و تحت عنوان " گرایش دوم : اپورتونیسم چپ نمای سلطه طلب " فصل مبسوطی در مقاله پرچم به آن اختصاص می‌دهد . چرا که به نظر ایشان در همین مقاله پرچم : " گرایش دوم ... خطری فوری " است زیرا " گذرها را نسبت به رهبری بدبین " میکند و می‌تواند هر چند در کوتاه مدت " خطر مهمی " باشد و لذا شایسته بررسی است . به این ترتیب برخورد با ع.س. آنقدر قاطع و پرزور است که او عقب می‌گردد ( اگر چه تیپ خود خواهی است ) و ( چه بسا از ترس ) به موضع ذلت و خلاصه ندامت می‌افتد ، تمام مطالبی را که گفته پس می‌گیرد و به‌صلاحت رفیق مسئول و سازمان ( بر حسب مندرجات مقاله پرچم ) اعتراف می‌کند . او ( چنانکه مقاله پرچم نقل می‌کند ) می‌نویسد :

←

( انکار گرای ) بعدی تماما " ناشی از همان طرز عمل اپورتونیستی تغییر یا تحمیل ایدئو-  
لوژی بوده است .

→ " من نمی توانستم واقعیات را ببینم من به خیال خودم ضعفهای مسئولم را می-  
دیدیم در حالی که او دارای نقاط قوت فراوانی است که من نمیتوانستم یا نمی-

خواستم ببینم " . در مقابل پرچمدار نیز به لطف آمده و می نویسد :

( در همان مقاله پرچم ) " این رفیق پس از یکسال مبارزه ایدئولوژیک عاقبت  
توانست مواضع انقلابی خود را حفظ کند و به همین دلیل توانست به  
انتقاد از خود بپردازد ، هر چند که بطور کامل به تمام ضعفها و نقایص خود  
پی نبرده است و گماگان باید روی آنها کار یکنند ولی دیگر به عنوان یک جریان  
انحرافی نیست . آری رفقا ما با طی یکسال مبارزه ایدئولوژیک توانستیم پیروز-  
مندانه از یک مرحله مبارزه ایدئولوژیک آبدیده بیرون بیاییم ، توانستیم خلوص  
و صفای ایدئولوژیک درون سازمان را بالا ببریم " .

و جالب این است که همانطور که از انتقادات ع . س . به تنهایی ، یک جریان  
تهدید آمیز چپ نمای سلطه طلب را علیه کل سازمان نتیجه گرفته بود ، اکنون  
از ندامت و بازگشت یک تنه او نیز نتیجه می گیرد : ( باز هم مقاله پرچم ) .  
" موفقیت ما و بازگشت این رفیق انقلابی امید و اعتماد ما را به اصالت راهی که  
در پیش گرفته بودیم و ادامه انقلابی آن افزون کرد . "

در اینجا بد نیست اشاره ای را هم که مجید در جوابیه اش به مقاله " پرچم " به  
این موضوع دارد نقل کنیم . می نویسد :

" شما در مقاله پرچم ما را متهم می کنید که " هنگامی که می خواستیم این فرد  
اپورتونیست سلطه طلب را بگویم عناصری از جریان دگماتیسم مذهبی از ما  
خواستند که لحن نوشته را ملایمتر کنیم و ما آنوقت به خاطر موضعی که آنها  
داشتند این مسئله را قبول کردیم و به همان مقدار نیز اشتباه کردیم " .

آری پرچمدار کبیر ! ما در آن موقع مخالفت کردیم چرا که تو می خواستی با  
استفاده از اتوریته سازمان جواب انتقادی فردی را بدهی که از قضانوک حملهاش  
متوجه خود تو بود ، مطلبی که در نوشته مشخص نشده این است که مسئول فرد

در این رابطه مجید در جوابیه‌اش به پرچمدار چنین استدلال می‌کند که اصولاً "هیچ کدام از ما ( عناصر روشنفکر ) را انگیزه‌های گزنده طبقاتی و درد ورنجی که خودمان با پوست و گوشت خود لمس کرده باشیم ، به مبارزه نکشانده . این مطلبی است که نه تنها در مورد ما بلکه در مورد روشنفکران مبارز مارکسیست نیز صادق است . ما عمدتاً " عناصر روشنفکری هستیم که تحت تأثیر اجتماع و انگیزه‌ها و آگاهی‌های ایدئولوژیک به مبارزه کشانیده شده‌ایم . بطوریکه ما روشنفکران مسلمان تحت تأثیر ایدئولوژی اسلامی به مبارزه در راه خدا و از آن طریق به مبارزه در راه خلق رسیده‌ایم و لذا موتور محرک ما درد ورنج طبقاتی نبوده است ...

- اپورتونیست سلطه طلب کسی جز شما ( پرچمدار کبیر ) نبوده است ، انتقادی که چون از طریق معمولی قادر به پاسخ گوئی آن نبود ما بد می‌خواستید همان انتقاد را این دفعه با نام سازمان پاسخ گوئید . یعنی پاسخ شما به اپورتونیست سلطه - طلب که قرار بود " جوابیه سازمان " نامیده شود . پس یکی از دلایل مخالفت من این بود که در این میان نقش شما و انتقاداتی که به شما بود گم و گور میشد . من در حالی که قبول داشتم که آن فرد دارای تمایلات سلطه طلبی بوده است اما چند پارامتر را نمی‌توانستم نادیده بگیرم :
- ۱- او بهر حال با شما تضاد ایدئولوژیکی هم داشت .
  - ۲- در انتقادات او مطالب واقعی هم وجود داشت که می‌بایستی به آن توجه شود .
  - ۳- شما این بار پاسخ‌های خود را در قالب " جوابیه سازمان " مطرح می‌کردید و در نتیجه از اتوریتیه سازمانی می‌خواستید سوء استفاده کنید . و در نتیجه می‌بینم که در جوابیه سازمان مطلبی که اصلاً " به آن توجه نمی‌شود درستی و یا کذب اتهامات است بلکه مساله بصورت " حمله متقابل " از جانب شماست که : "تو خودت اینطور بودی " و " تو خودت سلطه طلبی " و ... و فرد مذکور نیز از آنجا که این دفعه از طرفی به اصطلاح معروف سمه را پر زور می‌بیند و از طرف دیگر دارای تمایلات فرصت طلبانه است ، کوتاه می‌آید و به انتقاد از خود دست می‌زند .
- انتقاد از خودی که بهیچ وجه جوهر انقلابی نداشته تحت فشار و تحت تأثیر تمایلات فرصت طلبانه سلطه جویانه صورت گرفته است تا مواضعش دست نرود ←

بطور خلاصه ما از طریق اعتقاد و مبارزه در راه خدا به مبارزه در راه خلق و اجتماع رسیده‌ایم .

تفاوت مارکسیستها با ما در این است که آنها خدا را فاقد بوده و در یک سطح پائین تری در راه خلق مبارزه می‌کنند . بنابراین مشاهده می‌کنیم که معتقدترین بهر کدام از این دو مکتب قادر خواهند بود در تضاد بین منافع فردی از یک طرف و منافع جمعی ، خلقی و خدایی از طرف دیگر مسئله را به نفع منافع جمعی ، خلقی و خدایی حل کنند . ( توضیح می‌دهد که : در مورد مارکسیستها حداقل این است که : آن چیزی که خود آنها معتقدند که منافع خلق است ) .

تا اینجا مسئله روشن است اما اگر در یک جریان انحرافی این اعتقاد از روشنفکر مذهبی گرفته شود چه چیز برای او می‌ماند ؟ او که کارگر و ... نیست که سالیان دراز استثمار را تجربه کرده باشد و کینه طبقاتی داشته باشد ، با یک روز و دو روز کارگری رفتن هم که کسی کارگر نمی‌شود ( اتفاقاً " کارگری رفتن برای برانگیختن حس مسئولیت و بالا بردن آگاهی روشنفکر است ... ) . در جریان این گرفتن عقیده نیز که مداوماً " احساس مسئولیت ) را به عنوان مسئله‌ای رو بنایی تو کوبیده‌ای اینجاست که باید گفت : " اگر خلوص عقیده و ایدئولوژی یک مجاهد

→ مجید چنین ادامه می‌دهد :

تو عنوان کرده‌ای که در سازمان با ۳ جریان انحرافی اپورتونیزم چپ نمای سلطه طلب ، " نیهیلیسم و پاسیویسم " ، و دگماتیزم مذهبی رو برو شده‌ایم . باید بگویم به هیچ وجه ما با یک جریان سلطه طلبی در سازمان روبرو نبوده‌ایم ، بخصوص در آن موقع که تو مدعی هستی ( آذر ۵۲ و تمام آن سال ) . بلکه بصورت تگ نمودی بوده است آنهم در شاخه خود تو ، به خاطر درگیریهایی که با شخص تو داشته است . نمودی که تو سعی کرده‌ای آنرا به صورت جریان نشان دهی . چرا ؟ چون تو می - خواهی سه جریان انحرافی یکی چپ ( البته چپ نما می‌گویی ) یکی راست ( دگماتیزم مذهبی ) و یکی هم پوچ و منفعل را علم کنی و آن وقت در این میان خودت را به عنوان نماینده جریان اصیل ، بالنده ، و تکاملی سازمان معرفی کنی . درحالی - که باید گفت : سه جریان انحرافی وجود نداشته است و اینها همه تحت تأثیر یک جریان انحراف به مارکسیسم که بصورت غیر صادقانه همراه با سوءاستفاده از تئوریه



را از وی بگیریم برای وی چه می ماند جز منافع فردی که به صورت فرصت طلبی، سلطه-طلبی... تجلی می کند و یا در افرادی که حتی فاقد این حداقل تمایلات فردی هستند صورت نیهیلیسم و پاسویسم تشکیلاتی و بطور خلاصه این دو گرایش خود نتیجه طبیعی انحراف اول است.

مجید، همین جا بین یک فرد فدایی و این اپورتونیستها مقایسه جالبی می کند و می گوید:

یک فدایی در تضاد بین منافع فردی و منافع جمعی وجه دوم را گرفته و در این رابطه چون مارکسیسم - لنینیسم را بهترین وسیله می داند آن را قبول کرده و به همین دلیل هم هست که می تواند با این عقیده تا به شهادت و فدا شدن هم برسد.

اما فرصت طلب و سلطه جویی که مارکسیست شده است نه به خاطر منافع جمعی بلکه دقیقاً "به خاطر حفظ مواضع فردی" خلع سلاح نشدن، آواره نشدن، به کارگری فرستاده شدن و در یک کلام حفظ مواضع تشکیلاتی و حتی در مواردی ارضاء روحیه ماجراجویی بوده است و طبیعی است که بین این دو مارکسیست تفاوت کیفی وجود دارد.

— سازمانی بوده است.

جریان انحرافی که تو نماینده آن هستی. پس دو جریان وجود دارد یکی مجاهدین که اصلی و مذهبی هستند و دیگری جریانی انحرافی که تو با استفاده از ضربات سالهای ۵۰ تا ۵۲ و ضعف رهبری و... توانستهای بوجود آوری.

و آنوقت اگر گرایشات انحرافی دیگری هم بوجود آید دقیقاً "تحت تأثیر و تأیید این جریان انحرافی هستند."

(توجه: تاکید زیر کلمات از ماست. چون نسخه های اصلی مقاله پرچم و جوابیه مجید را در اختیار نداشتیم کلمات ممکن است ۱۰۰٪ دقیق نباشد ولی هیچ دخل و تصرفی در مضامین آنها نشده).

از مجاهدی که مارکسیست شده "احساس مسئولیت" نسبت به خدا و تکامل جهان را گرفته‌ای، کینه طبقاتی هم که نمی‌توانی بوی بدهی و دوباره می‌خواهی بوی "احساس مسئولیت نسبت به خلق" را تزریق کنی چیزی که او قبلاً هم داشته و یک درجه بالاتراز آنرا هم و بنابراین برایش چندان گیرایی ندارد، این است ریشه نیهیلیسم و پاسیویسم تشکیلاتی از یک طرف و سلطه طلبی و فرصت طلبی از طرف دیگر . . ."

می‌دانیم که این شیوه برخورد و انتقاد، اثر بسیار بدی بر انتقاد شونده دارد بخصوص اگر انتقاد شونده، فرد خود کم بینی باشد اثر مسموم منفعل کننده چنین شیوه‌ای گاه به حدیست که ممکن است او را کلاً در مورد خودش به شک انداخته و از دور مبارزه خارج کند. به همین دلیل در آموزش‌های مربوط به نحوه انتقاد کردن، قبل از سال ۵۰ اکیدا تذکر داده می‌شد که نحوه انتقادی که به افراد خود کم بین می‌شود هرگز نباید همان نحوه انتقاد به افراد خود خواه باشد. (۱)

(۱) - این مطلب را شهید حنیف نژاد در جزوه شناخت نیز آورده است.

و — حمله به بنیاد تفکر ایدئولوژیکی مجاهدین و اسلام واقعی ،  
تحت پوشش " دگماتیسم مذهبی " و نقد اپورتونیستی  
برداشت‌های راست گرایانه نویسندگان مذهبی از اسلام ،  
به منظور هموار کردن راه سرکوب ایدئولوژیکی مجاهدین  
بدون پای بندی بر تفاوت کیفی آنان از سایر برداشتها و تفکرات رایج .

با چنین حملاتی که تدریجا " از نرم و ضمنی بودن ، به تند و صراحت می‌گراید بدون اینکه فرد مبتدی یا بی اطلاع در مراحل اول متوجه جوهر و هدف اینگونه حملات فرصت طلبانه و سکتاریستی ، آنهم در داخل یک سازمان انقلابی مسلمان بشود ، اساس ایدئولوژی او در معرض تردید قرار می‌گرفت و متزلزل می‌گشت . البته به شرط اینکه مسئولین مهارت کافی را — که اغلب فاقد آن بودند — به خرج داده و ناشی‌گری نمی‌کردند . فایده این شیوه در مراحل اول پیشرفت جریان اپورتونیستی ، برای اپورتونیستها این بود که ، اگر طرف مقابل قدری هشیار بوده و در برابر مرتبط کردن غیر منطقی برداشتهای راستگرایانه یا ارتجاعی از اسلام به خود اسلام و ایدئولوژی سازمان ، موضع گیری می‌کرد ، می‌شد قضیه را با یک جمله ، منظور ما اسلام واقعی یا اسلام دینامیک و ایدئولوژی سازمان نیست " موقتا " سمبل نمود . حتی برای رد گم کردن ، پوئن‌های نیز عجالتا " به اسلام دینامیک و اسلام واقعی مجاهدین داده می‌شد . نظیر همین پوئن‌هایی که گاه ، در بیانیه به " اسلام و مخصوصا " مذهب تشیع " و " سنن تاریخی انقلابی . . . " آن و " اندیشه و عمل قیام درس آموز حسینی " و " مبارزه انقلابی " مسلمانان و علی — الخصوص مجاهدین البته در عین لجن مال کردن تمام سوابق و حیثیت سیاسی و ایدئو — لوژیک آنان در سراسر بیانیه ، داده شده است . ( ۱ )

(۱) — در واقع ما معتقدیم ، اسلام و مخصوصا " مذهب تشیع هنوز داری آن عناصر مترقی و مبارزه جویانهای در بطن خویش است که می‌تواند مبارزه حق طلبانهای این گروهها و اقشار را علیه ستم امپریالیستی حاکم توجیه نماید .  
ادامه پاورقی در صفحه بعد

حملات تلویحی به بنیاد اعتقادی سازمان در جهت ماده گرا نمودن اعضای آن تقریباً بلا فاصله بعد از روی کار آمدن مرکزیت جدید (تابستان ۵۲) همزمان با سایر اقدامات

سنن تاریخی انقلابی، در مذهبیه که از همان قرن اول هجری، در نقش حزبی مخفی، مرکز تجمع مبارزین و عصیان گران علیه حکومت‌های ظالمانه وقت بوده است. از جمله سنن مترقی اندیشه و عمل قیام درس آموز حسینی، پستوانه‌هایی است که، هنوز نهادهای ضد ظلمی و مفاهم سیاسی - اجتماعی مترقیانه خود را در بطن این ایدئولوژی حفظ کرده است. " (صفحه ۷۴ مقدمه بیانیه)

و یا در صفحه ۳۱۲ بعد از تجلیل از مبارزات ترقی خواهانه طلاب جوان که رژیم با گلوله و شلاق با آنها مواجه می‌شود و نیز روحانیون مبارزه که ... می‌نویسد:

"بر پیمان حقیقت جویی خود استوار ماندند و اکنون یا در زیر شکنجه قرار دارند و یا در حبس و تبعید گاه هستند ... " چنین ادامه می‌دهد:

"ما نه تنها انتقادی به این گروه مبارزین راستین راه حق و حقیقت نداریم، بلکه رشته‌های پیوندی بین خودمان و آنان می‌بینیم که روز به روز با اوجگیری مبارزه خلق و رژیم دد منش شاه مستحکم تر می‌شود.

آیت الله سعیدی نمونه‌ای از این گروه بود. او مردی بود که بعد از ۴۰ سال زندگی افتخار آمیز و سراسر روشنگری و مبارزه، وقتی بدست عمال جنایتکار شاه به شهادت رسید حتی برای زندگی ده روز بعد اطفال کوچک خود ذخیره‌ای باقی نگذاشت. امروز جامعه روحانیت ما به شرطی می‌تواند از دامی که بورژوازی حاکم برای او گسترده رهایی یابد، که شیوه "سعیدی‌ها" "غفاری‌ها" ... را پیشه گیرد و به دور مردانی حقیقت جو و مبارزان راستین و سازش نا پذیری چون آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری گرد آید."

کسی نیست که از نویسنده این عبارات بپرسد، شما که در تحویل بی واسطه هر حرکت و عملکردی به "قلب ایدئولوژی" افراد و گروه‌ها استنادید! مضمون ایدئولوژیک این انقلابی گری شیعی و قیام درس آموز حسینی و مبارزات حق - ادامه پاورقی در صفحه بعد

یا حداکثر چند ماه دیرتر از آن ، بصورت یک جریان سیستماتیک منظم شروع می شود .  
جریانی که در اوج بلوغ فرصت طلبانه خود به مقاله " پرچم " منتهی شده و سپس سال

ادامه پاورقی از صفحه قبل

جویانه روحانیون مرفقی را چگونه توجیه می کنید ؟ و آیا این مضمون با " رابطه  
چوپان و گل‌های " پیغمبران و ائمه ( و از جمله امام حسین ) با مردم در همین  
بیانیه ( صفحه ۱۱۱ ) که ارائه داده‌اید متناقض نیست ؟  
قبل از جواب دادن ، آثار قلم خود را یک بار دیگر در صفحات ۱۰۹ و ۱۱۲  
" به عنوان مثال نتایج منفی و ضد علمی قبول مسئله وحی ، تنها این نبود که  
مجبور شده بودیم به قبول یک پدیده مرموز تا شناختنی بطور عاطفی و بسودن  
هیچ گونه استدلال علمی تن بدهیم . بلکه از آن مهتر ، اثر سوء و ضد انقلابی‌ای  
بوده که چنین اعتقاداتی بلا فاصله در مبارزه انقلابی روزمره ما باقی می‌گذشت .  
یک نمونه بارز آن ، نگرش بسیار منفی و رقت انگیز مذهب نسبت به توده های  
تحت ستم و طبقات زحمتکش است . تمام کتب مذهبی از جمله قرآن معلولاز  
داستانها ، امثله و احکامی است ، که تنها پیامبران و عده معدودی از اولیاء ،  
مقدسین و صاحبان آگاهی را لایق انسانیت و مقبول درگاه الهی دانستمانند .  
بقیه توده‌های مردم ، به عنوان مردم عادی ، نادان ، جاهل ، گنه گار و ...  
که فقط باید بوسیله این عده معدود چون گله گوسفندان هدایت شوند ، و از خود  
هیچ گونه اثر و حرکتی ندارند ... نام برده می شود ... " و سپس ادامه می-  
دهید :

" ... قبول مسئله وحی و قبول نقش استثنائی الهی پیامبران مترادف است با  
انگار نقش توده‌ها در ساخته شدن در تاریخ خودشان و بدست خودشان ، مترادف  
است با اهمیت دادن به نقش شخصیت‌های استثنایی ، به نقش افراد و گروه‌های  
متعدد اجتماعی ( مقدسین ، اولیاء الله ، ... خردمندان ... ) " .  
گو اینکه ما در سطور فعلی قصد جواب دادن به این نظریات مشعشع را نداریم  
( و آن را به بخش مسائل فلسفی - ایدئولوژیک احاله می‌دهیم ) ولی برای اینکه

ادامه پاورقی در صفحه بعد

بعد ، به همین بیانیه موضوع تحلیل ما و اعلام به اصطلاح مارکسیست شدن سازمان می-انجامد .

### دنباله پاورقی از صفحه قبل

خود را در این نظرات تنها و بی یاور نیندازید ، به شما مژده می دهیم که بیش از سه هزار سال پیش وقتی موسی پیغمبر مردم را به یک نبرد انقلابی بر ضد جباران وقت دعوت می نمود ، عده ای مرتجع که نظیر شما فکر می کردند تا کید روی نقش رهبری و عنصر هدایت کننده ( که ضمناً " آن همه لنین هم روی آن صحبت می کند ) به مثابه انکار نقش توده هاست ، موضع گیری مخالف کرده و به موسی می گفتند : " خودت که پیامبری و هدایت کننده ... برو با خدایت علیه آنها ( دشمن ) بجنگید ما همین جا می نشینیم و به نبرد نمی پردازیم " .  
( آیه ۲۴ سوره مائده : فاذهب انت وریک فقاتلانا هیهنا قاعدون ) .

ملاحظه می کنید که آنها هم مثل شما فکر می کردند که عنصر رهبری کننده می-تواند جانشین خود توده ها هم بشود و باید کار کرد آنها را نیز عهده دار شود . به بیان فلسفی آنها می خواستند مثل شما ابلهانه از مسئله پیامبری و نبوت نتیجه بگیرند که " شرط " رهبری کننده سوژ گتیو بایستی جای " مبنای " عینی و ابژ گتیو تحولات ( اجتماعی ) را نیز پر کند !

باقی ماجرای آن مرتجعین کوته نظر را می توانید از آیات ۲۵ تا ۲۶ سوره مائده شخصاً مطالعه کرده و ببینید که در مقابل این انحراف و نافرمانی چطور آنها به چهل سال سرگردانی و ویلانی دچار شدند :

" قال فانها محرمة عليهم اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تأسف علی القوم الفاسقین . خدا گفت پس همانا که آن ( پیروزی و ... ) چهل سال بر ایشان تحریم می گردد که ( طی این مدت ) در زمین سرگردان ( و خوار ) بمانند . پس بر گروه نا بکار و منحرف و نافرمان تا سف مخور ... "

ادامه پاورقی در صفحه بعد

هسته مرکزی این جریان مجموعه بحثها و مقالاتی بود که " جزوه سبز " (۱) نامیده می شد و از همان اوائل نفوذ اپورتونیسیم در سازمان ، به تدوین آنها اقدام شده و سپس الهام بخش تمام حملات اپورتونیستی گام به گام فوق الذکر گشته بود .  
در مورد این جزوه صفحه ۲۸۱ بیانیه می گوید :

" جزوه سبز " مجموعه یک سلسله مطالب آموزشی بود که طی پائیز ۵۲ تا تابستان

۵۳ در سازمان منتشر می شد .

در این مجموعه محتوای آموزش گذشته سازمان و پایه های ایدئولوژیک آن به نقد کشیده شد . و متقابلاً " محتوای نوین آموزشی منطبق بر درک نیازهای مرحله ای " مبارزه ایدئولوژیک " طراحی شده بود . . . "

ملاحظه می گردد که نویسنده صراحتاً " اقرار دارد که مطابق یک طرح و نقشه قبلی ، که در هر مرحله با نیازهای مبارزه ایدئولوژیک مورد ادعایش انطباق می یافته ، محتوا و پایه های آموزش ایدئولوژیک گذشته سازمان را ( و نه ساخت های خاص آن را ) به نقد کشیده و این نقد نیز در جهت آموزش نوین ( یعنی ماتریالیسم و مارکسیسم ) بوده است . این اعتراف صریح کار ما را در اثبات ماهیت فرصت طلبانه حملات تدریجی علیه بنیاد های ایدئولوژیکی سازمان ، که از حملات به ظاهر معقول و غیر قابل ایراد به دکماتیسم مذهبی آغاز می شد ، بسیار آسان می کند و ذیلاً " خواهیم دید که وقتی می نویسد موضع - گیریش پیوسته متناسب با نیازهای مرحله ای مبارزه ایدئولوژیک طراحی میشده به چه معناست ؟

دنباله پاورقی از صفحه قبل

البته تفاوت آن فاسقان و منحرفین سه هزار سال پیش را با ——— تاویل شما از قرآن فراموش نگردانیم . چه آن بیچاره ها را توان چپ نمایی آن هم از پشت سنگر مارکسیسم ——— لنینیسم نبود .

(۱) — ما هنوز هم از وجه تسمیه این جزوه بی اطلاعیم ، شاید به تقلید از جزواتی که با عنوان رنگهای مختلف در وزارت خانه های امور خارجه در موارد گوناگون منتشر می شود ، باشد که در این صورت یکی دیگر از گنده گوئیهای پرچمدار است .

انتشار رسمی جزوه سبز کذایی در داخل سازمان در اواخر تابستان ۵۳ صورت گرفت و قبل از این تاریخ بسیاری از اعضای سازمان از آن بی اطلاع بودند و این نشان می دهد که برگم بحثهای شفاهی ، مدرک کتبی فقط در سطح افراد منتخب خاصی که برای تغییر ایدئولوژی مساعدتر می نمودند پخش می شد ، و لذا بسیاری از وجود مدرک کتبی عملاً بی اطلاع نگهداشته می شدند . تازه در همین مدارک نیز صرف نظر از برخی برخوردهای موزیانه دو پهلو و ابهام آمیز ، تماماً " دگماتیسم مذهبی " و انواع برداشتهای راستگرایانه از اسلام واقعی مورد بحث و نفی واقع می شد ، و این هم در سازمان ما چیز جدیدی نبود . چرا که اصولاً " سازمان ما با مشخص کردن کیفی مرز بندیهای ایدئولوژیک خودش از سایر برداشتهای به اصطلاح اسلامی رایج ، پا به عرصه وجود گذاشته بود .

به نحویکه موضع گیری در برابر دگماتیسم و جزمیت و قشری گری مذهبی یکی از بارزترین ویژگیهای ایدئولوژی سازمان بود که در مقالاتی نظیر " مقدمه مطالعات مارکسیستی " یا " دینامیسم قرآن " نیز به تفصیل نقادی می شد .

بنابراین وقتی که این جزوه ، دگماتیسم فدائیان اسلام را می کوبید ولی فوراً در متن یا پاروقی " اسلام دینامیک " را از آن جدا می کرد دیگر چه جای تردید در حسن نیست نویسنده بود ؟

یا وقتی که سید قطب و تئوری " اسلام راه سوم ما بین سرمایه داری و کمونیسم " را بدلیل اینکه راه سوم های این چنینی سرانجامی جز همان سرمایه داری ندارند ( نمونه های مصر ، سودان و تونس و ... ) شدیداً به باد انتقاد می گرفت چه جای ایراد بود ؟ ( ۱ )

مگر سازمان ما به اینکه فاصله اسلام واقعی با سرمایه داری و امپریالیسم زیاده تر از فاصله کمونیسم تا سرمایه داری است اعتقاد نداشت ؟ و مگر سازمان از آغاز تا سه سیس خود واسطه " قرار دادن اسلام را مابین کمونیسم و سرمایه داری یک سر هم بندی شرک آمیز ، که با تقدیم اسلام به سرمایه داری و استثمار کوچک آنرا منافی آرمان مستضعفان جلوه میدهد ، نمیدانست ؟ ( ۲ ) یا وقتی که به برداشتهای اقتصادی - اجتماعی مهندس بازرگان ایسراد می -

( ۱ ) - در صفحه ۳۹ بیانیه نیز این مطلب موجود است . منتها طوری صحبت میکنند که انگار کشف جدیدی کرده .

( ۲ ) - بعنوان مثال به صفحه ۲ کتاب امام حسین که در سال ۴۸ در سازمان نوشته شده ←



گرفت بدون اینکه مطلقاً" وارد بحث در مورد نقطه نظرهای فلسفی مهندس بشود چه اشکالاتی می‌توانست داشته باشد؟ مگر بنیانگذاران سازمان ما (به اقرار خود این بیانیه در پاورقی صفحه ۵۵) حتی در همان سالهای ۴۱ - ۴۰ به تفکر اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی ایشان ضمن نامه مفصلی انتقاد نکرده بودند؟ و مگر تاسیس سازمان ما مقدماتاً به دنبال جمع بندی انتقادی اشکالات اصولی مبارزات گذشته و از جمله نهضت آزادی (۱) صورت نگرفت؟

و مگر ما از آغاز کارمان، علیرغم استفاده وسیع از کتاب راه طی شده مهندس در آموزشهای اعتقادی افراد مبتدی، آن را از جنبه‌های مختلف مورد نقادی قرار نداده و

پاورقی مربوط به صفحه قبل:

توجه کنید. مقدمات تئوریک نوشتن این کتاب خیلی قبل از عضوگیری پرچم - داران و سردمداران جریان اپورتونیستی فراهم شده بود. در صفحه مذکور ضمن تاکید بر "دینامیسم قرآن" چنین می‌خوانیم:

"وقتی در نظام قرآن سخن از عدالت اجتماعی... می‌رود نباید خرافه - "فوق طبقات" را تداعی نمود" (همان خرافه اسلام راه سوم که واقعیت اساساً طبقاتی مراحل فعلی تکامل اجتماعی و نظام رهبری کننده جوامع فعلی را نادیده گرفته و گمان می‌کند که می‌تواند در جامعه حکومتی اساساً "غیر متکی بر یک طبقه مشخص ایجاد کند).

"... همچنین اباطیلی از قبیل اسلام راه سوم و اسلام بین سرمایه داری و کمونیسم که این روزها بسیار منتشر کرده‌اند... "رد می‌شود.

ضمناً "قابل توجه است که نخستین بار همین سازمان بود که بطلان تئوریهائی از قبیل راه سوم را به پرچمداران و سردمداران امروزی آموخته و آنان را از افکار دگماتیک مذهبی به اصطلاح اسلامی قبلی شان تطهیر کرده بود.

(۱) - این بررسی انتقادی بطور مشروح در جمع بندی سال ۴۶ گارهای سازمان منعکس است.

بخصوص فصل عبادات آن را در هر کجا که به برداشتهای اقتصادی - اجتماعی شخص ایشان اختصاص داشت تماما " نقد نمی کردیم ؟ مگر این انتقادات را پس از آزادی ایشان از زندان در سالهای ۴۸ - ۴۹ ضمن " سؤال و جوابهای راه طی شده " به اطلاع خود ایشان رسانده بودیم ؟

پس تا این جا چه ایرادی می شد به محتوای آموزشی جزوه سبز گرفت ؟ (۱) اینها که صرف نظر از لحن لنینی ! مکتشفانه آن در جزواتی که پرچمدار می نوشت، تماما " همان آموزشهای قبلی سازمان بود (۲) بخصوص هم چنانکه در صفحه ۱۸۵ بیانیه نیز تصریح می شود آن روزها ( مراحل اول جریان اپورتونیستی ) هم مکررا " بر " تمایزات کیفی ما بین تفکر مذهبی سازمان و تفکر رایج مذهبی روز ( حتی مترقی ترین آن ... ) ... " تاکید می شد .

هم چنانکه هنوز در پاورقی صفحه ۱۸۵ همین بیانیه نیز متذکر می شود که :  
" نگاهی کوتاه به تاریخچه تجربیات سازمانی ، لیست دور و درازی از برخورد و اختلاف نظر بین تفکر مذهبی ما را با کسان دیگری که خود را از معتقدین به اسلام مترقی و انقلابی می دانستند در مقابل قرار می دهد ... "

(۱) - البته جزوه سبز منتشره در سالهای ۵۲ - ۵۳ که به قول خود پرچمدار منطبق با نیازهای مرحله ای آن روز مبارزه ایدئولوژیک طراحی می شد ، تفاوت های بسیاری با آنچه از آن جزوه در بیانیه تحت عنوان فصلی از جزوه سبز نقل میشود داشت . اگر چه در ابتدای این فصل نویسنده خودش تصریح می کند که آنچه ذیلا " می - آورد ضمیمه جزوه سبز ( و نه خود آن ) بوده است ولی باز هم مطالب را طوری بخود جزوه ربط می دهد که گویا در جزوه منتشره در سالهای ۵۲ ، ۵۳ نیز به همین صراحت علیه ایدئولوژی اسلام داد سخن می داده ، این هم یک تحریف و قاحت بار دیگر آنچه فی الواقع روی داده می باشد .

(۲) - در همین رابطه مجید در جوابیه اش به پرچم می نویسد :  
" شما طوری نوشته اید که گویا قبل از آمدن شما همه در جهل و گمراهی بودند و بعد از آن همه مسائل بوجود شما حل شده است ... "

همان " لیست دور و درازی که در صفحه ۶۴ همین بیانیه نیز برخی اقلام آنرا شماره کرده و می نویسد :

" مفاهیمی که اعتقاد بر آنها تفکر مذهبی موجود در سازمان را از تفکر رایج مذهبی در جامعه ما حتی مترقی ترین شاخه های آن متمایز می ساخت . و آنرا ضرورتاً "درفاز بالاتری از استنباط علمی و مترقی ، سیاسی - اجتماعی قرار می داد بر اصول زیر استوار بود ... ( ۱ )"

بنابراین وقتی که گاه جزوه سبز ( سالهای ۵۲ - ۵۳ ) از ضرورت مطالعه مارکسیسم صحبت می نمود و می گفت اگر مارکسیسم می تواند در حل مسائل مددکار باشد از مطالعه آن " چه باک ؟ " باز هم مطلب تازه ای در درون سازمان نبود که بتواند برای اعضای تازه وارد نسبت به نیات پرچمدار تردید ایجاد کند . چرا که از این پیشتر یعنی از بدو تا سپس سازمان در سال ۴۴ به مصداق فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه ( ۲ )

#### (۱) - آنگاه در ادامه مطلب از :

- ۱ - پذیرش اصل تکامل عمومی جهان .
  - ۲ - درک علمی بودن مبارزه .
  - ۳ - درک مسئله استثمار ( که البته بزعم ایشان یک درک نسبی بود . ) نام می برد . البته چند سطر بعد همه این ادراکات را صوری و بی محتوا قلمداد می کند . منتها معلوم نیست که چنین ادراکات " بی ریشه و بی معنا " ( پاورقی صفحه ۶۵ بیابینه ) چرا باعث اینهمه تمیز کیفی مجاهدین ( حتی از مترقی ترین و انقلابی ترین تفکرات رایج مذهبی ) شده است ؟
- ما تشخیص درجه عمق و یا محتوایی ادراک سازمان ، از مسئله استثمار رایج بحث استثمار سعید محسن ، دفاعیات سعید محسن ، اقتصاد به زبان ساده و مقاله مقدمه بر مارکسیسم ( سعید محسن ) و لیست مطالعات مفصل سازمانی حول مسئله استثمار که هنوز هم فکر نمی کنیم پرچمدار به مطالعه تمام آنها توفیق یافته باشد احواله می کنیم .

(۲) - مراجعه کنید به مقدمه مطالعات مارکسیستی که در سال ۴۸ در سازمان نوشته شد و بعدها دینامیسم قرآن نامیده می شد .

و به مصداق *اطلبوا العلم* (۱)، مطالعه تمام دستاوردهای بشری و تأیید عناصر و جنبه‌های حق و درست و واقع‌گرایانه آن و بخصوص مارکسیسم رواج داشت .

اما متأسفانه مطالب جزوه سبزی که در سالهای ۵۲ - ۵۳ در دور آموزش بود به همین ها که گفتیم خلاصه نمی‌شد . بعکس افرادی چون مجید که به شدت هم با انتشار آن در سطح سازمان مخالفت کرده بود با دقت در مضمون جزوه علیرغم مهارت فرصت طلبانهای که در تنظیم آن بکار رفته بود جهت گیری جدیدی درست معکوس جهت گیری آموزشهای گذشته سازمان بهنگام نقادانه برداشتهای دکماتیک و راست گرایانه از اسلام کشف می‌کردند . زیرا بطور تلویحی و ظریف جهت گیری اپورتونیستی جدید تلاش می‌نمود که اسلام مجاهدین را ، با تمام تمایزهای کیفی که ( برای بستن دهان مجاهدین مقاوم و اعضاء پائین تر ) میان آن و استنباطات اسلامی رایج در جامعه جا بجا قائل می‌شد ، سرانجام در ردیف همان ایدئولوژی‌های خرده بورژوازی استثمارگرانه بگذارد که هیچ آینده تاریخی ندارند . یعنی با ترسیم روند برداشتهای معمول از اسلام ( بویژه از جهات اقتصادی - اجتماعی ) که هر زمان رنگ مناسب زمانه را پذیرفته‌اند حقیقت انقلابی و توحیدگرایی اجتماعی اسلام را از اساس در معرض تردید می‌گذاشت . و خواننده را خود بخود به این نتیجه‌گیری نا - درست نزدیک می‌نمود که : مجاهدین نیز مانند اسلاف مذهبی خود ، خود را با شرایط روز یعنی دوران رهایی مستضعفان طبقه کارگر بطور صوری تطبیق داده‌اند . و این در حالی است که اسلام آنان نیز کلاً " و بطور تاریخی کاری بیشتر از اسلام های سید قطب و اخوان المسلمین و امثالهم ساخته نیست و خلاصه بطور اجتماعی - تاریخی تمایز کیفی وجود ندارد .

خلاصه بدون اینکه مطلب ماده گرایانه صریحی در جزوه سبز علیه اسلام واقعی وجود داشته باشد خواننده مبتدی و بی‌اطلاع پس از پایان آن با این تردید مواجه می‌شد که : نکند علیرغم تمام دعای مجاهدین در مورد اسلام حقیقی این ایدئولوژی و مذهب تاریخی " چیزی برای عرضه کردن ندارد و در مسیر یگانگی اجتماعی و امحاء طبقات بهره - کس بایستی جا را برای سایر ایدئولوژیها ( مارکسیسم ) خالی کند .

(۱) - مراجعه کنید به مقدمه مطالعات مارکسیستی که در سال ۴۸ در سازمان نوشته

شد و بعدها دینامیسم قرآن نامیده می‌شد .

حال اینکه در گذشته تمام نقادای های سازمان از برداشتهای دگماتیک و راست گرایانه ، در خدمت و در جهت اثبات اصالت و حقانیت اسلام واقعی بود که اکنون به علت رسوبات طبقاتی قرون و اعصار، زنگار گرفته و می بایست به بهای رنج و خون فرزندان راستین این ایدئولوژی مجدداً " سیمای پاک و میرای از جعلیات آن اعاده گردد . . .

ولی این جزوات نیز در مضمون نهایی اش به گفته مجید : " مانند کشتی ای بود که فرد گمان می کرد دارد به شمال می رود در حالی که آخر الامر متوجه می شود که از مشرق سرد آورده است در حالی که کار از کار گذشته است " . زیرا اگر چه مطلب از رد دگماتیسم مذهبی شروع می شد . لیکن بطور تلویحی به تشکیک در کل مذهب ( هر نوع مذهبی ) خاتمه می یافت . زیرا با نسبی کردن درک اسلام در هر مرحله و در هر طبقه اجتماعی ( از اسلام سید قطب گرفته تا مجاهدین ) این ایدئولوژی را از اطلاق ترقی خواهانه و انقلابی - اش تهی ساخته و هر درکی از اسلام را به شیوه تحلیل یک بعدی ماده گرایانه و ابزار گرایانه تاریخی مارکسیسم تابع بلا شرط مضمون طبقاتی هر دوره مشخص می کرد . تابعیتی که طبعاً " خواننده را قیل از هر چیز به اصالت جار و جوب تحلیلی که در آن ، این تابعیت به اثبات می گراید ، یعنی مارکسیسم ، می رساند . اگر چه باز هم نویسنده در هیچ کجا نیت اصلی خود را در این جزوه آشکار نمی نمود و حتی در مقاله " پرچم " نیز که آغاز رسمی آشکار شدن نیات فرصت طلبانه است همچنان بر مبارزه علیه دگماتیسم مذهبی ( و نه اسلام واقعی ) پای می فشرد . ( ۱ )

ترکیبی از دو لغت که از نظر نویسنده به معنی مبارزه علیه مذهب ( هر نوع مذهب ) که به رعم او خصیصه دگماتیک از آن جدایی ناپذیر است بکار می رفت حال اینکه برای خواننده می توانست چنین وانمود شود که غرض مذهب نوعی دگماتیک است . تفاوت ، تفاوت میان دو نوع برداشت از یک صفت و موصوف یا مضاف و مضاف الیه که نویسنده معنی اول را در نظر داشت و البته آن را با انواع اشاره و ایما از صراحت می انداخت و در معرض

( ۱ ) - در همین جا روشن می گردد که چه تفاوت کیفی عظیمی میان انتقادات فرصت - طلبانه و کینه توزانه چپ نماها و انتقادات اصولی مجاهدین از مهندس و سایر نویسندگان مذهبی وجود داشته است .

دید قرار نمی‌داد. همین مطلب بود که مجید را به موضع‌گیری و مخالفت وامیداشت. (۱)  
 در این مورد مجید در جوابیه‌اش به پرچم ابتدا لغت دگم و دگماتیسیم را به مثابه تبعیت جزئی از اصول بدون در نظر گرفتن شرایط، معنی می‌کند و آنگاه با تشریح اینکه همانطور که مذهبی دگم داریم، مارکسیست دگم هم داریم و چه در اسلام و چه در مارکسیسم می‌توانیم با انواع دگماتیک برداشتهای مربوط به آنها روبرو شویم...

چنین ادامه می‌دهد:

"جناب پرچم دار! در حالی که عنوان "دگماتیسیم مذهبی" را بکار می‌برد و به ظاهر در بسیاری جاها آن را در مقابل (دینامیسیم مذهبی) قرار می‌دهد (بخصوص در جزوه سبز آنجا که فدائیان اسلام را بررسی می‌کند در پاورقی توضیح داده می‌شود که: "مقصودمانه اسلام انقلابی... دینامیک... است بلکه نوع دگم، خشن و مبارزه‌جویی آن است که فدائیان اسلام نماینده آن هستند"، و در این رابطه این تفکر در خواننده القا می‌شود که گویا نویسنده، نماینده آن تفکر دینامیک مذهبی است و از آن موضع دارد به دگماتیسیم مذهبی حمله می‌کند. اما در واقع با کوبیدن "دگماتیسیم مذهبی" قصد کوبیدن "خود مذهب" را دارد.

اما چرا پرچمدار به جای کوبیدن صریح و آشکار "مذهب" "دگماتیسیم مذهبی" را مطرح کرده و شیدا "مورد حمله قرار می‌دهد؟

اولاً - به خاطر اینکه هنوز در سازمان بسیاری نیروها مذهبی هستند و اعلام مبارزه با مذهب آنهم به آن صورت و علنی مطمئناً آنها را به موضع‌گیری شدید خواهد انداخت. ثانیاً - مطرح می‌شود که مگر سازمان مذهبی نبوده است؟ و آن وقت پرچمدار چه کاره است و چه سهم و حقی از یک سازمان مذهبی دارد؟

ثالثاً - از آن جا که از ویژگیهای اساسی سازمان یکی هم مبارزه شدید علیه "دگماتیسیم مذهبی" بوده است، و این چیزی نیست که پرچمدار تازه مطرح کرده باشد، بلکه از همان ابتدای تأسیس از خصوصیات بارز و انقلابی سازمان مجاهدین یکی هم مبارزه علیه دگماتیسیم مذهبی بوده است، بنابراین زمینه ذهنی کاملاً "مساعدی علیه دگماتیسیم

(۱) - از آن جا که این مخالفت‌ها نتوانست در پخش کردن این جزوه در داخل سازمان مؤثر بیفتد مجید آن را در شاخه خود با نقد و افشاگری مبسوط مواجه کرد.

مذهبی وجود دارد و پرچمدار با استفاده از این عنوان خیلی ساده‌تر می‌تواند تفکر عمده و اصلی مخالف خود را با این مارک بیالایند .

در این صورت اگر تفکر مجاهدین دگماتیسم مذهبی باشد نوع دینامیک مذهبی کدام است؟ و آن وقت تفکر شیوخ را چه خواهی نامید؟

اما اگر به خود مذهب حمله می‌شد آنوقت مسئله مقایسه مکتب با مکتب بود و طبیعی بود که در آن موقع بسیاری از نیروها از اطراف و اکناف توپراکنده می‌شوند . . . .  
چند سطر بعد مجید می‌افزاید :

" مطلب دیگر اینکه پرچمدار در جزوه سبز بجای اینکه عقاید مجاهدین را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد ، نقطه نظرهای مهندس بازرگان را مو به مو نقل کرده و مورد نقادی قرار داده است آنهم نه نقطه نظرهای فلسفی وی بلکه نقطه نظرهای سیاسی - اجتماعی . با این استدلال کذایی که مجاهدین دنباله تفکر مهندس بوده و بنابراین اگر تفکر مهندس کوبیده شود مجاهدین بخودی خود نفی شده هستند . در حالی که اولاً :  
خود مجاهدین هم به تفکرات سیاسی - اجتماعی مهندس انتقاد داشته و این مطلب به وضوح برای افراد سازمان مشخص بوده است . (۱)

(۱) - ملا حظه می‌گردد که حمله به مهندس اساساً " سرپوش حمله به خودسازمان وایدنوس - لوژی آن است والا انتقاد از مهندس چیز جدیدی در سازمان ماننبوده . بنا براین جوهر حملات ردیلانه ایورتونیستهای چیپ نما به مهندس بازرگان لجن مال کردن مجاهدین است . در غیر این صورت از آن جا که هیچ مسئله جدیدی در رابطه با مهندس در این سالها وجود نداشته که در گذشته از دید انتقادی سازمان پوشیده مانده باشد ، چنین حملاتی به مهندس دیگر مورد نمی‌یافت .  
به اعتقاد ما حملات بیمارگونه و گاه سراسر دروغ و افتراقی که در بیانیه علیسه تمامی شخصیت مهندس بازرگان عنوان شده جز فرومایگی نویسنده نشان چیزی نیست . آنچه مسلم است ، صرف نظر از تمام انتقاداتی که به مهندس و برداشتهای ایشان از اسلام وارد است ، افتخار پیشگامی در مسیر شکافتن علمی تبیینات و احکام اسلامی در تاریخ معاصر ما از آن ایشان است ( با کتاب راه‌طی ادامه پاورقی در صفحه بعد

ثانیا - تفاوت کیفی بین ایدئولوژی مجاهدین و تفکرات مهندس وجود دارد که ویژگی آن قبول استثمار و مالکیت خصوصی از طرف مهندس و نفی آن توسط سازمان مجاهدین می باشد . . . . "

آنگاه مجید بطور مبسوطی ویژگی ضد استثماری مجاهدین را که بر حسب آن تکیه گاه اساسی ایشان طبقه کارگر می باشد تشریح نموده و سایر تفکرات مذهبی را تفکرات مذهبی خرده بورژوازی می خواند .  
در این تشریحات این نکته که به رغم ماتریالیستها ، نفی استثمار مطلقا " ملازم با ماده گرایی نیست روشن شده است .

سپس در جای دیگر مجید می گوید :

" شما برای زدن این مارک به اصطلاح دکماتیستهای مذهبی تنها و تنها در تمام طول نوشته صد صفحه ای ( پرچم ) فقط یک استدلال آنها ( ۱ ) را آورده اید که :  
" آنها می گفتند اگر فلان رفیق می بود فلان مسئله به فلان شکل صورت نمی گرفت " .

دنباله پاورقی از صفحه قبل .

شده ) و مجاهدین نیز پیوسته از این لحاظ خود را مدیون مهندس بازرگان دانسته اند . بدیهی است که انتظار نداریم هر آغاز کننده ای ، عاری از عیب و خطا و ادامه دهنده و به پایان برنده نیز باشد . بنابراین همین که مهندس بازرگان در برخی زمینه های علمی به شناساندن چهره واقعی اسلام به نسل جوان مسلمان آغاز کرده امتیاز بزرگی است ، همچنین هرگز فراموش نمی کنیم که مهندس لا اقل در سالهای ۴۲ - ۴۵ در راس چپ ترین و رادیکال ترین جناح نیروهای ملی آن دوران قرار داشت و به نسبت سایرین تمام رنجهای راهش را متحمل گردید . لیکن متأسفانه بعضی از اعضاء قدیم نهضت آزادی چه در داخل و چه در خارج از کشور جوهر حملات ردیلا نه اپورتونیستهای چپ نما علیه تمامی شخصیت مهندس بازرگان را که اساسا " علیه مجاهدین طراحی شده در نیافته و لذا در مواردی چنانکه گویی این لا طائلات و فحاشی ها از دهان یک مجاهد بیرون می آید واکنشی غیر صمیمانه نشان داده اند .

( ۱ ) - منظور از آنها مجاهدین " مقاوم " است از جمله خود مجید .



این است آنچه شما با صداقت! تمام از نظرات آنها نوشته‌اید. (۱) فلان و فلان و فلان... چرا مسئله را آشکار نمی‌نویسید! فلان رفیق کیست؟ فلان مسئله چیست؟ فلان شکل چگونه بود؟ ..."

البته علیرغم همه این فلان و بهمان بافی‌ها در سر آغاز مقاله پرچم و قبل از معرفی تهدیدهای سه گانه داخلی سازمان (دگماتیسم مذهبی - اپورتونیسیم چپ نمای سلطه طلب - نیهیلیسم) و مشخص کردن تهدید اصلی کنونی آن یعنی دگماتیسم مذهبی (که دیگر پس از ندامت اپورتونیست چپ نمای سلطه طلب، به رتبه اول، تهدیدات ارتقاء یافته بود)، به وضوح می‌شد فهمید که نوک تیز حمله علیه دگماتیسم متوجه خود ایدئولوژی سازمان است.

پرچمدار نوشته که: "در مبارزه ایدئولوژیکی که از اواخر بهار و اوایل تابستان ۵۲ شروع کرده است با مخالفتهایی به مثابه "گنداب نظرات پوسیده"، "بخارات و گازهای متعفن... که از لایر و بی لجنی که از سالیان دراز در درون سازمان ته نشین شده بود، متصاعد گردیده‌اند... روبرو شده است."

همان "بیماری مزمنی که از سالیان دراز در تن و جان سازمان ریشه دوانیده" بوده است و "سخت سرانی‌راکه از قبول واقعیتها ابا داشتند" (۲) پرورده، و لذا دیگر شکی در هدف اصلی جزوه سبز و کلیه حملات علیه دگماتیسم مذهبی که همان "به لجن کشیدن" ایدئولوژی سازمان باشد باقی نمی‌ماند.

لیکن تنها در بیانیه است که پرده‌ها تماما کنار می‌رود و اپورتونیسم چهره عریان فرصت - طلبانه خود را نشان می‌دهد.

پرچمدار در همان جزوه "ضمیمه جزوه سبز" (که معلوم است در متن خود جزوه سبز اثری از آن نبوده) می‌نویسد:

"در جزوه سبز به شرایط کلی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که منجر به ظهور و بروز

(۱) - می‌دانیم که نه جوابیه "پرچم" و نه سایر نوشته‌های انتقادی مجید هرگز در

داخل سازمان پخش نشد و حتی نسخه‌های آن نیز به او برگردانده نشد.

(۲) - نقل عبارات صد در صد دقیق نیست ولی کلمات به عینه آورده شده‌اند.

تاکید زیر کلمات در همه جا از ماست.

تفکر نوین مذهبی در شکل ایدئولوژی سازمان می‌شد اشاره کردیم " (۱) .

یعنی همان شکلی که " حاوی عناصری از ایدئولوژی پرولتاریا " (۲) بوده .

سیس با تاکید مجدد بر " تمایز کیفی مابین تفکر مذهبی سازمان ما و تفکر رایج مذهبی روز ( حتی مترقی ترین آن ... ) " راجع به ————— آنچ ————— در جزوه سبز نیامده بود ادامه می‌دهد :

" اما نکته‌ای که هم چنان باقی ماند و ما آگاهانه از پرداختن به آن قسمت خود داری کردیم ( به دلیل شیوه عمومی که در این مقاله پیش گرفته بودیم و همچنین بدلیل بحث

های (۳) نارسی که می‌توانست برانگیزد ) این بود که چگونه این شاخه از تفکر مذهبی ،

توانست عناصر نوینی از ایدئولوژی پرولتاریا را در خود جای دهد و به این ترتیب بطور

کیفی از شاخه‌های اصلی خود جدا گردد ... " (۴)

ملاحظه می‌گردد که پرچمدار به فرصت طلبی آگاهانه خود ، سر مست از باده پیروزی در تلاشی خائنانانه سازمان مجاهدین ، اعتراف می‌کند .

اعترافی ناشیانه که گویی تصور کرده است دیگر " بحث‌های نارسی " ! راجع به شیوه‌های

عمومی و خصوصی ایشان بر نخواهد انگیزد ! جالب این است که علیرغم تاکیدات مکرر

بر تمایز کیفی سازمان از دیگر ایدئولوژیهای خرده بورژوازی و جدایی کیفی آن از شاخه

اصلی ( که همان مبارزات خرده بورژوازی باشد ) سرانجام در متن بیانیه چنین می‌خوانیم :

( صفحه ۵۲ )

" ... علیرغم تمام نوآوری‌هایی که سازمان در اندیشه و تفکر مذهبی به عمل آورد

و علیرغم تمام کوششهایی که در جهت احیاء و نو سازی محتوای تاریخی آن و تطبیق

اصول و شیوه‌های آن با دستاوردهای پیشرفته علمی - اجتماعی می‌ذول داشت و علیرغم

تمام عناصر انقلابی که از فرهنگ انقلابی جهان و دستاوردهای سیاسی - اجتماعی فلسفه

(۱) و (۲) - نقل از صفحه ۲۸۵ بیانیه .

(۳) - اگر می‌نوشت به دلیل مخالفت‌هایی که می‌توانست برانگیزد و ما در آن هنگام

هنوز توان مقابله با آن را نداشتیم صادقانه تر بود ، معنی " شیوه عمومی " نیز

که همان شیوه‌های فرصت طلبانه و گاه دد منشنه است نیز نا گفته روشن است .

(۴) - نقل از صفحه ۲۹۱ بیانیه .

علمی در آن وارد کرد باز هم به همان دلیل که بر پایه ایدآلیستی قرار داشت و به همان دلیل که تنها این ایدآلیسم در نهایت می‌توانست باز هم بیانگر منافع و ایدئولوژی‌قشرهایی از روشنفکران مذهبی و خرده بورژوازی در حال سقوط باشد ، مسلما " نمی‌توانست پاسخ قانع کننده‌ای در مقابل مسائل موجود جنبش انقلابی بگذارد . . . " ملاحظه می‌گردد که بزعم پرچمدار ، سازمان نهایتا " از نظر اجتماعی مبین منافع اقشاری از خرده بورژوازی در حال سقوط است .

یک تناقض کودکانه آشکار که یا مبین نهایت عدم صداقت در نوشته‌های قبلی مبنی بر تمیز و جدایی کیفی مجاهدین از خرده بورژوازی است و یا حاکی از بیسوادی و نفهمیدن معنی تفاوت کیفی در رابطه با پایگاه طبقاتی ، زیرا هر دانشجوی معمولی نیز از " تفاوت کیفی " تغییر در خواص کلی و اساسی شیئی را تداعی می‌کند . تغییری که در مورد وضعیت یک سازمان طبعاً " نمی‌تواند به موقع اجتماعی و طبقاتی آن معطوف نگردد و فقط به افزایش کمی درجات ترقی خواهی‌اش محدود بماند . مگر آنکه ادعا شود که کلمه کیفیت مسامحتاً در چنین مبحث مهمی بکار برده شده والا به معنی دقیق کلمه " کیفیت ، تعیین ضروری یک شیئی است که به انکاء آن ، یک شیئی به معنی همان شیئی است نه چیز دیگر ، و از سایر اشیاء متمایز می‌شود . کیفیت یک شیئی نه به خواص مشخص آن بلکه به کل آن مقید بوده و آن را کاملاً در بر دارد و از آن جدا نشدنی است . . . اختلاف بین اشیاء بی-شبهت، کیفی و اختلاف بین اشیاء شبیه به هم، کمی است . . . " (۱)

بنابراین چون سازمان‌های خرده بورژوائی همیشه سازمانهای خرده بورژوائی هستند و نه چیز دیگر پس نمی‌توانند با یکدیگر تفاوت کیفی داشته باشند . به همین ترتیب اگر سازمان مجاهدین نیز " در نهایت باز هم بیانگر منافع و ایدئولوژی قشرهایی از . . . . خرده بورژوازی در حال سقوط " تلقی شود مسلماً " دیگر نمی‌تواند با سایر سازمانهای خرده بورژوائی " بی شبهت " و لذا کیفیتی متمایز قلمداد گردد . از طرف دیگر همه میدانند که وقتی شاخه‌ای ( در این جا سازمان ) از شاخه و تنه اصلی درختی ( خرده بورژوازی ) جدا شده و از آن کیفیتاً " ممتاز باشد ، طبعاً " دیگر از آن شاخه و تنه اصلی ارتزاق نکرده و فقط به عنوان یک هویت و موجودیت ( اجتماعی و طبقاتی ) دیگر ( غیر از بورژوازی )

مطرح است و لذا دیگر وابسته کردن آن به همان تنه اصلی عاقلانه نیست .

این است آن تناقضی که گفتیم در ریشه یا بی آن یا به علل خصلتی و عدم صداقت و یا به علل معرفتی و بیسوادی بر خواهیم خورد .

شاید هم هر دو فرض ما ( بی صداقتی و بیسوادی ) غلط باشد و لنین های بدلی ساخت داخله ما ، هم چنانکه مدعی تکامل سازمان مجاهدین اند ، تکامل مارکسیسم – لنینیسم را نیز مدعی شده و تئوری جدیدی برای حل این تناقض گویی کودکانه ارائه کنند زیرا چنانکه در فصول آتی خواهیم دید آنها در سراسر این بیانیه استعداد غریبی از خود برای " از کالسکه پیاده نشده گرد و خاک براه انداختن " ( ۱ ) نشان می دهند . کما اینکه قبلاً " اشاره کردیم که چگونه هنوز خستگی راه تازه مارکسیست شدن را از تن در نکرده ، علیه سایر مارکسیستهای دیگر ( و بخصوص مارکسیستهای معتقد به مشی مسلحانه را در نظر داریم ) گرد و خاک براه انداختند .

ولی اگر واقعیات و جریان عمل ملاک داوری باشد ، متأسفانه هر دو فرض صحیح است . بی صداقتی از آن جهت که اقدامات از پیش " طراحی شده " ایورتونیستی در داخل سازمان دقیقاً " متوجه همین نیت عربان شده کنونی است و بیسوادی از آن جهت که کمتر فرد آگاه و با سوادی است که رد پاهای چنین متناقضی در " بیانیه " اش بجا گذارد .

بدیهی است که یک مارکسیست ارتدکس ( ۲ ) و کلاسیک مطابق نقطه نظرهای ماده گرایانه خود همین که سازمانی دم از هدفداری جهان و معنا و مفهوم داشتن هستی و کور و خود بخود نبودن تکامل و یا اختیار انسان ... زده ، آنرا در ردیف سازمانهای خرده بورژوازی طبقه بندی می کند و برای پاسداری از آرمان مستضعفان ( کارگر – دهقان ) شایسته اش نمی داند .

لیکن ما در این جا قصد برانگیختن بحث های فلسفی حول حقانیت ضد استثمار اسلام ، با انقلابیون مارکسیست نداریم . زیرا معتقدیم اگر چه راه رشد و تکامل به خوبی آشکار و تبیین شده است ، لیکن هیچ اجبار و اکراهی در پذیرش یک ایدئولوژی پسندیده نیست ( لاکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی – قرآن ) بنابراین هر کس آزاد است آنطور

( ۱ ) – ضرب المثلی است که مائو بگار می برد .

( ۲ ) – به معنی ناب و خالص .

که عقیده دارد بیندیشد و درباره تمامی جهان و اشیاء محاط در آن ( و منجمله سازمان- های مختلف ) داوری کند .

چرا که علیرغم اعتقاد راسخ ما بر این مطلب که حقیقت ( درهرمورد ) یکی بیش نیست و سرانجام باید برای همه روشن شود ، نمی‌خواهیم در این مرحله از مبارزات اجتماعی که مردمان زیرگسترده‌ترین انواع بیورشهای امپریالیزم جهانی و دست‌نمایدگان در این کشور قرار دارند به فیلسوفان غیر مسئول و خرده کاران اهل بحث و جدل شبه‌گردیم . همان فیلسوف مآبانی که در سراسر تاریخ که فارغ از غم و رنج مردم محروم و بی‌خبر از آب و آتشی که قسطنطنیه را می‌ریاید به بحث و فحص اشتغال دارند .

از این رو ایراد ما به اپورتونیستهای چپ نما در این جا این نیست که چرا مارکسیست شده و نسبت به ایدئولوژی ماچنین نظری دارند ؟ بلکه بحث ما در این است که در اینصورت افراد مارکسیست در یک سازمان بزعم آنها " خرده بورژوازی در حال سقوط " چه‌میکنند ؟ مگر امکان کار و فعالیت در میان پرولتاریا و سازمانهای رو به صعود آنها کسی از آنها گرفته است ؟

این جاست که می‌بینیم مسئله تماما " در این خلاصه می‌شود که به گفته کاسترو : " کسانی‌هستند که هرگز به انقلاب جز به شیوه‌های اپورتونیستی اعتقاد نداشته‌اند . کسانی که کوشش می‌کنند تا از کوشش‌های افراد انقلابی سود جویند ، کوشش می‌کنند به شیوه‌ای شرم آور به بالا صعود کنند . "

اگر جز این باشد ، چگونه می‌توان هم مجاهدین را شاخه‌ای کیفا " ممتاز و جدا از مترقی- ترین و انقلابی‌ترین انواع خرده بورژوازی شمرد و هم آنها را با برچسب " اندیوید- والیستهای خلص " ( ۱ ) به باد ناسزا گرفت ؟ البته باز هم بدون تصریح نام مجاهدین و ایدئولوژی آنان ( و باز هم پوشش دیگری نظیر همان " دگماتیسم مذهبی " ) که می- خواهد مفهوم مسئولیت و کیفر و پاداش ( بهشت ) و ( دوزخ ) ادیان توحیدی را با یک استنباط بورژوازی و سود پرستی فردی تعبیر کند .

و این همان " انگیزه‌های فردی " و اندیویدوالیستی است که چنانکه قبلا " اشاره کردیم عجیب به شدت به آن متهم شده بود ، نه تنها مجید بلکه نام برادران او و اصولا " کل

( ۱ ) - در همان مقاله پرچم به منظور تخطئه هر نوع تفکر مذهبی اسلامی ،

سازمان و اعضاء و بنیانگذاران آن ، چرا که بزعم پرچمدار ( که البته به هنگام فحاشی علیه نظریات مذهب اسلامی در بیانیه آشکار می شود ) :

" قابل توجه این جاست که در طول تاریخ ، تمام این نظریات را باید با یک دید مطلقا " اندیوید و آلیستی ( فرد گرایانه ) مذهبی نیز جمع نمود . مذاهب و همین طور اسلام ، اساسا " هسته و سلول اجتماعی را فرد می دانند ، نظرات و نگرش آنها نیز نسبت به مسائل اجتماعی ، تاریخی ، و عبادی و . . . از همین دریچه تنگ و محدود تجلیل فرد گرایانه از اجتماع بشری ، قابل مشاهده است . از این نظر ، نتایج منفی فوق الذکر باید در کادر اندیوید و آلیسم ذاتی مذهب نگریسته شود . ثانيا " ، به همین دلیل نتایج و آثار آن بطور مضاعفی بر آورده شود " . ( منظورش نتایج رابطه چوپان گله ای انبیاء و مردم است ) .

ما مطمئن هستیم که اگر سازمان ما هیچ چیز را به پرچمداران و سردمداران امروزی نیا موخته باشد ، لا اقل تفاوت میان فرد گرایی ( اندیوید و آلیسم ) سود پرستانه بورژوازی را ، با احترام یکتا پرستانه به شخصیت فردی انسان ، به ایشان خاطر نشان کرده است و الا " لیست دور و درازی " از تفاوت های کیفی ما تهیه نمی دیدند .

لیکن آن جا که پای منافع فرصت طلبانه است ، وقتی که " پرچم " فرد گرایی رهبری طلبانه بالا می رود ، متاسفانه دیگر هیچ آموزشی کارگر نیست و همه چیز فراموش می شود . فراموش می شود که جوهر فردیت بورژوازی حفاظت از کل نظام بهره کشانه سرمایه داری و مبتنی بر دوام تاریخی مالکیت خصوصی ابزار تولید است . حال آنکه آزادی و اختیاری که در قلمرو اسلام برای تمام بنی نوع انسان به رسمیت شناخته شده ، بیش از پیش حاکی از مسئولیت ذاتی او برای تحقق هر چه سریعتر و انقلابی تر توحید اجتماعی و رهایی از قید هر نوع استثمار و بهره کشی است . همان آزادی و اختیاری که برای شاه های کند و کودن ، با اعتیاد ترک ناشدنی شان به سطحی نگری و برخوردهای صوری ، پیوسته با فرد گرایی یا آزاد یخواهی و لیبرالیسم سرمایه داری مشتبه می شود . بی گمان شما می توانید آموزش های اسلام و منجمله تاکید آن را بر مسئولیت و آزادی نوع انسان که بر حسب آن هر فرد ، جهانی بی همتاست ، تماما " رد کنید . اگر چه مارکس نیز بدون اینکه بتواند تناقض میان ماتریالیسم و اختیار انسان شناسانه را حل کند ، به معنای انقلابی که گفتیم " فردیت " انسان را که در جامعه بی طبقه اوج شکوفائی آن فرا خواهد رسید ، گردن می گذارد . هم

اوست که می نویسد :

"... در جامعه بورژوازی سرمایه مستقل است و فردیت دارد در حالی که آدم زنده و فعال ، وابسته است و فردیتی ندارد ." (۱)

می توانید با یک ساده سازی مکانیستی احترام انقلابی اسلام را به شخصیت مستقل تک تک آحاد انسانی که هر یک را نماینده اصالت تمام نوع انسان محسوب می کند (۲) با فردیت ارتجاعی سرمایه داری شبیه سازی کنید . اگر چه مارکس هدف نهایی جامعه گرایی را تکامل شخصیت فردی انسان می دانست تا " ... فردیت خویش را به عنوان یک انسان کامل در هر یک از روابطش با جهان ... تحقق بخشد . "

تاریخ علم و انقلاب مملو از اینگونه شبیه سازیهاست که زمانی دراز فیلسوف مآبان را به خود مشغول کرده بود لیکن سرانجام با پوزخند علم و انقلاب مواجه شد . شبیه سازی تراوش فکر از مغز با ترشح ادرار از کلیه شبیه سازی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری فاشیستی .

شاید نمی دانید که اکنون پیشروترین دانشمندان مارکسیست نیز در روانشناسی انسان باین نتیجه رسیده اند که نظر گاه صرفاً " محیط گرایانه و اجتماع گرایانه ای که فردیت آدمی را نادیده می گیرد ، نظر گاه کاذبی است و ارزش علمی ندارد ." (۳)  
بنابراین نباید در برابر نظر گاه ارتجاعی اندویدوآلیستی به موضع عکس العملی که هیچ شخصیت مستقلی برای آدمی نمی شناسد افتاد . اگر چه این دانشمندان می کوشند مطلق کردن نقش جامعه و نادیده گرفتن مسئولیت فردی را که از ماتریالیسم جدایی ناپذیر است ، بیشتر به حساب ماتریالیسم مکانیکی بگذارند . (۴)

(۱) - مانیفست .

(۲) - اشاره به تفسیر آیه ۳۲ سوره مائده .

انه من قتل نفسا " ... هر کسی که نفسی را به جز در برابر تباه کاری یا آدم کشی به قتل برساند چنان است که تمام مردم را کشته و هر کس نفسی را زنده دارد چنان است که تمام بشریت را زنده داشته است .

(۳) - هاری کی . ولز نویسنده بررسی انتقادی روانگویی صفحات (۲۷۱ - ۲۷۴) .

(۴) - همان کتاب .

با این همه باز هم شما می‌توانید با تنگ نظری و کوتاه بینی مساله رستاخیز و بهشت و دوزخ را که دقیقاً "مشخص" مسئولیت "وجود شناسانه (۱) نوع انسانی است ، با بدترین کاسب کاری‌های مربوط به سود و زیان دنیوی شبیه و آلوده کنید . اگر چه این سودا - گری تنها در شان همان نظرگاه "مادی" و "مادی گری" عامیانه است که چه بسا به مذهب عوام الناس نیز راه یافته باشد .

و اگر چه این قیاس صوری که بر طبق آن آرزوی بهشت را برای موحدان به مثابه منفعت طلبی خرده بورژوازی تقبیح می‌کنید به همان می‌ماند که مرتجعین، قصد انقلابیون را از بدست آوردن حاکمیت انقلابی در هر کشور ، با جاه طلبی و سوء نیت تعبیر میکنند و آنرا چیز بد و اندیویدوآلیستی جلوه می‌دهند .

بی گمان انتظاری هم نیست که شما بتوانید به حقیقت بس پیچیده‌ای پی ببرید که بر طبق آن تکامل آدمی ، به رغم روند تکاملی جانورانی که در حیات مادی با او شبیه‌اند ، با مرگ پایان نمی‌پذیرد . زیرا بر طبق این حقیقت حیات انسانی معنی بس والاتری از حیات حیوانی پیدا می‌کند که فهم آن هرگز در حوزه "حس گرایی" نهایی شما نیست . حقیقتی که در فرهنگ اصیل اسلامی جز در خدمت "ایثار و فداکاری و قربانی" تجلی نکرده است .

آری شما می‌توانید همه اینها را منکر شوید ، اما یک چیز و فقط یک چیز هست که انکار آن دیگر از جانب شما هم شرم آور است و آن "اندیویدوآلیست خلص" خواندن مجاهدین می‌باشد ...

زیرا شما رو در روی کاروان شهیدان ما ، لااقل می‌توانستید پوشش‌های ضد مذهبی دیگری برای تخطئه کردن این سازمان و ایدئولوژی آن بجوئید .

اینجاست که همراه مجید ( در جوابیه‌اش به پرچم ) :

"... سؤال می‌کنیم آیا کسی که جانشر را در راه خلق فدا می‌کند اندیویدوآلیست

(۱) - منظور مسئولیتی است که اگر بخواهد واقع گرایانه تلقی شود باید در متن "وجود" و در متن و ذات هستی ریشه داشته باشد و حاصل عمل فرد مختار را با او یگانه سازد و به عبارت دیگر تضاد میان آدمی و عینیت خارجی عملی او را نهایتاً از میان بر دارد .



است ؟ آیا کسی که به مبارزه توده‌ای طولانی معتقد است و سالیان دراز نیز در آن راه کوشش کرده است ، اندیویدوآلیست است ؟

پرچمدار ، مجاهدین را متهم می‌کند که انگیزه مبارزاتی آنها مساله بهشت و جهنم است و می‌خواهند با کشته شدن به بهشت برسند که این خود به زعم ایشان ، برداشتی اندیویدوآلیستی از مبارزه است .

ما جواب می‌دهیم که رسیدن به بهشت از راه مبارزات اجتماعی در راه توده‌های محروم امکان پذیر است و در راه آنها فدا شدن و مبارزه کردن ... " سپس پس از ذکر شاهی از قرآن ادامه می‌دهد :

" ... پس چگونه چنین فردی را می‌توان اندیویدوآلیست نامید و آنها را اندیویدوآلیست و ناب .

در این صورت عناصر فرد گرایی که تمام جهان را حول محور خود خواسته و تمام مسائل را به نفع خود حل می‌کنند چه نام دارند (۱) اگر مجاهدین را اندیویدوآلیستهای خلص بنامیم ... "

و ما اضافه می‌کنیم : اگر آموزش قرآن را باور ندارید و نفس لواحه (۲) (سرزنشگر) بر شما نهیب نمی‌زند ، بهنگام این ناسزا گوئیها علیه افرادی که همه جا " جامعه‌گرایی " خود را با خون خود گواهی کرده‌اند ، گفتار مارکس را به یاد آورید آنجا که نوشت :

" شبرم احساسی است انقلابی ! "

ز - لجن مال کردن رهبری ، مسئولین و دستاوردهای گذشته سازمان به منظور تخریب بنای ایدئولوژی اعضای آن

(۱) - از سیاق عبارات بر می‌آید که اشاره به پرچمدار باشد چون قبلا " از خود خواهی او که همه تحولات سازمان و همه مطالب از پیش روشن را به خود نسبت داده ، انتقاد کرده است .

(۲) - سوره قیامت : ولا اقسم بالنفس اللوامة ،

در طول تاریخ، این روش عمومی تمام جریان‌های است که غنای خود را در فقر دیگران می‌بینند. همانطور که فرو مایگان نیز جز با خوار و ذلیل کردن عزیزان ببالا راه نمی‌یابند. همه آنها بی که از خود شهرت و افتخاری ندارند و می‌خواهند به رایگان وبدون زحمت آنها کسب کنند چنین هستند.

ما همه این موارد را در " سازمان دزدی " از مجاهدین که جدیدترین نوع سرقت در تاریخ است، مشاهده می‌کنیم؛

از این پیشتر به نا چیز جلوه دادن نقش رضا به مثابه اولین موضع گیری مرکزیت جدید، اشاره کردیم. سپس از " بدترین نوع ضعف ها در کادر رهبری، از شهادت احمد تا شهادت رضا " در مقاله پرچم نیز مطلع شدیم. ولی این بدگوئیهها "صرفا" به رضا محدود نمی‌شود. بلکه باز هم بصورت یک جریان منظم که برای هدف خاصی طراحی شده، تمام رهبری و دستاوردهای گذشته سازمان را در بر می‌گیرد. جریانی که حسب معمول از جملات تلویحی و غیر مستقیم آغاز شده و تا " لایروبی لجن‌های متعفن... " و " گنداب نظرات پوسیده " ای که سالیان دراز در تن و جان سازمان به مثابه یک "بیماری مزمن" ریشه دوانده... ادامه می‌یابد ( نقل از مقاله پرچم ).

به این ترتیب اگر در روزهای اول مهندس بازرگان و دکتر شریعتی (۱) بایستی به ناحق سپر بلا و پیش مرگ مجاهدین میشدند، در مراحل بعدی به خود مجاهدین، که از آغاز نیز هدف استراتژیک حملات بودند، نوبت رسید.

چنین است که می‌بینیم در سراسر بیانیه، بنیانگذاران و مسئولین ایدئولوژیکی سازمان، ( البته بدون ذکر نام )، نا صادق تلقی می‌شوند. زیرا بزعم پرچمدار:

(۱) - در صفحه ۵۸ ( بیانیه می‌نویسد: " پروسه دائما " تکراری اما بی نتیجه احیاء

اندیشه مذهبی در جامعه، از سید جمال الدین، سدآبادی گرفته تا متجددین بسیار جدیدتر مذهبی از قبیل دکتر شریعتی نمونه بارز دیگری است از بی استعدادی و ناتوانی ذاتی این اندیشه، از ریشه‌ای که به دلیل کهنگی تاریخی اش، هیچ استنباط نو و مترقیانه‌ای از آن هر چند که آغشته به جدیدترین نوع تعبیرات علمی حاوی آخرین ابتکارات هنرمندان در زمینه تلفیق " اجبارا " صوری آن با علم باشد، باز هم بیشتر از لحظه‌ای عمر نمی‌کند.

"... تنها قبول تکه‌های از ایدئولوژی پرولتاریا ... و تنها وارد کردن عناصر مشخصی از فلسفه و اندیشه علمی، از تجربه و تئوری مارکسیسم - لنینیسم در یک ایدئولوژی "اساسا" ایده‌آلیستی، مسلما "چیز دیگری ... جز گریز غیر صادقانه از ضروریات گریز ناپذیر یک مبارزه انقلابی نبوده است ... " (در صفحه ۵۳ بیانیه)

و این در حالی است که چند صفحه بعد تصریح می‌شود که "ما، (۱) [منظور سازمان و بنیانگذاران و مسئولان آنست] نا آگاهانه مارکسیسم را تکه پاره می‌کردیم (صفحه ۹۸). ولی اینکه چطور می‌شود بزعم ایشان هم "نا آگاه" بودیم "غیر صادق"، ظاهرا مساله مهمی نیست! مهم این است که ضرورت تغییر فرصت طلبانه ایدئولوژی بکرسی نشانده شود. حالا دیگر صحت و سقم استدلال و عدم تناقض آنها که مساله‌ای نیست. اگر می‌شود با متهم کردن مجاهدین به "نا آگاهی" از پس این کار برآمد چرا که نه؟ و اگر می‌شود با غیر صادق خواندن آنها ضرورت این تغییر کذابی را در نزد نوآموزان مبتدی موجه جلوه داد، باز هم چرا که نه؟ آخر بسیاری از آنها سوال می‌کنند که اگر تغییراتی که موضوع رسالت پرچمدار است واقعا "ضرورت می‌داشته"، چرا بنیانگذاران سازمان و مسئولان ایشان که چه در زمینه عملی و چه در زمینه تئوریک بارها و بارها از تازه واردین شایسته‌تر بودند، به آن نرسیدند؟

اینجاست که پرچمدار بایستی اجبارا "وارد قلمرو خصلتی شده و آبخشوری در این نواحی برای استواری ایدئولوژیک و "تغییر" ناپذیری عقیدتی بانیان و مسئولان گذشته سازمان بجوید. والا چگونه می‌تواند "گنداب نظرات پوسیده" و "بخارات متعفن" و "لجن‌های ته نشین شده" سازمان را امری پذیرفتنی جلوه دهد؟

اینجاست که به استدلال و دلایل برنده‌ای، از آنگونه که "معمولا" بچه‌ها را می‌ترسانند پناه می‌برد و می‌نویسد:

"... شرط چنین تغییری بهر حال داشتن موضعی صادقانه در روند مبارزه خلق است" (صفحه ۱۰۳ بیانیه). موضعی که مجاهدین طبعاً "فاقد آن بوده‌اند و دلیل آنرا هم بزعم ایشان" ... بایستی در ... نقاط انحراف ... " (۲) آنها جستجو نمود. که

(۱) - عبارات داخل گروه ( ... ) در اینجا و سایر جاها از ماست .

(۲) - صفحه ۵۳ بیانیه، تاکید زیر عبارات در اینجا و سایر جاها از ماست .

"اولا" - در تمایلات ایدئولوژیک آنها ، ( رهبری طلبی ، فرد گرایی ، ماجراجویی ) و ثانيا " در خط مشی سیاسی و عملی آنها نسبت به اساسی ترین منافع خلق بوده (۱) است " والا " هیچیک از مدعیان جدید اثبات مذهب به طریق علمی ! و ایدئولوگهای چپ و راست آن تنها اگر سر سوزنی انصاف و وجدان علمی داشته باشند ، نمی توانند ادعا کنند که این مساله ( مساله وحی ) به طریق علمی قابل اثبات است . بلکه فقط بعد از ایمان مقدماتی به آن در صدد بر می آیند که ثابت کنند مذهب مخالف علم نیست " . ( ۲ )

تا آنجا که این عدم صداقت ها ، انحرافات ، رهبری طلبی ها ، فرد گرایی ها ، ماجراجویی ها ، بی انصافی ها و بی وجدانیهای ایدئولوگهای چپ مذهبی و مدعیان جدید اثبات مذهب ، مضافاً بر پشت کردن آنها به منافع اساسی خلق ، به مجاهدین و علی الخصوص به بنیانگذاران سازمان مربوط می شود . خوبست نظری هم به صفحه ۵۶ همین بیانیه ببیندازیم که ضمن انتقاد از مبارزات گذشته ( سالهای ۴۰ ) به معرفی اعضاء پائین و جوان نهضت آزادی ( که بنیانگذاران و اعضاء اولیه سازمان مجاهدین از میان آنان برخاستند ) می پردازد . در این صفحه ضمن اشاره به نامه انتقادی این انقلابیون جوان ( عمدتاً مجاهدین ) به رهبری نهضت " که شدیداً " خواستار تغییر مشی درون تشکیلاتی و بیرون تشکیلاتی در جهت احیای عناصر و شیوههای انقلابی متناسب با روز شده بودند ... ، چنین می خوانیم :

" در واقع دیگر . آن تئوری و تفکری امکان ظهور و صلاحیت رشد و تکامل داشت که در میان انبوهی از یاسها و سرخوردگیها و تراکمی از حیرت زدگیها و چپ و راست گراییها ، بعد از شکست ۱۵ خرداد بتواند کمر همت به حل مشکلات عملی و تئوریک جنبش بزند . این ضرورت که در اواخر حیات نهضت توسط برخی اعضاء جوان و پائین این سازمانها که وابستگی به تفکر خرده بورژوازی و شیوههای رفرمیستی حاکم بر احزاب داشتند ، کم و بیش درک شده بود ( بدیهی است که حاضر بودند علیرغم وابستگی شدید رهبران آن روز جنبش به زندگی و منافع بورژوازی خویش از این علائق قاطعانه جدا شده و منافع خود را با منافع زحمتکش ترین توده های خلق پیوند بزنند ) بعد از شکست این احزاب و فرو ریختن اصول تئوریک آنها ، توسط صادقترین و انقلابیترین عناصر باقی مانده آن ( یعنی

مجاهدین) دنبال شد .

البته این همه صداقت و انقلابی گری و جدایی قطعی از منافع بورژوازی و پیوند خوردن با منافع زحمتکش ترین توده‌ها ( که خود پرچمدار بدانشا معترف است ) چنانکه گویی هیچ تناقضی با آن بی وجدانی‌ها و بی صداقتی‌ها ندارد ! ، مانع آن نیست که نتایج این بی انصافی‌ها و بی وجدانی‌های فوق الذکر که همان مقاومت و " ایستادگی " در برابر رسالت پیشگان چپ نمایی از این قبیل باشد ، نیز به وضوح در پاورقی شماره ۱۲ ( صفحه ۱۸۰ به بعد ) تشریح گردد ؛ تا همه گروندگان به این ایده آلیسم ( بطور اعم ) که همواره نماینده ایدئولوژی و منافع قشرها و طبقات غیر پرولتری ( و عمدتاً در ایران نمایندهٔ جناحها و قشرهای مختلف خرده بورژوازی و بورژوازی (۱) " هستند و منجمله مجاهدینی که تغییر موضع نداده‌اند ، اولاً " : بدانند که چه تقدیری در انتظارشان است و ثانیاً " : به پایگاه‌ها و مظاهر پیچیده " بی وجدانیهای " فوق الذکر که مانع ایمان آوردن به پیامبران فرصت طلبی است ، آگاهی یابند . لذا می‌نویسد :

" این شکل ایستادگی که در ابتدا ، با شکل مقاومت ضد انقلابی تفاوت دارد ( ولی عملاً و در نهایت به او خدمت می‌کند ) ، عبارتست از بوجود آوردن یک سلسله انحرافات بزرگ سیاسی - تشکیلاتی در سطح جنبش که آشکارا با منافع توده‌های زحمتکش در تضاد خواهد افتاد . این انحرافات مسلماً منشایی ایدئولوژیک ( طبقاتی ) دارد و از آنجاکه اختلافات ایدئولوژیک در یک جنبش خلقی بهر حال موجود است ، پس حتماً بروز خواهد کرد . به عبارت دیگر در یک مرحله پیچیده تر مبارزه اجتماعی ، پایگاه ایده آلیسم و انواع ایدئولوژی خرده بورژوازی ، دیگر در اشکال ساده منافع یک زندگی تسلیم طلبانه و

(۱) - تازه اینها مارک‌ها و برچسب‌هایی بوده که امکان آوردن آنها در یک بیانیه کثیر

الانتشار بوده است . می‌توان قیاس نمود که در جلسات و کلاسهای سازمانی ، دیگر چه چیزهایی نثار مجاهدین می‌شده است . البته مجاهدین واقعی در مسیر ظهور تاریخی مجدد ایدئولوژی انقلابی اسلام ، از این بیشتر و حتی گشته‌شدن و سوختن اجسادشان را هم باید بپذیرند ، بنابراین برچسب‌های بدتری را هم ( اگر چه بیش از اینها ممکن نیست ) انتظار می‌کشیم و معتقدیم کدآوری‌نهایی در مورد ما ، از آن خدا و خلق ایران است .

صد در صد سازشکارانه ، و یا حتی زندگی خرده بورژوازی معمول در جامعه خلاصه نمیشود ، بلکه منافع پیچیده دیگری که البته باز هم از انواع گرایشات و منافع ناسالم فردی ، منتهی در اشکال پنهانی تر و به همان اندازه عمیق تر ( شخصیت پرستی ، قهرمان سازی ، گروه

پرستی و اقناع تمایلات گوناگون گروهی و فردی ، رهبری طلبی ، ماجراجوییهای نظامی یا سازش کاریهای سیاسی ... ) ( ۱ ) ، سرچشمه می گیرند زیر بنای آن را تشکیل میدهند

( صفحه ۱۸۳ بیانیه ) جالب این است که چند سطر بعد به جرم همین ایستادگی ها و مقاومت های ضد اپورتونیستی ، حتی نمایندگی خرده بورژوازی نیز از مجاهدین ( البته باز هم بدون ذکر نام ) ، سلب می شود تا دیگر هیچ مسلمان ایده آلیست خبیثی ، هوس و جرات نزدیکی به درخت علم و آرمان اجتماعی مستضعفان را که همان شجره ممنوعه بهشت های فرصت طلبی است ، بخود راه ندهد .

" . . . بسیار دیده شده است که افراد یا گروهها ، حتی با اینکه در جریان مبارزه انقلابی شرایط مناسبی برای درک حقایق ماتریالیستی جهان برایشان فراهم شده ، اما به دلیل وابستگی های عمیق که به گرایشات ناسالم ایده آلیستی خود داشته اند - و در واقع این گرایشات ایده آلیستی یعنی اعتقاد به فلان مذهب یا عقیده برای آنها منافع تثبیت شده فردی یا گروهی بر می آورد - حاضر نشده اند که حقیقت را قبول نمایند . از این جهت این قبیل افراد یا گروهها دیگر حتی نماینده صادق طبقه و قشر خود نیز نمی توانند باشند . اینها تفاوت آشکاری با آن قبیل افراد یا گروههایی دارند که در چنین شرایطی قرار نگرفته اند و با طرفداری کاملآ " آشکار و بدون رودربایستی از ایده آلیسم ، بدون اینکه بخواهند آن را در غشایی از اصطلاحات علمی و توجیهات مغلق فلسفه های منحط اجتماعی فرو ببرند ، توجیه گراستین مبارزه طبقه خویش اند . در حالی که دسته اول ، عموماً حتی از مواضع مترقی و انقلابی مشروط خود در جریان مبارزه ضد امپریالیستی نزول کرده و بدترین ضربات سکتاریستی - اپورتونیستی را بر پیکر جنبش وارد خواهند ساخت - " ( صفحه ۱۸۴ ) .

با تشکر ! از تمام عمران و آبادی که سرد مداران جریان اصلاح شده و تغییر یافته ی ما ، نصیب جنبش ما در جریان مبارزه ضد امپریالیستی کرده اند ، ملاحظه می گردد که به

زعم آنها اگر ما ( مجاهدین ) سازمانمان را ( که به قول آقایان یک سازمان خرده بورژوازی است و بارها هم چه تلویحی یا صریح از جمله در همین چند سطر پیش بر آن تأکید کرده اند ) ( ۱ ) به ایشان تسلیم نکرده و دست از مقاومت و ایستادگی برنداریم ، حتی نماینده صادق طبقه و قشر خود نمی توانیم باشیم ، زیرا احراز صادقانه نمایندگی طبقه و اقشار خرده بورژوازی نیز برای ما مشروط به سپردن سازمان وابسته به خرده بورژوازی به آقایان به اصطلاح نمایندگان صدیق پرولتار یاست ! ! آری به این می گویند اپورتونیسیم .

( ۱ ) - باز هم برای نمونه در همان ضمیمه جزوه سبز ( صفحه ۳۱ ) در تشریح ایدئولوژی لوژی های دوران گذار پرولتری اقشار پائین خرده بورژوازی ، که مقدمه چینی برای اثبات ضرورت تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین است ، چنین می خوانیم :

" طبیعی است در چنین دورانی ، بخشهایی از خرده بورژوازی که به سمت پرو-لتاریا میل می کنند ( چه بخش روشنفکری آن که طبیعتاً حرکت آن فکری روبنائی است و چه بخش سنتی که حرکت آن اقتصادی است ) . نوع خاصی از ایدئولوژی بینابینی را که در عین حال هنوز هم ماهیت خرده بورژوائی دارد اقاده میکنند ، که دارای عناصر مشخص و حتی در شرایطی عناصر رو به رشدی از ایدئولوژی پرولتری می باشند " . ( البته فعلاً " گاری نداریم که نویسنده از این عناصر رو به رشدی که نام می برد بعد چه نتایج پورتونیستی می خواهد بگیرد ) همچنین در صفحه ۱۱۳ از نحوه انتقاد از مجاهدین و سازمان از ایده آلیسم در گذشته ( همان ایده آلیسم به قول خودش بی رو در بایستی صفحه ۱۸۴ ) نتیجه می گیرد که :

" این چنین انتقاد ناقصی از ایده آلیسم خود حاوی عناصر مشخصی از ایدئولوژیهای بینابینی یعنی حاوی اصلی ترین مشخصه ایدئولوژی خرده بورژوازی بود - و از آنجا که می دانیم اصلی ترین مشخصه شیئی ، ماهیت آنرا بر ملاء می کند ، پس دیگر بزعم نویسنده بیانیه نباید هیچ شکی در خرده بورژوا دانستن سازمان مجاهدین روا باشد ( البته اگر تناقض گوئی نکند ) به همین دلیل در صفحه ۱۸۰ بر ماهیت در مجموع ثابت گروهها انگشت می گذارد ، علی القاعده مارکسیستها باید بدانند که ماهیت به مثابه وجه مشخص اصلی اشیاء ، ثابت ترین و پایدارترین ویژگی شیئی و از جمله یک سازمان است .

برای دریافت معنی اپورتونیسیم هیچ نیازی به مراجعه به هیچ دیکشنری و مرجع دیگری هم نیست . کافی است به چپ نمایان فرصت طلبی نظر کنیم که با قتل و کشتار ، بر تخت مرکزیت یک سازمان به قول خودشان خرده بورژوازی ( مجاهدین ) ، تکیه می زنند و از آنجا به نام مجاهدین با داعیه غلیظی از صداقت به اصطلاح پرولتاریائی ! ، مجاهدین را حتی از نمایندگی خرده بورژوازی نیز عزل می کنند ! ! ( ۱ )

و خدا را شکر که این رفقا به اصطلاح مارکسیست شده اند . والا اگر خدای نا کرده سوفسطائی و اهل سفسطه می شدند معلوم نبود که با چه استدلالاتی مواجه بودیم !

جالب تر این است که بعد از عزل مجاهدین همان " ایده آلیستهای بی رودریاستی " را به نمایندگی صادقانه طبقه نصب می کنند که چند صفحه پیش مجاهدین را به خاطر محکوم کردن نظایر آنها و دید مرتجعانه ای که از مارکسیسم و ماتریالیسم ( دیالکتیک ) دارند قویا " ستایش کرده و خلاصه به تمایزات کیفی ترقی خواهانه و انقلابی ستوده بودند ؛ زیرا آنگونه ایده آلیستهای منتخب برای نمایندگی طبقه ، طبعاً " به شدت ضد مارکسیست و ضد مارکسیسم خواهند بود و این خود نویسنده بیانیه است که در مورد برخورد گذشته ما ( مجاهدین ) با چنین ایده آلیستهای می نویسد :

" ... ما ( مجاهدین ) ... مدعیان بی عمل زا که از سر هزار گونه وابستگی به زندگی خرده بورژوازی در حالی که تا گردن در غرقاب سازش با بورژوازی حاکم فرورفته اند ، بدون آنکه سر سوزنی در تغییر انقلابی جهان شرکت کرده باشند و ...

غیر مسئولانه به انتقاد از مارکسیسم می پرداختند شدیداً " محکوم می کردیم . ما معتقد بودیم کسی حق دارد درباره مارکسیسم و حتی اسلام نظری ابراز کند ، که خود صادقانه در پراتیک تغییر انقلابی جامعه شرکت کرده باشد . از این جهت مرز بسیار روشنی بین موضع انتقادی خود از مارکسیسم و موضع مرتجعین و به اصطلاح روشنفکران بی عمل اما پر

( ۱ ) - بدیهی است که قیام مجاهدین از آغاز در مسیر یک جامعه یکتا پرست توحیدی بی ستم و استثمار به خاطر اسلام بوده است . و از این جملات افشاگرانه ضد اپورتونیسیتی نباید گمان برد که ما به احراز نمایندگی خرده بورژوازی از جانب دیگران ، حسد می ورزیم و یا خودمان اساساً " قصد احراز چنین نمایندگی را داریم .



حرف مذهبی و سایر ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی رسم می‌کردیم . استنباطات " آخور و توبره‌های " که این قبیل افراد از " ماتریالیسم " داشتند و تبلیغ می‌کردند که " ماتریالیسم " (۱) عبارتست از ماده پرستی کثیف ، دنی و دون صفات‌های که زندگی گوسفند وارو چریدن در مرغزار زندگی را توجیه می‌کند و حداکثر به دنبال یک شکم سرای عالی برای بشریت است و . . . به نظر ما - و در حقیقت - چیزی نبود جز انعکاس همان زندگی آلوده به مادیت بورژوازی و خرده بورژوازی خود آنها! . . . " ( صفحه ۹۹ بیانیه )  
 آری به این می‌گویند اپوزتونیسیم . تقویت و نصب نیروهای راست .

تضعیف و عزل مجاهدین ، به رغم اصل حمایت نیروهای مترقی تر . آن هم اپور-تونیسمنی از نوع آگاهانه که در هر کجا به فراخور حال و چیزیکه در صدد توجیه آنست صحبت می‌کند ، برای اثبات ضرورت " تغییرات ایدئولوژیک " کذایی واقعا " که باید تا کجا ها رفت و از چه نیروهایی استقبال نمود !

لیکن ما در ردیف تمام انقلابیون اصولی ( غیر منحرف ) امیدواریم که رشد مبارزات اصیل مردمی علیه امپریالیسم و فرصت طلبی ، نه جایی برای وکلای رستاخیزی بگذارند که از جانب خلق ایران سخن بگویند و خود را نماینده صادق این خلق جا بزنند و نه جایی برای اپورتونیستهای چپ نما که از جانب سازمان مجاهدین خلق ایران سخن گفته و خود را نماینده صادق و تکامل یافته این سازمان قالب کنند .

نکته عجیب این است که وقتی فرصت طلبان قیای مارکسیستی به تن می‌کنند ، برغم همه عدم صداقت و بی‌وجدانیها که به مجاهدین نسبت می‌دهند به سادگی و انگار که این مطالب را آنها نوشته‌اند در صفحه ۲۶ همین بیانیه متذکر می‌گردند :  
 " بطور کلی یک انتقاد در چار چوب اصول اعتقادی فرد یا سازمان و گروه معنی میدهد .

(۱) - ما ( مجاهدین ) این مطالب را در مورد مارکسیسم گفته ایم و نه در مورد ماتریا-لیسم . ظاهرا " نویسنده بیانیه تفاوت ماتریالیسم و مارکسیسم را از نظر مجاهدین نمی‌داند و لذا آنها را یکی گرفته و به جای هم بکار می‌برد . البته در مورد مطلب مورد بحث ماتریالیسم و مارکسیسم فرقی نمی‌کند ، چون مرتجعین مزبور و راست گرایان و ایده‌آلیستهای بی‌رودریابستی مربوطه وقتی ضد ماتریالیست باشند خود بخود ضد مارکسیست و ضد مارکسیسم هم هستند .

از این نظر مثلا " به یک فرد معتقد به مذهب هرگز نمی‌توان انتقاد کرد که چرا به فلان نیروی غیبی یا به فرشته و جن اعتقاد داری یا بعضی احکام را بدون دلیل و مورد نتیجه‌ای انجام می‌دهی؟ چرا که این اعمال و اعتقادات مربوط به آثار تبعی و نتیجه جبری و منطقی همان اصول اعتقادیست که جز بانفی آنها انتقادی به این نتایج و آثار نمی‌توان داشت، اما می‌شود به همین فرد انتقاد کرد که در چار چوب همان اعتقادات چرا وظائف دیگرش را... از جمله مجاهدت برای از بین بردن ظلم و نابرابری و جنگ به خاطر عدالت و... به همان که مذهب معتقد است انجام نمیدهد؟" و کسی نیست که از آقایان بپرسد آیا مجاهدین در چار چوب اصول اعتقادی خود چیزی از مجاهدت و جنگ به خاطر عدالت و... کم گذاشته بودند که آنها را متلاشی کردید؟ بی وجدان و ناصادق و... لجن و متغفن و گنداب و... خواندید؟ آیا مجاهدین حتی در مورد مارکسیستها مطابق اصول اعتقادی اسلامی شان که در همه حال به عدل و قسط حکم می‌کند چیزی کم گذاشته و از جاده انصاف و وجدان خارج شدند؟ شما داعیه صداقت فراوان دارید ولی کدام انقلابی صدیقی در طول تاریخ مسئولان و همراهان سابق خود را که در همه ارزشهای مثبتش مدیون آنهاست عفن و مردار خوانده است؟

با این همه می‌توانید مطمئن باشید که ما همیشه شما را بر طبق ایدئولوژی خودتان داوری خواهیم کرد و جز اجرای اصول مبارزاتی آنها که پشت نکردن به نیروهای خلقی است، از شما خواستار نیستیم. اگر چه شما خود مطابق معیارهای آنچه مدعی اعتقاد به آن هستید عمل نکردید. اگر چه وقتی شنیدید که مجید پیشنهاد دفع شر شما را از طریق کشتن (که کاملا هم به آن قادر بود) قویا رد کرده و گفته بود: " در ایدئولوژی ما (اسلام) چنین چیزهایی نیست"، سبانه خندیدید و گفتید: " اگر در ایدئولوژی شما نیست، در ایدئولوژی ما هست!" پس بی تردید نه ما و نه هیچ مسلمان معتقد دیگر، کینه شما را از مارکسیسم نخواهد ستاند. زیرا می‌دانیم که شما را در این هنگام نه مارکسیسم، بلکه ایدئولوژی فرصت طلبی راهبر بود. شیوه برخورد ما با مارکسیستها و همچنین خود شما، نه ناشی از داوری و عواطف شخصی خود ماست، بی گمان قلبهای ما از شما سخت جریحه دار و کینه‌مند است. اما این اسلام است و قرآن که بر همه کینه‌هایی که مقید براه خدا و خلق نیست لگام می‌زند.

لا یجر منکم شان قوم علی الا تعدلوا... تا مبادا این نفرت ما را از جاده عدل و وجدان

خارج سازد و درست به همین دلیل قتل و کشتار و هر گونه موضع گیری ارتجاعی را که به سود رژیم و امپریالیزم باشد علیه شما و یارانتان ممنوع کرده ایم .  
اما مبارزه سیاسی افشا گرانه همچنان با قاطعیت تا باز گشتن شما به خطوط صحیح مردمی ادامه خواهد یافت .

این مطلب باید افشا گردد که اپورتونیستهای چپ نما علیرغم تناقض گوئیهای ابلهانه فوق الذکر بدون کمترین تمیزی راجع به علم و فلسفه و روشهای هر یک ، همچنان طالب اثبات علمی و ولابد تجربی خدا و وحی هستند . آنها هنوز در ماده گرایی مکانیستی مبتدلی در جا می زنند که در قرن هیجدهم طالب دیدن خدا در زیر تیغ حراجی بود . تاریخ علم از این علم گرایی های کاذب نظائر فوئر باخ و اگوست کنت و فروید فراوان به یاد دارد .  
آیا به نظر شما فرمول وجود = ماده اثبات علمی دارد ؟ اگر اینطور فکر می کنید سخت در اشتباهید ، نه تنها اپورتونیست هستید و معنی و موردی برای فلسفه قائل نیستید بلکه حتی ضد مارکسیست هم هستید . خیر آقایان ، نه خدا ، نه حقانیت وحی ، نه حقانیت جامعه بی طبقه و نه تئوری تکامل ( به معنی دقیق فلسفی کلمه ) هیچیک اثبات تجربی ندارند و اصولاً " در قلمرو تجربه قرار نمی گیرند . ولی قویاً " در قلمرو منطق و فلسفه و استدلال ، اثبات پذیرند ، ( ۱ ) استدلالاتی که در خور این سطور نیستند . و ما آن را به بخش فلسفی - ایدئولوژیک احاله می دهیم . ولی برای تفهیم مطلب به شما فقط توصیه می کنیم از مارکس آنچه را گورویچ ، ( ۲ ) سرانجام شناسی " یا فلسفه تکاملی تاریخ می نامد بگیرید ( بخش دیالکتیک مارکسیستی ، از کتاب دیالکتیک یا سپر جلدی ) تا ببینید از انقلابیگری مارکس چه بر جا می ماند ؟ و دیگر از فرجام تاریخ چه چیز علمی برای گفتن دارد ؟ ( ۳ )

( ۱ ) - بدیهی است که تبیینات فلسفی درست هم همچنانکه راهگشای علومند ، خود نیز بر پشت علم ( واقعی ) حمل می شوند .

( ۲ ) - که یک ماتریالیست سر سخت و به قول خودش همپراآمپر یک ( فوق العاده تجربه گرا ) است .

( ۳ ) - البته از پیش می دانیم که بسیار بعید است شما معنی این مثال را در یابید .

با این همه فرصت طلبان مصرند که برای توجیه خیانت خود بهر وسیله با تناقض گرفتن از ایدئولوژی و لجن مال کردن رهبری و مسئولان ما ضرورت حرکت و موضع گیری انحرافی خود را به اثبات برسانند ، باین منظور باید نشان داده شود که همه افراد سازمان ما مداوماً در تناقض بسر می برده اند . تناقضی میان علم و اسلام ، میان انقلاب و اسلام ، میان مشی مسلحانه و اسلام ( ۱ ) ، میان حل مسائل خصلتی و اسلام و میان ... همان تناقضاتی که اگر در سالهای ۴۴ تا ۴۸ ( که پرچمداران هنوز عضو گیری نشده و برخی از آن سالها را در مدرسه به بازی اشتغال داشتند ) فقط در ذهن تیز هوش ترین رفقای سازمانی امکان بروز داشته ، دیگر از ۴۹ به بعد و بخصوص بعد از ۵۰ ( و خجالت کشیده اند بنویسند ( ۲ ) علی الخصوص بعد از ۵۲ که دوره سلطه ایشان بر سازمانست ) تنها استعداد های تنگ مایه و عقب مانده ترین قشرهای سازمانی می توانسته اند از اندیشه

( ۱ ) آنهم بقول دکتر شریعتی :

" نه اسلام ارتجاعی سنتی و یا بی طرف ، اسلامی که به میدان آمده ، سلاح بر داشته و هولناکترین لحظات تاریخی اش را در پیکار با امریالیسم و سرمایه داری جهانی می گذراند و جز رهایی از استعمار و جز شوراندن توده های محروم به طبقه انگل استعمارگر شعاری ندارد ، آنها ( فرصت طلبان ) نه تنها از اسارت جراحات ما سوء استفاده می کنند بلکه به نام وارث مهاجران و مجاهدان نخستین اسلام معاصر ، از غیبت عزیزترین شهیدان برای پر کردن رنجان و غاصبانسه خدا و وجود و حضور آنان بهره می جویند و به جای تجلیل از اسلام و میراث شهیدای اسلام ، به تحریف و توهین و تحقیر آنان و راه آنان همت می گمارند و تمامی اتهامات دشمن را علیه آنان تثبیت می کنند . این جملات از نامه ای است که در اواخر سال ۵۵ به قلم دکتر شریعتی نوشته شده و به ضربه اپورتونیستهای چپ نما بر سازمان مجاهدین اشاره دارد ، تاکید زیر کلمات و کلمه فرصت طلبان بین پرانتز از ما ست .

( ۲ ) - البته این خجالت چنانکه در آینده خواهیم دید دیری نمی باید .

تناقضات مزبور میان علم و مذهب خود را فارغ بیایند " (۱) .  
 به این ترتیب با تاکید بر بعد از ۵۰ سال " می توان از شر سئوالات آزار دهنده  
 اعضا پائین تر که دائما " در برابر تغییرات تحمیلی ، پایداری ایدئولوژیکی بنیان گذاران  
 ومسئولین بالاتر قبلی سازمان را به رخ می کشند خلاص شد . چرا که فعلا " موضوع مهمتر  
 اثبات تنگ مایگی و عقب ماندگی مقاومتین بعد از ۵۰ و ۵۲ می باشد و لذا تغییر نیافتن  
 مسئولان و اعضا قبل از ۵۰ سازمان را می توان فعلا " به " تیز هوش ترین نبودن آنها "   
 احاله نمود . خوشبختانه مثل آن سالها دیگر کسی هم نیست که دست گنده گویان را که  
 بی جهت لفاظی می کنند رو کند !

بدیهی است که بحث و تفحص ایدئولوژیک حول مسائل ( که هر ساله ای می تواند  
 یک تضاد تلقی شود ) مربوطه ، پیوسته در میان مجاهدین چه در ذهنیت فردی یا در  
 حیطه جمعی جریان داشته و دارد و بایستی هم به خاطر تضمین پویایی ایدئولوژیکی  
 همیشه جریان داشته باشد . لیکن جای خرسندی بود اگر نویسنده بیانیه لااقل چند نمونه  
 از این " تیز هوشترین ها " را که قبل از ۵۰ درگیر تناقضات ( به معنی دقیق کلمه )  
 لاینحل ایدئولوژیک بوده اند ، معرفی می نمود ، در اینصورت روشن می شد که تناقض ما  
 بین قرآن و علم ، ما بین اسلام و جامعه گرایی ، ما بین ایدئولوژی مجاهدین و مشی  
 مسلحانه ، ما بین وحی و نقش تاریخی توده ها و ... به جز در ذهنیت شدیداً " دور از  
 واقع تغییر یافتگان بعد از ۵۲ و مبتدیان یا کوتاه بینانی از همین دست ، در هیچ کجای  
 سازمان مجاهدین خلق ایران جریان نمی داشته است . دلیل آنهم مندرجات همین بیانیه  
 در صفحه ۷۰ است که به رغم تمام غرض ورزی و سوء نیت نویسنده اش ، به رغم تاکیدات

(۱) - صفحه ۱۱۸ بیانیه : " این تناقضات اگر در سالهای ۴۴ تا ۴۸ تنها در ذهن تیز  
 هوش ترین رفقای سازمانی امکان بروز داشت دیگر در سالهای ۴۹ به بعد یعنی  
 دورانی که افزایش شتاب تحولات موجود در بطن جامعه مسائل جدیدی از جمله  
 ضرورت موضع گیری های قاطع تر سیاسی - استراتژیک در مقابل می گذاشت و  
 مخصوصاً " بعد از ضربه هوشیار کننده نیمه ۵۰ که ورود فعالانه در صحنه عمل را  
 موجب شد ، تنها استعداد های تنگ مایه و عقب مانده ترین قشرهای سازمانی  
 می توانستند از اندیشه تناقضات درونی این ایدئولوژی فارغ بیایند ؟ "

مکرر بر آن همه تناقضاتی که گویا اعضاء سازمان هیچگاه خود را فارغ از آنها نمی‌یافته‌اند ، به مصداق دروغگوکم حافظه است تصریح می‌کند !

" ... با قبول این اصول [قبلا] چند اصل ایدئولوژیکی سازمان ، از جمله نفی استثمار - تکامل - علمی بودن مبارزه - دیالکتیک و ... را نام برده [ و طی چنین مقدماتی ما ] که منظورشان سازمان مجاهدین قبل از ۵۲ است [ تصور می‌کردیم که هیچ گونه تضاد لاینحلی بین پذیرش خدا ، بین اعتقاد به یک میداء غیبی که بهر حال خالق اشیاء و دارای اراده کن فیکونی بود و مفهوم علمی استثمار ، پذیرش اصل تکامل دیالکتیکی جهان و لزوم برخورد علمی با پدیده‌ها و تاریخ وجود ندارد ! همینطور تضاد هائی هم که در وهله اول بین این مفاهیم به نظر می‌رسیدند از نظر ما نمی‌توانستند جنبه زیر بنائی داشته‌باشند ( در واقع ما حاضر نبودیم این تضاد را درک کنیم ) و ما بیشتر آنها را به عدم درک ماهیت واقعی اسلام از طرف مارکسیستها و متقابلا " برخورد تعصب - آمیز و غیر علمی مذهبیون با تجربیات انقلابی امروز - منجمله برخورد تعصب آمیز آنها با مارکسیسم - لنینسم نسبت می‌دادیم ... " .

اینهم یک تناقض گوئی کودکانه دیگر ! از یک طرف به استثنای تنگ‌مایه‌ها همه غرق در تناقض بوده‌اند و از طرف دیگر هیچگونه تضاد لاینحلی نمی‌دیدند ! و بعد هم معلوم می‌شود که اصلا " مساله بر سر این بوده است که مجاهدین حاضر به درک این تضادها نبوده‌اند ! و گویا " حاضر به درک نبودن " یا " درک کردن و در تناقض بودن " هیچ تفاوتی برای سرد مداران تکامل یافته ما ندارد !

می‌گویند هر گاه که تحلیلهای یکی از فلاسفه ، با واقعیت تطبیق نمی‌یافت میگفت : وای به حال واقعیت ! به نظر می‌رسد اکنون که به اقرار خود بیانیه، چنان تناقضاتی در ذهن مجاهدین نسبت به ایدئولوژی شان وجود نداشته ، نویسنده، فیلسوف مآب بیانیه نیز که آن همه بر آن تناقضات مفروض تاکید می‌کند پاسخی جز این نداشته باشد که :

وای به حال مجاهدین ! !

به راستی تحمیل کردن تناقضات ذهن خود بر کل سازمان و بنیان گذاران و مسئولان آن جز به معنی همه را در " خود " دیدن و این " خود " بی مقدار را کانون همه واقعیتها شمردن نشانه چیست ؟ همان " خودی " که تازه بعد از ۵۰ چند کتاب خوانده و به تناقض برخورد کرده است ( آنهم به تنهائی ) .

بنابراین باز هم تاکید می‌کنیم که خیر ، تناقضات ذهن شما هیچوقت جریسانی در سازمان مجاهدین خلق ایران نبوده است مگر اینکه بخواهید با تائید تعبد بی قید و شرط و تقلید بی چون و چرا ( از آنگونه که در بیعت کنندگان با شما دیدیم ) هر جستجوی علمی و منطقی و سؤال ایدئولوژیک را به حساب " تناقض " بگذارید . ولی مجاهدین مجبور بودند که با الهام از : " لاتقف مالیس لک به علم " - قرآن - " از آنچه بدان آگاهی نداری پیروی مکن " و متکی به " فبشر عباری الذین لیستعمون القول فیتبعون احسنه " - قرآن - " پس بشارت ده بندگان مرا که گفتار را می‌شنوند و از بهترین آن تبعیت می‌کنند " مسیر خود را در همه حال با پرسش و سؤال و آگاهی انتخاب کنند . مگر خود شما در صفحه ۲۲۲ همین بیانیه ضمن مرحله بندی ادوار کار سازمان از بدو تا سیز آن ( اگر چه این مرحله بندی فرصت طلبانه ، اساسا " به منظور توجیه اپورتونیسیم خودتان در تغییر ایدئولوژی بوده ) ننوشته‌اید که " ما مجبور بودیم هر لحظه و در هر مرحله سمت خود مانرا آگاهانه انتخاب کنیم " ؟ ( ۱ ) .

( ۱ ) - ملاحظه می‌گردد که افتخار داده و خود را هم جزو این " ما " ( یعنی مجاهدین ) محسوب کرده‌اند و ما متشکریم که به این وسیله اگر چه هیچ سهمی در گذشته سازمان ندارند بر آنند که قدری از این اتهامات این " ما " یعنی مجاهدین ، را که خودشان چسبانده‌اند بر عهده بگیرند . همان مجاهدین پر از تناقض ، " که ناآگاه مارکسیسم را تکه پاره می‌کردند " نا صادق ، لجن ، متعفن ، خورده بورژوا و ... بودند و :

" شعار جامعه توحیدی بی طبقه شان در سال ۵۰ " علیرغم اینکه آرزوهای خیرخواهانه و انسان دوستانه‌ای را منعکس می‌ساخت نمی‌توانست شعار حقیقت جوینانه و صادقانه‌ای برای خلق ما باشد و به این دلیل که دو چیز اساسا " متناقض ... دو فلسفه ... دو شیوهای را که یکی دیگری را بطور کامل نقض می‌کند با هم مخلوط می‌گردد ، بر روی اختلاف فاحش و تناقض آشکار آنها پرده غلفت می‌افکند و از این نظر مرز میان حقیقت و ضد حقیقت را مخدوش می‌ساخت . همین طور بر پایه پوшالی و ضد علمی ایده‌آلیسم ( توحید مذهبی ) مفاهیمی را قرار می‌داد ( جامعه بی طبقه ) که اساسا " پایه‌ای ماتریالیستی داشتند و فقط در این رابطه قابل درک و اجرا بودند - نتیجتا " معانی حقیقی این نظرات لوث میشد

حال اگر شما هنوز به نحوه برخورد اسلام با دیالکتیک نا آگاه هستید و استفاده

← و از این مفاهیم جز گالبدهای میان تپی ، بی جان و بی روح جز مطالبی تحریف شده و مناسب برای اغواگری های ضد علمی چیز دیگری باقی نمی ماند . این شعار صادقانه به این دلیل عملی نبود که جامعه توحیدی با یک مشخصه ، رو بنائنی ( اعتقاد به خدای واحد ) که تازه همین مشخصه رو بنائنی پایه ای ایده آلیستی دارد ، تعریف می شود بطوریکه ، چشم انداز عملی آن عبارت است از جامعه ای مرکب از مؤمنین پاک نهاد ، قدیسین منزّه و عاری از هرگونه گناه و عصیان و ... که البته روشن است هیچگونه توضیح علمی در پشت خود ندارد ... " ( صفحه ۷۸ بیانیه ... ) .

گو اینکه بهترین جواب در برابر این مراحم فرصت طلبانه خاموشی و سکوت است لیکن ناچاریم اگر به پایه های ماتریالیستی شما که گویا هر حکم ترقی خواهانه ای در تاریخ بایستی به آن " مسبوق " باشد ( صفحه ۷۶ بیانیه ) خللی وارد نشود متذکر شویم که ما شیعیان جامعه توحیدی و عاری از استثمار و طبقات استثمارگر را ، از جامعه " واحده " آینده بشری که از یکپار و چهار صد سال پیش در رابطه با دوازدهمین پیشوایمان به ما وعده داده شده ملهم گشته ایم . ضمناً اگر شما هم به مراجع شیعی ( کافی ، کلینی و ... ) مراجعه کنید مثل مادر خواهید یافت که مشخصات آن جامعه واحده با توضیحات زیرین مشخص می گردد و نه با مؤمنین و قدیسین پاک نهاد ... البته در مورد توضیح علمی مورد نظر شما از آنجا که طی تمام آثار قلمتان چنین پیدا است که از دیده شما " علم و صداقت و حقیقت و ... همه اش = " من " هیچگونه مسئولیتی به عهده نمی گیریم . لذا قضاوت را به خود مارکسیستهای اصولی و صادق ( و نه فرصت طلبان ) وا می گذاریم .

برخی از مهمترین مشخصات جامعه توحیدی آینده :

۱ - عمران و آبادی تمام زمین بنحوی که هیچ نقطه نا خرم باقی نمانده باشد ( به نشانه اوج ترقی تکنولوژیک که به قول حضرت علی در صفحه ۲۵ نهج البلاغه ، زمین تمام گنجها و کلیدهایش را تسلیم می کند و در دستهای انسان میگردد )



توحید گرایانه<sup>۱</sup> مجاهدین از آن را بارها و بارها ، یک " شیوه" برخوردار غیر صادقانه با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده<sup>۲</sup> اسلوب شناخت دیالکتیکی ( ۱ ) می پندارید و تا ابد نیز نمی توانید این معضل را گشوده و خود را از تناقضها رها سازید ، پس بهتر نیست به نام مجاهدین سخن نگوئید ؟ بهتر نیست که در این " تنگ - مایگی و عقب ماندگی " سهیم نشوید ؟ - شاید سوء نیت و نا آگاهی شما را نسبت به

دنباله<sup>۳</sup> پاورقی صفحه قبل .

- ۲ - حداکثر و حد مطلق بهره گیری از مواهب زمین به معنی سازگاری و یگانگی انسان و طبیعت که ملازم با تسخیر تمام طبیعت بوسیله انسان است .
- ۳ - نفی مطلق هر گونه ظلم و ستم و گروه بندی های اجتماعی .
- ۴ - نفی جنگ .
- ۵ - منتفی شدن هر گونه جنایت و فساد .
- ۶ - منتفی شدن تمام کینه ها و عقده های بشری .
- ۷ - حکومت جهانی واحد .
- ۸ - .....

برای اینکه فکر نکنید این مشخصات باز هم از ابداعات مجاهدین است متذکر می شویم که هر نویسنده<sup>۴</sup> مذهبی غیر مجاهد نیز از این مشخصات ، علیرغم هر گرایش فکری که دارد ، مطلع است ( برای نمونه به صفحه ۵۹ کتاب قیام مهدی مراجعه کنید ) .

در خاتمه اگر این مشخصات از یکپزار و چهار صد سال پیش به تأیید شما هم رسیده و دریافتید که اسلام و محمد و علی و امام حسین و ... امام دوازدهم نیز مثل مجاهدین " مارکسیست اسلامی " بوده اند لطفاً " دیگر نه رژیم آریامهری و نه شما فرصت طلبان چپ نما و نه عناصر راستگرای مذهبی ما را مقصر نشمارید آخر ما با وجود چنین نمونه هایی در اسلام جسارت به خرج داده ! و به این نتیجه رسیدیم که راه بشر و راه علم سرانجام موفید حقایق راه انبیاء است .

(۱) - صفحه ۱۱۴ بیانیه .

اسلام و قرآن و مجاهدین ، که بدون هیچ حساب و کتابی حق هر گونه تاویل و تفسیر کودکانه و مضحک را در مورد آنها به خود می‌دهید ، بتوان به دلیل هیستری ضد مذهبی فرصت طلبانه شما نا دیده انگاشت . لیکن فکر نمی‌کنیم حتی انقلابیون مارکسیست ( و نه اپورتونیست ) نیز نا آگاهی و جهالت شما را نسبت به تاریخ ماتریالیسم ببخشایند . چه آنها بی گمان می‌دانند که احترام مارکس اساساً " نه در همانندی با فوئر باخ علیه مذهب ، بلکه در نقادی آن برخوردارهای بیمار گونه ضد مذهبی است که شما با تکرار گوشخراش (۱) آنها روان فوئر باخ را شاد کرده‌اید ! حال آنکه اگر شما نیز مانند لنین در این ادعا که مذهب معلول طبقات است صادق و استوار بودید درست مانند او که معتقد بود بهمین دلیل باید طبقات بهره کش را بر انداخت و با طبقات درگیر شد نه مذهب (۲) ، بهمین طریق عمل می‌کردید . آنوقت می‌دیدید که ما نیز به تبعیت از تمام انبیاء راستین و آموزشهای توحیدی خود دست شما را در مبارزه با تمام مذاهب و مکاتب معلول طبقات متمرکز در نهایت خرسندی و رضایت می‌فشردیم (۳) . و اگر شما در بر انداختن طبقات

- (۱) - از این نظر می‌گوئیم گوشخراش که رد خدا و مذهب و وحی و ... که گویا نو ماتریالیستهای ما آنرا تازه کشف کرده‌اند با سابقه چندین هزار ساله (از زمان خود انبیاء سلف ) دیگر آنقدر پیش پا افتاده است که دیگر کمتر کسی به فکر شرح و بسط مجدد آن می‌افتد . علی الخصوص که این شرح و بسطها " از لحاظ سیاسی " علی القاعده به اعتقاد خود مارکسیستهای اصولی نیز لا اقل در مرحله نبرد ضد امپریالیستی بایستی اپورتونیسم محض محسوب گردد .
- (۲) - سوسیالیسم و مذهب .

- (۳) - کاری که از هزاران سال پیش تمام انبیاء در پیشاپیش بردگان ، محرومان ، رنجبران و مستضعفان بطور سازش نا پذیری آغاز کرده‌اند . مراجعه کنید به آیات ۶- ۱ سوره قصص و آیه ۲۷ سوره هود . در این آیه اشرافیت مرتجع زمان به هود پیامبر ایراد می‌گرفتند که صفوف نخستین تو را فرومایگان و تهی دستان پر کرده‌اند . گویا قرآنهاى مورد استفاده رفقای اپورتونیست ! این سوره ها و آیات را نداشته است !

صادق می‌بودید ، مقدّمات بایستی امپریالیزم را برمی‌انداختید و درست بهمین دلیل ، بر اندازی " مجاهدین خلق ایران " و ایدئولوژی اسلامی آنان را به سود امپریالیزم و دست نشاندگانش وجهه همت خود نمی‌ساختید . این است معنی اپورتونسیسم . تناقض گفتن در حد اعلاّی بلاهت ، در هر جا به مناسبت حرفی زدن و استدلالی کردن ، مشت خود را ناشیانه توسط خود باز کردن . زمانی مجاهدین را در ورای مترقی‌ترین انقلابیون خرده بورژوازی به عرش اعلا بردن و از قبل آنان به نفع خود سود و حیثیت و نام جستن و زمانی آنان را به اسفل السافلین کوفتن و شایسته نمایندگی خرده بورژوازی نیز ندانستن و از این بابت حرکت فرصت طلبانه خود را توجیه نمودن . اینها همه از لوازم اجتناب ناپذیر اپورتونسیسم است که مقدّمات " با حمله به رهبری و دستاوردهای گذشته سازمان و سلب حیثیت از آنان آغاز می‌شود . این همان منطق عمومی تمام سارقان و فرومایگان جهان است . اپورتونسیسمی که به انقلاب همچون یک سوداگری و به سازمانهای انقلابی ( علیرغم دعاوی مطنطن سوسیالیستی ) همچون یک کالای مالکیت پذیر ( آنها از نوع مالکیت منقول ) نگریسته است که می‌توان با زدن بر سر ارزشهای محتوایی ایدئولوژیکش ( اسلام ) آنها را چنگ صاحبان اصلی ربود . غافل از اینکه هر سازمان اصیل مردمی نه متعلق به یک یا چند فرد بلکه مثل یک جریان تاریخی است .

غافل از اینکه " در یک کشور استعمار زده که مذهب اکثریت یعنی اسلام مورد ظلم و جفا و شکنجه است ، رد این ایدئولوژی نشانه‌ای از فرصت طلبی و نان به نرخ روز خوردن نخبگانی است که از خلق خود بریده و غرب زده شده اند و ایدئولوژی فاسد دشمن شکنجه گر و ظالم آنها را به رنگ فرنگیان در آورده و یا دست کم از لحاظ عقیده و عمل خشنی و عقیمشان ساخته است . . . " ( ۱ ) - غافل از تجارب انقلابی مارکسیستهای که ضمن عمل انقلابی به این نتیجه رسیده اند که : " اینکه گفته می‌شود اسلام و سوسیالیسم با هم ناجور و ناموافقند ، تصویر غلطی است که نظریه شبه مارکسیستی و یا مارکسیسم قلابی و دروغین ، از اسلام عرضه می‌کند . همزیستی این دو منعکس سازنده یک واقعیت اقتصادی و اجتماعی و بیان کننده نوعی رابطه قدرتها در داخل کشورهای از رشد مانده است . طرز تفکر تجدد طلب عجله دارد که به تشبیح جنازه کلیه مذاهب بپردازد . ولی نمی‌فهمد و توجه

نمی‌کند که ایدئولوژی اسلامی در حال احتضار نیست و اصلاً " مردنی نمی‌باشد بلکه یک ایدئو-  
لوژی پویا و دینامیک است ، ( ۲ ) .

بی‌مناسبت نیست در رابطه با لجن مال کردن رهبری گذشته سازمان نظر مجید را جویا  
شویم .

در همان جوابیه اش به پرچم می‌گوید : " با کوبیدن رهبری گذشته و حمله به آن ، پرچمدار  
می‌خواهد نسبت به ایدئولوژی رهبری گذشته ایجاد شک و تردید کند ، نه اینکه ایشان  
واقعا " دلش برای کمبود دموکراسی در سازمان سوخته باشد و یا حتی قبول داشته باشد که  
چنین وضعی وجود داشته . بطور خلاصه از یک طرف بی اعتبار کردن رهبری گذشته برای  
ایجاد بی اعتقادی به ایدئولوژی آن و از طرف دیگر بی اعتبار کردن رهبری گذشته بسه  
منظور اعتبار دادن و ایجاد اعتماد نسبت به رهبری کنونی که البته آقای پرچمدار هم در  
راس آن است . شاهد این مطلب اینکه بعد از آنکه موقع پرچمدار در رهبری تحکیم می -  
شود ، دیگر هیچگونه انتقادی به رهبری نه مجاز است و نه وارد است . و اگر هم چنین  
انتقاداتی بشود شدیداً " سرکوب خواهد شد " .

به این ترتیب چنانکه مجید نیز خاطر نشان نموده است هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که  
کوبیدن سبیل‌ها ، رهبران و مسئولین جریان گذشته سازمان ، دقیقاً " در جهت سرکوب  
خود جریان و ایدئولوژی آن طراحی شده است . و هیچ راهی غیر از این برای تصاحب  
سازمان و یا بهتر بگوئیم سرعت سازمان در برابر اپورتونیستهای چپ نما وجود نداشته

( ۱ ) و ( ۲ ) - این نقل قولها را عمداً " از عمار ازگان تئوریسین جبهه آزاد یخیش الجزایر  
که گفته می‌شود مارکسیست نیز می‌باشد آورده‌ایم . از همان کتاب برترین  
جهاد که از بدو تاءسیس سازمان در داخل آن با حلاجی کامل مورد مطالعه  
قرار می‌گرفت و بعداً " در دوران سلطه اپورتونیستهای چپ نما از لیست  
آموزش حذف گردید . کتاب اساساً " در جواب دبیر حزب کمونیست اپور-  
تونیست و رویزیونیست الجزایر نوشته شده که او نیز متصف به برخورد هائی  
از قبیل همین چپ نمایان ماست . و چه بسا یکی از دلایل نفرت سرد -  
مداران جریان اپورتونیستی از این کتاب ( که صراحتاً " در بیانیه عنسوان  
شده ) نیز همین باشد .

است . والا ما علیرغم تاکید بر حقانیت اصولی سازمان و مسئولین گذشته آن ، هرگز در صدد آن نیستیم که آنها را بی قید و شرط از هر کاستی و کمبود و انتقاد مبری کنیم . ولی مسأله اصلی در این است که یک انتقاد از چه موضعی و به چه منظوری و با چه محتوی و جوهری به عمل می آید و در همین جاست که یک انتقاد سازنده از لجن مالی فرصت- طلبانه بطور برگشت ناپذیری جدا می شود . این مطلب وقتی روشن خواهد شد که ببینیم به جای آنچه نقد می شود چه چیز پیشنهاد می شود یا به جای آن گذاشته می شود . نمونه اتهام " الگو سازی " که اپورتونیستهای چپ نما به گذشته سازمان وارد می کردند می تواند گویای این حقیقت باشد .

در جزوه " سبز " شدیداً " به گذشته سازمان حمله می شد که تابع الگوی الجزایر و همچنین فتح زده بوده است . در همین مورد در صفحه ۱۸۵ بیانیه چنین می خوانیم :

" ( مسأله گرایش عاطفی - ایدئولوژیک به سمت اسلام طبیعتاً " نمی توانست در امر درس آموزی از انقلابهای خلقهای جهان علیه امپریالیسم تأثیرات سوء خویش را ظاهر نسازد . یک نگاه کوتاه به محتوی برنامه آموزشی سازمان در آن دوره به خوبی نشان میدهد که توجه ما به انقلاب الجزایر و فلسطین و گنجانیدن متونی بیش از حد احتیاج مسائل مربوط به آنها در آموزش سازمان ( مثلاً " کتاب " برترین جهاد " عمار از گان بعنوان یک کتاب استراتژی در کلاسها و با حضور مسئولین سطح بالای سازمان حدود چند هفته در کلاسهای طولانی مدت مورد بحث قرار می گرفت ) . صرف نظر از بعضی دلائل سیاسی - استراتژیک ، به ویژه در مورد انقلاب فلسطین دلائل عاطفی - ایدئولوژیک هم وجود داشته است ، بخصوص که این دو جریان مبارزاتی تا اندازه ای بعضی از چهره های اسلامی را به نمایش می گذارد ... ) "

واقعیت این است که ما نه تنها از الگوی الجزایری و فلسطینی ، بلکه از تمام الگوهای انقلابی جهان ، که امکان مطالعه آنها را می یافتیم ( ۱ ) ، ( و در صفحه ۱۸۵ بیانیه نیز به آن اعتراف شده ) ، بطور عام تأثیر می پذیرفتیم . اگر تمام انقلابات جهان در هر مرحله مشخص تکامل اجتماعی دارای وجوه عامی هستند که بدون توجه به اطلاق آنها در هر کجا ( البته بطور اعم ) نمی توان به بررسی وجوه خاص پرداخت و اگر این مطلب درست

( ۱ ) - بسیاری مدارک و کتب مربوط به انقلاباتی مانند ویتنام ، کوبا ، الجزایر ،

باشد که هر " خاصی " را باید در متن یک " عام " و به اعتبار آن مطالعه کرد ، در این صورت نه در مطالعات و نه در تأثیر پذیری عام ما از این انقلابات جای هیچ ایراد نیست . زیرا بی تردید یک مشابهت عام بین مرحله کنونی انقلاب خلق ما با سایر خلقهایی که همین مرحله را گذرانده‌اند و تضاد اصلی آنها میان خلق و امپریالیسم بوده ، وجود دارد . لیکن آنچه می‌ماند و از قضا مهمترین و حساس ترین بخش مساله هم هست : حل تضاد ما بین الگوهای عام و شرائط خاص میهنی و تطبیق آن الگوها با خصوصیات ویژه جامعه خودمان است که البته کار بسیار مشکلی هم هست و درست در همین نقطه است که معمولاً " الگو بردارها و شبیه سازها ( به علت خصیصهٔ دکماتیک و غیر منعطف آنها در برابر شرائط خاص ) به بن بست می‌رسند .

بنابراین تشخیص تضادهای خاص و شناخت خصوصیات ویژهٔ جامعه است که می‌تواند مرز میان شبیه سازیهای دکماتیک را از برداشتهای واقع گرایانه جدا کند . اکنون با این مقدمه به جرات می‌توانیم بگوئیم که : هیچ گروه انقلابی در ایران تاکنون به اندازهٔ مجاهدین ، آگاهانه با خصوصیات ویژهٔ جامعه ما و نظام حاکم بر آن ، برخورد نکرده است . به همین دلیل در خط مشی سیاسی (۱) مجاهدین خلق ایران نیز ( صرف

→ فلسطین و آمریکای لاتین که به زبان فارسی یافت نمی‌شد ، یاد داخل سازمان ترجمه می‌شد و یا از ترجمه‌های دوست داران سازمان یا سایر نیروهای مبارز استفاده می‌گردید .

برخی آثار جی‌اچ ، چه گوارا ، رژه دبری ، عمارا وزگان ، انقلاب بیون امریکای لاتین و انقلاب فلسطین از این جمله‌اند . همچنین آثار استراتژیستهای ضد انقلابی مانند تایلر ، مک‌ارتور آریانا و . . . که هنوز هم متأسفانه در دسترس انقلاب بیون ایران قرار نگرفته‌اند .

برای ترجمه آثار انقلاب فلسطین و همچنین استفاده از رادیوی العاصفه گروه خاصی به همین منظور در سازمان تأسیس شده بود .

(۱) - بی‌مناسبت نیست در مورد نحوهٔ دست یافتن به استراتژی سازمان که البته با

تصحیح و تکمیل و مباحث مکرر همراه بود مختصراً " توضیح دهیم که :

( - تمام الگوها و روشهای انقلابی تاریخ معاصر ، از شوروری و چین و گوباو

←

نظر از ذهنیتهای اجتناب ناپذیری که تنها در جریان عمل تصحیح آنها امکان پذیر است (کلا " هیچ الگو سازی دکماتیستی وجود نداشته است . زیرا در استراتژی سازمان :

ادامه پاورقی از صفحه قبل

الجزایر گرفته تا ویتنام و فلسطین و امریکای لاتین ، که فهرست کتب و جزوات مطالعاتی مربوط به آنها فهرست طولیلی بود تا آنجا که در توان فکری ما بود و تا آنجا که می توانستیم مدارک و اسناد مربوطه را بدست بیاوریم دقیقاً " مورد مطالعه قرار می گرفت .

۲ - آثار استراتژیستهای ضد انقلابی نیز که از طرق خاصی به ما رسیده و هنوز در ایران منتشر نگردیده نیز مورد مطالعه قرار می گرفت .

۳ - تاریخ معاصر ایران با بحث و تحلیل از مشروطه و جنگل و خیابانی تا و مصدق مخصوصاً " مبارزات سالهای ۲۰ تا ۳۲ و ۳۲ و ۴۲ بطور مفصل مورد مطالعه خاص قرار می گرفت . برخی اسناد مبارزاتی این سالها تحت عنوان مطالعات نهضت ملی در ۵ مجلد بوسیله سازمان تدوین و در داخل سازمان منتشر گردیده بود که بعداً " نیز دو مجلد دیگر هم در مورد سالهای ۴۲ - ۳۲ به آن اضافه شد . البته باز هم کار ما ناقص بود و " گروه نهضت ملی " سازمان زیر نظر شهید محمد حنیف نژاد از ابتدای سال ۵۰ مجدداً " به بررسی و تدوین مجلدات دیگری پرداخت که تا تمام ماند و برخی اسناد مربوطه نیز بدست پلیس افتاد .

۴ - جنبش های گردستان و عشایر نیز بطور مبسوط ( در گروههای خاص خود ) مورد مطالعه واقع می شد و حاصل مدون آنها در اختیار اعضا قرار می گرفت .

۵ - اوضاع و احوال اقتصادی - اجتماعی ایران بعد از اصلاحات ارضی ، ابتدا در ۵ مجلد و سپس بطور خلاصه تر مطالعه می شد . تا این تاریخ این نخستین ارزیابی عینی مدون انقلابی در امور روستائی ایران پس از اصلاحات ارضی بود که مجموعه بسیار ارزشمندی را تشکیل می داد و بوسیله گروه مطالعات روستائی سازمان که از اوائل ۴۷ زیر نظر شهید رسول مشکین قام تشکیل شده بود ، تهیه گردیده بود این تحقیقات اغلب با مشاهدات مستقیم در نواحی روستائی ایران دنباله پاورقی در صفحه بعد

- الف : انقلاب ما یک انقلاب دموکراتیک نوین است که تضاد اصلی آن میان خلق و امپریالیسم ( به رهبری امریکا ) می باشد .
- ب : ساخت اقتصادی ما برغم الجزایر که یک ساخت مستعمراتی ( فرانسوی ) بود ، اساساً " یک ساخت بورژوائی رو به رشد وابسته است .
- ج : نبرد مسلحانه ما ( مبتنی بر آمادگی شرایط عینی ) در نخستین مرحله<sup>۶</sup> استراتژیک خود یک جنگ چریکی شهری است که در آن شهرها از تقدم استراتژیک برخوردارند .
- د : مناسب ترین منطقه<sup>۶</sup> روستائی ما برای شروع کار در روستاهای کردستان ( و نه مازندران و گیلان ) می باشد . ( ۱ )
- ه : خصوصیات ویژه جامعه ما و نظام حاکم بر آن به قرار زیر است :
- حاکمیت فرهنگ ملی تشیع انقلابی
- آگاهی توده های شهری و وسعت اقشار خرده بورژوازی ( بعنوان نیروی عمده<sup>۶</sup> انقلاب در شهرها ) .
- کمبود جنبش های دهقانی

دنباله<sup>۶</sup> پاورقی صفحه قبل .

گرد آوری شده بود .

۶ — تحولات سیاسی منطقه و بخصوص ایران در تمام موارد لازم در گروه سیاسی زیر نظر شهید سعید محسن مورد مطالعه و تحلیل قرار می گرفت . بخصوص تحولات خاور میانه ، خلیج فارس و درگیریهای چریکی داخل و خارج ایران . درگیریهای پارتیزانی ترکیه و همچنین جریان سیاهگل با دقت زیاد تری ارزیابی می شد .

با چنین شیوه ای سازمان ما در زمستان ۴۷ بحثهای استراتژی را در سطح محدودی که به ۲۰ تن نمی رسید آغاز کرد و دور اول آنرا در پائیز ۴۸ پایان داد . سپس از زمستان ۴۹ تا اوائل بهار ۵۰ ، دور دوم این بحثها طول کشید و نقائص بحث قبلی مبتنی بر قیام مسلحانه در شهر و رفتن سریعتر به روستا را تصحیح نمود و بنحو قاطع تری خط جنگ چریکی شهری را برگزید .

( ۱ ) — بخصوص در آن ایام در این نواحی جنگهای چریکی جریان داشت .



— سیستم پلیسی و ثبات سیاسی رژیم که در دیکتاتوری مطلقه شخص شاه و دست —  
اندازی بخش دولتی وابسته به بخش اعظم اقتصاد کشور قابل مشاهده است .  
ملاحظه می گردد که از دید مجاهدین خصوصیات اجتماعی — سیاسی و اقتصادی و  
فرهنگی ، بالمجموع هیچ مشابهت خاصی با سایر انقلابات از جمله الجزائر و فلسطین (۱)  
که بتواند به الگو سازی های دکماتیستی از آنها منجر گردد ، ندارد .

نکته مهمتر این است که از سال ۵۰ به بعد نه تنها بر اصالت هیچیک از نتیجه گیریهای  
فوق خدشای وارد نشده بلکه روز به روز صحت و حقایق آنها بیشتر اثبات شده است .  
بنحوی که حتی سایر گروههای انقلابی مسلح ولو اینکه با ما در مسائلی مانند تقدم استرا —  
تژیک شهر و وسعت افشار خرده بورژوازی یا مسئله منطقه هم عقیده نبودند ولی در عمل  
به همین نتایج رسیدند . مسئله سازمان در همان سال ۴۹ ضمن تحلیل سیاهکل علی —  
رغم تمام شهامت انقلابی که در این عمل می دید آنرا به خاطر شروع از روستا و فقدان پایگاه  
سیاسی یک خطای استراتژیک می دانست .

خلاصه امروز بعد از چند سال ، ما می توانیم به دلیل پروسه عملی که از سر  
گذرانده ایم استراتژی و خط مشی مجاهدین را که از متن واقعیات و شرایط ویژه ایران  
استخراج شده صحیح ترین خطوطی بدانیم که از سال ۵۰ به این طرف در تجربه نیز به  
تائید رسیده است . (۲) لذا بنیستهای عملی و تئوریک سایر گروههایی که نتوانستند  
نظیر مجاهدین به درک خصوصیات ویژه جامعه ایران توفیق یابند خود بهترین گواه بطلان  
ایراد گیریها و اشکال تراشی های ساده سازانه اپورتونیستهای چپ نما به خطوط سیاسی —

(۱) — مخصوصاً " در مورد انقلاب فلسطین ما همیشه فقدان یک ایدئولوژی یک دست  
منسجم را در کل رهبری آن که بتواند به درست ترین صورت به حل معضلات  
انقلابی نایل آید گمبود مهمی می دانستیم .

(۲) — باید تاکید کنیم که درک خصوصیات ویژه ایران را ما اساساً " مرهون ایدئولوژی  
اسلامی خود هستیم والا " محان بود با یک برخورد ماتریالیستی دکماتیکی چنین  
چیزی میسر باشد . برخوردهایی از آن گونه که در بیانیه فراوان پیدا می شود و  
هر آنچه را " مسبوق " — ( صفحه ۷۶ بیانیه ) — به سابق و احکام ماده گرایانه  
نیاشد مردود می شمارد .

استراتژیک ماست .

آنها ( چپ نمایان ) در چار چوب اخلاق فرصت طلبانه خود عادت داشتند که دائماً بر سر دستاوردهای سیاسی ایدئولوژیک سازمان زده و با تحقیر و تمسخر همین خطوطی که در عمل بهترین آزمایش را داده است ، مجاهدین را در قیاس با گروههایی که سابقه کار کمتری داشتند مورد طعن و توهین قرار دهند . ( ۱ )

( ۱ ) - اما جریان عمل اثبات نمود که سوابق تشکیلاتی و سازمانی مجاهدین تا چه حد نسبت به گروههای دیگری که از انسجام تشکیلاتی مکفی برخوردار نبودند ، در روند رشد بعدی سازمان ( صرف نظر از ضربه اپورتونیستها ) موثر افتاد . از این نظر وحدت عملی و نظری تمام مجاهدین ، حتی پس از یورش اپورتونیستها و حملات راستگرایان عامل تعیین کننده‌ای در حفظ موجودیت سازمان گردید . وحدتی که در هر یک از مراکزی که تعدادی مجاهد در آنجا یافت می‌شد به‌حق برای تمام نیروهای دیگر نمونه بود .

جالب این است که علیرغم تمام برتری‌های ایدئولوژیکی و سیاسی که سردمداران در جریان متلاشی کردن مجاهدین به سایر گروهها و از جمله سازمان فدائسی نسبت می‌دادند به زودی پس از اینکه به زعم خودشان کار مجاهدین تمام شد ، به نقطه ضعف و انحراف تبدیل شد و همه آنها منحرف و نا صادق خوانده شدند تا آنجا که فدائیان صریحاً " اپورتونیست قلمداد شده و در یک مرحله تضا داصلی درون جنبش ( البته بعد از متلاشی کردن مجاهدین ) تلقی شدند . در این مورد نیز حسب المعمول با فرمول " صداقت و فهم و آگاهی و ... فقط من " رفتار می‌شد . این را مجید نیز قبلاً " پیش بینی کرده بود زیرا به اخلاقیات و نحوه عمل رهبری طلبانه فرصت طلبان به خوبی آگاهی داشت .

اپورتونیستهای چپ نما به دلایلی که در سراسر بیانیه به وفور یافت می‌شود به دو دلیل اساسی خود را برتر از همه مارکسیستها می‌دانستند :

۱ - به دلیل اینکه دوشیدوش " عینیت یافتن تاریخی " ایدئولوژی پرولتاریا به مارکسیسم گرویده‌اند ( صفحه ۵۰ بیانیه ) که آنرا به " مثابه محصول ذاتی و

ادامه پاورقی در صفحه بعد

این طعن و لعن های فرصت طلبانه که به غلط "انتقاد" نامیده می شد ( و ما در صفحات آینده به مواردی از آنها اشاره خواهیم کرد ) جز به منظور خرابکاری و پریشان نمودن ذهن اعضای جدید و مبتدیان که با لعال تغییر فرصت طلبانه ایدئولوژی آنها را در نظر داشت صورت نمی گرفت. دلیل آن هم این است که وقتی پرچمداران در برابر سایر گروهها قرار می گرفتند ( همانطور که در پاورقی دیدیم ) به سوابق خود که همان سوابق سرقت شده از مجاهدین باشد ، بسیار می نازیدند . بهر حال افترای الگو سازی نیز در زمره یکی از همین موارد تحقیر کننده رهبری و دستاوردهای سازمان بود . البته در این شک نیست که ما در سالهای اول فعالیت سازمان و بخصوص قبل از تکمیل بحثهای استراتژی ، انقلاب الجزائر را بیش از سایر انقلابات مورد توجه قرار می دادیم و ایده قیام مسلحانه شهری ( یا به عبارت دقیق تر " شروع از عمل بزرگ در شهر " (۱) را با توجه به تجربه الجزائر

دنباله پاورقی صفحه قبل .

طبیعی یک جریان اجتماعی ، از جریان رسوخ و نفوذ فرهنگی یک تفکر در یک کشور و تحت شرایط خاص جدا می سازد " . ( صفحه ۳۰۶ بیانیه )

۲ - به دلیل اینکه مارکسیسم آنها " نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزوه ، نه در اثر توصیه این فرد یا گرایش آن فرد و نه تحت تأثیر عواطف و احساسات بلکه با عبور از گوره گدازان ده سال کار انقلابی ، با فدا کردن بهترین جوانان رزمنده ای که با نثار خون خویش راه رهائی خلق را روشن ساختند و با عبور از راههای پر پیچ و خم دو سال مبارزه بی امان ایدئولوژیک در داخل تشکیلات به این نقطه رسیده اند " . صفحه ۸ بیانیه

البته می دانیم که نه در مورد به دوش کشیدن بار ۱۰ سال مبارزه و نه در مورد خون های نثار شده که تماما " متعلق به مجاهدین است ، هیچ اتهامی متوجه صاحبان بیانیه نیست و به نظر می رسد که امر بر خود آقایان هم مشتبه شده است .

(۱) - چنانکه قبلا " گفتیم در بحث های استراتژی سال ۴۹ این ایده تصحیح شده و بسا تجدید نظری که نخستین بار شهید حنیف نژاد مطرح کرد ما به سمت شروع از عمل کوچک متناسب با توانمان جهت گیری کردیم .

برگزیده بودیم ، دلیل دیگر ، مشابهت های خاص فرهنگی تجربه الجزایری با میهن خودمان بود ( اسلام ) ، اگر چه مسلح بودن به فرهنگ ذاتا " انقلابی تشیع و بر خورداری از انسجام ایدئولوژیکی اسلام اصیل طبعاً " مجاهدین ایران را با کیفیتی ممتاز تراز مجاهدان الجزائر مشخص می کند و از آغاز به کار ما خصیصه مکتبی می بخشد ، لیکن این مجاهدان الجزایری بودند که نخستین بار افسانه ای را که به مذاق پرچمداران ما بسیار شیرین است ، باطل و به کامشان تلخ نمودند . بر حسب این افسانه که در صفحات ۵۱ و ۵۴ و ۷۶ بیانیه بر آن تاکید شد ، سازمانهایی می توانند یک مبارزه پیروز ضد امپریالیستی راهبری کنند که منحصراً " دارای " جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک " باشند .

به همین دلیل مجاهدین خلق ایران نیز گرچه شیوه برخورد دیالکتیکی با قضایای جنبشی و انقلابی داشتند ولی به علت ماتریالیست نبودن ( که دیالکتیک بدون آن ، بدن بدون سراسر است ! ) " چنانچه به حرکت خود [ یعنی زیر سلطه اپورتونیستها قرار گرفتن ] ادامه نمی داد و به درک کامل و مطلق از ایدئولوژی پرولتاریا بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک نائل نمی آمد؛ همانا سرنوشت مشترکی با همه آن گروهها و احزابی پیدا می کرد که پیش از آن ، از آنها فاصله گرفته بود . این سرنوشت مسلماً " جز شکست و نابودی و یا تسلیم و سازش با دشمن چیز دیگری نبود " . ( ۱ )

انقلاب الجزائر ، هیچ چیز را که روشن نکرده باشد ، یا هر ایرادی را هم که پس از پیروزی بر امپریالیسم بدان وارد باشد ، دست کم بطلان طالع بینی ها و غیبگوئی هائی از این قبیل را اثبات نموده بدین وسیله مجاهدین الجزائر نشان دادند که آن " سر " ماتریالیستی که ادعا می شود از " بدن " دیالکتیکی لایتجزاست لااقل در پیروزی انقلابات ضد امپریالیستی می تواند مصداق و مورد نداشته باشد .

بنابراین چسباندن آن چنان " سری " به دیالکتیک و پیله کردن به این مسئله نشانی جز اپورتونیسم نیست ، اینجا می توان دلائل عمیق کینه پرچمداران ما را از کتاب ارگان و گنجاندن آن در برنامه تعلیماتی مجاهدین و نیز دلیل افترای الگوسازی از الجزائر را که توسط آنها علیه مجاهدین عنوان می شود ، بهتر دریافت . رد پای این خصیصه ضد مذهبی اپورتونیستها را که در صحنه سیاسی به اپورتونیسم منجر می شود در همان صفحه

۱۸۶ بیانیه نیز می توان یافت .

آنجا که بدنیاال اشاره به خصائص اسلامی انقلابات الجزائر و فلسطین ( که گویاتنها دلیل مطالعه آنها از جانب مجاهدین بود ) . می نویسد :

«همچنین از دلایل تمایل به مطالعه متون انقلاب چین ( باز صرف نظر از اینکه آیا واقعا "از آنها آموزشهای جدیدی می آموختیم ) یکی هم این بود که در کتب و متون فوق الذکر (یا حداقل آن متونی که ما مورد مطالعه قرار می دادیم ) به دلیل شرایط خاص میهنی و مرحله مبارزاتی انقلاب خلق چین و همین طور ویتنام ، کمتر مسائل ایدئولوژیک - فلسفی مورد بحث همه جانبه قرار گرفته و بدان پرداخته شده است . بخصوص حمله علیه آن نوع از ایده آلیسمی که ما مدافع آن بودیم در آن به ندرت دیده می شود . . . »

ملاحظه می گردد که درد قبل از اینکه درد خلق و انقلاب باشد درد ماتریالیسم و فلسفه است نه عمل . یک درد و بیماری اپورتونیستی که در خصیصه ضد مذهبی تظاهر می کند . حال اینکه این روزها دیگر همه می دانند که این چین و ویتنام و الجزائرند که به قول خود بیانیه " در شرایط خاص میهنی " که همان مرحله مبارزات ضد امپریالیستی باشد بنحو اعم با ایران متشابه اند و روسیه و انقلاب سوسیالیستی اکتبر . ولی به نظر می رسد که هیستری ضد مذهبی اجازه نمی دهد که سرد مداران و پرچمداران ما بتوانند مسائل را جز از دید انحرافی فرصت طلبانه شان بنگرند .

لیکن ما با تذکار روشن بینی لنین ، که علیرغم نداشتن کمترین اطلاع از اسلام واقعی ، تصریح کرده است که سوسیال دمکراتها ( ۱ ) الزاما " ماتریالیست نیستند .

(تصریحی که بر مادیگرایی خواستاران جامعه بی طبقه و نافیان استثمار الزام و انحصاری نمی بیند) امیدواریم مجاهدین خلق ایران ، در فاز ایدئولوژیکی اسلامی بالاتری نسبت به مجاهدین الجزائر بتوانند بیش از پیش در چشم انداز تاریخی خود، حقانیت ضد استثمار اسلامی را به اثبات برسانند .

پرچمداران کوتاه فکر ما درست مانند همتهای الجزائری خود فرصت طلبانه مدعی لنینیسم هستند . همانها که روی دست لنین هم بلند شده اند ، لختی بیشتر در لنین بیندیشند

(۱) - بعد هالنین پس از جدایی جریان سوسیال دمکراسی اروپا که به اپورتونیسم گرائیده بود کلمه " کمونیست " را به جای سوسیال دمکرات بکار می برد .

و روان او را بیش از این به داشتن چنین مریدان تنگ نظر و کاسه از آش داغ تر نیازارند!  
 در برابر مسخره و نیشخند همین همتا‌های الجزائری بود که ازگان نوشت:  
 " ما باید به سلاح بردباری مسلح شویم و خونسردی خود را حفظ کنیم و تسلط بر  
 نفس داشته باشیم تا بتوانیم درد و رنج مسخره‌ها و نیشخندهایی را تحمل کنیم که آخو-  
 ندهای حزب کمونیست الجزائر نثار ما خواهند کرد . آخوندهایی که حرف دشمن خود را  
 به سان حقائق می‌خواهند دانست که از طریق وحی نازل شده است " . ( ۱ )  
 شاید به دلیل چنین نظریاتی می‌باشد که فرصت طلبان ما همدرد با همتا‌های الجزائری  
 خود که توان شناخت و ویژگی‌های جامعه و انقلاب خود را نداشتند ، به تحریم کتاب  
 برترین جهاد پرداخته و از اینکه در کلاسهای استراتژی سازمان در سری و ردیف مطالعاتی  
 چون چه باید کرد لنین خوانده می‌شد ، سخت ابراز ناراحتی می‌کنند . ( ۲ )  
 ولی با توجه به نقطه نظرهای اصیل اسلامی خودمان بدون اینکه بخواهیم از این کتاب ،  
 انجیل مقدس بسازیم که خواندن آن در ردیف سایر کتب ، معصیتی نا بخشودنی محسوب  
 شود و بدون اینکه بخواهیم تمام نقطه نظرهای آنرا ( بخصوص از نظر ایدئولوژیک )  
 تأیید کنیم ، ( ۳ ) همچنان خواندن آنرا به ویژه به تمام مارکسیستهای کشورهای اسلامی  
 که بهر حال در کشور خود با توده‌های مسلمان سر و کار دارند توصیه می‌کنیم .  
 بدین ترتیب ما منکر تأثیر پذیری از الجزائر نیستیم ، کما اینکه در تأثیرات سایر  
 انقلابات بر روی ما و هیچ گروه انقلابی دیگر جای تردید نیست . می‌توان از این تأثیرات  
 در هر کجا و در هر زمانی که افراط شده باشد انتقاد نمود ، می‌توان از گنجاندن بیش از  
 حد متون مربوط به انقلاب فلسطین مثل هر نوع اضافه کاری دیگری در سازمان انتقاد نمود  
 لیکن با توجه به مشخص نمودن قاطع خصوصیات ویژه جامعه مان در سازمان ما ، وی-

(۱) - برترین جهاد .

(۲) - ۱۸۷ بیانیه .

(۳) - چون این کتاب نیز مانند سایر کتابها در سازمان ما با بررسی انتقادی مطالعه  
 می‌شد . مثلاً " طبیعی است که از نظر ما عملکرد ایدئولوژی ملی - انقلابی که  
 سر فصل یکی از بخش‌های کتاب هم هست نمی‌تواند جانشین کار مکتبی اسلام  
 باشد .

گیری فعال آنها در عمل ، الگو سازی هم یکی از اتهاماتی است که هرگز به مجاهدین نمی-چسبد . بخصوص ما درویرای نمونه " الجزائری " ، ضمن یک پروسه " مستمر انقلابی پایان - ناپذیر طالب ایده آل خاص مکتبی خود که اساسا " بر دوش مستضعفین ( کارگر - دهقان ) ساخته می شود ، هستیم .

اکنون برای فهم عمیق تر جوهر ایراد گیریهای مربوط به الگو سازی ببینیم انتقاد کنندگان ( و یا بهتر بگوئیم خرده گیران و لعن کنندگان ) خود چه چیزی را بجای آن الگوی مفروض الجزائری یا فلسطینی پیشنهاد می کنند :

در همان صفحه ۱۸۶ بیانیه که از توجه مذهب گرایانه " سازمان به انقلاب الجزائری و فلسطین دم می زند چنین می خوانیم :

" ... در حالی که آموزش متون اساسی مارکسیستی - لنینیستی که عمدتا " در رابطه با مبارزات تئوریک - ایدئولوژیک دوران پیدایش و اوج گیری تفکر مارکسیستی و غلبه آن بر هر نوع تفکر غیر پرولتری [ که البته منظور اساسا " تفکر ماتریالیستی است ] در اروپای صنعتی و همین طور متون مربوط به اولین انقلاب کبیر سوسیالیستی جهان به رهبری لنین در شوروی قرار می گرفت ، بسیار مهجور و دور از دسترس بود . در حالی که واقعیت این بود که به دلایل متعدد از جمله نزدیکیهای بیشتر شرایط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی فعلی ایران با شرایط آرروز روسیه ، مطالعه این متون بسیار مفیدتر و ضروری تر از نوع مطالعاتی بود که در برنامه قرار داشت . مثلا " در سازمان ما تا آن زمان بسیار کم بودند کسانی که تاریخ معاصر انقلاب شوروی و یا سوسیالیزم علمی و سوسیالیزم تخیلی انگلس و ... را مورد مطالعه قرار داه باشند ، چه رسد به اینکه مورد نقد همه جانبه در سطح سازمان قرار گیرد ! ... "

اولا " - بایستی از نویسنده بیانیه به خاطر کلمات " دور از دسترس " و " بسیار کم بودند " که در مورد آثار و خوانندگان آثار مورد نظرش در سازمان بکار می برد تشکر نمود . زیرا با انواع و اقسام افتراات و دروغهای نا جوانمردانه ای که در سراسر بیانیه به چشم می خورد ( و در آینده خواهیم دید ) می توانست اینجا هم مدعی شود که اصلا " آثار مربوطه " غیر قابل دسترس " ( و نه دور از دسترس ) بوده و کسی هم اصلا " آنها را نخوانده بود ( به جای بسیار کم خوانده بودند ) .

ثانیا - در مورد مطالعات و آثار مورد نظر ایشان باید گفت: گر چه هر انتقادی در مورد مفاد برنامه<sup>۱</sup> تعلیماتی سازمان ( چه برنامه<sup>۲</sup> عمومی و چه برنامه<sup>۳</sup> های گروههای تخصصی ) از پیش برای ما رد شده و غلط نیست ، ولی در مواردی که شما نوشته‌اید متأسفانه حسب المعمول نظرتان صحیح نیست و بدبختانه در اینجا هم چنانکه گویی سازمان = من، ابراز نظر کرده‌اید . زیرا تقریباً " کلیه<sup>۴</sup> آثار مهم مارکس ، انگلس ، لنین و همچنین استالین که به فارسی یافت می‌شد در برنامه<sup>۵</sup> سازمان ( چه دوره - های سه گانه عمومی و چه دوره<sup>۶</sup> های تخصصی ) قرار داشت و حتی المقدور نیز با بحث و بررسی اخص در مورد شرایط ایران مطالعه می‌شد .

حال اگر شما در عرض مدت کوتاه عضویتتان به آنها نرسیدید و نتوانستید حتی دوره دوم مطالعات عمومی را به پایان برسانید ، یا به دلیل مسائل و برنامه<sup>۷</sup> خاصتان ( که بایستی مطالعات شما بر حسب آنها تنظیم می‌شد ) دور از دسترستان قرار داشته ، گناه سازمان و مسئولانتان نیست ، بخصوص که تجربه نشان می‌دهد که همان مقدار مطالعه<sup>۸</sup> یک جانبه<sup>۹</sup> تئوریک شما در قبل از شهریور ۵۰ نیز برایتان زیاد بوده و بایستی به حل برخی مسائل دیگر در مورد شما بیشتر اولویت و اهمیت داده می‌شد .

در مورد کتاب مورد علاقه<sup>۱۰</sup> شما یعنی تاریخ معاصر ( ۱ ) نیز باید گفت چند سال قبل از عضویت شما در سطوح مناسب سازمانی مورد مطالعه قرار گرفته بود و اگر مطالعاتی واجب - تر از آن تشخیص داده شده ، باز هم گناه نه از ما ، بلکه از شرایط ویژه<sup>۱۱</sup> ایران است که متأسفانه چه آن روز و چه امروز با شرایط آستانه انقلاب سوسیالیستی اکتبر قابل قیاس و شبیه سازی و الگو برداری نیست .

ثالثاً - باید بپذیرید که اشتیاق امروزی شما به بحثهای تئوریک فلسفی دوران پیدایش تفکر مارکسیستی ( که ضمناً آمیخته به جزمیت ویژه<sup>۱۲</sup> ماتریالیستی آن ایام بوده و به همین دلیل فکر می‌کنیم جنبه<sup>۱۳</sup> ماتریالیستی آن در درجه اول مورد عنایت طبع شما واقع شده باشد ) در اروپای صنعتی ، طبعاً نمی‌تواند برای یک سازمان انقلابی مسلمان در ایران خیلی برانگیزنده و دارای اولویت مخصوص باشد . زیرا اگر اجازه دهید ! یک

( ۱ ) - این کتاب گویا به تازگی توسط رفقای<sup>۱۴</sup> اپورتونیست خوانده شده و سخت به

دهانشان مزه کرده است .



سازمان به قول خودتان دارای ایدئولوژی اساساً " ایده‌آلیستی " اولویت‌های مبرم‌تر دیگری نیز دارد .

مثلاً " مطالعه کتاب پروفیسور اوپارین که حاوی آخرین تحقیقات علمی نیز هست و شما آنرا بعد از کودتای اپورتونیستی تان همراه با برخی آثار فلسفی مائوتسه تنگ از برنامه مطالعاتی حذف کرده‌اید . . . برای برنامه ما می‌تواند لازم تر باشد . در مورد انواع سوسیالیسم های غیر علمی که امروز هر دانشجوی معمولی علوم اجتماعی نیز می‌تواند در آن خبره باشد، کافی است به سوسیالیسم اپورتونیستی خود شما ( که در نهایت چیزی جز خدمتگزار بی جیره و مواجب امپریالیسم نیست ) اشاره کنیم تا روشن گردد که در تشخیص این گونه سوسیالیسم های قلابی نه کمبود داشته‌ایم و نه به خطا رفته‌ایم؛ مطلبی که مطمئناً تا سال های سال درک آن برای شما و دست آموزانتان ولو که کتب مربوطه را از حفظ هم باشید مطمئناً همچنان نا مفهوم خواهد ماند .

رابعا " - یک ضرب المثل قدیمی می‌گوید : " اول برادریت را ثابت کن وبعد ادعای ارث نما " ، بهتر نبود که شما هم اول " نزدیکی های بیشتر شرایط سیاسی - اقتصادی اجتماعی " ( و لابد با رابطه‌ای که شما میان اقتصاد و فرهنگ قائل هستید ، نزدیکی شرایط فرهنگی را هم باید اضافه کنیم ) فعلی ایران با شرایط آن روز روسیه " ( یعنی دوران انقلاب سوسیالیستی اکتبر ) را ثابت نموده و آنگاه مطالعات مورد تقاضای تان را " که بسیار مفیدتر و ضروری تر از نوع مطالعاتی که در برنامه قرار داشت ، بوده . . . " مدعی می‌شدید ؟

اگر به زعم شما تضاد اصلی امروز جامعه ما میان کار و سرمایه است ، اگر همانطور که در مقدمه بیانیه ( البته با استدلالاتی سر تا پا متناقض و بسیار سخیف که در آینده به آنها خواهیم رسید ) نوشته‌اید " پرولتاریا به نیروی تعیین کننده اصلی تولیدی و اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است ( ۱ ) " ( آنهم اتفاقاً " در اوائل تابستان ۵۲ که تاریخ نفوذ اپورتونیسم در سازمان ماست ! ) و اگر دیگر محلی برای خرده بورژوازی و به قول خودتان ایدئولوژیهای بنیابینی نظیر ایدئولوژی مجاهدین در این تاریخ نیست ، ( و بایستی سازمان آنها را از دستشان قاپید ) و اگر . . . گناه کسانی که این تزه‌های اپورتونیستی را

( ۱ ) - قسمت مربوط به وضعیت عمومی طبقه کارگر - مقدمه بیانیه .

قبول ندارند و انقلاب سوسیالیستی اکتبر و علی الخصوص لنین تازه از راه رسیده‌اش را کمی برای ایران زود رس می‌دانند ، چیست ؟ ( و آیا آنها باید برای مبارزات ، خط‌مشی ، تشکیلات و حتی برنامه مطالعاتی خود از شما جواز کسب بگیرند ؟ حقیقتاً " که بعضی‌ها چرخیدن کره زمین را هم بدون اجازه خودشان خوش ندارند . وانگهی اکنون که شما به عنوان یک مارکسیست دست به نقادی برنامه مطالعاتی سازمان مجاهدین زده‌اید و از کمبود آثار تئوریک - ایدئولوژیک مارکسیستی ( متعلق به دوران اول مارکسیسم ) در آن گلّه دارید ( و ما هم قول می‌دهیم که هر انتقاد و اردی را که با اولویت‌های ما مطابقت داشته و سیستم خاص تربیت ایدئولوژیکی ما را که مبتنی بر حداکثر آگاهی از نظریات تمام مکاتب دیگر ( و بخصوص مارکسیسم ) است تکمیل کند ، از شما بپذیریم ) آیا اجازه می‌دهید که از شما و سایر گروه‌های مارکسیست بپرسیم که چه مقدار مطالعات جدی تئوریک - ایدئو - لوژیک اسلامی یا تاریخ اسلام و ... امثالهم را در برنامه تعلیماتی تان گنجانده‌اید ؟ متأسفانه نمونه‌های عینی که در این مورد از شما در دست داریم ، جمع‌آوری مدارک ایدئولوژیک اسلامی مجاهدین به انواع حیل‌ها و دروغ‌ها از دست دوستداران و اعضا سازمان مجاهدین و سوزاندن و از بین بردن آنها بوده است تا مبدا به قول خودتان " ایده‌آلیسم " خواننده ، " پیچیده‌تر شود !

عجبا که مدارک ایدئولوژیکی دیگران را به شیوه ارتجاعی ترین فرقه‌های تاریخ بشر می‌سوزانند و بعد از دیگران گلّه می‌کنند که چرا در دوران کوتاه عضویتشان در سازمان ، فلان کتاب را در دسترس نزدیک ایشان ( که هنوز به مدار مطالعه آن نرسیده بوده‌اند ) قرار نداده‌اند . گویی که به یک کتابخانه عمومی آمده‌اند و نه یک سازمان انقلابی بنا بر برنامه مطالعاتی معین . جزوات سازمانی را می‌سوزانند که باسخت نظری کامل و انشراح صدر توحیدی ، تمام مدارک و نظریات همه مکاتب ( و به ویژه مکتب مورد ادعای کنونی ایشان ) را که می‌توانست فراهم کند ، به سهولت در اختیار می‌گذاشت ، سازمانی که علی‌رغم تمام نا مردمی‌هایی که در تاریخ معاصر این کشور از به اصطلاح مارکسیست‌ها دیده شده ، به خاطر عدم تفرقه نیروها پیوسته از جنبه‌های انقلابی و برحق مارکسیسم برای افراد و اقشار بی اطلاع مردم پرده برداشته تا فریب تبلیغات دشمن را نخورند . آیا به یاد دارید که قبل از مجاهدین، توده مسلمان این کشور و بسیاری از رهبران آنها به شما و مکتبتان چگونه می‌نگریستند ؟

آیا مدارک ایدئولوژیکی مجاهدین ضد مارکسیست و ضد مارکسیسم پرورش می داد یا این نحوه عمل شما ؟

آفرین بر این بلند نظری و روحیه دموکراتیک و اعتماد به نفس ایدئولوژیک که از مشتی کاغذ نیز در هراسید ! چه می توان کرد بخشی از مدارک ما را ساواک می سوزاند و بخشی را هم شما . ولی دلتان را خوش کنید که لابد شما از موضع چپ ! ! سوزانده اید .  
 کما اینکه مجیدهای ما را هم لابد از سمت چپ هدف قرار داده و سپس سوزانده اید .  
 با توضیحاتی که فوقاً گذشت معلوم می شود که انگیزه اصلی از نیش زدن به سازمان در مورد الجزائر یا فلسطین نه یک انتقاد سازنده بلکه دقیقاً " یک الگو سازی جدید است که اساساً " نیز هدف های فرصت طلبانه ضد مذهبی دارد .

مجید در جوابیه اش به پرچم در مورد اتهام الگو سازی نوشته بود :

" اولاً " ما بهیچوجه الگو سازی نمی کردیم و نمونه آنهم آموزشها و تحلیلهای سازمانی است که عمدتاً " از شرائط ایران و عینیات اجتماعی ایران نشأت گرفته است .  
 ثانیاً " از آن جا که سازمان قبل از شهریور ۵۰ سازمانی است که عمده اعضای آن را عناصر روشنفکر تشکیل می دهند و هنوز با توده های مردم پیوند و ارتباط برقرار نکرده است ، طبیعتاً " دارای عناصر ذهنی می باشد که بعد از ورود به مرحله عمل سیاسی - نظامی و ارتباط با توده ها ، اینها نیز عینی می شوند . و یا به دلیل وضعیت خاص سازمان که قبل ۵۰ وجود داشته ما مجبور بودیم از دستاوردهای سایر انقلابات استفاده کنیم ولی هیچ وقت این به معنی الگو سازی و کپی برداری نبوده است .

اما همین جا بگوئیم که " پرچمدار " ما بهیچوجه خواستار نفی الگو سازی نیست .

بلکه خواستار تغییر الگوها از فتح و الجزائر به روسیه شوروی است ، آنهم روسیه ۱۹۱۷ .  
 دلیل این مطلب اینکه سعی می شود تمام تحولات جامعه ما با تحولات روسیه ۱۹۱۷ مقایسه شود . چه تحولات زیر بنائی ( مانند افزوده شدن چند ملیون کارگر در سال ۵۲ و ۰۰۰ )  
 و چه در نتیجه آن تحولات رو بنائی ( مبارزات درون حزبی لنین و مقایسه آن با مبارزه ایدئولوژیکی که پرچمدار براه انداخته و ... ) ( ۱ )

مارک " سوسیال امپریالیسم " مظهر یک الگو سازی ابلهانه دیگر چپ نمایان ما به



چنین شیوه‌هایی به موضع عکس‌العملی خود بخودی نیفتاد و حساب عملکردهای اپور-تونیستی را با خود مارکسیسم نیامیخت .

گرچه فرصت طلبان برای توجیه حقانیت خود ، افتادن مجید و سایر برادرانش را به مواضع راستگرایانه و ارتجاعی از ضدیت با مارکسیسم و مارکسیستها تا سازش با رژیم ، بسیار دوست می‌داشتند و او را در یک مرحله به عنوان دشمن اصلی تکامل سازمان ( که گویا تکاملی مارکسیستی است ) می‌کوبیدند ، لیکن او هرگز در دفاع از اصالت و حقانیت سنگر جهاد توحیدی‌اش ، درجاده مطلوب آنسها قرار نگرفت ، بنابراین علینرغم اینکه او را با مارک دکماتیست مذهبی می‌کوبیدند ، در جوابیه پرچم ضمن تاکید بر حقانیت مطلق ایدئولوژی خود نوشت :

" شما نقایص و اشتباهات ما را به ایدئولوژی مان ربط می‌دهید ولی ما هیچوقت انحرافات شما را با مارکسیسم یکی نمی‌گیریم " .

مجید در ردیف همهء مجاهدان دیگر خلق ایران و آرمان اسلام ، محدودیتها و نقایص ایدئولوژیکی ماتریالیستی خود مکتب را با آن چه فرصت طلبان به نام آن و در زیر چتر آن انجام می‌دادند یکی نگرفت . زیرا اپورتونیسم یک بیماری شناخته شدهء مرض شناسی مارکسیستی است که آسیب شناسان اصلی آن بارها با آن قاطعانه برخورد کرده‌اند . از این رو هیچ مجاهد واقعی مجاز نخواهد بود که هم‌شان فرصت طلبان ، نقایص و کمبودهای ذاتی هر مکتب را با نقایص و انحرافات پیروان آن در هم آمیزد ، از تشخیص آنها سر باز زند و چون اپورتونیستهای چپ نما به سب و لعن و ضدیت با تمامی مکتب و رهبران آن بپردازد . زیرا ما باز هم به حکم حق طلبی قرآنی خود بر آن نیستیم که با کوبیدن در بست رهبران و مسئولان یک جریان که در نقش سبیلهای آن هستند ، تمامی جریان را بدون تمیز عناصر حق آن از باطل ، نفی و سرکوب کنیم . زیرا به حکم جهان بینی توحیدی که نه " ذره‌ای خیر " و نه " ذره‌ای شر " در محاسبات آن گم نمی‌شود ، پایمال کردن کوچکترین حقی را از هیچ کس و از هیچ مکتب سرانجام جز به زبان پایمال کننده نمی‌دانیم . اگر جز این بود همانا هستی، حسابی و سمعی و حقانیتی نمی‌داشت و حق و حقیقت سخت مجاز می‌نمود . کما این که به اعتقاد ما بهر درجه‌ای که فرصت طلبان حقیقت اسلام و حقوق مجاهدین را نادیده گرفته باشند نخست به " نفس خود ستم روا داشته‌اند " و تاوان آن را به سختی حتی در همین جهان و در برابر همین خلق پس خواهند داد .

پس به خاطر جنبه های انقلابی ضد استثمار مارکسیسم روش ما ضد اپورتونیسیم است ، نه ضد مارکسیسم . و لذا نخواهیم گذاشت تا فرصت طلبان چپ نما با کشانیدن ما به موضع ضدیت با مارکسیسم در کلیتش ، از موضع گیری ما در قبال عناصر حق ضد استثمار آن که مبین تمایلات ارتجاعی در خودمان خواهد بود ، دلشاد گردند و ایدئولوژی ما را در برابر جهانیان نا سالم و ارتجاعی جلوه داده و با رواج آن که داروی نهائی تمام آلام بشری است مخالفت کنند .

مجاهدان الجزائر نیز به خاطر همین ترقی خواهی ها در ایام انقلابشان اعلام کرده بودند که روش آنها " ضد بلاهت و نه ضد مارکسیسم " می باشد . آنها در برابر محکوم نمودن ترور انقلابی از جانب حزب کمونیست تجدید نظر طلب و فرصت طلب الجزائر که رمز میان ترور انقلابی را از تروریسم کور خرده بورژواژی تشخیص نمی داد و در این باره به نقل قولهای بلا مورد لنین استناد می نمود صریحا " اعلام کردند : سطحی نگری منتسب به لنین را تکذیب می کنند ، نه اصول و عملکردهای انقلابی لنین را که از این برداشتهای صوری دکماتیک بدور است .

حال اگر تائید حق طلبی انقلاب الجزائر در این موارد باز هم به اعتقاد فرصت طلبان ، الگو سازی است ، ما و مجید هایمان پیوسته به این گونه حق طلبی های توحیدی افتخار می کنیم و در همین باره تا آن جا که سخن از دادگری و حقیقت جوئی و تکامل و تعالی اجتماعی بشری است ، به انقلاب فلسطین و به همه انقلابات خلقهای زیر سلطه جهان درود می فرستیم .

ح : تبلیغ عمل گرائی به خاطر پائین آوردن  
نقش مکتب وایدئولوژی ، در جهت سست کردن  
پایه‌های عقیدتی افراد بی اطلاع ؛

در این تردید نیست که " عمل " ، معیار نهائی جمیع شناختها و قطعی‌ترین وسیله تشخیص صحت و سقم آنهاست . همچنانکه همه علوم در جریان عمل حاصل شده‌اند ، در نهایت نیز ، بار دیگر به عمل باز می‌گردند و در خدمت آن قرار می‌گیرند ، بنحوی که ارزش هر شناخت و علمی ، نهایتاً " در کار آئی عملی آن خلاصه می‌گردد و از روی نتایج عملی‌اش ارزیابی می‌شود . در همین مورد است که علی (ع) می‌گوید :

" العلم یهتف بالعمل ، فان اجابه والا ارتحل عنه " ( ۱ ) .

" علم عمل را فرا می‌خواند ، پس اگر اجابت نمود ( که غنی می‌شود ) والا " آنرا ترک می‌گوید ( و تهی از نتیجه ) می‌گردد " . اما همین " عمل " اگر در یک چار چوب " نظری " ، طبقه بندی ، منسجم و مدون نگردد و به سطح یک تئوری و تبیین فرا گیر ارتقاء نیابد ، هیچ فایده فرا گیر و عام یا جهان شمول نخواهد داشت . چه در این صورت ، ما با توده‌ای از دریافت های بی پیوند حسی و غریزی که صرفاً " دارای کاربردهای خاص و کوتاه بینانه اند مواجه خواهیم بود .

بنابراین پراتیک هر چه غنی‌تر و گسترده‌تر باشد ، تنها در اوجگیری عقلانی - نظری خود می‌تواند افقهای بلند را نظاره کرده و با رفع مشکلات عملی موجود ، راههای جدیدی برای پیشرفت بگشاید . والا همانقدر که شناختهای اسکولاستیکی غیر متکی به تجربه و عمل ، بی بنیاد و پوشالی اند ، تجارب و عمل های نامدون نیز ناقص ، یک جانبه و عاری از سمت و مضموند ، اینجاست که مرز میان بهای واقعی تجربه و عمل با عمل زدگی امپریستی که نمی‌تواند خدمتگزار واقعی علم محسوب شود ، مشخص می‌گردد ، این مطلب در قلمرو فعالیت و مبارزه اجتماعی نیز مصادیق خاص خود را دارد .

بصورت‌های مهارت‌های علمی و " تخصص " های حرفه‌ای ، چنانچه در کادر " روابط " متکامل

اجتماعی قرار نگیرند ، برغم پیروزیهایی که در یک مقطع در جریان رشد تولید مادی نصیب انسان می‌سازند ، سمت متعالی نداشته و حتی در نهایت از افزایش مادی نیز ممانعت می‌کنند . (۱)

مبارزات اجتماعی نیز اگر در کادر یک مکتب و ایدئولوژی که ناظر بر تبیین ( حتی - المقدور ) واقع گرایانه‌ای از کل هستی و جامعه و انسان . . . است ، صورت نگیرند ، کار-آبی و برد چندانی نداشته و در دوران ما اغلب درحد پیشرفتهای مبارزات ناسیونالیستی متوقف می‌مانند و به دستاوردهایی بیش از آن نایل نمی‌شوند . همین جاست که مرز میان یک مبارزه مکتبی و بر طبق جهان بینی خاص ، با مبارزات غیر مکتبی مشخص می‌شود ، بی‌تردید هر مبارزه ترقی خواهانه و هر عمل مبارزاتی شایسته [ که بدون آن ( یعنی بدون عمل صالح ) غنی ترین تئوری ها و مرامهای اجتماعی نیز بی بنیاد و خالی از اعتبارند ] در خور بسی احترام و قدر شناسی است ، لیکن یک نهضت انقلابی ، در تمامیت و استمرار تاریخی خود ، تنها به اتکاء یک مرام و ایدئولوژی انقلابی تحقق می - پذیرد . زیرا حل انبوه تضادها و مشکلات یک جریان " تاریخا " انقلابی تنها در پرتو اصول یک ایدئولوژی " واقعا " انقلابی امکان پذیر است . در غیر این صورت ولو که ما بتوانیم بدون اتکاء به چنین مکتبی در یک یا چند گام مبارزاتی و انجام چند عمل صالح و شایسته موفق باشیم ، بسیار بعید و بلکه محال است که در قدم های پیچیده تر بعدی نیز که تضادهای متعددی در برابرمان قرار می‌گیرد ، قرین توفیق گردیم .

بنابراین مضافاً " بر نفس یک " عمل " یا یک سلسله عملیات ، مضمون یا سمت و جهت ایدئولوژیکی آنها نیز پیوسته باید مد نظر باشد ، به عبارت دیگر اگر بخواهیم همه جانبه نگاه کنیم ، نفس مشابهت در نمودهای مبارزاتی و عملی یک مقطع ، نباید باعث نادیده گرفتن ماهیت طولانی مدت ایدئولوژیکی آنها و یا مضامین و نیاتی که آنها در پشت خود نهفته دارند ، بشود . به همین دلیل است که سازمان ها و احزاب دارای ایدئو-لوزی مشخص ، ولو اینکه حتی در یک مرحله استراتژیک ( مثلاً " دوران مبارزه ضدامپریا-لیستی ) تمام عملیاتشان هم مورد پذیرش عناصر یا جریاناتی که ایدئولوژی آنها را تماماً "

(۱) - رشد اقشار بوروکرات - تکنوکرات که معمولاً " اصول و ایدئولوژی رأفدای پیشرفت-

های اقتصادی صرف می‌کنند ، از عوارض همین نحوه برخورد است .



قبول ندارند باشد ، باز هم نمی‌توانند آن عناصر را به عضویت تمام عیار خود بپذیرند ، زیرا وحدت سازمانی مقدما " مستلزم وحدت ایدئولوژیک است . (۱) همچنین می‌دانیم که داشتن یک مکتب و ایدئولوژی پویا و سازنده ، بطور اجتماعی هرگز برای طبقات واپسگرا و اقشار ارتجاعی مقدور نیست و چنین چیزی تنها برای نیرو- های رو به رشد میسر است .

اکنون با توجه به تمام توضیحات بالا می‌توان به درستی فهمید که قرآن با همهء تاکیداتش بر حقانیت و معیار بودن " سعی و عمل " چرا " عمل صالح " را درکادر " ایمان " مطمح نظر قرار می‌دهد . (۲) چنین است که در فرهنگ قرآن ، عمل صالح در حیطه و ذر خدمت بالا بردن و رفعت بخشیدن به سخنان و تبیینات پاکیزه‌ای که به جانب خدا اوج می‌گیرند ، واقع می‌شود . " ایسه یصعد الگلم الطیب والعمل الصالح یرفعه ... " ( آیه ۱۰ سوره فاطر ) " کلمه طیب به جانب خدا اوج می‌گیرد و عمل صالح ( متناسب با هر دوران ) بالا می‌بردش " .

با الهام از آموزشهای قرآن و با اتکاء به تمام تجارب مبارزاتی پیشین بود که سازمان ما از آغاز یک کار مکتبی بر طبق اصول انقلابی ایدئولوژی اسلام را وجهه همت خود قرار داد و در تدوین تئوریک آن به سختی تلاش کرد . باین ترتیب مساله ایدئولوژی و مبارزه مکتبی بعنوان اولین آموزش سازمانی ما از همان نخستین روز درس، پیوسته مورد تاکید قرار می- گرفت و بالاترین در صد انرژی سازمان را نیز بخود اختصاص می‌داد . تاکیداتی که هیچ- گاه تباینی با احترام و تجلیل عمیق از نفس هر گونه عمل ترقی خواهانه و مبارزه آزادی - بخش نداشت ، چرا که خود تمامی آنها را شامل می‌شد .

(۱) - بدیهی است که نداشتن وحدت ایدئولوژیک مابین با برخورداری از حداکثر هماهنگی یا وحدت جبهه‌ای نیست . مشروط به اینکه لااقل در عملکردها و خط مشی سیاسی ، هماهنگی و وحدت وجود داشته باشد .

(۲) - بعنوان نمونه : " لیس للانسان الا ما سعی " . " انی لا اضع عمل عامل منکم من ذکر او انشی بعضکم من بعض ... " ( آخر سوره آل عمران )

لیکن به دنبال ضربه<sup>۶</sup> شهریور ۵۰ ، جو خود بخودی عمل گرایانه‌ای ایجاد شد که اکنون در جریان سلطه<sup>۶</sup> اپورتونیسیم بر سازمان با فرصت طلبی تمام مورد بهره برداری قرار می‌گرفت . اپورتونیستهای چپ نما در نخستین مراحل کار خود با تأکید بر اصلت مبارزه و عمل ؛ منتها اصلتی که به دلیل نا دیده گرفتن یا کم بها دادن به چهار چوب ایدئولوژیکی عمل بوی نوعی پراگماتیسم ( ۱ ) مبارزاتی از آن استشمام می‌شد ، عامل ایدئولوژیکی و مکتب را در ذهن افراد ساده و بی اطلاع تضعیف می‌کردند . این تضعیف در مراحل بعدی ، تخریب بنای عقیدتی افراد را امکان پذیر می‌ساخت .

مثلاً" ( ج ) یکی از مسئولین جریان اپورتونیسستی مدعی بود که :

" مسائل ایدئولوژیکی دیگر پراتیک خود را برای من از دست داده است . باین معنی که خواه نماز بخوانم یا نخوانم ، هر وقت سر قرار بروم خودم را چک خواهم کرد و یاهشیار خواهم بود و . . . پس در این صورت ایدئولوژی چه تاءثیری در حرکت من دارد ؟ . . . "

که گویی پراتیک و عملکرد ایدئولوژی برای ایشان فقط در چک کردن قرار هایشان می‌بایست نمود می‌داشت ! پس دیگر نیایستی جای تعجب باشد اگر ( ح . س ) فرد زیر مسئولیت چنین مسئولی نیز پس از کنار گذاشتن نمازش مدعی شود که :

" بجای نماز ، روزی سه وعده ورزش می‌کنم ! ! "

چنین است شیوه‌های برخورد عامیانه بسیار مضحکی که بر حسب آن امپریالیستهابه اتکاء تکنولوژی پیشرفته شان با دست خیلی پرتی می‌توانند ضرورت هر گونه مکتب و طرز تفکر انقلابی را منکر شوند .

همچنین به ( ص ) چنین تلقین شده بود که : " وقتی برای ما مبارزه اصل است ، و وقتی می‌توانیم این اصول مبارزاتی را از کتب علمی و مارکسیستی استخراج کنیم ، دیگر چه نیازی به قرآن خواندن داریم ؟ "

البته این درست است که مبارزه و عمل ؛ پیوسته برای اسلام اصیل و مجاهدین ، به مثابه یک اصل اجتناب ناپذیر بوده و می‌باشد ، لیکن می‌توان باین اصل هم از بالا و از ورای یک اوج ایدئولوژیکی نگریست ( و اصولاً " هم باید همین کار را کرد ) و هم از

( ۱ ) - به معنی نداشتن اصول ایدئولوژیکی واقع گرایانه و از پیش مشخص و تبعیت از هر چه که در " عمل " سودمند باشد ،

پائین و با نادیده گرفتن حیطة و چهار چوب اعتقادى ملازم با آن . يعنى همين شقى كه بر خلاف سازمان و آموزشهاى قبلى آن ، اپورتونيستها در مراحل اول كار خود ، در موارد لازم به تناسب نياز فرصت طلبانه شان ، مورد تبليغ قرار مى دادند ، آنها در مراحل نخست بر اين بودند كه چون ما ( مجاهدین ) با ماركسيستها خواستهاى ضد امپرياليستى و ضد استثماری مشترك داریم و چه بسا كه در تمامی يا بخشی از عملیات این مقاطع مشتركیم ، پس ديگر چه تفاوتی میانمان هست ؟ باین ترتیب اصول عقیدتی خاص ما كسـه " طبعاً " در كل و جزء مقاطع ، آثار و كار كرد خاص خود را نیز دارند ( ۱ ) " عجالتا " به صحنه موخر ذهن رانده می شد تا بعداً " به کلی از ذهن خارج گردند . حال آنكه واقعیت امر این است كه اشتراك در برخی يا تمام نمودهای عملی يك مقطع ، دليل اشتراك در ماهیت ایدئولوژیکی كه سرانجام ( چه در حال و چه در آینده ) عملكردهای متفاوت خود را به دنبال می آورد نیست . والا ماركسيستها نیز در دوران مبارزات ضد امپرياليستى ، سازمانهای خاص خود را با هویت ایدئولوژیکی خاصشان ترتیب نمی دادند و در سازمانهای ضد امپرياليست خرده بورژوايی ادغام می شدند . كما اينكه سرد مداران جریان اپور-تونىستى به زودى علیرغم این عملگرایی ها ، خود نیز بطور متناقض تصريح می کردند كه :

" . . . تمام کسانی كه به نوعی شعور ، اندیشه ، روح ، اراده و . . . طبيعتاً " بخدا مقدم بر وجود ماده اعتقاد داشته باشند ایده آلیست هستند . . . " ( ۲ ) و آن - گاه تمام کسانی كه به خدا معتقدند ، صرف نظر از هيچ تمایز اساسی بزمع ایشان ایده آلیست نامیده شده و در برابر ماترياليستها قرار می گیرند . سپس :

" این دو فلسفه متضاد ، دو جهان بینی متضاد را منعكس می سازند كه آثار و نشانه های خود را در تمام شیوه های تفكر ، در اعتقادات سياسی - اجتماعى و . . . نشان می دهند . . . " ( ۳ )

درباره این موضع گیری های متناقض ( كه در صفحات بعدی نیز با موارد آن بیشتر آشنا خواهیم شد ) از این پیش تر نیز دیدیم كه جریان اپورتونيستى چگونه در گام های

( ۱ ) - مراجعه کنید به سؤالات آموزشی ، سؤال فرق نفی / ستثمار و نفی / ستثمار ماركسيستها .

( ۲ ) - صفحه ۱۱۶ .

( ۳ ) - صفحه ۱۱۶ بیانیه .

بعدی پیشرفت خود هر عیب و ایراد داشته و نا داشته فردی و سازمانی را مستقیماً " به پایه‌های فلسفی ایدئولوژی سازمان تحویل می‌نمود . و البته اینها " تماماً " در مواردی است که قبلاً " به انحاء مختلف ( منجمله با سوء استفاده از عمل گرای ) بنیان اعتقادات قبلی افراد ( بخصوص افراد مبتدی و بی اطلاع ) تضعیف شده باشد .

جالب این است که طیف سوء استفاده از اصالت عمل و عمل گرای در مواردی آنقدر گسترده می‌شد که به هنگام عجز از پاسخ دادن به اشکالات فلسفی ( البته همان فلسفه‌ایکه در صدد حقه کردن آن به جای اصول اعتقادی قبلی سازمان بودند ) نیز به چنین دستاویزهایی توسل جسته و با تاکید بر عمل و مبارزه ، مثلاً " می‌گفتند " ما که روشنفکر نیستیم که بحث فلسفی کنیم ، ما در عمل به مارکسیسم - لنینیسم رسیده‌ایم " . این عین جمله‌ایست که " وحید " به یکی از برادران ما به نام ( ش ) گفته است .

### ط - قطع آموزشهای ایدئولوژیک سازمان و جمع کردن و از بین بردن مدارک آن ؛

از آغاز تا ۴۴ سیم سازمان در سال ۴۴ ، آموزش ایدئولوژی پیوسته در صدر برنامه‌های تعلیماتی قرار داشت و از اولویت خدشه ناپذیری برخوردار بود . دلیل این مطلب علاوه بر نقش انگیزنده این آموزشها ، " پیچیدگی " سیستم ایدئولوژیکی خاص ما بود که به مثابه یک خصوصیت ویژه ، نظام اعتقادی اسلام واقعی را از سایر مکاتب ممتاز می‌کند . (۱) اگر چه در بحث حاضر ، فرصتی برای تشریح این مطلب نیست ، ولی خاطر نشان می‌کنیم که در فرهنگ جامع قرآن ، هیچ جایی برای برخورد های قالبی و ساده سازانه ( ماتریالیستی یا ایده‌آلیستی ) رایج وجود ندارد .

(۱) - این مطلب به تفصیل در مقاله رهنمودهایی درباره کار ایدئولوژی تشریح شده است .

بنابراین احاطه بر فرهنگ ایدئولوژیکی اسلام ، طبعاً " مستلزم آموزشهای عمیق تر و گسترده تر و لذا زمان زیادتری است . چرا که در این مکتب ، نه در مواجهه با کل هستی و مساله وجود ، و نه در قضایای اجتماعی و انسانی ، هرگز به برخوردهای یک بعدی رایج در تاریخ فلسفه ( از قبیل آنچه ماده گرایانه یا ایده گرایانه نامیده می شود ) بسنده نمی - گردد . از این رو احراز یک موضع ایدئولوژیکی دقیقاً " رئالیستی توحیدی و کاربرد عملی آن در تمام پهنه های وجودی ، انسانی و اجتماعی برای اعضای سازمان ما مستلزم آموزش دراز مدتی بود که هر گونه وقفه و رکودی می توانست آنرا اخدشه دار و آسیب پذیر گرداند بخصوص که در بدو تا سه سال سازمان ، ما در این مسیر از میراث فوق العاده ناچیزی ( البته در تاریخ معاصر ) برخوردار بودیم و یا در بسیاری موارد ( اجتماعی و سیاسی ) اصولاً " میراث چندان کار آمدی نداشتیم و لذا بایستی با توجه به عواملی نظیر تشتت و تفرقه آراء علمی و ایدئولوژیک منتسب به اسلام ( در دوران معاصر ) اساساً " آموزشهای مربوطه را از سازمان و توسط شخص مسئول دریافت کنیم . و شاید به همین دلایل بود که در نخستین مقاله سازمانی ( مقاله مبارزه چیست سال ۱۳۴۴ ) تدوین یک فرهنگ انقلابی به مثابه یک مجموعه غنی ایدئولوژیکی اسلامی در صدر الزامات بلند مدت ما قرار گرفته بود .

اما چنانکه قبلاً اشاره کردیم ، ضربه دردناک شهریور ۵۰ و نیز آثار عمل گرایانه آن ، یک رکود موضعی نسبی را در این روند باعث شد که از آن پس به دنبال سلطه اپور - تونیسیم بر سازمان به وقفه ای مطلق و البته تحمیلی ( در تمام سطوح زیر نفوذ اپورتونیسیم ) تبدیل شد ، چرا که بدون قطع آموزشهای ایدئولوژیک سازمان و حتی بدون جمع آوری و نابود کردن مدارک مربوطه ( هر چند که تکمیل نا شده و نا تمام تلقی شوند ) امکانی برای پیشرفت اپورتونیسیم وجود نداشت ، حتی تلاش می شد که نشریات قبلی سازمان نظیر " امام حسین (ع) " ، " دفاعیات " و شناخت " ، از دست مردم و دستداران سازمان نیز جمع آوری شود . مثلاً " به اعضاء و سمپاتها گفته می شد که ؛ " سازمان هر چه دفاعیات و ... داشته پخش کرده و خودش یک نسخه لازم دارد ؛ لذا هر کجا نسخه ای پیدا می - کنید" بهر ترتیب که شده برای سازمان بیاورید . . . "

از مهمترین جزوات ایدئولوژیکی سازمان تنها همان یک چاپ اول ( قبل از شهادت رضا ) صورت گرفته بود و علیرغم تمام نیازهای مبرم چه در داخل و چه در خارج از تشکیلات ؛ به چاپ دیگری اقدام نشد ،

ضدیت سرد مداران جریان اپورتونیستی با تمام نشریاتی که مطابق الگوی مورد نظر آنها نبوده ، حتی تجارب انقلابی سایر خلق ها را نیز در بر می گرفت . از جمله کتاب " چهره های درخشان انقلاب الجزائر " که توسط سازمان تجدید چاپ و آماده پخش و حتی قرار بود " رضا رضائی " بر آن مقدمه ای بنویسد ، هیچوقت منتشر نگردید . حال اینکه جزوات مزبور صحافی هم شده بود . وقتی شهید " حسن ابراری " از مسئولش علت عدم انتشار را می پرسد پاسخ می شنود که ؛ " کتاب وابسته به خرده بورژوازی بود " ( ! ) در این ایام بسیاری از اعضاء سازمان علیرغم اینکه مدت ها از شروع آموزش شان گذشته بود ، نه " شناخت " نه " راه انبیاء " نه " امام حسین " و نه حتی " دفاعیات برادران شهید " شان را نخوانده بودند و گاه حتی از وجود برخی جزوات نیز بی اطلاع گذاشته می شدند . بعنوان نمونه از " محسن خاموشی " نام می بریم و یا مجاهد شهید " ساسان صمیمی " که قبل از دستگیری در تماسی با یکی از برادران مجاهدش تصریح نمود که هیچگونه مطالعه ای از مدارک ایدئولوژیکی سازمان ( که حتی در گذشته به سمپاتها نیز داده می شد ) نداشته است . ( ۱ )

و این در حالی بود که او تا مرحله عضویت در تیم عملیاتی نیز رسیده بود .

دو عدد از جزوات قبلی سازمان که به دست افراد سازمان رسیده بود و تعداد زیادی مایل به مطالعه آن بودند نیز جمع آوری شده و به بهانه های مختلف از دادن آنها خود داری می کردند .

دلیل اصلی که بارها تکرار می شد به همه حال این بود : " نباید بگذاریم ایده آلیسم پیچیده شود ، چون مبارزه با آن مشکل می شود . "

بی مناسبت نیست در ارتباط با همین گونه بر خوردها وضعیتی را که عینا " در یکی

( ۱ ) - البته " ساسان " شهید تا آخرین روز زندگی نیز بر عقاید توحیدی پایداری نمود . در آخرین روزهای قبل از شهادت به هنگام دیدار پنهانی با یکی از برادران باز هم بر یکتاپرستی خود تاکید نمود ، این تذکر را بخصوص از این جهت آوردیم که بطلان دعاوی اپورتونیستی که برای موجه جلوه دادن اپورتو- نیستها اصرار عجیبی در مارگسیست شدن همه افراد نشان می دهند روشن گردد :

از کلاسها جریان داشته بطور خلاصه از زبان یکی از اعضاء آن شاخه (ع) بشنویم :

( کلمات و عبارات بین پرانتز را ما توضیحا " افزوده ایم ) ،

" ... در اواخر تابستان ۵۲ برخورد های اپورتونیستی در کلاس ما شکل مشخص تری بخود گرفت . جزوه ( شناخت ) تحت عنوان ( ایده آلیستی ، ناقص بودن و ... ) کوبیده شد و مطرح گردید که به جای آن " ماتریالیسم دیالکتیک " ( استالین ) را میخوانیم . جزوه تکامل ( سازمان ) را با بی میلی کامل ، خواندندش را ( مسئول ) به خودمان واگذار کرد . بعدا " گفت که چیز جدیدی ندارد ، همان مطالب کتاب ( از کهکشان تا انسان ) و ( اوپارین ) ( حیات ، منشاء و طبیعت آن ) است ... "

مساله مهمی که در اینجا وجود دارد این است که ما بهیچ وجه در جریان جهت این تغییرات قرار نمی گرفتیم و این تغییرات به نظرم در کادر مسائل سازمانی می آمد ... از مدتها قبل یعنی ... تقریبا " از سال ۵۱ یادم می آید که مساله ای به نام تدوین آموزش وجود داشت که البته در رابطه با نیازهای واقعی سازمان مطرح بود ... ( بعدها ) بهرام با سوء استفاده زیر کانه ای از این مساله استفاده کرد و مطرح نمود که تدوین آموزش را که مدتها می گفتیم و عملی نمی شد ، بالاخره بجهت ترتیبی برایش دادند و سپس لیست یک سری کتاب را بیرون آورد که در میان آنها از کتابها و جزوات سابق سازمان هیچ اثری دیده نمی شد ، وقتی از او سؤال شد که چرا کتابهای مذهبی ( مثل کتابهای مهندس بازرگان )

( ۱ ) که قبلا " خوانده می شد وجود ندارد ، گفت که : اینها از افکار شخصی افرادی مثل بازرگان با آن مواضع طبقاتی که دارند بیرون آمده و ما مجبور نیستیم که آنها را آموزش بدهیم . در مقابل قرآن و نهج البلاغه را حاکم بر همه آموزشهایمان قرار می دهیم ( البته این حرف او واقعیتی نداشت و این در واقع برخوردهای مرحله ای او بود ) و بدین ترتیب به ذهن ما اجازه نمی داد که این تغییرات را بصورت یک تغییر جهت کلی ایدئولوژیک درک کند .

( ۱ ) - " مقصود " راه طی شده " مهندس بازرگان است که نحوه مطالعه آن در صفحات قبل بیان شده است

در مورد آموزش " تکامل " هم همه کتابهای قبلی حذف و به جای همه آنها کتاب " چگونه انسان غول شد " گذاشته شده بود . ادامه این برخوردها به آنجا رسید که کم کم ابهاماتی از درون قرآن بیرون می آورد که این ابهامات در واقع تناقضاتی بود بین مطالب قرآن و مسائل آموزشهای طبقاتی . ابتدا اینها را بعنوان ابهام مطرح می ساخت و مدتی بعد شروع به تایید آنها در جهت نقد قرآن می کرد . وقتی در کلاس با اشکالات بچهها روبرو می شد ، شروع به دفاع از نظرات خود و اینکه قرآن دارای تناقض است می نمود و وقتی احساس می کرد کار به جاهای پاریک کشیده شده ، اقدام به تسکین دادن ذهنهای ما می کرد . بدین ترتیب که می گفت ؛ " البته اینها مسائلی است که چپی ها مطرح می کنند والا " ما به وحی معتقدیم و وحی را ماتریالیستها نمی توانند تبیین کنند ، اینها را مطرح می کنیم و باید روی این ابهامات کار کنیم " . ما خوشحال می شدیم و " واقعا " کمی تسکین پیدا می کردیم ولی دوباره از جلسه آینده شروع به همان بحث ها می کرد و چندی بعد در مورد همان مساله وحی شروع به تحلیل ماتریالیستی می نمود ، وقتی می پرسیدیم : " تو که می گفتی این مساله تحلیل مادی ندارد " می گفت ؛ " خوب انسان تغییر می کند . " (البته باخنده ) . وقتی مدتی گذشت و او ابهامات مختلف را مطرح می نمود و ما می دیدیم که اقدامی هم در جواب دادن به آنها نمی کرد ، از او پرسیدیم که بالاخره این ابهامات چگونه است ، حل می شود یا نه ؟ و آیا در تمام سازمان جوابی برای آنها هست یا نه ؟ می گفت ؛ " همه مانده اند ، هیچکس جوابی ندارد " می گفتیم که مگر گروهی برای کار ایدئولوژی وجود ندارد که روی این مسائل کار کند ؟ می گفت ؛ " نه انرژی اش را نداریم " مدتی بعد می گفت ؛

" اصلا " حالا وقت کار ایدئولوژیک نیست . تا بیایی به کار ایدئولوژی بپرداز ، از پشت می خوری و چشمت را توی کمیته وا می کنی . . . کم کم روی همین محور نفی کار ایدئولوژیک بیشتر پیش می رفت تا آنجا که می گفت اصلا " حالا به کار ایدئولوژیک احتیاج نداریم . کسانی که در این شرایط به بحثهای فلسفی می پردازند روشنفکرانی هستند که به مردم خیانت می کنند . . . " می گفت ؛ کسانی که واقعا " خواستار مبارزه هستند ، هی دم از ایدئولوژی نمی زنند . . . ایدئولوژی کرم روشنفکر است و . . . " و انواع و اقسام این حملات را به ایدئولوژی می کرد . . . تا اینکه در جایی می گفت ؛ " به قول یکی از بچه ها ایدئولوژی ما مبارزه است . . . "



و یا در جایی می گفت ؛ " تو قبول داری که امپریالیزم دشمن خلق‌ها است ؟ " می‌گفتم ؛  
 " بله " می‌گفت ؛ " تو قبول داری که امپریالیزم خلق‌های جهان را استثمار می‌کند ؟ "  
 می‌گفتم ؛ " بله " می‌گفت ؛ " پس باید با او مبارزه کرد دیگر چه چیزی می‌خواهید ؟ "  
 در حالی که درست در همین شرائط مرتب خودش به بحثهای فلسفی می‌پرداخت و خود-  
 شان هم در همان زمان داشتند جزوهٔ سبز آموزش را می‌نوشتند ، منتها مساله این بود که  
 بحث فلسفی در جهت خراب کردن و سست کردن ( بنیاد ) ایدئولوژی بچه‌های سازمان  
 اشکال نداشت ، ولی کار ایدئولوژی در جهت تحکیم و اثبات آموزشهای سازمان خیانت  
 محسوب می‌شد . . . . از او می‌پرسیدیم که " این ابهاماتی که مطرح می‌کنی و مسائلی که در  
 رابطه با آنها می‌گوئی یا اینکه کار ایدئولوژی نمی‌توانیم بکنیم ، نظرات خود توست یا  
 نظرات سازمان ؟ " با زرنگی خاصی جواب می‌داد که ابهاماتی است که سازمان هم در آن  
 گیر کرده است ، کسی جواب برای آنها ندارد " ، می‌پرسیدیم ؛ هیچکس ؟ می‌گفت ؛  
 " هیچکس . . . "

در این مدت او با کمال زرنگی ابهامات را طرح می‌کرد ، در بحثها از ابهامات و  
 اینکه اسلام جوابگوی آنها نیست دفاع می‌کرد ولی طوری برخورد می‌کرد که نظر خودش را  
 مشخص نکند ، یکبار که طی سئوالات مختلف نظر خودش بطور مشخص راجع به اسلام و  
 اینکه آیا جوابگو هست یا نه سئوال شد ، گفت ؛ " می‌خواهی از من امضاء بگیری که مار-  
 کیست هستم ؟ من به هیچکس چنین امضایی نمی‌دهم " . . . و بعد در کمال تمسخر  
 گفت ؛ " امام جعفر صادق گفته است که مذهب خود را برای کسی رو نکنید " .  
 مساله ایکه بطور کلی در طول این بحث‌ها دیده می‌شد ، برخوردهای تمسخر آمیز  
 و متلک پرانی بود . . . ( به قصد تخریب بنای عقیدتی ) . . .

در اواخر سال ۵۲ بود که بعد از مدتها که بحث هایش را با ما کرده بود ، من حالت  
 متغلی پیدا کرده بودم و احساس می‌کردم که دیگر نمی‌توانم کار کنم ، در کلاس دیگر  
 وارد بحثها نمی‌شدم چون جوابی جز متلک و مسخره . . . دریافت نمی‌کردم و قصد داشتم  
 بگویم که من با کششهای ایدئولوژیک وارد سازمان شدم و بدون آن نمی‌توانم کار کنم که  
 بهرام این موضوع را احساس کرده بود و برای اینکه برخورد مرا از قبل خنثی و جلوگیری  
 کند ، گفت ؛ " تو چرا موضع متغلی گرفته‌ای ؟ خیلی موضع نادرستی است " که من گفتم ؛  
 " نه موضع منفعل نیست ، ولی می‌بینیم که صحبت به جایی نمی‌رسد ، بعد او گفت

که ؛ خوبست که یک فرد اپورتونیست در داخل ما نبود والا " آلان دو پایش را در یک کفش می کرد تا مساله ایدئولوژی حل نشود از جایم تکان نمی خورم و کار نمی کنم . و با طرح این مساله در داخل کلاس من دیگر نتوانستم حرفم را بزنم . . . .  
در همین زمانها بود که ( ح ) و ( م ) بر اثر بحثهای او در اعتقاداتشان سست شده بودند . . . .

در همان وقتی که راجع به ایدئولوژی صحبتهایی می کرد ، گفت که می گویند که ایدئولوژی اسلام با ارزش است ولی باید روی آن کار شود ، مثل این است که یک اسلحه به کمر داشته باشیم که در یک غلاف باشد و در غلاف قفل باشد ، بعد می گوئیم که این اسلحه خیلی عالی ، ۶ تیر است و . . . ولی به چه درد امروز ما می خورد وقتی دشمن حمله کند تا بیایی به قفل آن ور بروی کشته شده ای ، ولی اگر یک اسلحه قراضه داشته باشی می توانی با آن از خودت دفاع کنی ، ما به ایدئولوژی نیاز داریم که بتواند مسائل روز ما را حل کند . مارکسیسم اینکار را می کند ولی اسلام نمی تواند " .

در مورد ایدئولوژی سازمان می گفت که " ایدئولوژی التقاطی بوده ، زیربنای ماتریا-لیستی داشته و رو بنای مذهبی را به آن چسبانده اند ، چیزی که با هزار من سریش هم نمی چسبد . . . دیالکتیک زیر بنای ماتریالیسم است " .  
در اول سال ۵۳ که قصد داشتند سازماندهی را تغییر بدهند این تغییرات در جهت کنار هم گذاشتن عناصر تغییر ایدئولوژی داده بود \* لزوم این تغییرات را تحت عناوین مختلف و غیر واقعی مطرح می کرد تا منظور اصلی آنها مشخص نشود. مثلا " تحت عنوان اینکه با افراد دیگر و نحوه برخورد آنها هم آشنا شوید و . . . وقتی این سازماندهی را تغییر دادند مرا بطور یکجانبه تصفیه کردند ، یعنی بدون اینکه به خودم بگویند . بهرام هفته ای یک بار با من تماس می گرفت ، بدون اینکه مرا در جریان مسائل بگذارد . قصد او استفاده از امکانات از قبیل خبر گیری و تحویل گرفتن بچه هایی که من با آنها کار می کردم بود ، مثل " خاموشی " که در خرداد ۵۳ او را تحویل گرفتند ، برای اینکه من متوجه این تصفیه آنها نشوم ، بهرام گفت که فعلا " هم تیم توبه کاری مشغول است ، تو هم امتحانات را بده که عقب نیفتی . در حالی که در مدت دانشگاه تا آنوقت نشده بود که برای امتحانات کار سازمانی را تعطیل کنیم و بعد به دنبال آن مدتها مرا در همین وضع قرار دادند ، یک بار که با او صحبت کردم که بالاخره کار من چه می شود ، گفت که ؛

هر چه گشتیم هنوز نتوانستیم جایی برای تو در سازمان پیدا کنیم . در حالی که قبلا " می گفت که هم تیمت مشخص است ولی فعلا " کار دارد ، بعد مرا مدتی با ( ت ) هم تیم گذاشت که من انتقادات او را در مورد نحوه زندگی و غیره در آورم و به او بگویم تا او هم از طریق آن انتقادات ، ( ث ) را بگوید و سپس تصفیه کند . می گفت که به او می خواهم بفهمانیم که چرا تصفیه اش می کنیم . ولی این کار عملا " در جهت کوباندن او و خرد کردن او بود تا بعدا " هم نتواند خودش کار کند . این روشی بود که با هر کس که می خواستند تصفیه اش کنند انجام می دادند :

برخوردهای بهرام در مجموع طوری بود که ما فکر می کردیم تعلیمات سازمان جوابگوی ابهاماتی که او مطرح می کند نیست ، از این رو ما به فکر می افتادیم که خودمان کارکنیم و به اصطلاح تناقضات قرآن را با مسائل طبقاتی حل کنیم ( من و م ) من فکر می کردم که سازمان تازه با مسائل طبقاتی آشنا شده و قبلا " دید طبقاتی در سازمان نبوده است . البته این به علت گفته ها و برخوردهای بهرام بود که می گفت : " ما قبلا " این چیزها را نمی فهمیدیم ( مسائل طبقاتی را ) و شریک و دو مطرح می کردیم که اصلا " علمی نبود ...

خلاصه من و " م " مدتی در المعجم به دنبال این مسائل می گشتیم که خوب البته بی فایده بود و سرانجام که نتیجه ای نگرفتیم ، بهرام گفت : من می خواستم خودتان باین مساله برسید که اینکارها فایده ای ندارد و این ابهامات حل شدنی نیست ( البته این کار ما با تشویق او شروع شده بود و گویا او آگاهانه ما را به این کار تشویق کرده بود تا این نتیجه را بگیرد ) .

او برای پیشبرد کار تبلیغاتی خودش از صحبت های آخوندهای راست یا ارتجاعی استفاده می کرد . یادم هست که نواری را آورده بود ، می گذاشت گوش می دادیم و قسمت هایی از آن را نقد می کردیم و البته صحبت های او را به عنوان نظریات اسلامی می گرفت و با نقد آن به اصطلاح اسلام را می کوبید . من در آن موقعیت شدیداً " به دنبال روشن شدن این ابهامات بودم و چون البته خود بهرام هم این پز را گرفته بود که همه به دنبال حل اینها هستند ولی فعلا " مفری نیست و چون حل آنها را از داخل سازمان غیر ممکن جلوه داده بود و می گفت که همه در همین جا گیر کرده اند ، از این رو من به فکر حل ابهامات از راههای دیگری می افتادم . یک بار وقتی در سال ۵۳ ( تابستان ) چند نفر از بچه ها از

زندان آزاد شده بودند ، به بهرام گفتم که خوبست بروم و با اینها اشکالات را مطرح کنم ، شاید اینها جوابی داشته باشند ، که به شدت معانعت کرد ، چندی بعد خواستم پیش بعضی ... ( افراد مذهبی خارج از سازمان ) بروم و در جهت حل این مسائل صحبت کنم مثل ... که در این مورد موافقت کرد و حتی تشویق کرد که بروم چون می دانست که ( در این مورد ) ... نتیجه ای به دنبال ندارد و خودش نمونه ای می شود برای من و هم برای خودش که هر جا لازم دید نقل کند ... در تابستان ۵۳ ، یک بار از بهرام پرسیدم که بالاخره وضع سازمان به کجا رسیده ؟ گفت : دارد روبراه می شود . گفتم ؛ ایدئولوژی چطور ، کار می شود ؟ گفت : بله "مگر می شود بدون ایدئولوژی کار کرد." روشنفکر که نمی تواند بدون ایدئولوژی حرکت کند . . . در حالی که چند ماه پیش از آن ایدئولوژی را محکوم می کرد و می گفت که ایدئولوژی ضرورتی ندارد و کرم روشنفکر است .

در پائیز ۵۳ ، من مقاله<sup>۴</sup> پرچم را در نشریه<sup>۵</sup> داخلی خواندم و فهمیدم که جریانات به کجا رسیده . از طرفی از طریق ( م ) در جریان برخوردهائی که با مجید کرده بودند ، قرار گرفتم . در اینجا بود که حس کردم دیگر نمی توانم با آنها بکار ادامه بدهم ، ولی درست در همین نقطه بود که بهرام می خواست مرا در یک سری ارتباطات جدیدی قرار دهد که این ارتباطات نه در جهت رشد من ، بلکه در جهت حفظ و شاید سرگرم کردن من بود . شاید این برنامه در جهت این تئوری کلی آنها بود که باید از امکانات خرده بورژوازی استفاده کرد و ما را هم چون خرده بورژوازی می دانست ، می گفت : شما ها پیشتازان طبقه خودتان هستید ولی در درون سازمان نمی توانید قرار بگیرید . یک بار به من "مستقیما" گفت که تو می توانی به رهبری طبقه<sup>۶</sup> خودت بررسی ، تا اینکه من و م ، در ارتباط با مجید قرار گرفتیم . برخوردهائی که با مجید کردند خود فصل جداگانه ایست ، اما آنقدر که من به یاد دارم ، مجید در وضع نامناسبی قرار گرفته بود ، حتی امکانات مالی در اختیارش نبود ، چرا که بعضی اوقات از ما چند تومانی پول می گرفت . او را در جریان اخبار هم قرار نمی دادند . بعضی اوقات تا ساعت ۴ بعد از ظهر غذا نخورده بود . برخورد آنها ، در قرار اجرا کردن با مجید ، خرد کننده و تحقیر کننده بود و ... موارد دیگری که درست به یادمانده و خود مجید هم درباره آنها چیزی به من نگفته بود ... "

و کسی نبود که از این آقایان که خود را مارکسیست می نامیدند سؤال کند که آیا بزم خود

شما " خرده بورژوازی " ، حق داشتن سازمان و مبارزه و تعلیمات و آموزشهای خاص خود را ندارد ؟

و آیا مگر پرولتاریا ( دقیقتر بگوئیم پرولتر نماهائی چون شما ) "حتما" بایستی از طریق یک سازمان به اصطلاح خرده بورژوازی رهبری خود را به منصف ظهور برساند ؟! البته جواب این سئوالها در حرف و بطور لفظی ( کما اینکه در سراسر بیانیه اپورتونیستی دیده میشود ) حسب معمول حاضر و آماده است . " خیر " ؛ " تشیع انقلابی شایسته احترام است " ، " سوابق انحرافی حزب توده منفور و محکوم است " ، " مبارزین مذهبی گرامی هستند " و اینکه مجید و یارانش " . . . بی شرمانه در اینجا و آنجا در نزد ساده دلان و بی خبران حول و حوش جنبش ، اینطور وانمود می کردند که گویا به خاطر اعتقادات فلسفی شان ، به خاطر اینکه سازمان موضع مارکسیستی - لنینیستی دارد ، اما آنها معتقد به مذهب هستند - با سازمان اختلاف دارند " ( ۱ ) کذب محض است و " دروغ شرم آور آنان را وجود بسیاری افراد صادق مذهبی که در چار چوب آزادی عقاید اصولی شان با ما همکاری دارند فاش می کند " . ( ۲ )

لیکن علیرغم این جوابها ، در عمل این " آزادی عقیده " کذائی ! نباید " ایده آلیسم را پیچیده " تر سازد ! به مطالعه مدارک سازمانی میدان دهد و خلاصه مانع هیچ عقده فرصت طلبانه و رهبری طلبانه گردد و هیچ مانع و رادع سیاسی و تشکیلاتی و عقیدتی در راه گسترش آن ایجاد کند . در آینده باز هم با شواهد و دلایل کاملا " مستند این مطالب بیشتر آشنا خواهیم شد و به زودی خواهیم دید که در پایان مرحله برخورد های غیر مستقیم اپورتونیستی به هنگام برخوردهای مستقیم و رو در رو ، چگونه امکان هر مبارزه ای خارج از مدار رهبری فرصت طلبان نیز از همان به قول خودشان خرده بورژوازی که می توانست به رهبری طبقه خودش برسد سلب می شود و مستقیا " به همان فردی ( ع ) که فوفا " از او نقل کردیم ، طی یک جلسه باز جوئی و شکنجه ( ۳ ) گفته می شود که :

( ۱ ) و ( ۲ ) - صفحه ۲۵ مقدمه بیانیه .

( ۳ ) - که بعدا " مشروح آن را خواهیم دید .

" فقط دوراه داری ، یا باید "اصلا" کار سیاسی را کنار بگذاری ، بروی دنبال زندگی و درس و مشقت ، و یا اینکه اگر می خواهی کار سیاسی بکنی باید در رابطه با سازمان ما باشد غیر از این راهی نداری و بار دیگر هم با این زبان با هم صحبت نمی کنیم ، با زبان دیگری ( زبان خوشونت ) یا یکدیگر صحبت خواهیم کرد . . . "

و البته معلوم است رابطه با آن به اصطلاح سازمان ، مقدماتا " تسلیم در برابر اپورتونیسیم است .

اگر چه فوقا " گفتیم که اپورتونیسیتها در حرف و صرفا " بطور لفاظانه پاسخ بسیاری از سئوالات را به گونه ای به اصطلاح مارکسیستی پیوسته در آستین دارند ، اما در پایان این مبحث سئوالی جلب نظر می کند که به نظر می رسد حتی آنها نیز علیرغم تمام تردستی های شاید - انه اپورتونیسیتی جوابی برایش نداشته باشند . سئوالی که کذب و سوداگرانه بودن بسیاری دعاوی مطمئن ایدئولوژیکی آنها را با تمام اشکال گیربهای ابلهانه شان ( که گویا در هیچکس هم یارای پاسخش را نمی دیدند ! ) روشن می سازد .

سئوال این است : اگر تغییر دادن ایدئولوژی چنانکه ادعا می شود ، پیروهای طبیعی ! درون جوش ! و خلاصه ضرورت حقیقت جوینانهای می باشد ، اگر شعار مارکسیسم را مانند مائو به گونه " یک " حقیقت علمی " ( ۱ ) که پیروانش هرگز نباید " از آتش انتقاد " ( ۲ ) بهر اسند تلقی می کنید ، اگر از تشریحات و تبیینات اسلام واقعی و ایدئولوژی مجاهدین بیم و هراسی به خود راه نمی دهید . . . پس دیگر چه حاجتی به جمع کردن و نابود کردن مدارک آن دارید ؟ و چه چیز شما را به زیر فشار گذاشتن اعضاء سازمان برای پذیرش ایدئولوژی جدید به انحاء طرق ، می کشاند ؟

اگر بزعم شما موضع ایدئولوژیکی سازمان ما حقیقتا " چنین بود که : " یکاستنباط یک اندیشه ، یک تجربه ، همینکه بر پایه مذهب قرار می گرفت و همینکه می خواست خود را در چنین قالبی توجیه کند ، بلا فاصله کهنه می شد . گور زادی از آب در می آمد که گوئی فقط برای مردن متولد شده است . . . "

( صفحه ۱۰۸ بیانیه ) . پس چرا مدارک ایدئولوژیکی سازمان را از دسترس اعضاء آن دور می کردید . و از تماس گرفتن آنها با افراد زنده تر ما وحشت داشتید ؟

اگر ایدئولوژی سازمان ما و اعتقاد آن به وحی و تکامل و نفی استثمار و مبارزه و . . . . . و دیالکتیک ، آنقدر ابلهانه و متناقض و آمیخته با بی وجدانی و عدم صداقت بود که شما با درک کودکانه ( دقیقتر بگوئیم درک مذهبی مادر بزرگهای ) خود در صفحات ۵۶ تا ۱۲۰ بیانیه تان تصویر کرده اید ، پس چرا از پخش و نشر مدارک آنها برغم اصرار شدید تقاضا کنندگانش معانعت می کردید و هنوز که هنوز است نیز جریحه دار می شوید ؟

کدام حقیقت جوی راستین در تاریخ بشر این چنین رفتار کرده و چون شما ، اعضای سازمان را به دنبال اطلاع از هویت ایدئولوژیکی شان بی خود سیاه فرستاده و از افکار مخالف خود تا این حد هراس داشته است ؟ و آیا جز این بوده که قبل از رهبری شما در سازمان مجاهدین قوی ترین افکار فلسفی مخالف سازمان نیز به عینه و از روی اصلترین متون صاحبان اصلی مکتب مورد نظر، آزادانه مورد بررسی قرار می گرفت ؟ و هرگز نیز دستور نابودی یا سوزاندن آنها داده نشد ؟

تمام این موارد به روشنی اثبات می کند که شما نیز در زمرهٔ پیامبران کاذبی که از قضا " تحری حقیقت " (۱) را نخستین اصل بیانیه خود می نمودند ، جز به سودای جاه و مقام نیامده و هرگز نیز یارای روبرویی با ایدئولوژی سازمان ما و اسلام واقعی و اصل رانداشته و ندارید . از قضا درست هم تشخیص داده اید که بایستی به قول خودتان از این نوع " پیچیده " ایده آلیسم ! ! حذر کرد و تنها به سان پهلوان پنبه ها ، دن کشیوت وارد سرزمین رمانتیک اپورتونیستی یا مذهب عامیانه مادر بزرگها کشتی گرفت ، پیروز شد و یادتفاخر به آسیاب دهان انداخت و حاصلش راهم " بیانیسه " ساخت . مذهبی در شان تاریخی همان ماتریالیسم ارتجاعی ضد خلقی که جز به یک مادیت شکمی ( فویرباخ ) یا زیر شکمی ( فروید ) ختم نمی شود که مارکسس نیز خودسخت بر آن شوریده بود .

(۱) - اشاره به اصول بهائیت .

ی - مطالعه غیر انتقادی آثار ماتریالیستی و مارکسیستی  
به منظور تغییر دادن مواضع ایدئولوژیکی افراد ؛

همزمان با قطع آموزشهای ایدئولوژیک سازمان و در عرض سایر اقدامات اپورتونیستی دامنه داری که از این پیشتر دیدیم ، مطالعه آثار ماتریالیستی و مارکسیستی رواج بیشتری در داخل سازمان پیدا می کند . البته مطالعه یک اثر ماتریالیستی یا مارکسیستی بخودی خود چیز جدید یا عجیبی برای افراد سازمان نبود . چرا که صرف نظر از بهره گیری از هراثربیت تجربه انقلابی ( سیاسی و اجتماعی ) ، مطالعه آثار فلسفی مختلف نیز در برنامه آموزشی و تربیت ایدئولوژیک سازمان از پیش وجود داشت . زیرا ما هرگز نمی خواستیم اسلام مان را با چشم بسته و بدون اطلاع از تمامی حرفهای سایر مکاتب ( و بخصوص آخرین حرفهای آنها ) انتخاب کرده باشیم .

اما مطالعاتی که اپورتونیستها مروج و مشوق آن بودند ، این بار با تفاوت ویژه ای متمایز می گشت . در حالی که از بدو تا سیس سازمان هر گونه مطالعه ای بطور اعم ( ۱ ) و مطالعه فلسفی به نحو اخص ، پیوسته همراه با بحث و انتقاد و سؤال و جواب و تحلیل صحت و سقم بخشهای مختلف آن صورت می گرفت . این بار اپورتونیستها در مراحل اولیه کار خود ، بدون موضع گیری مستقیم علیه ایدئولوژی سازمان ، از نقد و تحلیل مطالعات مزبور و یا ترتیب تعلیماتی آن در هر مدار مشخص آموزشی ، ممانعت کردند تا هر چه سریعتر به

( ۱ ) - مثلا " در مورد مطالعات سیاسی - اجتماعی ، از بدو تا سیس سازمان ۴ نکته "

اساسی ضمن رهنمودهای مطالعات و کار آموزشی ، مورد تاکید قرار می گرفت :

۱ - سئوالات و اشکالاتی که خود خواننده در آن دارد و نیایستی از آن بی - توجه رد شود ،

۲ - نقاط و نظرات درست و غلط کتاب .

۳ - تحلیل کلی نقطه نظر نویسنده .

۴ - تحویل و تطبیق آن با شرایط ایران و الهامات و نتایجی که در این رابطه از آن می توان گرفت .



اهداف فرصت طلبانه خود که همان تغییر دادن مواضع ایدئولوژیک افراد سازمان است ، دست یابند .

مثلا " در گذشته کتاب " اصول مقدماتی فلسفه " رایج ترین کتاب فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک در ایران در سطح افراد مبتدی بود ، با سؤال و جواب مفصل و نقد و تحلیل کامل مطالعه می شد . ( ۱ ) و یا به هنگام آموزش اصول دیالکتیک ، تعمیم مطلق گرایانه آن به کل هستی که مبین ماتریالیسم است ، مشروحا " ضمن سؤال و جوابهایی نقادی می - گردید و یا کتاب " فلسفه مارکسیسم " که در گروه ایدئولوژی مفصلا " نقادی و آماده پیاده شدن در سطح تمامی کادرها شده بود . کما اینکه بعدا " نیز مجاهدین اصیل در مطالعه کتبی نظیر منشاء حیات ( اوپارین ) ، زمینه تکامل اجتماعی ، با یک روحیه توحیدی کاملا " نقادانه برخورد می کردند ، برخوردی که حول بیش از ۷۰ الی یکصد سؤال از هر یک از این دو کتاب " کاملا " نقاط تمایز و افتراق ما را با ماتریالیسم در همه قلمرو های وجودی و اجتماعی و انسانی حتی المقدور مشخص می نمود . البته این برخوردها چنانکه گفتیم مختص کتابهای ماتریالیستی نبود . در مورد نویسندگان مذهبی یا مذهبگرا ( چه ایرانی و چه خارجی ) نیز با همین دقت برخورد می شد . برای آن تعداد از کتابهای مهندس بازرگان مثل راه طی شده ، خدا در اجتماع و مساله وحی که مورد استفاده اعضا جدید بود ، در چند دوره سئوالات مفصلی تنظیم شده بود . هم چنین بعدا " در مورد کتاب دین و روانکاوای ار یک فروم بیش از ۵۰ سؤال وجود داشت . یا آثار پلانک بانقد و تحلیل مطالعه می شد .

بی شک ما در این سطور در صدد نیستیم که لیست کاملی از نقادی های خود چه در دوره ابتدائی و چه در دوره های بالاتر آموزش های سازمان ، پیرامون آثار فلسفی مختلف ارائه دهیم . اما به جرات می توانیم بعنوان یک سنت پایدار آموزشی خود بر این نکته تاکید کنیم که تا آنجا که در توان داشتیم در هر زمینه ای وجوه افتراق و اشتراک خود را با مکاتب یا برداشتهای غیر توحیدی جزئا " و کلا " مشخص می کردیم . چه از نظر فلسفی و چه به لحاظ اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و ...

( ۱ ) - حتی قبل از ضربه سال ۵۰ ، تحلیل انتقادی این کتاب در بیش از یکصد صفحه حتی آماده انتشار بود که به دست پلیس افتاد .

ولی اپورتونیستها با نادیده گرفتن این وجوه افتراق و تمایز ، در عین حال که مدارک ایدئولوژیکی سازمان را از دسترس اعضاء جدید دور می‌کردند ، بررسی غیر انتقادی مارکسیسم را به شدت در داخل سازمان رواج دادند ، و طبیعی است که وقتی این آثار بدون بحث و انتقاد خوانده شود ، مقاصد فرصت طلبانه را در تغییر مواضع ایدئولوژیک افراد هر چه زودتر جامعه عمل می‌پوشاند .

اگر چه سازمان و گروه ایدئولوژی آن قبل از سال ۵۰ فرصت نیافت که تمام افتراقات و تمایزاتی را که فوقاً " نام بردیم تدوین کند ، ولی باز هم این قدر بود که مداوماً " به دریافت‌های جامعه‌تری که تلاشهای خستگی ناپذیری در پس خود داشتند نایل می‌شد و در مسیر درست توحیدی خود ، پر بار تر و با سرعت بیشتر از گذشته حرکت می‌نمود .

در این میان نحوه برخورد و مرز بندی با مارکسیسم به خاطر اهمیت مساله‌های مخصوصی دارد . چرا که اپورتونیستها در آموزشهای خود به اعضاء جدید سازمان مانع تنها ، این مرز بندی را دیگر رعایت نکرده ، با مارکسیسم و مطالعات آموزشی ماتریالیستی و مارکسیستی بدون هیچ بررسی انتقادی مواجه شدند ، بلکه حتی از همان قدم های اول نیز موضع متباینی با این مرز بندی ایدئولوژیکی سازمانی اتخاذ کرده و به یک کاسه جلوه دادن بخش علمی و فلسفی مارکسیسم در نزد اعضاء و حمله به مواضع قبلی سازمان پرداختند .

حال اینکه ما از آغاز فقط جنبه علمی مارکسیسم را مورد تاغید و استفاده قرار می‌دادیم . علمی که مطابق حدیث نبوی (۱) در اقصی نقاط جهان نیز جستجویش بر مسلمانان واجب و فریضه است . بنابراین مارکسیسم برای ما از جنبه علمی و ابعاد اجتماعی ضد استثمارش ( تئوری ارزش اضافی ) واجد ارزش و احترام بود . همان مطلبی که در تمام آموزشها ، جزوات ، نشریات ، دفاعیات و موضع گیری های رسمی سازمان و حتی بیانیه اپورتونیستها نیز به تصریح منعکس است . کما اینکه صفحه ۹۸ بیانیه در این مورد می‌گوید :

( تاکید زیر کلمات از ماست ) .

" ... مارکسیسم از نظر ما (۲) ( در آن موقع ) دارای دو قسمت بود ، یک قسمت پایه فلسفی آن که بر اساس ماتریالیسم قرار داشت ، و قسمت دیگرش تجربیات سیاسی -

(۱) - اطلب العلم ولو بالصین - طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة .

(۲) - که منظور مجاهدین باشند .

اجتماعی و علمی آن ، که ما آن را حاصل شرکت در یک پروسه طولانی مبارزه توده ها و رهبری مبارزات در یکصد سال اخیر می دانستیم ، بدین ترتیب ما نا آگاهانه مارکسیسم را تکه پاره می کردیم و تصور می کردیم که پذیرش و درک مفاهیم سیاسی - اجتماعی - تجربی مارکسیسم و همچنین قبول و درک دیالکتیک بعنوان اسلوب شناختهای علمی ، بدون اعتقاد عمیق به مبانی ماتریالیسم امکان پذیر است .

ما حتی قبول می کردیم که قبول ماتریالیزم بعنوان پایه فلسفی این مکتب برد شناسایی آنرا از جهان ، محدود به جهان مادی کرده است !<sup>۱)</sup> و جهان غیر مادی را نمی تواند در بر بگیرد ، از این نظر ، بخود حق می دادیم که این مقولات و دستاوردهای علمی و تئوریک ( دستاوردهای انقلابی مارکسیسم ) که بهر حال تاریخ و علم برصحت آنها گواهی داده بود بر پایه دیگری غیر از ماتریالیزم ، یعنی بر پایه ای که قبول اراده حاکم بر جهان در متن آن قرار داشت ، قرار داده و مارکسیسم را به اصطلاح از بن بست ماده محدود! برهانیم !

البته ما در همان موقع قبول داشتیم که چنین کار به اصطلاح شگرفی ! تنها در جریان یک پراتیک انقلابی امکان پذیر است . بدین جهت مدعیان بی عملی را که از سر هزار گونه وابستگی به زندگی خرده بورژوازی ، در حالی که تا گردن در غرقاب سازشها بورژوازی حاکم فرورفته اند ، بدون آنکه سر سوزنی در تغییر انقلابی جهان شرکت کرده باشند و ... غیر مسئولانه به انتقاد از مارکسیسم می پرداختند ، "شدیداً" محکوم می - کردیم ، ما معتقد بودیم کسی حق دارد درباره مارکسیسم و حتی (۱) اسلام نظری ابراز کند که خود صادقانه در پراتیک تغییر انقلابی جامعه شرکت کرده باشد .

از این جهت مرز بسیار روشنی بین موضع انتقادی خوداز مارکسیسم و موضع مرتجعین و به اصطلاح روشنفکران بی عمل اما پر حرف مذهبی و سایر ایدئولوگهای بورژوازی و خرده بورژوازی رسم می کردیم ... "

(۱) - کلمه " حتی " که گویا اسلام و انتقاد به آن را در مرتبه پایین تر از مارکسیسم قرار می دهد ، نظر بیانیه نویسن است ،

سپس نویسنده بیانیه ، خود در چند سطر بعد در مورد رئوس کلی انتقادات ما به مارکسیسم توضیح می‌دهد که :

" این انتقادات ( انتقادات نا پخته<sup>۱</sup> ما به ماتریالیسم ) بطور کلی بر دو پایه قرار داشت . یکی مسئله حرکت لاشعور و ظاهرا " بدون جهت ماده در تبیین مادی جهان بود که با افکار مذهبی ما مبنی بر غایت از پیش تعیین شده<sup>۲</sup> جهان یعنی مسئله هدفدار بودن خلقت و جهان و ... تباین داشت . دوم مسئله مسئولیت انسان بود که بزعم ما مارکسیسم نمی‌توانست آن را تبیین کند . در واقع این دو اشکالی که حتی ارتباطات نزدیکی با یکدیگر دارند ، شاید هسته<sup>۳</sup> تمام اشکالاتی باشد که متجددین مذهبی و کلیه<sup>۴</sup> ایده - آلیسنهای اصیل ( نه دو آلیستها و مغلظه کاران و سفسطه جوان پهنه<sup>۵</sup> ایده آلیسم ) به فلسفه مارکسیسم وارد می‌سازند ، و یا شاید هم بشود این قبیل اشکالاتی را که به مارکسیسم و فلسفه<sup>۶</sup> ماتریالیسم دیالکتیک وارد می‌شود به همین دو مسئله ( یکی فلسفی یعنی غایت جهان و دیگری اجتماعی یعنی مسئله مسئولیت انسان که در عین حال در ارتباط با یکدیگر هستند ) تحویل کرد ... "

ملاحظه می‌شود که نویسنده در ۲ صفحه<sup>۷</sup> پایایی هم معتقد است که مجاهدین مرز بسیار روشنی بین موضع انتقادی خود از مارکسیسم با ایدئولوگهای بورژوازی و خرده بورژوازی رسم می‌کرده‌اند ، ( ۱ ) و هم معتقد است که انتقادات مجاهدین نیز در هسته<sup>۸</sup> ، همسان اشکالات کلیه<sup>۹</sup> ایده آلیستهای اصیل می‌باشد !

البته اگر کسانی انسان را چون حیوانات مجبور و از پیش تعیین شده تصور می‌کنند و یا چنین می‌پندارند که آزادی و " اختیار " انسان در کادر ماتریالیسم ( که محال است بتوان در آن جایی برای تبیین اراده<sup>۱۰</sup> آزاد سراغ کرد ) قابل توضیح است ، باز هم ما آنها را بخود وا می‌گذاریم . ضمن اینکه نتایج فلسفی توحید را البته چه در وجود و چه در انسان و چه در جامعه بطور سیستماتیک با هم مرتبط می‌دانیم ، سیستمی یک دست و منسجم از عقایدی که " مکتب " و کار مکتبی ما بر آن مبتنی است و طبعاً " فاعل شدن نسبت به آن محتاج مطالعه و تفحص طولانی است .

( ۱ ) - همان مرزهای بسیار روشنی که در جریان اپورتونیستی چپ نما به عمد آموزش دادن آنها نا دیده گرفته می‌شود ،

اما مطلبی که درک آن دیگر به هیچ کار طولانی نیاز ندارد و فی الفور قابل فهم است تناقض گوئی های مکرر کودخانه ایست که بطور زنجیره ای در این صفحات بیانیه تکرار می شوند :

این دیگر واقعا "عجیب است که از یک طرف مجاهدین ، انتقادات غیر مسئول از مارکسیسم را شدیداً محکوم می کرده اند و معتقد بوده اند که کسی حق ابراز نظر در مورد مارکسیسم دارد که خود صادقانه در پراتیک تغییر انقلابی جامعه شرکت کند و از طرف دیگر در صفحه ۱۱۴ مجاهدین متهم می شوند که "برخورد غیر صادقانه ای با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی ... " داشته اند !

آخر چگونه می توان هم مجاهدین را تائید کننده جنبه های علمی مارکسیسم دانست و هم چند سطر بعد در صفحه ۱۰۱ ورود آنها را به پهنه مارکسیسم " سرشار از پیشداوریهای غیر علمی و مخالفت های ذهنی قبلی ... " دانست ؟ چنین چیزی جز با نادیده گرفتن جاهلانیه یا مزورانه تفاوت علم و فلسفه و ملاک و معیارهای هر یک ، غیر ممکن است .

طبعاً می توان با نظر گاههای دکماتیک صرفاً " ماتریالیستی ، هر بر حسب طبقاتی رابه وجدان نا خود آگاه مجاهدین در ارزیابی مارکسیسم منتسب کرد ، اما چگونه می توان " کوششهای بسیار " ( ۱ ) و " تحریف " آمیز آنها را در وجدان آگاهشان به تکه پاره کردن " نا آگاهانه " مارکسیسم منتهی دانست ؟

گویی بیانیه نویس به مصداق دروغگو کم حافظه است ، فراموش کرده که چند سطر پیش ( در صفحه ۹۴ ) چگونه خود بر خورد نقادانه مستمر مجاهدین را با مارکسیسم تشریح کرده است .

او می نویسد : " ... رهبری سازمان تصمیم گرفت در مقابل آموزش متون مارکسیستی ، تقویت مبانی مذهبی کادرها را برای خنثی کردن اثرات بی ایمانی که مارکسیسم نسبت به مذهب بوجود می آورد - در دستور قرار دهد . یعنی در حالی که به اصطلاح از ثمرات مثبت آموزش مارکسیستی ( تجربه سیاسی - تشکیلاتی ... ) بهره مند می شود ، از نتایج منفی آن ( بی ایمانی به مذهب و ... ) بی وسیله - راه

انداختن یک جریان منظم و مستمر انتقادی ( انتقادی که خواهیم دید مشخصا " و اجبارا " از موضع خرده بورژوازی ) جلوگیری کند ! این امر مسلما " قدمی به عقب در روند تکامل فکری سازمان بود ، اما متاسفانه این قدم برداشته شد و حرکت طبیعی و طبیعتا " جبری که سازمان ما به سمت اتخاذ یک موضع سالم انقلابی به سمت درک صادقانه حقیقت طی می کرد ، با این موضع دچار اختلال شد ، ( ۱ ) مخصوصا " واقعه " سقوط و کناره گیری یکی از افراد مرکزی سازمان از مبارزه که قبلا " بحث شد ، تأیید دیگری بر این اقدام بشمار می رفت .

به این ترتیب به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لنینیستی در سازمان اقدامات تدافعی علیه آن توسط خیل مقالات ، بحثها و نظرات منطقی ایده آلیستی آغاز شد . دوباره یک برنامه " جدید " بررسی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام " طرح ریزی شد و مجددا " مطالعات حجیمی درباره تاریخ اسلام ، درباره محتوای ایدئولوژیک مبارزات گذشته و مخصوصا " مبارزاتی که تحت عنوان ایدئولوژی اسلامی و تشیع توجیه می شدند ( مبارزات علویان ، سرداران ، نهضت مشروطه ، جنگل و ... که همه جا مذهب ظاهرا " نقش قابل اهمیتی داشت ) و هم چنین بررسی آیات قرآن و درک مفاهیم دینامیک آن ، تدوین تفاسیر و کار شدید روی نهج البلاغه و سایر متون معتبر اسلامی در دستور قرار گرفت . در کنار این مطالعات ، البته آموزش برخی از متون مارکسیستی نیز در دستور بود . از این نظر که مقدمتا " معتقد بودیم اسلام نه تنها با دستاوردهای علمی و تجربی مابینتی ندارد ، بلکه آنگاه اسلام حقیقی و انقلابی فهمیده می شود که به دانش زمان و در این زمینه به علم تحولات جامعه و شناخت علمی ( مارکسیسم - لنینیسم ) مسلح باشیم ... "

منتها بیانیه نویس صرف نظر از لحن مغرضانه و تمسخر بار و تعجب فرصت طلبانه اش که منهای آنها چیزی برای عرضه کردن ندارد و صرف نظر از دروغهای وقیحانه اش ( که بعدا " به آنها خواهیم پرداخت ) نمی داند که به خوبی از پس همین اعترافات اجباری نیز پیدا است که در پس آنها مطالعه و تلاش ، ایمان مابه اسلامی حقیقی و دینا میزم آن نه مقدمتا " و ابتدا بساکن ، بلکه در نقطه " اوج یک پروسه " صادقانه تحقیق و انتخاب ایدئو-

( ۱ ) - یعنی سازمان بزعم ایشان علی القاعده وارد یک پروسه " عدم صداقت در برخورد با مارکسیسم شده است .

لوزی بود که در آن نه از زور و تحمیل و فشار و کشتار و نه از مدرک سوزاندن و دروغ فرصت طلبی و تناقض گوئی نشانی نبود ، بنابراین تا آن جا که در هر مکتبی ومنجمله مارکسیسم سخن از علم و دانش و درستی می بود . تا آنجا که مابه وضوح نظاره گر سمت گیری دائمی تمامی جنبه های علمی و حق آن به جانب " راه انبیاء " ( ۱ ) بودیم ؛

مطالعات مارکسیستی بر خلاف نظر شما نه تنها عامل ایجاد بی ایمانی در مجاهدین واقعی نبود ، بلکه درست به عکس وسیله ای برای ثبات قدم اعتقادی آنان گردید . چرا که همان طور که بارها در جزوات سازمانی از قول قرآن استدلال شده بود : *ویری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق و یهدی الی صراط العزیز الحمید ( سبأ )*

می بینید و خواهید دید آنان که بدیشان علم داده شده که آن چه از جانب پروردگار تکامل دهنده تو فرو فرستاده شده ، حق است و به جانب راه برتر و ستوده هدایت می کنند .

و بر همین اساس بود که هر آن چه را در مارکسیسم علمی یافتیم از قضا بر ایمان ما نسبت به حقانیت و برتری " راه " مان افزود . ( ۲ )

به همین دلیل هیچ نیازی هم نبود که در تعقیب مسیر فرصت طلبان و طی یک حرکت به اصطلاح طبیعی و طبیعتا " اجباری !! " مدارک خاصی را از دسترس دور کنیم ، یسا از " پیچیده شدن " بهراسیم ، عقاید واقعی خود را عنوان نکنیم ، مرز بندیهای ایدئو — لوزیک را در آموزش سازمانی رعایت نکنیم و بررسی انتقادی آثار مورد مطالعه را به فراموشی بسپاریم و . . . . "

سرانجام نیز به تصفیه بیش از ۵۰٪ اعضايمان بپردازیم .

پس دیگر نیازی نبود که سر فردی مثل ( م ) که در خانه اش کتاب " تصویر جهان در فیزیک جدید " را دیده ایم فریاد بزنیم که :

- ( ۱ ) — منظور کلیه گامهای تکاملی است که از نظرگاه فلسفی ما ، مارکس تا لنین و از لنین تا ماو و هوشی مینه به جانب تائید راه انبیاء و حقانیت قرآن برداشته است . توضیح این مطالب در عهده بحثها و جزوات ایدئولوژی است .
- ( ۲ ) — این همان مطلبی است که برخی مرتجعین راست نیز با تحریف و سوء تعبیر از آن بر ما ایرادت بسیاری گرفته اند .

" چرا این کتاب را گرفته‌ای ؟ می‌خوانی ایده‌آلیست میشوی ... اگر بیکاری به مسئولیت بگو برایت کار مشخص کند ... "

لزومی نداشت که وقتی ( ع . ۱۰ - ن ) یکی از مدارک ما را خوانده و قبل از وقت به دید گاه ما بی می‌برده با او دست به یقه شده و برخوردی با او بکنیم که به جدا شدنش از سازمان منجر شود ،

اجباری نبود که وقتی مقاله<sup>۱</sup> پرچم مان بدست ( ع . خ ) افتاده و او بی اجازه آن را خوانده و به تغییر ایدئولوژی ما بی برده و ما را مورد سؤال قرار داده است ، از کوره در برویم و فریاد بزنیم ( ۱ ) : " کی نشریه را به تو داده است خوانده‌ای ؟ وقتی می‌گوئیم این جور چیزها را هر کس نباید بخواند برای همین است ... "

و یا لزومی نداشت که به فرهاد صفا و برادران همراهش بگوئیم : " اول مخفی بشوید ، بعد راجع به مواضع ایدئولوژیکی مان بحث خواهیم کرد " به این امید که چنانکه به ( ع ) گفته بودیم " ... اول آنها را مخفی و سپس بر آنها غلبه کنیم " .

واقعیت دیگری را که در مورد جدا کردن بخش فلسفی و علمی مارکسیسم بایستی در همین جا به سرد مداران جریان مارکسیست شده<sup>۲</sup> اپورتونیستی متذکر گردید ، این است که اگر چه ما نه مارکسیست هستیم و نه مدافع ایدئولوژیکی آن ، اما شما که ذواتش سنگ مارکسیسم را به سینه می‌زنید ، خوبست به خاطر داشته باشید که از قضا نام آورترین مارکسیستهای جهان نیز بسیاری از شهرت و توفیق خود را مدیون یک تلقی علمی و یابالنسبه علمی و منطبق با شرایط از مارکسیسم اند ، و نه یک برخورد دگماتیک کشیش وار چون شما که گناه کبیره<sup>۳</sup> مجاهدین را در جدا کردن دیالکتیک از ماتریالیسم ، هرگز در بیانیه تان نبخشیده‌اید ( ۲ ) . آنها دیروز مارکسیسم را برای موفق گردانیدنش در جریان عمل ، از جانب یک " دگم " به جانب راهنمای عمل کشانده‌اند . ما<sup>۴</sup> گفته است : " مارکسیسم یک دگم نیست ، بلکه یک راهنمای عمل است " جمله‌ای که در عمق خود ، به بهترین

( ۱ ) - برخورد بهرام .

( ۲ ) - تا آنجا که گویی در چهار چوبه<sup>۵</sup> مذهبی شما نزدیکی به شجره<sup>۶</sup> ممنوعه دیالکتیک از جانب غیر ماتریالیستها که هیچ گناهی بالاتر از آن وجود ندارد ، امری سخت شیطانی و حتی نا بخشودنی است .



صورت تلقی علمی از مارکسیسم را به معنی تاکید بر جنبه‌های دبرد بخور علمی و عملی نائید می‌کند و شاید دقیقاً " به همین خاطر باشد که نظایر دگم‌های شما را ما تو شخصاً " از "پهن گاو هم بدتر" خوانده است . و شاید همین جا باشد که استالین نیز مارکسیست‌ها را دو دسته کرده است : گروه اول مارکسیستهای صوری و تشریفاتی و گروه دوم مارکسیستهای عمیق و واقعی . سپس در وصف گروه اول می‌گوید :

" دو گروه مارکسیست وجود دارند ، هر دو زیر درفش مارکسیسم عمل می‌کنند و خود را مارکسیستهای تمام عیار می‌دانند ، با این حال بهیچوجه بهم شبیه نیستند . علاوه بر این ، یک درهء واقعی آنها را از هم جدا می‌کند ، زیرا شیوه‌های کار آنها ، کاملاً" مخالف یکدیگر است .

گروه اول ، معمولاً " به یک قبول صوری ، به یک اعلام تشریفاتی مارکسیسم قناعت می‌کنند . چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند به جوهر مارکسیسم دست یابند ، چون نمی‌توانند یا نمی‌خواهند که آن را بر حقیقت تطبیق دهند ، اصول جاندار و انقلابی مارکسیسم را به فرمول‌های بی جان و بی معنی تبدیل می‌کنند ، فعالیت‌های خود را بر تجربه بر آنچه کار پراتیک می‌آموزد ، مبتنی نمی‌کنند ، بلکه بر منقولات از مارکس مبتنی می‌سازند ، استنباطات و دستورات خود را از تحلیل واقعیات موجود نمی‌گیرند ، بلکه از مقایسات و مشابهاات تاریخی می‌گیرند . اختلاف میان قول و فعل بیماری عمدهء این گروه است . . . " ولیو شائوچی چه خوب وصف این گروه را که گویا در حزب کمونیست چین نیز در آن ایام نفوذ کرده بودند ( به دنبال نقل قول استالین ) ادامه می‌دهد : ( ۱ )

" . . . آنها سعی می‌کردند که با تصنع ، بعضی شیوه‌های مارکسولنین را تقلید کنند . بعضی اصطلاحات مارکسیستی و لنینیستی را الله بختگی جمع آوری می‌کردند ، خود را مارکس و لنین چین می‌دانستند ، مثل مارکس و لنین در حزب رفتار می‌کردند و از اعضاء حزب توقع داشتند همانطوریکه به مارکس و لنین احترام می‌گذارند به آنها احترام گذارند ،

( ۱ ) - چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود . بخش " بگوشیم بهترین شاگردان مارکس ، لنین ، انگلس ، استالین باشیم " . ضمناً " به این مطلب که خود استالین ولیو شائوچی تا پایان حیات سیاسی خود به چه اندازه توانستند به مطالب خود وفادار بمانند ، فعلاً " کاری نداریم .

از آنها به عنوان رهبران خود ، حمایت کنند و به آنها وفادار و فداکار باشند . آنها گستاخانه خود را به رهبری منصوب کردند ، بدون اینکه در انتظار بمانند تا از طرف دیگران نامزد شوند ، مقامات مسئول را حائز شدند ، در حزب فرامینی به شیوه شیوخ قبائل صادر کردند .

سعی کردند معلم حزب ما بشوند ، از همه چیز در حزب سوء استفاده نمودند ، خودسرانه حمله کردند ، مجازات کردند و در میان اعضاء حزب تاخت و تاز کردند ، این افراد به هیچ وجه نمی خواستند مارکسیسم - لنینیسم را " مطالعه " کنند یا به خاطر تحقق مارکسیسم - لنینیسم بجنگند ، بلکه بیشتر اپورتونیستهای داخل حزب و دلال ها و لاش و لو شهای راه کمونیسم بودند . . . . "

چه گوارا نیز بیش از پیش جنبه علمی مارکسیسم را مورد تاکید قرار می داد ، در کتاب تضادش می نویسد که این سؤال که از او پرسیده شود آیا مارکسیست هست یا خیر ، برای او به همان اندازه معنی دارد که از یک فیزیکدان سؤال شود نیوتونیست است یا طرفدار . . . انیشتین ؟ چرا که از نظر علمی و با پای پندی به پیروسه تکاملی آن این سؤال دیگر بی - معناست .

طبعاً " ما نمی خواهیم با این نقل قولها در عقیده مندی مارکسیستی رهبران مارکسیست به مکتب شان ، چه از نظر علمی و چه به لحاظ فلسفی ، بی مهابا تردید کنیم . بی گمان منظور آنها از این اظهارات ، ارائه یک شیوه برخورد صرفاً " عمل گرایانه یا پراگماتیستی ( منتهی از نوع انقلابی آن ) نبوده است . همچنانکه نمی توان آنها را منتسب به یک قلمرو فلسفی مشخص نیز ندانست .

لیکن لااقل می توان گفت که آنها مسلماً " از دگم های ماتریالیستی بیمار گونه ای که در کشوری مانند ایران به متلاشی کردن سازمان مجاهدین منجر می شود ، میری بوده اند . اینجاست که بایستی با صداقت تمام حساب انقلابیون مارکسیست اصولی جهان را از عملکرد مارکسیست شده های فرصت طلب خودمان جدا کنیم ، و از لکه دار شدن لباس " آنان " بر تن آلوده " آنان " ممانعت کنیم . عمار اوزگان در برابر مارکسیستهای فرصت طلبی از همین دست ( در الجزایر ) شگفت آور می داند که مسلمانها بایستی به دفاع از اصول لنینیسم بپردازند ! تو گویی که این زبان حال ما در وضعیت فعلی جنبش انقلابی ایران نیز هست که بایستی به سائقه حق طلبی صادقانه مکتب خود ، نحوه بر-

خورد مارکسیسم - لنینیسم اصولی را نیز به آقایان مارکسیست شده ما خاطر نشان کنیم .

## ۲ - برخی از روشهای مستقیمی که در جریان تغییر دادن ایدئولوژی اعمال شده است :

ضمن تشریح روشهای غیر مستقیم تغییر دادن ایدئولوژی کم و بیش به بالا گرفتن این روشها و بصورت مستقیم درآمد نشان ، که در حملات بی پروای مستقیم به اساس ایدئولوژیکی سازمان تظاهر می نموده است اشاره کردیم . لیکن اشاره مشخص به پاره‌ای از روشهای مستقیم اپورتونیستی خیانت بار نیز برای وقوف همه جانبه بر تاریخچهٔ این جریان ضروری است . اشاراتی که بدون آنها سیمای کریه جریان فرصت طلبانه‌ای که سازمان مجاهدین خلق ایران را در سال ۵۴ متلاشی نمود ، به خوبی شناخته نخواهد شد .

### الف - سرکوب ایدئولوژیک افراد از طریق خرد کردن شخصیت آنها با استفاده از همه‌نوع برچسب و مارک تحت عنوان " انتقاد "

انتقاد و انتقاد از خود که وسیلهٔ قوام تشکیلاتی و پایداری ایدئولوژیک همه احزاب و سازمانهای انقلابی است . باین وسیله حزب یا سازمان از اشتباه و خطا مصون می ماند و یا هر چه زودتر تصحیح می شود . اعضای آن از گرایش نادرست و انحرافی تزکیه می شوند و راه تعالی روانی و تکامل شخصیت آنها هموار می گردد . بدون شک انتقاد می تواند در موارد لزوم به قاطعانه ترین صورت تیز و برنده باشد و یا شکل نرم و ملایم بخود بگیرد . لیکن در هر حال بایستی همراه با حسن نیت و در مجموع سازنده باشد . نکته دیگر ، در مشروط و مقید بودن هر انتقاد به اصول اعتقادی سازمان مورد نظر است . به این ترتیب مرز روشنی میان انتقادات سازنده و اصولی با تصفیه حسابهای فرصت طلبانهٔ انحرافی و آنچه که در احزاب انقلابی لیبرالیسم ( آزادی گری سرمایه داری ) خوانده می شود ، کشیده می شود .

نکته فوق ظاهراً " در بیانیه ، مورد تأیید پرچمداران جریان اپورتونیستی هم قرار

گرفته و در صفحه ۲۵ ( زیر نویس ) البته بایک کوله بینی ضد مذهبی چنانکه قبلا " نیز - اشاره کردیم می نویسد :

" بطور کلی یک انتقاد ، در چهار چوب اصول اعتقادی فرد یا سازمان و گروه معنا می دهد .

از این نظر مثلا " به یک فرد معتقد به مذهب هرگز نمی توان انتقاد کرد که چرا به فلان نیروی غیبی و یا به فرشته و جن اعتقاد داری یا بعضی احکام را بدون دلیل و مورد و نتیجه ؟ انجام می دهی ؟ چرا که این اعمال و اعتقادات مربوط به آثار تبعی و نتیجه جبری و منطقی همان اصول اعتقادی است که جز با نفی آنها انتقادی به این نتایج و آثار نمی توان داشت . اما می شود به همین فرد انتقاد کرد که چرا در چهار چوب همان اعتقادات ( صفحه ۱۱۷ بیانیه ) وظایف دیگری را - از جمله مجاهدت برای از بین بردن ظلم و نابرابری و جنگ به خاطر عدالت و ... ( به همان معنا که مذهب معتقد است ) انجام نمی دهد ؟ "

اما انبوهی از نمونه های عملی مستمر نشان می دهد که به اصطلاح انتقادات رایج ، در حین سلطه جریان اپورتونیستی بر سازمان از هر دو خصیصه انتقادات به موردی که فوقا " تشریح کردیم و نیز از عقاید صوری بیانیه نویس ، عاری بوده است .

ذیلا " خواهیم دید که این آقایان از چیزی به نام " انتقاد " در درون سازمان مجاهدین خلق ایران - سازمانی با اصول اعتقادی و هویت ایدئولوژیکی اسلامی - چه سوء استفاده های فرصت طلبانه ای می کردند . چنانکه قبلا " نیز اشاره کردیم ، زمانی که آنها قادر نبودند فرد مسلمان را از طریق بحثهای تئوریک زیر سلطه اپورتونیسم بکشانند ( البته با همان شیوه های غیر انقلابی خاص خودشان یعنی مخفی کردن موضع خود در مراحل اول ) سعی می کردند فرد مورد نظر را به تحلیل از خود بکشانند و با خرد کردن شخصیت ، او را در موضع پذیرش قرار دهند ( نمونه فرد ب ) در همین رابطه به گفته های یکی دو نفر توجه کنیم : ( ۱ )

" زمانی که اپورتونیستها در بحث های ایدئولوژیک قادر به پاسخگویی به مسائل نبودند به عناوین مختلف از جمله اینکه ما روشنفکر نیستیم و بحث های فلسفی نمی‌کنیم و در ضمن با تکیه بر نقاط ضعف واقعی یا غیر واقعی فرد سعی می‌کردند او را به موضع دفاعی کشانده و با خرد کردن وی ، او را وادار به پذیرش کنند و معمولاً " این عناصر را که حاضر نبودند زیر بار آنها بروند با انواع اتهامات و مارکهای کوبیدند و مسئولیتهایشان را می‌گرفتند . . . "

" بعد از تسلط اپورتونیستها بر سازمان مسئله انتقاد از افراد به صورت یک‌وسیله سرکوب درآمده بود و به محض اینکه از کسی خوششان نمی‌آمد همه مارک‌ها و می‌زدند . . . "

" هنگامی که ( مسئول ) در ضمن بحث قادر به پاسخگویی مسائل نبود می‌خواست با مارک زدن به طرف مقابل او را محکوم کرده و به این ترتیب آماده پذیرش نظرات خودش سازد و نشان بدهد که علت اینکه در بحث به بن‌بست می‌رسد همین است ( ۱ ) . "

" بطور عام برای مارکسیست کردن افراد بحث هایی شروع می‌کردند و وقتی طرف مقاومت می‌کرد انگشت روی مسائل خصلتی او می‌گذاشتند و سعی می‌کردند او را به این نتیجه برسانند که مسائل خصلتی او ریشه ایدئولوژیک دارد ( منظور ایدئولوژی مجاهدین ) و در این نقطه و با این فشارها مجدداً " مسائل ایدئولوژیک را مطرح می‌کردند که طبیعتاً با این زمینه و موضع ضعفی که فرد در آن قرار داشت نهایتاً " مجبور به تن دادن می‌شد . . . "

هم چنین ( ز ) می‌نویسد : " افرادی را که مذهبی بودند بلا تکلیف می‌گذاشتند ، در این وضعیت ایجاد اشکال و ابهام ایدئولوژیک می‌کردند و با دست‌گذاشتن روی نقاط ضعف و مسائل خصلتی فرد را به خود کم بینی شدیدی کشانده و نهایتاً " تصفیه می‌کردند ( از موضع بدھکاری و ضعف ) ( ۲ ) این نمونه به شکلی بود که در نشست‌های سه نفره در

( ۱ ) - بدیهی است که ما نمی‌خواهیم انگار کنیم که در بسیاری موارد ، علت بد بن بست رسیدن بحثها ، مسائل خصلتی طرف مقابل است ، ولی آیا هر کس می‌تواند با استناد به این نکته مواضع و دعاوی غیر واقعی و غیر اصولی خود را توجیه کند ؟ بخصوص در گذار اصول شناخته شده ، یک سازمان مشخص .

( ۲ ) - داخل پرانتز را توضیحا " ما افزودیم .

این مدت ( اخیر ) ، برنامه اصلی انتقاد از خود بود . . . . "

" ملاحظه می‌گردد که چه استفاده فرصت طلبانه‌ای از سنت انقلابی انتقاد و انتقاد از خود می‌شود ، در همین رابطه بخشی از سرگذشت یکی از برادران همراه مجید شنیدنی است :

" وحید در تماس با ما موضع خودش را روشن نکرد ، ولی در اثر فشاری و سؤال ما مجبور شد موضع خود و سازمان را به عنوان مارکسیست و سازمان مارکسیستی اعلام کند . او در حالی که به اصطلاح مارکسیست بود ، بر خوردش با ما به عنوان " عضو و مسئول " و از بالا بود . او تن به بحث های ایدئولوژیک یا سیاسی نمی‌داد و می‌خواست مسئله را از طریق تئوریه ( قدرت و اقتدار ) تشکیلاتی ( و در حقیقت خارج از اصول تشکیلات . . . ) حل کند . در این رابطه از یک طرف شروع به حسابرسی از مسئولیت های ما کرد که در نهایت می‌خواست ما را به موضع انتقاد از خود بکشاند ( شیوه کلاسیک ) . ( ۱ )

از طرف دیگر چون توانائیهایی داشتیم ، بخصوص در رابطه با عمل و عملیات و کار تکنیکی ، می‌خواست از ما به عنوان سرباز استفاده کند ، ولی ما در مقابل حملات وی مقاومت می‌کردیم ، بخصوص که او ناشیانه به نقاط قوت ما حمله می‌کرد ( کارهای عملی انجام شده توسط گروه ما ) و می‌خواست از آنها اشکال بگیرد . در مورد مسئله ایدئو - لوژی نیز مسئله بیخ پیدا کرد بطوریکه او گفت " ما که روشنفکر نیستیم که بحث فلسفی کنیم ، ما در عمل به مارکسیسم - لنینیسم رسیده‌ایم " .

در رابطه با کوشش وی برای کشاندن ما به موضع انتقادی ، من انتقاد از خود مفصلی نوشتم و بعضی از اشتباهات خودم را در گذشته قبول کردم ولی در ریشه‌یابی مسئله علی - رغم تمایل او که می‌خواست به مسئله ایدئولوژی ربط دهم من مسئله را به " جا نیفتادن در ایدئولوژی اسلام و جذب نکردن کامل آن " مطرح کردم که وی را عصبانی کرد . . . . سپس این برادر را حسب معمول خلع سلاح و به کار کارگری می‌فرستند تا به اصطلاح خودشان ، خصائص خرده بورژواژی اش ( یعنی ایدئولوژی سازمان ) ، منتفی شده و مانند خودشان پرولتر و کارگر نما گردد . پس از مراجعت از کارگری و حسابرسی مجدد ، برادر مزبور به توصیه مجید تصمیم نهائی را به قطع رابطه با اپورتونیستها گرفته و به مسئولش

( ۱ ) - شیوه معمول برای مارکسیست کردن افراد مقاوم .

( وحید ) می گوید :

" ... مشاهده کردم کارگرانی که مبارز هستند عمدتاً " مذهبی اند و مذهب ( اسلام ) قادر به رهبری مبارزه کارگری و نفی استثمار می باشد ؛ به علاوه می خواهم رابطهام را با شما قطع کنم ، چون به نظر من شما با کادرها تاکتیکی برخورد می کنید - گندم نهای جو فروش هستید - به مردم دروغ می گوئید ، من می خواهم مبارزه کنم ولی شمارا قبول ندارم ، اگر آنطور که شما می گوئید ، در عمل به مارکسیسم رسیده اید ، منم هر وقت رسیدم دوباره نزد شما خواهم آمد ، اگر خواستید بپذیرید ، وحید ؛ تو از سازمان انرژی برده ای و باید انرژی پس بدهی .

( البته انرژی را از سازمان مجاهدین برده ولی تاوانش را باید به اپورتونیستها بپردازد ) - من به آن سازمانی که از وی انرژی گرفته ام انرژی پس می دهم ، ولی شما آن سازمان نیستید .

وحید از این برخورد حسابی به دست و پا افتاده بود که مرا حفظ کند بطوریکه گفت ؛  
 بیا بیشتر صحبت کنیم ، شاید اشتباه از من بوده است که نتوانستم نظرات سازمان را به طور صحیح تری برای تو مطرح کنم . من گفتم ؛ اتفاقاً " خیلی خوب نظرات سازمان ! را مطرح کردی . من ( چنین ) سازمانی را قبول ندارم ، تو فردی از ( این ) سازمان هستی ، تو مطرح نیستی . وحید ؛ " بیا برو ( فلان کار ) و ... فلان کار را بکن " . من گفتم ؛  
 دیگر من نیستم . طبق معمول افراد بایستی در موضع ضعف و انتقاد از خود قرار گرفته و آن وقت تصفیه می شدند یعنی در عین تصفیه شدن بدهکار هم باشند ولی من در شرایطی جدا می شدم که طلبکار هم بودم و به آنها مارک ( انحراف ) می زدم و این برای آنها غیر قابل تحمل بود ، این بود که می خواست تماس قطع نشود تا من به موضع ضعف افتاده باشم . بعد از این نشست من تماس را با آنها قطع کردم ، بعداً " بهرام به مرتضی گفته بشود ؛

" کریم سرباز فراری است و اگر قدرت داشتیم یک گلوله در مغزش خالی میکردیم . " شیوه های فرصت طلبانه انتقاد ، به سایر موارد تشکیلاتی نیز گسترش یافته بود و از جمله ؛ در پائیز ۵۳ ( م . م ) با ( ل ) که از دانشگاه با او آشنائی هائی داشته تماس می گیرد تا از امکانات او در دوران گشتهای پلیسی استفاده کند ،  
 ( ل ) و زنش سمپاتی هائی در رابطه با سازمان داشته اند و ( م . م ) روی همین قرائن

با او تماس می‌گیرد ، پس از چند تماس گویا امکان قابل استفاده‌ای نداشته و م . م (اپور-تونیسیت ) تصمیم می‌گیرد که ارتباطاتش را ضعیف کند ، در این رابطه با ( ل ) بحث‌هایی می‌کند و از او می‌خواهد که تحلیلی از خودش بنویسد و در آن ضعف‌های خود را بیان کند ( او از مارکسیست شدن آنها اطلاعی نداشت ) .

سیس م . م بر اساس همان تحلیل و بزرگ کردن ضعف‌ها به او ثابت می‌کند که نمی‌توانی مبارزه کنی و مجدداً " از او می‌خواهد که راجع به خودش بنویسد و سپس بعد از دریافت نوشته او که اقرار کرده بود توان کار مبارزاتی ندارد ، او را به کارگری می‌فرستد و تماسش را قطع می‌کند و این درست در شرایطی است که کسانی که زمینه تسلیم به ( اپورتونیسیم ) را داشتند ، به درجات وحیدها و خاموشی‌ها ارتقاء می‌یافتند ، یکی دیگر از اعضای سازمان ، رفتار اولیه اپورتونیسیت‌ها را با خودش و فرد همکلاسیش ( که گویا در ابتدا بیشتر از او نسبت به مذهب وابستگی و حساسیت نشان می‌داده ) چنین تشریح می‌کند :

" مسئول در برخوردهایش با من و فضل الله ، از شیوه‌ای که پر از تبعیض بود استفاده می‌کرد و برخوردهایش کاملاً " نا برابر بوده ، جلسات به اصطلاح عمومی انتقاد می‌گذاشت . در این جلسات ، انتقاداتی را که من به فضل الله می‌کردم ، بزرگ می‌کرد و با همانها او را شدیداً " می‌کوید . ولی اگر فضل الله به من انتقادی می‌کرد ، مسئول به نحوی از انحاء آنرا سبیل می‌کرد و اغلب اوقات همان انتقاد را به خود او باز می‌گرداند . مثلاً " یادم هست که یک بار من چند انتقاد در مورد فضل الله مطرح کردم . مسئول گوش داد و یادداشت برداشت . بعداً " نوبت فضل الله شد و او گفت من هم متقابلاً " انتقاداتی به او دارم ، که منظورش از انتقادات متقابل این بود که مواردی که در من دیده بود ، نمونه‌هایی در مقابل نمونه‌هایی بود که من مطرح کرده بودم ، وقتی او صحبت‌هایش را کرد ، مسئول بدون توجه به انتقادات او ، کلمه " متقابل " را که او بکار برده بود گرفت و او را شدیداً " زیر فشار انتقاد قرار داد . خلاصه سیر این برخوردها همیشه در همین جهت بود . موقعی که مرا با او هم تیم قرار داده بود ، به او گفته بود که این هم تیم توست ، با هم خانه بگیرید و با هم کار کنید ، ولی بجای کار کردن هر روز که می‌نشستم جلسه انتقاد بر قرار بود ، تا اینکه بالاخره یک روز در یکی از همین جلسات انتقاد ، فضل‌الله شکست و تسلیم شد و به اصطلاح ضعف‌هایش را پذیرفت و قرار شد که به کارگری برود .



بعداً" که از خانه بیرون آمدم مسئول با حالت خاصی که ناشی از نتیجه تلاش‌هایش باشد گفت: "بچه مردم پشمش ریخت"، "قبلاً" هم وقتی می‌خواست او را به من معرفی کند، قبل از هر چیز تحلیل از خود فضل‌الله را به من داد که بخوانم و گفت: "به او گفتم تحلیل از خود بنویس، برداشته تحلیل از خود نوشته ... بی خود نیست که ما اسم مستعار او را گذاشته‌ایم شیخ فضل‌الله"، و واقعاً اسم مستعار او را شیخ فضل‌الله گذاشته بودند و مسئول او را به نام حضرت شیخ می‌نامید، البته این بدین علت بود که فضل‌الله در آن وقت مذهبی بود، و شدیداً هم پز مذهبی می‌گرفت، کلمه شیخ را به خاطر مذهبی بودن او و فضل‌الله را به خاطر اینکه کلمه فضل را در تحلیل از خودش آورده بود و به اصطلاح اظهار فضل هم کرده بود، گذاشته بودند.

(تحقیق حتی بوسیله اسم مستعار) . یک بار هم مسئول، تعدادی کتاب به (ج) داده بود تا به من بدهد، برای فضل‌الله و (ح). گفت این کتابها را برای کسی آورده‌ام که قرار بود وقتش بر شود ولی سوادش زیاد نشود. خود مسئول هم می‌گفت که این فرد سوادش نباید زیاد شود، چونکه باعث زحمت ما می‌شود ولی باید جزواتی نظیر عملیات توپا مارو... ها و... به او بدهیم بخواند که سرش گرم باشد. البته هوا داری مسئول از نویسنده این سطور در قبال فضل‌الله طولی نمی‌کشد، پس از چندی که او (نویسنده سطور فوق) ، با مجید تماس پیدا می‌کند برخوردارهای مسئولین به کلی عوض می‌شود و نوبت به خود او می‌رسد. در این مورد می‌نویسد:

"من پس از صحبت‌هایی که با مجید کردم تصمیم گرفتم که روابطم را با بهرام به کلی قطع کنم. از این روز از پوشش این مسئله که من دیگر انگیزه‌ای برای کارندارم استفاده کردم و در نامه‌ای برای او نوشتم که من پس از اینکه انگیزه‌های مذهبی را از دست داده‌ام دیگر نمی‌توانم کار کنم، و نامه برای او فرستادم که البته او مدتی نامه را بی جواب گذاشت و پس از حدود یک‌ماه، یک بار مرا دید و گفت: این چه چیزهایی است که نوشته‌ای هر کس بخواند می‌گوید: (ع) بریده، (ع) زه زده، یعنی چه و..."

شروع به یک سری صحبت‌هایی که هم‌اکنون از همین سنخ و در جهت ترساندن من از عاقبت کنار کشیدن بود، کرده می‌گفت که تو جدای از سازمان نمی‌توانی کاری بکنی، در زندگی حل می‌شوی و... که من گفتم نه دیگر نمی‌توانم کار کنم، مگر نمی‌گوئید هر کس با انگیزه‌های طبقاتی اش مبارزه می‌کند، اگر چه ظاهراً فکر کند که انگیزه مذهبی او

را حرکت داده ، من وضع خانوادگی و طبقاتی ام در حدی است که انگیزه مبارزه مسلحانه را ندارم و ... در اینجا دوباره شروع به تهدید و تشویق کرد که می خواهی همه جاپخش شود که ( ع ) به روغن سوزی افتاده ، این همه آدم توی دانشگاه روی تو حساب می کنند ، همه می گویند ( ع ) وابستگی دارد و ... بیا کار کن ، خوب می توانی کار کنی . تو شروع به کار که بکنی مسائل حل می شود و ... بالاخره گفت که مسئله تو چیست ، اگر به خاطر مذهب و خدا، ناراحتی ، ما به مذهب تو کاری نداریم ، تو می توانی نمازت را بخوانی وقتی خدای تو به ما کاری نداشته باشد ما هم به تو و خدایت کاری نداریم ... " ( ۱ )

در اینجا برادر مزبور مضمون مقاله " پرچم " را به بهرام یاد آور می شود . بهرام پس از عصبانیت و ناراحتی از اینکه چرا این مقاله را بی اجازه خوانده است می گوید :

" ... حالا مگر چی نوشته که این طور می گویی . گفتم : از آن تندتر هم می شود نوشت ؟ معلوم است که به دنبال آن نوشته چه برخوردهایی پیش خواهد آمد . گفت : نه در این مورد اشتباه شده ( البته این جمله را صد در صد به یاد ندارم ) ، این مسائل در حرف به این شکل در آمده والا " در عمل به این صورت نخواهد بود ، شماها می توانید در حاشیه سازمان کار کنید . فقط مسئله این است که در سازمان به رهبری نمی توانید برسید ... بعد از مقداری صحبت گفت : ولی مطمئن باش تو به خاطر تغییر ایدئولوژی نیست که می گوئی نمی خواهم کار کنم . تو واقعا " بریده ای و انگیزه ای برای مبارزه نداری و ... خلاصه شروع به کوبیدن کرد و بالاخره گفت : من با اینکه الان خیلی کار دارم ولی حاضرم حتی ۱۰ ساعت وقت بگذارم و به تو ثابت کنم که تو به خاطر ایدئولوژی نیست که نمی خواهی کار کنی ، نه تو ، بلکه کسانی که شبیه تو هستند هیچ کدام به خاطر ایدئولوژی از سازمان جدا نمی شوند . همیشه در این گونه موارد این مسئله را به آنها ثابت کرده ام . البته همیشه از این منطق استفاده می کردند که کسانی که مذهبی هستند می توانند با سازمان کار کنند ، ما کاری به نماز خواندن و مذهب کسی نداریم ، که نمی دانم دقیقا " در این مورد چه منظوری داشتند . ( ۲ )

( ۱ ) - به زودی خواهیم دید که مدتی بعد به خاطر همین خدا چه بر سر این فرد می آورند .

( ۲ ) - علی القاعده نویسنده این سطور اکنون دلیل و منظور این برخوردها را در آن مراحل باید فهمیده باشد .

البته مجید در این مورد می‌گفت که این حرف آنها بی‌معنی است ، چگونه یک فرد مذهبی می‌تواند با آنها کار کند ، در حالی که همیشه باید از نظر ایدئولوژیک تغذیه‌شود کار کردن در یک سازمان تعلیم دیدن و تعلیم دادن است . . . . بعد از اینکه در همان روز بهرام کمی مرا کوبید باز از در تشویق در آمد و اینکه در این شرایط نباید کار را رها کنی ، خودت از بین می‌روی ، هر کاری که خودت مایلی و می‌توانی بکنی بگو به تو بدهیم و خلاصه مرا در منگنه گذاشته بود که جواب بگیرد ، که من گفتم فعلا " فکر کنم تا بعد صحبت کنیم و خلاصه آن روز از هم جدا شدیم . بعدا " قرار بود من به او جواب بدهم ، به همین جهت نامه‌ای نوشتم که در ضمن آن ، این مطالب آمده بود : با اعتقادی که به‌برخورد— های زیر بنائی و اصیل بودن زیر بنا داریم ( مسائلی که بهرام همیشه روی آنها تکیه می— کرد ) و با توجه به اینکه می‌دانیم مسائل طبقاتی است که انگیزه‌های مبارزه را می‌تواند در در یک فرد ایجاد نماید ، آیا استفاده از تهدید و تشویق نظیر اینکه اگر مبارزه را کنار بگذاری همه جا می‌پیچد که بریده‌ای و . . . برای کشیدن فرد به مبارزه ، سقوط به ورطه ایده‌آلیسم و اصالت دادن به رو بنا نیست ؟

. . . اصولا " به نظر من وقتی که خصوصیات و خصلتهای فرد ، که در اثر زندگی گذشته‌او حاصل شده ، هیچگاه با عوامل رو بنایی ( آگاهی ، شناخت ، اراده و . . . ) حل نشود ، انتقاد حرفی نیز هیچ مفهومی ندارد . هر کس خصلت غیر انقلابی در وجودش هست باید کنار برود . چون با انتقاد حرفی ، چیزی حل نمی‌شود ، باید کنار برود تا عناصری از طبقه پرولتاریا جانشین او گردد .

و یک سری مسائل دیگر . وقتی بهرام نامه را می‌گیرد به شدت عصبانی می‌شود ( ۱ ) و بلا فاصله نامه‌ای در جواب برای من می‌نویسد و از همان طریق که من نامه را داده‌بودم ( ج ) نامه را به من می‌دهد ، نامه شامل مسائل مختلفی بود از جمله :

جملاتی که می‌آید تقریبا " عین جملات خودش است که یادم مانده : " رفیق عزیز ، نامهات

( ۱ ) — گویا بهرام فهمیده باشد که نویسنده نامه آن سطور را با اعتقاد قلبی ننوشته و خواسته است علیه آنها از یک پوشش و محمل استفاده کند . مجددا " اضافه می— کنیم که استفاده از این پوشش ها چه دربارۀ مجید و چه دربارۀ سایر برادرانش نمی‌تواند بلا قید و شرط و در کلیه موارد مورد تأیید ما باشد ،

را خواندم ، بیش از همیشه ایمان آوردم که ایدئولوژی طبقه کارگر فقط در خدمت طبقه کارگر است ... تو با درک خرده بورژوا بی خودت از مارکسیسم مرا به ایده آلیسم متهم کرده ای ... تو انتقاد و انتقاد از خود را که بزرگترین ضامن پیروزی خلقهای جهان مثل خلق چین است رد کرده ای .

... آری ایدئولوژی نوین سازمان ، برای ما راه گشای عمل است و برای تو هم مافع خودت را به ارمغان آورده است . تو با قرار دادن خودت در برابر ایدئولوژی نوین سازمان میخواهی واژدگی و کنار کشیدن خودت را توجیه کنی و به زندگی ات بپردازد و همچون " بهیمه " مربوطه " که " همها علفها " ( ۱ ) است سرت را پائین بیندازی و به خوردن مشغول شوی ... "

خلاصه هر ضعف و نقص نا داشته و داشته افراد مقاوم فی الفور به ایدئولوژی سازمان تحویل می شد . کار این تاویل و تحویلها چنان بالا گرفته بود که حتی خصوصیات روانی و بیولوژیکی افراد را نیز در بر می گرفت . به عنوان نمونه ( م . ک ) که قبل از ورود به سازمان نیز فرد کند ذهن و تقریباً " گیجی بود مدتها به کنکاش در " ریشه های ایدئولوژیک " این کند ذهنی و فراموشی فرستاده شده و هر چه می گفت که صادقانه می گویم که چنین ریشه های نمی یابم مسئول نمی پذیرفت و می گفت :

" در این مساله اختلاف عقیده داریم و تو با عقیده خودت است که صادقی و ... " در مورد دیگری نیز مسئول سعی داشت بعضی از ضعفهای بیولوژیک ( م ) را با ریشه های خصلتی و به قول خودش ایدئولوژیک بررسی کند . این تحلیل ( م ) را واداشت که برای تصحیح خودش فشارهای زیادی متحمل گردد که هیچ فایده ای هم نداشت ریشه یابی های ابلهانه مکانیستی که هیچ تفاوت کیفی میان مقولات بیولوژیک و روانشناسی قائل نبود و گاه در سطوح مسئولین پائین تر به اشکال بیمار گونه ای تظاهر می کرد . مثلاً " از برخورد ( ح ) با شهید منیری جاوید نام می بریم که یک بار در خیابان با هم راه می رفتند ، منیری جاوید مثل همیشه که با مسئولش محل درست می کرده از ( ح ) می پرسد :

( ۱ ) - اشاره به یکی از خطبه های تفسیر شده بوسیله سازمان در گذشته ( خطبه عثمان بن حنیف ) که ضمن آن حضرت علی ( ع ) زندگی به شیوه " چهار پایان بسته شده " را که هم آنها علفشان است رد می کند .

" مسلح هستی یا نه " تا محمل جالبی درست کنند . ( ح ) با فریاد می گوید : " برای چه این سؤال را کردی ؟ برو بنشین ریشهاش را بیرون بیاور . . . "

( البته گویا در آن موقع ( ح ) مسلح نبوده و شاید اگر پاسخ منفی به سؤال منبری جاوید می داد احساس کوچک شدن می کرد ) برآستی هر گونه ایستادگی در برابر اپورتونیستها که گویا مظاهر اعلای اصلاح و تکامل ! بودند ، نه تنها انسان را از مبارز بودن ، انقلابی بودن بلکه حتی از انسان بودن نیز خلع و به " چار پایانی بسته شده " تبدیل می نمود و در رده ؛ ضد انقلابیون و خائنین شماره دار ( شماره ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ ) ، شایسته هر نوع تخفیف و تحقیر و شکنجه و کشتار می کرد . و ما به یاد می آوریم که از شوینسم ( افراطی گری ) نژادی یا قومی و مذهبی تا کنون چه جنایاتی که بر بنی نوع انسان در طول تاریخ نازل نشده است ، فاشیسم آلمان که برتری نژاد آریین را شعار خود ساخته بود از این قبیل است . یا آن به اصطلاح مسیحیون تحریف شده که افراد غیر مسیحی را شیطان می دانستند . چنانکه هنوز هم در ایتالیا رسم است که یک روستایی هنگامی که الاغ خود را کتک می زند بر سر او فریاد می رزند که : " ای الاغ نا مسیحی " .

هنگامی که آمریکا نیز کشف شد و سفید پوستان بر سرخ پوستان مسلط شدند این سؤال مطرح گشت که آیا سرخ پوستان نیز انسان اند ؟ در این مورد از پاپ سؤال شد پاپ پل سوم ( ۱۵۳۷ ) این رای را در مورد سرخ پوستان داد :

" آنها بشرهای طبیعی اند " ، و به دنبال فتوای خود اضافه کرد : " شرط انسان بودن مسیحی بودن است " (۱) یهود و نصاری نیز بر مبنای عقاید تحریف شده انسان بهشت را صرفاً " بر اهل کتاب اختصاص می دادند . حال آنکه قرآن با بلند نظری نوحیدی ، در همان ۱۵ قرن پیش نیز این ذهنیت های فاشیستی ایدئولوژیک را محکوم می نمود و تنها عمل صالح مؤمنانه را معیار رستگاری قرار می داد ، " *وقالوا لن یدخل الجنة الاممن کان هودا* " و نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان گنتم صادقین : و گفتند که هرگز جز یهودی یا نصاری وارد بهشت نمی شود . این آرزوها و آمال ذهنی ایشان است بگواگر راست می گوئید دلیل بیاورید " . ولی تکامل یافتگان ! فرصت طلب ما ، متاسفانه بعد

از پشت کردن به قرآن، مجدداً " به همان آمال و تنگ نظری اهل کتاب قدیم دچار شدند و خاطره آنها را با بیانیه‌های جدید شان زنده کردند ، اینها نیز چون آنها فکر می‌کردند با یک انگ زندیق یا کافر همه چیز را حل خواهند کرد ، بر آن بودند که بایک مارک خردم بورژوا و خائن ، حقانیتشان را برگزیده تاریخ نیز تحمیل کنند . چرا که یزعم اینان ، آنکه اپورتونیست نبود یا نمی‌توانست بشود ، هیچ نبود و حتی در انسانیتش هم می‌شد شک کرد ، والا " چنین رفتارهای غیر انسانی با مجاهدین نمی‌کردند .

یک بار ، برای یکی از سرد مداران جریان ، از قول یکی از زندانیان آزاد شده ( که به همکاری با جریان اپورتونیستی دعوت شده بود ) نقل شد که : در این شرایط ( شرایط سال ۵۳ ، در اوج شکنجه و آزاری که در زندانهای ایران نصیب زندانیان سیاسی و مجاهدین اسیر می‌شد ) زندان کشیدن کار زیاد ساده‌ای نیست و زندانی آزاد شده‌ای که بدون توضیحات درباره چگونگی وضع ایدئولوژی سازمان ، امر به مخفی شدن گردیده ، نمی‌تواند تن به کاری نا آگاهانه و دستگیری و شکنجه و زندان بعدی آن بدهد . جواب سرد مدار مزبور به ناقل مطلب این بود که : " او ( زندانی آزاد شده ) بی خود می‌گوید ، ما می‌گوئیم ( اول ) بیا مخفی شو، کار کن ، بعداً " هم اگر نتوانستی کار کنی یا زندان بکشی یک مارک خائن می‌زنیم ، همه چیز حل می‌شود و به جایی برخورد نمی‌کند . . . " در مورد زندانیان آزاد شده فوق الذکر ، یکی از برادران می‌نویسد :

" در سال ۵۳ که این زندانیان آزاد شدند بهرام با آنها تماس گرفت با م. فرهاد صفا ، ص و ط ) و بدون اینکه از وضع جدید سازمان با آنها چیزی بگوید ، آنها را آماده مخفی شدن می‌کرد . مجید می‌گفت که اینها ( بهرام و . . . ) می‌خواهند تغییر ایدئولوژی را اعلام کنند ولی می‌ترسند که بچه‌هایی که از زندان آزاد شده‌اند دور هم جمع شوند و کار دستشان بدهند ، لذا می‌خواهند ابتدا آنها را مخفی کنند و سپس جریان تغییر ایدئولوژی را برای آنها بگویند ، یک بار در اواخر تابستان ۵۳ ، صحبت از بچه‌ها - بی که از زندان آزاد شده‌اند بود ، به بهرام گفتم که اینها مذهبی هستند و فکر می‌کنی که با این ابهامات و . . . چه برخوردی می‌کنند ؟ گفت : آنها را مخفی می‌کنیم و سپس بر آنها غلبه می‌کنیم .

گفت : م . را می‌شناسم می‌دانم که موضع گیری خواهد کرد ولی او را مخفی می‌کنیم و از چند طرف دورش را می‌گیریم و بحث می‌کنیم تا بپذیرد . . . خلاصه در زمستان ۵۳

مجید با این بچه‌ها تماس می‌گیرد و جریان را برایشان مطرح می‌کند؛ حتی مقاله پرچم را می‌دهد تا آنها بخوانند، بعد به آنها می‌گوید که راجع به این مسائل با بهرام چیزی نگوئید، زیرا ممکن است حدس بزنند که این مسائل را من برای شما گفته‌ام و برای من تصمیمات ناچوری بگیرند، و اگر خواستید مخفی نشوید برای مخفی نشدنشان محلهایی درست کنید و این محلهها را به آنها بگوئید که در بین این بچهها فقط فرهاد (۱) این مساله را رعایت می‌کند و وقتی بهرام می‌پرسد که چرا نمی‌خواهی مخفی شوی می‌گوید: «من مادر پیری دارم که تنها مرا دارد و وضع خاصی دارد، لذا باید پیش او باشم و... که بهرام می‌گوید: خوب حالا می‌توانم بگویم که فرهاد هم وابستگی دارد و غیر قاطع است و... فرهاد پس از اینکه مسائل تغییر ایدئولوژی و مقاله پرچم برای او مطرح شد و یک بار هم مجید را دید و در رابطه با او قرار گرفت، یک بار می‌گفت که اینها باید نام خودشان را عوض کنند... و یک بار هم پس از اینکه مجید و مرتضی را زده بودند و مرا گرفته بودند، فرهاد را دیدم و جریان را برای او تعریف کردم، او از من پرسید که این دو نفر را آزاد کردند یا نه؟ او هم فکر می‌کرد که مجید و مرتضی را گرفته و درخانه‌تیمی نگه داشته‌اند. او گفت که باید این مسائل را افشا کرد، گفت که فردا من قرار می‌دارم (فکر می‌کنم با بهرام و اینها بود) و به آنها می‌گویم که اگر این دو نفر را تا آخر هفته آزاد نکنید ما جریان را افشا می‌کنیم مثلاً» به آقای طالقانی می‌گوئیم، در محیبه دانشگاه پخش می‌کنیم و...

بعد گفت که بی خود مجید و مرتضی گذاشتند که مسئله را بهرام و اینها بفهمند، آنها نیایستی می‌فهمیدند و... «اما پس از دستگیری و در "کمیته" بود که کار این مبارک زدن‌ها به اوج خود رسید. شماری از دست آموزان اصلاح شده و ارتقاء مقام یافته، نظیر "وحید" ها که زدن ردیلانه ترین برچسب‌ها را از درون دار و دسته اپورتونیستی به عنوان آخرین حربه علیه اعضاء مقاوم سازمان به‌ارث برده بودند، به تشویق و ترغیب

(۱) - شهید فرهاد صفا استعداد بسیار ارزنده‌ای بود که در اسفند ۵۴ حقیقتاً "پرپر شد" این هم یکی دیگر از ضایعات جریان اپورتونیستی که اگر وضع سازمان به آن صورت در نیامده بود، این استعدادات در بحبوحه در بدری و آوارگی به سادگی نابود نمی‌شدند.

شکنجه گران ساواک تصفیه حسابهای به اصطلاح ایدئولوژیک سازمانی را تا عمق مسائل و روابط زندگی شخصی نیز پیش برده و از هیچ مارک ردیلانهای در این رابطه فروگذار نکردند. آخر شکنجه گران و دستگاه تبلیغاتی شاه هرزه و جنایتکار برای بی اعتبار کردن انقلابیون مسلمان این میهن در پیشگاه خلق مسلمان به چنین بر چسب هایی نیاز مبرم داشت. پس وقتی فرصت طلبان تکامل یافته دبروز و همکاران امروز ساواک حاضر بودند در مقابل جایی نرم تر و گرمتر و یا چائی پر رنگ تر و میوه ای یا ظرف عسلی از این مارکها تقدیم کنند چرا که ساواک از چنین عسل و میوه ای در حقشان دریغ کند؟ آخر باین بر چسب ها بخوبی می شد با احساسات و عواطف مثنی مردان و زنان پاکدل و صمیمی که در زیر شاق ترین شکنجه ها کمر خم نکرده بودند، بازی کرد. در اثر همین بازی ها که ابتدائاً از درون جریان اپورتونیستی آغاز شده بود در یک مورد در کمیته کار به خودکشی یکی از سمپاتیزانهای سازمان که طاقت تحمل چنان مارک هایی را نداشت کشید شکنجه گران بدترین نوع بازی با عواطف و شخصیت انقلابیون مسلمان را با همکاری "اصلاح شدگان" تواما تجربه می کردند.

به راستی هم از دست آموزان اصلاح شده جریان اپورتونیستی با همه پوچی ها و بی انگیزگی های که ارمغان آورده بود بیش از این انتظار نمی رفت، زیرا اکنون دیگر هیچ اثر و نشان انقلابی از ایدئولوژی و سازمان گذشته در وجود این افراد یافت نمی شد، مجموعه افرادی که به مثابه یک جریان (و نه نمونه های پراکنده) در مکتب فرصت طلبی تعلیم دیده و به تمام عوارض و نتایج انحرافی آن بالغ شده بودند. یکبار وقتی فرد هم تیم "خلیل فقیه دزفولی" (یک به اصطلاح مارکسیست شده دیگر که جریان "اصلاح" نژادی را از سر گردانده بود) به او گفت که: درست است که ما روزه را قبول نداریم ولی به خاطر سازندگی اش و به خاطر مردم، ما هم تا شب در روزهای ماه رمضان چیزی نخوریم، "خلیل" (که بعداً از تلویزیون و همکاری با اکیپهای کمیته سر در آورد) پاسخ داده بود: "نه! برای اینکه آثار ایدئولوژی گذشته به کلی محو شود، باید خورد حتی در ملا" عام هم باید خورد، و اکنون در شکنجه گاه کمیته بود که "خلیل" و نظایرش دست در دست شکنجه گران به محو تمام و کمال آثار گذشته نایل می شدند.

"حتی در ملا" عام "یعنی در دادگاهها و مصاحبه های تلویزیونی پیاپی که باز هم به مثابه یک جریان ماهیت اصلاحات! اپورتونیستی را در مورد تعداد کثیری از دست آموزان



و تأثیر پذیرفتگان بر ملا می‌کرد ، آیا از چنان برخوردارهای غیر مردمی بیمارگونه با سنت انقلابی روزه نتایج ضد مردمی این چنین انتظار نمی‌رفت ؟

اگر به داخل سازمان برگردیم ، شاهد ما نوعی پاسیویسم و خنثی شدن مبارزاتی و نیز نوعی لیبرالیسم تشکیلاتی است که در حادثترین صور خود ، به دنبال چنان برخوردارهای شخصیت کش انتقادی و آن نحوه تغییر دادن ایدئولوژی ، باز هم به مثابه یک جریان ، سطوح زیادی از اعضاء ضعیفتر سازمان را فرا گرفته بود ، همان جریانی که در حکم یک تهدید تشکیلاتی در مقاله پرچم نیز تحت عنوان سومین گرایش خطرناک مورد بحث واقع شده و در موردش چنین آمده بود ؛ ( ۱ ) " گرایش سوم کسانی بودند که انگیزه‌های روبنمایی آنها را به مبارزه کشیده بود اینها کسانی بودند که انگیزه‌های خرده‌بورژوازی باعث حرکت آنها شده بود ، اما اکنون که با سخت تر شدن شرایط آنها انگیزه‌های خود را از دست داده بودند ، این ضعف انگیزه بصورت " پاسیویسم تشکیلاتی " خود نمای می‌کرد ، " اینها انتقادی نمی‌کردند تا انتقادی نشوند " از زیر بار مسئولیت ها شانه خالی می‌کردند " ، " با مسئولیتها برخورد جدی و فعال نمی‌کردند " ، " باضعف‌های خودسازش می‌کردند " ، " و در این راه حتی به توجیه کاری و مواضع عدم صداقت نیز سقوط می - کردند " ، به عنوان مثال فردی از این جریان که مسئولیتی در یک شهرستان را به‌وی پیشهاد کرده بودند با انواع توجیهاات از قبول آن خودداری می‌کرد و آخر الامر حتی مسائل امنیتی را مطرح می‌کرد که اگر من به فلان شهرستان بروم اطلاعاتم زیاد می‌شود . اینها همان " ماتریالیسنهای مبتذلی بودند که حداکثر وقایع را تفسیر می‌کردند ولی از تغییر خبری نبود ... " در صفحات گذشته نیز دیدیم که " مجید " چگونه در جوابیه - اش به " پرچم " خود پرچمدار و دار و دستاش و شیوه‌های اپورتونیستی آنها را در تغییر ایدئولوژی عامل جریان پوچی‌ای شمرده بود ، که اکنون از آن زبان به انتقادگشوده‌بودند با توجه به اینکه تغییر ( و جراحی ) ایدئولوژیک در شمار پیچیده‌ترین تغییرات و جراحی - های روانی است " چگونه می‌شد از کسانی که شکسته بندی هم نمی‌دانستند انتظار داشت که حتی جراحی فرصت طلبانه ایدئولوژیک مورد نظر خودشان را نیز که باز هم متضمن

(۱) - نقل قول صد در صد از روی متن نیست و اساساً " با استفاده از محفوظات نوشته می‌شود ، لیکن مضمون آن صد در صد صحیح و دقیق است .

تعویض قلب و مغز اعتقادی انسان است به درستی به پایان برند ؟ و فرد زیر تیغ جراحی خود را بعد از آن " عمل " اپورتونیستی دچار انحلال و عدم تعادل ایدئولوژیک نساخته و به نفع رژیم مسخ و فلج نسازند ؟ و چه نیروهایی که هم در داخل سازمان و هم در میان افشار وسیع طرفدارانش به دنبال چنین عملکرد خائنانه‌ای دچار شوک و پوچی مبارزاتی نشدند ؟ درباره آن فردی که اکنون به گفته پرچمدار به " ماتریالیست مبتدلی " تبدیل شده و از پذیرش مسئولیت شهرستان ابا می‌کرد ( م . ی ) نیز نقل می‌شود که علیرغم موضع بالای مسئولیتش در گذشته ، در توجیه انفعال و کنار کشیدن خود گفته بود :

" حالا که خدا نیست و قیامتی وجود ندارد ، برای من فرقی ندارد که بعد از مرگ در قلب توده‌ها جا داشته باشم و یا در زباله دان تاریخ " .

بدیهی است که ما با الهام از این جمله امام حسین که " اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید " این نحوه برخورد را محکوم می‌کنیم و بر آنیم که عدم اعتقاد به خدا و قیامت به هیچ وجه نبایستی مانع مبارزه به خاطر آزادی و حریت انسانی گشته و قلب توده‌ها را با زباله دان تاریخ در نزد افراد یکسان جلوه دهد . لیکن اگر اپورتونیستها خود در بیانیه‌شان از هر کسی در کادر اعتقاداتش انتظار عمل دارند ، پس چگونه می‌توان در این مورد ، تماما " ، فردی را که در خارج از مواضع توحیدی ( که متضمن اعتقاد به هدفداری و مضمون داری جهان و مسئولیت ذاتی نوع انسان است ) توجیهی برای مبارزه‌اش در یک هستی بدون مقصد و معنا نمی‌یابد ، نکوهش نمود ؟

آیا خیلی دور از انتظار است که چنین افرادی پا به پای پوچ دانستن تمامی هستی و بی معنی بودن جهان و کور بودن تکامل آن ، از نردبان تکامل و مبارزه نیز گام به گام بزول کرده و پوچ گرا و حسی گردند ؟ پس عجب نیست که افراد زیر سلطه ، به خاطر آن شیوه های مخرب و غیر سازنده اعتقادی ( به علت وحشی که از آن نوع استقادات داشتند ) دست به توحیه کاری زنند و به موضع عدم صداقت و برخورد های لیبرالیستی بپنند ، زیرا ره آورد حنا انتقاداتی دیگر نه یگانگی و یکرنگی و صفا و صمیمیت تشکیلاتی بلکه از خود بیگانگی ور شد لیبرالیسم بود .

به عنوان نمونه از جریان دستگیری ( م . س ) می‌توان نام برد که وقتی در خیابان دستگیر می‌شود برادرش که او هم عضو سازمان بود مانده بود که چه کار کند ؟ مخفی شود یا به خانه برود ؟

فکر کرده بود که اگر شب بد خانه نرود ممکن است ( م ) را در رابطه با یک مسئله عادی گرفته باشند یا فقط به او مظنون شده باشند و در نتیجه وقتی به خانه نرود باعث شود که حساسیت پلیس تحریک شود و سازمان بگوید که چرا چپ روی کردی و اگر به خانه برود ممکن است ( م ) فی الواقع لو رفته باشد و بیایند او را در خانه دستگیر کنند و آن وقت در سازمان بگویند که محافظه کاری کرده ای ، سرانجام با محاسبه اینکه ؛ " خانه را به شکل معمولی گشته اند و حتماً " مسئله ای نیست " ، شب به خانه می رود او خود بعداً " در این مورد گفت ؛ " برای آن یک شب پدرم را در آوردند " و به قول خودش " از دماغم در آوردند " . حال اینکه مدتی بعد مسئول به همین نمونه استناد کرده و گفت ( ح ) ( فردی که شب را به خانه رفته بود ) ریشه مسئله را که وابستگی به خانواده بود در آورد ، اینجا معلوم شد که ( ح ) فی الواقع به چنین نتیجه ای نرسیده و از قضا در او چنین وا - بستگی هم وجود نداشت بلکه فقط می خواست کاری کند که به او انتقادی وارد نشود ، زیرا کاملاً " سیستم انتقادی بصورتی در آمده بود که اگر مثلاً " کاری را انجام نمیدادی ریشه محافظه کاری از آن بیرون می آمد و اگر آن کار را انجام می دادی می گفتند این کار را برای این کرده است که نگویند محافظه کار هستی ، نمونه دیگر ، مربوط به ( ل . ز ) است که بیانیه از او تحت عنوان خائن شماره ۴ نام برده است . به عقیده " مجید " به خاطر همان شیوه های انتقادی فرصت طلبانه ، این خواهر مستعد نیز دچار تردید وضعف انگیزه شده بود ، خواهری که از قضا در دوران تصفیه ، " مجید " نیز با او تماس داشت و از ارتباطات " مجید " با برادرانش اطلاع یافته بود . ( ل ) به " مجید " گفته بود ؛ " من باید تماسهای تو را به " بهرام " گزارش کنم چون اگر شما ( مجاهدین ) حاکم شوید که بهر حال مرا تصفیه می کنید چون می دانید که به درد کار نمی خورم . اگر آنها ( اپور - تونیستها ) حاکم شوند ، بعداً " پدرم را در می آورند که چرا گزارش ندادی ، ، ، " نمونه بارزی از لیبرالیسم و به قول خود " مجید " ؛ " حاکمیت انگیزه های فردی ، که جریان اپورتونیستی آنرا به ظهور رسانده بود " ، و سرانجام نیز چنانکه در آینده خواهیم دید گزارش او بود که منجر به تصمیم نهایی در مورد به قتل رساندن " مجید " گردید .

ب - گرفتن مسئولیتهای افراد مقاوم ،  
 خلع سلاح و قطع ارتباط آنها با یکدیگر ،  
 فرستادن شان به کارگری ، مضافاً " بر عدم احساس  
 کمترین مسئولیت ایمنی در برابر آنها ؛

قبلاً" به نقل و انتقالات تشکیلاتی که طی آنها بیش از پیش برای رشد اپورتونیسیم زمینه مهیا می شد اشاره کردیم سپس در مراحل بعدی سلطهء اپورتونیسیم بر سازمان ، مضمون فرصت طلبانهء این تحولات درونی تدریجاً " به ظهور می رسید ،  
 تسلیم شدگان مورد لطف و محبت قرار گرفته و مسئولیتهای بالاتری احراز می کردند در حالی که افراد مقاوم با صرف نظر از صلاحیت و سابقه کارشان ، به روزگار بدی دچار می شدند ، مگر اینکه در میانهء راه مقاومت ، آنها هم می شکستند و تسلیم می شدند ،  
 در این باره یکی از برادران می نویسد :

" . . . نکته قابل توجه اینکه بر خلاف کسی که در مواضعش باقی می ماند ، کسی که مواضعش را تغییر می داد ، نحوهء برخورد با او کیفیتاً تفاوت می کرد . همان کسی که در موضع ( ایدئولوژیک ) قبلی بصورت آدم مسئله داری تلقی می شد که حتی مواضع مبارزاتی اش نیز قابل تردید بود ، بعداً " بصورت یک عنصر انقلابی قابل اعتماد و مسئله حل کن ( نمونه فرد B پس از مارکسیست شدن ) در می آمد " ، آنگاه چنین فردی "مسئولیتهای بزرگ دیگری " (۱) را نیز " صبورانه و با صداقتی بی نظیر " (۲) به عهده می گرفت ،  
 در پایان مقالهء " پرچم " که مواضع اپورتونیسیتی به اصطلاح مارکسیستی را در داخل سازمان علنی می نمود و " سرکوب دگماتیسم مذهبی " را بعنوان تهدید اصلی مرحلهء کنونی رشد سازمان ، در دستور کار قرار می داد ، چنین آمده بود که :

در برخورد با عناصر این جریان ( دگماتیسم مذهبی ) عناصر صادق را از نیمه صادق و این هر دو را از نا صادق جدا سازیم و با هر کدام برخوردهای متناسب داشته باشیم . عناصر به اصطلاح " نا صادق " و " نیمه صادق " از نظر اپورتونیسیتها ، همان

مجاهدین مقاوم یا بالنسبه مقاوم بودند که در صفحه ۲۱ بیانیه راجع به مقاومت آنها چنین می‌خوانیم :

" ... اما از یک طرف به دلیل امکان بالقوه گسترش و رشد این مقاومتها و از طرف دیگر به دلیل ماهیت مقاومت آنها که بهمان میزان مقاومت و پایداری میکربهای خانگی پایدار و مقاوم بودند ، مسئله ( تغییر ایدئولوژی ) را قابل اهمیت می‌یافت . همانطوریکه قبلا" گفتیم ، بر بسیاری از این مواضع انحرافی ، از این مقاومتها و پایداریهای ارتجاعی ، با اتخاذ یک سیاست پر حوصله ، دراز مدت زیر بنائی اصلاح و آموزش که البته به تناسب مورد خود باید شکل مقتضی و لازم را پیدا می‌کرد ، پیروز شدیم ... "

و آنگاه در زیر نویس همین صفحه راجع باین اشکال " مقتضی و لازم " توضیح میدهد که :  
 " شیوه‌های ما در این موارد عبارت بود از : شیوه بحث و اقناع طی دوره های متوالی توضیح و آموزش همراه با جمع‌بندی انتقادات خود فرد ، و یا انتقادات مربوط به گذشته سازمان که به کمک مسئول ، اما عمدتا" بوسیله خود فرد ، صورت می‌گرفت .  
 کشف علل و ریشه‌های آن و پیدا کردن راههای مقابله با آن ، نقد ایده‌آلیسم سیاسی-تشیلاتی و فلسفی گذشته سازمان و نشان دادن اثرات منفی آن در موارد خاص ، طی دوره‌هایی از زندگی و کار سخت توده‌ای همراه با تحلیلهای مشخص از وضع زندگی مردم ، دردها و نیازهای آنها ، مسائل و انگیزه‌های اقتصادی ، سیاسی ، ایدئولوژیک آنها و ... ( ۱ ) .  
 شاید اگر کسی از تحولات درونی سازمان مجاهدین اطلاع نداشته باشد از این عبارت پردازیها اغوا شود . ولی واقعیت این بود که " برخوردهای متناسب " با تمام اشکال " مقتضی و لازم ... " ، عمیقا" با فرصت طلبی و شیوه‌های ضد دمکراتیک فاشیستی آمیخته بود . اپورتونیستها نه تنها هیچ اطلاعات و خبری از مسائل درونی سازمان به مجاهدین مغضوب که همان صاحبان واقعی سازمان بودند نمی‌دادند (نمونه . و نمونه برادران خارج از کشور و نمونه " مجاهدین اسیر ) ، بلکه آنها را از تمام مسئولیتها-یشان نیز خلع ید می‌نمودند ، باز هم بعنوان نمونه از مسئولیت نشریه امنیتی سازمان می‌توان نام برد که تنظیم آن تا پائیز ۵۳ بهمهده " مجید " بود و روی جلد آن نیز

جمله‌ای از نهج البلاغه را می‌گذاشت. لیکن پس از آن مسفولیت آن از "مجید" گرفته شد و سپس گویا یک شماره بیشتر نیز در نیامد که گفته می‌شد آنهم بیشتر به خاطر این بوده که کسی خلاء رفتن "مجید" را احساس نکند و تازه در همان یک شماره نیز وضع "مجید" (مسئول قبلی نشریه) تحلیل شد و در کنار سایر اتهامات چنین عنوان شده بود که: او می‌خواهد است‌چوب‌لای‌چرخ‌عظیم تاریخ (که همان سلطهٔ اپورتونیسیم بر سازمان باشد) بگذارد و جلوی این مسیر تکاملی را بگیرد. سپس عناصر مقاوم را به بهانه‌های مختلف از یکدیگر جدا و در گوشه و کنار سازمان پراکنده میکردند تا در فقدان هرگونه تعاس آنها با یکدیگر "امکان بالقوه گسترش . . . . مقاومت‌ها به فعل تبدیل نشود و" چرخ‌های کریمه اپورتونیسیم "از چرخش باز نایستد.

یکی از خواهران که حاضر به تغییر موضع ایدئولوژیک خود و اتخاذ آن مواضع صادقانه اکتذائی نبود به بهانه کار در خارج از کشور، به خارج تبعید گردید. تبعیدی که به مرگ او در همانجا منتهی شد. یک "شیوه مناسب و مقتضی" دیگر در قبال افراد مقاوم و به قول خودشان ناصادق یا نیمه‌صادق خلع سلاح آنها بود که علیرغم مواضع گاه

مربوط به پاورقی صفحه قبل.

(۱) - به راستی چه کلمات شیرینی است: "زندگی مردم، دردها و نیازهای آنها، مسائل و انگیزه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک آنها و . . ." همان مردمی که فرصت طلبان چپ نما خائنانه به مبارزهٔ آنها و سازمان بیشتازشان (مجاهدین) از پشت خنجر زدند، کلماتی که فقط در آن سوی مرزهای ما می‌تواند مشتری روشنفکر نمای جدا از مردم و فارغ از درد و نیاز آنان را که در بی خبری مطلق از نیازها و انگیزه‌های ایدئولوژیکی این خلق مجاهد بسر می‌برند، اغوا کند و یا از همین قبیل روشنفکر نمایان داخلی را که به فریب دادن خودشان نیز که در نادیده گرفتن تاریخی و مستمر واقعیات این میهن جلوه می‌کند، معناد شده‌اند. واقعا "که وقاحت زیادی می‌خواهد که هم منزله ترین عقاید و سبلمهای انقلابی مردمی را در بیانیه مان ردیلا نه به تمسخر بگیریم و در عین حال با آنها آشنائی و همدردی نشان بدهیم، به نظر می‌رسد که گوشه‌های این بیانیه از قضا ریشه‌های خیلی پهنی هم دارند.

بالا و حساسشان ( که حتما ملازم با حمل سلاح بود ) به اشکال مختلف صورت میگرفت . در مورد "مجید" با صراحت و شقاوت ، در مورد (س .) بخاطر موضع گیری و مسئله دار بودنش ( مسئله ایدئولوژی ) ، در مورد "مرتضی" (صمدیه) هم از آنجاکه بعلت ترور مامور پاسگاه هاشمی توسط او ، به هیچ وجه نمیشد صراحتا " خلع سلاحش نمود یا حقه و تزویر به این معنی که در خیابان با وی قرار گذاشتند تا مسئول را ببیند ، مسئول بمحض دیدن او میگوید : " اسلحه‌ها را بده ، الان لازم داریم ، بعدا از انبار می‌آورم و بتو میدهم . . . " و به این ترتیب اسلحه را از او میگیرند (۱) و بعد هم او را به کارگری میفرستند . موارد دیگری هم از این گونه خلع سلاح های ناجوانمردانه ، که البته به دنبال انتقادات و اتهامات ناجوانمردانه تری صورت میگرفت ، وجود دارد . به دنبال خلع سلاح معمولاً دوره کارگری آغاز میشد ، البته بسیاری نیز بدون این که به مرحله حمل سلاح و خلع سلاح ایپورتونستی پس از آن رسیده باشند ، به کارگری فرستاده میشدند . این کارگری فرستادن ها نیز ، صرفنظر از موارد متعددی که صرفاً " بمنظور دست بسر کردن و مشغول داشتن فرد اعمال میشد ، توجیه اصلاح گرانه جالبی دارد . قبل از سال ۱۳۵۰ در سازمان سنتی وجود داشت که بر حسب آن میبایستی افراد مبتدی لاقابل هفته ای یکبار به جامعه گردی و گردش در نقاط مختلف شهر ( و به ویژه جنوب شهر ) بپردازند تا قدری از نزدیک با دردها و مسائل مردم آشنا شوند . آنگاه در مواردی هم برای آشنائی بیشتر با مشقتها و محرومیت های اقشار مستضعف و همچنین برای چشیدن مزه کارهای سنگین یدی ، عناصر روشنفکر به تناسب ، هر مورد ، مدتی را در جنوب شهر یا کارخانه ها و . . . . . به کاری میپرداختند . لیکن ایپورتونیست ها باین سنت ، مضمون فرصت طلبانه ایدئولوژیکی

۱ - چند بار هم که بعدا مرتضی تقاضای اسلحه میکند ، مسئول بهانه می‌آورد و سرانجام هم چند اسلحه قراضه را به او نشان داده و با بی خیالی میگوید از یکی از همین ها استفاده کن ! جالب این است که یک ماه بعد وقتی "مرتضی" ( قبل از قطع رابطه صریح و نهائی ) به توصیه "مجید" موضع مخالف فعال خود را با ایپورتونیست ها مصلحتاً " نرم میکند ، بلافاصله اسلحه اصلی نو را به او تحویل میدهند و سپس مقدمات استفاده از او در طرح " زندی پور " نیز فراهم میشود ،

جدیدی بمعنای خاص فلسفی آن دادند ( بمنظور نفی اسلام و جایگزین ساختن ماتریالیسم ) .  
 گرچه ما در این مسیر، توجیه دقیق تئوریک خود آنها را بطور جزئی، از این اقدام  
 اصلاح گرانه شان نمیدانیم، ولی تا آنجا که " کارگری فرستادن " در جهت ماتریالیست-  
 نمودن افراد و یا به گفته خودشان در جهت " نقد ایده آلیسم فلسفی سازمان " است،  
 علی القاعده بر این فرضیه باید متکی باشد که:

چون افکار و اعتقادات روبنائی انسان تابع بلافصل مابنی ( زیربنائی ) تولیدی و  
 سرانجام ابزاری است، و چون عملکرد و تولید پرولتری لاجرم باید به عقاید  
 ماتریالیستی منجر شود، پس کارگری فرستادن به ریختن خصائص و عقاید خرده بورژوازی  
 و از جمله اسلام خواهد انجامید . . . .

صرفنظر از یکجانبگی ابزار گرایانه هسته اصلی این تئوری (۱) که در اساس، مبتنی  
 بر بینش ماتریالیستی، موجودیت مستقلی برای عنصر ایدئولوژیک بهیچوجه قائل نبوده  
 و در نهایت آن را صرفاً " معلول بلافصل عنصر مادی تولیدی می شمارد، برداشت عامیانه  
 و مکانیکی اپورتونیست ها ( از این تئوری ) واقعا " آن را به سطح فوق العاده پائینی تنزل  
 داده است. زیرا برداشت اپورتونیست ها از آن به قدری عامیانه و مکانیکی است که  
 بی تردید هرمارکسیست آگاه و مومن به تئوری اصلی را نیز از فرط ابتذال و کودکانه بودنش  
 به خنده می اندازد، چرا که از این برداشت عملکرد طبقاتی - تاریخی دراز مدت و جامعه  
 شناسانه تئوری اصلی (۲)، با عملکرد فردی و روان شناسانه آن در کوتاه مدت، مشخصا

۱ - منظور ماتریالیسم تاریخی است. تشریح این یکجانبگی در عهده بحث ایدئولوژی  
 است.

۲ - توضیحا " متذکر میگردیم که تئوری اصلی، منهای مطلق کردن ماتریالیستی  
 یکجانبه ای که فوقا " گفتیم، تا آنجا که به رابطه متقابل " مابنی " تولیدی مادی و  
 اقتصادی با " شرایط " فرهنگی و عقیدتی مربوط میشود، حاوی بخش کاملاً درستی  
 در سنجش یک طبقه در مجموع نیز هست. این تذکرا، که شرح دقیق آن باز هم  
 در عهده بحث ایدئولوژی است، از این رو آوردیم که انتقاد ما از ماتریالیسم  
 تاریخی یا انتقاداتی که معمولاً توسط ایدئولوگهای سنتی بورژوازی و خرده بورژوازی  
 از موضع راست و عقب مانده تر نسبت به مارکسیسم صورت میگیرد، یکی دانسته  
 نشود.



مشته و یکی گرفته شده است، مگر این که ما بخواهیم به همان مشابهت‌های کلی فرد با طبقه اکتفا کرده و فراموش کنیم که تئوری اصلی در تمامیت، ناظر به رابطه روبنائی - زیربنائی یک "طبقه در مجموع" است.

وانگهی مطابق همان تئوری مارکسیستی نیز، رابطه ابزار و نحوه تولید با عقاید و ایدئولوژی، یک رابطه ساده مکانیکی و ماشینی نیست که به مجرد اتخاذ یک شیوه تولید، عقاید و ایدئولوژی متناسب با آن نیز فی‌الغور و خلاصه در کوتاه مدت، حاصل گردد

شاید یادآوری تأکید مارکس بر ارجحیت روابط و مناسباتی که تولید و کار در کادر آنها صورت میگیرد، نسبت به نقش خود کار و ابزار،<sup>(۱)</sup> بتواند ابتدال درک کودکانه اپورتونیست‌ها را از رابطه کار و ایدئولوژی آشکار کند. برآستی هم اگر نقش خود کار و ابزار از اهمیت مطلق برخوردار بود، پس کارگران آمریکائی اکنون باید هر یک نمونه‌های اعلامی پرولتاریای موعود میبودند. اینجاست که در رابطه با آنگونه کارگری فرستادن‌های اپورتونیستی، این سؤال پیش میآید که در متن چه مناسبات و روابطی افراد مزبور به کارگری فرستاده شده و یا کارگری داده‌اند؟ در همین جاست که "مجید" را بیاد میآوریم، وقتی که به هنگام رد مسئولیت شاخه اصفهان به برادرانش گفته بود:

"اگر آدم، با تشکیلاتی باشد که با آن وحدت ایدئولوژیک داشته باشد، آن وقت ساده‌ترین کار را هم، مثل کوبیدن میخ به دیوار، به او بگویند انجام بده، خوشحال است چون میدانند حین کوبیدن میخ در جهت آرمانش حرکت میکند. ولی اگر مهمترین و بالاترین مسئولیت‌ها را در جریانی که خود با آن وحدت ندارد پیشنهاد کنند، انسان نمیتواند بخوبی آن را انجام دهد، (و در کادر آن مناسبات، تکامل بیابد و باخود به وحدت برسد)." .

برآستی هم چطور میشد انتظار داشت که "مجید"ها، "صمدیه"ها و شهدای با فضیلت دیگری چون "حسن ابراری"، پس از خلع مسئولیت یا خلع سلاح در جریان چنان مناسبات و کارگری‌هائی، با آنها که اکنون در سازمانشان سخت بیگانه بودند،

(۱) - البته به اعتقاد ما چنین تأکیداتی با لذات یا ماتریالیسم در تعارضند،

یگانه شده و از کاریدی خود احساس شادمانی و لذت کنند؟

جالب این بود که وقتی برخی افراد مقاوم از آن کارگری های کذائی ، بدون خرد شدن در برابر فشار اپورتونیسیم باز میگشتند ( چنانکه در گذشته به یک نمونه آن اشاره کردیم ) ، از آنجا که تغییرات اپورتونستی در آنها حادث نشده بود و از آنجا که در شناسائی دردها ، نیازها ، و انگیزه های ایدئولوژیک واقعی خلق شان ، باز هم به اپورتونیسیت ها و رسالت کاذب و فرصت طلبانه تغییر ایدئولوژی آنها جواب رد میدادند ، بیش از پیش در معرض اتهام عدم صداقت و اصلاح ناپذیری که از " ذنوب لایغفر " بود ، قرار میگرفتند . زیرا آنها ، علیرغم تمام اشکال و شیوه های " مقتضی و لازم " ، شیوه هایی که در آینده اوج گیری باز هم پلیدانه تر آنها را خواهیم دید ، باز هم " اقتناع " نشده و با اپورتونیسیم از در سازش در نمی آمدند . نکته مهم تر این که در جریان تحولات اپورتونیسیم داخل سازمان و پروسه خلع مسئولیت و بکارگیری فرستادن ، کمتر موردی بود که در آن احساس مسئولیت لازم نسبت به ایمنی و حفاظت افراد مغضوب از چنگال پلیس ، رعایت شده اند ، بنحوی که گاه ساده ترین رعایت های معمول امنیتی نیز در حق آنان دریغ میشد ، گوئی که سرنوشت آنها هیچ بهائی نداشت و یا از افتادنشان به چنگال پلیس باکی نبود . یکی از برادران در این رابطه مینویسد :

" ( مسئول ) مشخصاً در برابر حفظ و سلامت ما احساس مسئولیت چندانی نمیکرد . بطوریکه در حالیکه اسلحه ما را گرفته بود ، میخواست برای انجام چنین شناسائی ها و تدارکات عمل از ما استفاده کند و در نتیجه بدون حفاظ لازم ما را بجای خطرناک میفرستاد . " برادر دیگری مینویسد : " . . . در برخورد با عناصری که مواضع ایدئولوژیک ( قبلی ) خود را حفظ کرده بودند ، آنها را علیرغم مواضع بالایشان در سازمان ، خلع سلاح میکردند و حتی ماوریت های خطرناک را که امکان دستگیری و لو رفتن داشت ، به عهده آنها میگذاشتند و بدون احساس مسئولیت آنان را دم تیغ پلیس میدادند ، ماوریت هایی که قبلاً مشخص شده بود که خطرات امنیتی دارد . با این حال بدون اسلحه افراد را برای اجرای آن میفرستادند . "

برادر دیگری در رابطه با " مجید " و " صمدیه " مینویسد :

" . . . یک بار مجید را سر قرار ، سه هفته علاف میکنند و آخر سر هم فرد پائین تری را سر قرار میفرستند . مجید به او میگوید که چرا در این سه هفته به سر قرار

نیامدید، که طرف میگوید: خوب دیگر، وقتی بعضی از بچه‌ها ( اشاره به خود مجید ) کار را ول کرده، راحت به گوشه‌ای رفته‌اند، کارها روی شانه چند نفر انباشته شده و وقت کم گیر می‌آید،

قابل توجه است که در این مدت ( وقتی مجید به کارگری رفته بود ) به او گفته بودند که باید هر روز علامت ( سلامتی ) بزنی، ولی خود آنها هر وقت مایل بودند علامت‌ها را چک میکردند و تازه او را در جریان اخبار هم قرار نمیدادند و خلاصه با او برخورد‌های تحقیق‌آمیز میکردند. . . . . "

" . . . . چون خانه خیابان ت. جای خوبی بود، ( اپورتونیست‌ها ) با هر کس میخواستند صحبت کنند او را به آنجا می‌آوردند، و حتی شده بود که حدود ۱۰ نفر، آن خانه را که به اصطلاح خانه امنیتی "من" و "مرتضی" ( صمدیه ) و "مجید" بود، بلد بودند. یک بار در جواب اعتراض "مرتضی" به این مسئله، گفته بودند علامت سلامتی که "من" میزنم، علامت سلامتی همه افرادی است که اینجا را میدانند ( بی توجهی به مسائل امنیتی کسانی که در ارتباط فعال با خودشان نبودند ) . . . . "

حال این که رفتار "مجید"، با بلند نظری توحیدی و وظیفه شناسی یک مجاهد واقعی، هرگز چنین نبود. او هیچ وقت احساس مسئولیت انقلابی خود را در حفاظت تمام مبارزین از چنگال دشمن از دست نداد. به عنوان نمونه، یکبار تعدادی از افراد گمشده مارکسیست را در خیابان پیدا کرد و از آنجا که امکان داشت در فقدان ارتباط با سایر شاخه‌ها مسئله‌ای برای ایشان ایجاد شود، علیرغم تمام ناراحتی‌هایی که به اصطلاح مارکسیست شده‌ها و جریانشان برایش فراهم کرده بودند، در صدد مرتبط ساختن آنها برآمد.

یا وقتی میخواست یکی از برادران خود را ( در زمان مناسب ) بکلی از اپورتونیست‌ها جدا سازد، حتما او را مواظبت میکرد که برود و با ذکر دلائل جدایی، قطع ارتباط خود را به آنها اطلاع دهد. (۱) و وقتی از او میپرسیدند این اطلاع‌دادنها چه ضرورتی دارد؟ جواب میداد که نباید کاری کرد که سیستم آنها ( اپورتونیست‌ها ) ضربه (پلیسی) بخورد. لذا در شرایطی که کافی بود هر یک از افراد یک بار در سر قرار حاضر نشوند تا طرف

مقابل مجبور به تخلیه خانه‌های متعدد و قطع بسیاری از ارتباطات گردد، "مجید" برادران خود را مکلف میساخت که پس از مطلع کردن آنها (اپورتونیست‌ها) از وضعیت خودشان (و نه بدون خبر) جدا گردند. زیرا قطع ارتباطات و تخلیه عجلانه خانه‌ها، طبعاً "احتمالات ضربه‌ها را بالا خواهد برد،

### ج - استفاده بی حد و مرز از دروغ و ریا به منظور پیش بردن جریان اپورتونیستی تغییر ایدئولوژی :

اپورتونیست‌ها همه جا در بیانیه‌شان دم از صداقت و حقیقت میزنند و پیوسته صداقت و حقیقت جوئی خود را به عنوان یک نقطه قوت مهم چه در مقابل بنیانگزاران و مسئولان اولیه سازمان مجاهدین و چه در برابر برادران مجاهد مقاوم (درقبال جریان اپورتونیستی) به رخ میکشند، چنانکه در گذشته دیدیم (و در اینجا نیز ناگزیر به آن اشاره میکنیم) به زعم آنان، هر کس (و به ویژه هر مسئول سازمانی) که در گذشته و حال

مربوط به پاورقی صفحه قبل.

۱ - از جمله آخرین حضور "صمدیه" بر سر قرار اپورتونیست‌ها که منجر به مجروح شدن او توسط اپورتونیست‌ها و سپس دستگیریش شد، در همین رابطه و به توصیه مجید بود، او میخواست قطع ارتباط نهائی خود را به آنها اطلاع دهد، درحالیکه چند ساعت قبل از ترور "صمدیه"، خود "مجید" نیز به دست آنها بشهادت رسیده بود، البته قابل توجه است که مجید نیز مثل هر انقلابی و هر مبارز صدیق دیگر، از پیش هیچ احتمال جدی برای این قتل‌های شقاوت‌بار قائل نبوده است.

در داخل این سازمان ایدئولوژی اسلامی خود را رها نکرده و به خداوندان اپورتونیسیم و رسولان صادق آنها! نگرویده؛ یا ناصادق و منکر حقیقت و یا بی استعداد و "تنگ‌مایه" (۱) بوده است، زیرا تا عید بخش علمی مارکسیسم و رد بخش ماتریالیستی فلسفی آن، بوسیله مجاهدین "مسئله چیز دیگری . . . جز گریز غیر صادقانه از ضروریات گریز ناپذیر یک مبارزه انقلابی . . ." (۲) نبوده است. کما این که شعار جامعه توحیدی و بی طبقه مجاهدین نیز حقیقتاً نمیتوانست شعار حقیقت‌جویانه و صادقانه‌ای برای خلق ما باشد (۳) و به همین دلیل جز بکار "اغواگری‌های" ضد علمی نمیخورد (۴)، در جزوه شناخت نیز "نمونه‌های بارز چنین شیوه برخورد غیر صادقانه‌ای با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی بخوبی مشاهده میشود." (۵) اگر باز هم این نقطه نظرهای اپورتونیستی را ادامه دهیم خواهیم دید که بزعم اپورتونیست‌ها: بدلیل همین بی صداقتی است که مجاهدین نمیتوانند "مواضع ناسالم خود را بنفع اعتقادات سالم - انقلابی - یعنی ایدئولوژی پرولتاریا - ترک گویند" (۶) و ماتریالیست شوند. چرا که این "مستلزم داشتن مواضع عمیقاً صادقانه، داشتن آمادگی بسیار برای درک و پاسخ به اساسی‌ترین منافع زحمتکش‌ترین اقشار جامعه در هر لحظه و . . ." (۷) میباشد.

۱ - اشاره به صفحه ۱۱۸ بیانیه

۲ - ص ۵۳ بیانیه: "تنها وارد کردن عناصر مشخص از فلسفه و اندیشه علمی، از تجربه و تئوری مارکسیسم لنینیسم در یک ایدئولوژی اساساً ایده‌آلیستی مسلماً" چیز دیگری نبود جز گریز غیر صادقانه از ضروریات گریز ناپذیر یک مبارزه انقلابی . . ."

۳ - صفحه ۷۷ بیانیه

۴ - صفحه ۷۸ بیانیه

۵ - صفحه ۱۱۵ بیانیه

۶ - صفحه ۱۸۱ بیانیه

۷ - صفحه ۱۸۵ بیانیه

تا، کندن وجدا شدن از عقاید ایده‌آلیستی امکان پذیر گردد. عقاید ایده‌آلیستی که پایگاهشان در مورد نژاد مجاهدین " دیگر در اشکال ساده منافع یک زندگی تسلیم طلبانه و یا حتی زندگی خورده بورژوازی معمول در جامعه خلاصه نمیشود، بلکه منافع پیچیده دیگری که البته باز هم از انواع گرایشات و منافع ناسالم فردی منتهی در اشکال پنهان‌تر و به همان اندازه عمیق‌تر ( شخصیت پرستی، قهرمان سازی، گروه پرستی واقعات تمایلات گوناگون گروهی و فردی، رهبری طلبی، ماجراجویی‌های نظامی یا سازش کاری‌های سیاسی و . . . ) سرچشمه میگیرند زیربنای آنرا تشکیل میدهند . . . " (۱)

چنین است که باز هم به زعم اپورتونیست‌ها " بسیار دیده شده است که افراد یا گروه‌هایی ( نظیر مجاهدین ) (۲) حتی با این که در جریان مبارزه انقلابی شرایط مناسبی برای درک حقایق ماتریالیستی جهان برایشان فراهم شده، اما به دلیل وابستگی‌های عمیق که گرایشات ناسالم ایده‌آلیستی خود داشته‌اند، و در واقع این گرایشات ایده‌آلیستی یعنی اعتقاد به فلان مذهب یا عقیده برای آنها، منافع تثبیت شده فردی یا گروهی برمیآورد، حاضر نشده‌اند درک کودکانه‌ای از " حقیقت " را قبول نمایند. (۳)

ما در آینده به مبانی چنین درک کودکانه‌ای از " حقیقت جوئی و صداقت " اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که در سطور فوق، درک مارکسیستی از " صداقت " که در ( قلمرو این ایدئولوژی ) و در مورد بالا امری نسبی و محدود بوجدان ( ناخودآگاه ) طبقاتی است، چگونه مثله شده و با تحویل به خودآگاهی فردی یا گروهی بصورت مضحکی درآمده است، همچنین باز هم خواهیم دید که " عدم صداقت و ضدیت با حقیقت " مورد نظر پرچمداران فقط به مجاهدین محدود نشده بلکه در رابطه بانیزروهای مارکسیست نیز آنان کسی جز خودشان را صادق و حقیقت‌جو ندانسته و خلاصه فرمولشان در این مورد این است که .

" با صداقت و حقیقت یعنی " من " و فقط " من " و در همینجاست که سردمداران

(۱) - صفحه ۸ ، مقدمه بیانیه

(۲) - صفحه ۱۰۵ ، مقدمه بیانیه

(۳) - صفحه ۱۰۵ ، مقدمه بیانیه

خود و دار و دسته شان، با رضایت نفس تمام به پاک باختگانی دارای " صداقتی بی نظیر" (۱) تبدیل میشوند، که در جریان " ده سال تجربه کار مخفی- سیاسی" (۲) (که البته منظورشان کار و تجربه سازمان مجاهدین است که اساساً ربطی به صاحبان بیانیه ندارد!) و در " جریان صادقانه ترین کوشش‌ها برای حل اساسی ترین مسائل انقلاب به حقیقت مارکسیسم- لنینیسم"، نائل آمده‌اند. (۳)

صدیقان و حقیقت‌جویانی دوآتشه و کاملاً برشته‌ا که " اگر تنها پژواک صدای حقیقت جویانه‌شان" (۴) جوابشان باشد باز هم " با بانگی رسا چنین حقیقتی را اعلام" خواهند نمود و حتی حاضرند بخاطر آن، مانند امیلیانو جوردانو ( دانشمند ایتالیایی) زنده در آتش بسوزند، " (۵)

اگر کسی فکر میکند که رفقای اپورتونیست بسادگی به چنین " نقطه‌ای" از صداقت و حقیقت‌جویی رسیده‌اند سخت در اشتباه است. بهتر است مطلب را از زبان فروتنانه‌تر خودشان بشنویم:

" این بررسی نشان میدهد که چگونه ما با قدم‌های کوچک خود، با تجربه محدود سیاسی- تشکیلاتی روزمره خود در پراتیک انقلابی جامعه‌مان، تنها به این دلیل که حاضر بودیم هر لحظه، اساسی‌ترین منافع خلق را بزرگ‌ایشات عاطفی و منافع محدود فردی و گروهی ترجیح داده با صداقت انقلابی بدان پاسخ گوئیم و به این حقیقت عظیم و جهانی رهنمون شویم. البته این حقیقت برای ما آسان بدست نیامده است، ما نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزوه، نه در اثر توصیه‌های این فرد، یا گرایش آن فرد و نه تحت تاثیر احساسات و عواطف، بلکه با عبور از کوره‌گدازان ده سال کار انقلابی، با فدا کردن بهترین جوانان رزمنده‌ای که با نثار خون خویش راه رهائی خلق را روشن ساختند ( که البته باز هم تا آنجا که منظور شهدای مجاهد هستند، یعنی به قول

(۱) - صفحه ۱۸۳ بیانیه

(۲) - داخل پرانتز را توضیحا " افزوده‌ایم .

(۳) - صفحه ۱۸۳ بیانیه

(۴) - صفحه ۱۳ بیانیه

(۵) - صفحه ۱۸۳ بیانیه

خودشان همان " تنک مایگان " و " ناصادقان " و " اغواگران " و ... ابدأ " ربطی به این آقایان ندارد ) و با عبور از راههای پر پیچ و خم ده سال مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک در داخل تشکیلات به این نقطه رسیده‌ایم ... " (۱)

اما اگر بخواهیم عملاً " در صحت و سقم این عبارت پردازی مشتاقانه نسبت به حق و حقیقت و صداقت تحقیق کنیم آن وقت رفقا! به موجودات جدیدی تبدیل میشوند. کافی است به روشهای نوشاندن این جام حقیقت و جرعه صداقت به دیگران، در داخل سازمان مجاهدین خلق ایران نگاه سریعی بیندازیم. نگاهی که لاجرم نشئه بدمستی‌های اپورتونیستی را از کله آقایان خواهد پراند و چهره کریه اپورتونیسم را با تمام دروغ - پردازی‌های وقیحانه‌اش آشکار خواهد نمود.

لنین در موردی راجع به عده‌ای نوشته است: (۲)

" ... برای فریب خلق همواره هرگونه شعاری را که خواسته باشید داده‌اند و همواره هم خواهند داد. ولی مطلب در این است که صادقانه بودن آنان تحقیق گردد. گفتار با کردار مقابله شود و به عبارت پردازی ایده‌آلیستی شیادانه قناعت نگردد. پس چه اشکالی دارد که ما نیز گفتار اپورتونیست‌های چپ‌نما را با کردارشان مقابله کنیم؟

آنها در عمل علیرغم تمامی دعاوی حقیقت‌جویانه و صادقانه، بطور بی‌حد و مرز از دروغ و ریا به منظور پیش‌بردن جریان اپورتونیستی استفاده میکردند. همین آقایان که اکنون در بیانیه‌شان حاضرند در راه حقیقت‌زنده زنده بسوزند و تنها به شنیدن پژواک صدای خود قانعند تا مدت‌های مدید برای همه اعضا پائین‌تر سازمان یا طرفداران آن از بیان حقیقتی که به آن رسیده بودند سر‌باز میزدند و خود را مسلمان جلوه میدادند. بطوری که اولین درس مکتب اپورتونیسم، "آموختن" ضرورت دروغ گفتن در مورد ایدئولوژی خود " بخاطر سوء استفاده از اعتماد و امکانات دیگران بود. متأسفانه کسی که شخصا و به چشم خود دست پروردگان ایدئولوژی فرصت‌طلبی را ندیده ( نظایر ه. ی ) یا ( ط. ) و از نزدیک با آنان صحبت نکرده باشد نمیتواند عمق

(۱) - اشاره به صفحه ۸ مقدمه بیانیه

(۲) - نقل از صفحه ۱۰ مقدمه بیانیه



این دروغ گوئی‌ها را که در یک مقطع در تمامی افراد و وابستگان این جریان از صدر تا ذیل "شرطی" شده بود، تماما دریابد. آری اپورتونیسم بطور سیستماتیک همه مدافعان و وابستگانش را به موضع دروغ و ریا میکشاند. اگر جز این بود ما سردمدارانش را به خیانت متهم نمیکردیم.

مثلاً چنانکه در صفحات آینده بطور مشروح خواهیم دید از جمله اتهامات (ع) در یک جلسه بازجویی و شکنجه (واحیانا "کشتن) که اپورتونیست‌ها برای او ترتیب داده بودند یکی هم این بود که:

"چرا پشت سر سازمان بدگوئی میکنی و میگوئی مارکسیست شده‌اند؟"

زیرا در آن موقع سردمداران خوش نداشتند که طرفداران سازمان از حقیقتی! اکنون اپورتونیست‌ها این سان خود را تشنه کام آن نشان میدهند، مطلع شده و تاهنوز دیر نشده واکنش نشان دهد همین برادر مینویسد:

"یک بار (قبل از اعلام مواضع اپورتونیستی که دیگر کار از کار گذشته بود) به "بهرام" گفتم که مردم این سازمان را به عنوان یک سازمان مذهبی میشناسند و بهمین دلیل هم به آن اعتماد دارند به مردم نمیشود دروغ گفت، باید به آنها گفت که وضع سازمان چه شده . . . . او گفت: "مگر خل هستیم که به مردم (حقیقت را) بگوئیم." همین "بهرام" بود که در مواردی برای فریفتن اعضاء نماز میخواند. اپورتونیست‌ها عموماً برای جذب افراد مذهبی و استفاده از امکاناتشان به یکنوع ریاکاری مذهبی دست میزدند. "وحید" تا این اواخر در مقابل بسیاری از اعضاء که هنوز مذهبی بودند موضع مذهبی میگرفت.

یک شاهد عینی نیز درباره اپورتونیست‌ها میگوید:

" . . . . تا مدتی تظاهر به مذهبی بودن میکردند و بدین وسیله اعتماد افراد را جلب میکردند، بعدها هم که تغییر ایدئولوژی مشخص شده بود چنان وانمود میکردند که مرکزیت و تعام سازمان تغییر کرده‌اند و این افراد پائین هستند که مذهبی مانده‌اند . . . ."

در همین رابطه، مکالمه سراسر دروغ یکی از مسئولین جریان با یکی از اعضاء نیز جالب توجه است: مسئول تلاش دارد که به برادر ما بقبولاند که همه در سازمان مارکسیست شده‌اند و فقط همین یک نفر است که نمیفهمد:

"مسئول: آیا تنها تو یک نفر میفهمی و هیچ کس دیگر در سازمان نمیفهمد؟"  
 (با توجه به اطلاعاتی که داشتم و میدانستم که دروغ میگوید) گفتم: بله هیچ  
 اشکالی ندارد.... آیا هیچ کس دیگر (در موضع یا فشاری روی ایدئولوژی اسلامی  
 از زمان) نیست؟

مسئول: نه!

پرسیدم: "مجید" چه؟ چکار میکند؟

مسئول: او دارد فعالانه مبارزه میکند. فکر میکنی کسی از این وضع اطلاع ندارد.  
 آقای.... (یکی از مراجع بنام) هم خبر دارد و تأیید میکند. آقای.... گفته است:  
 بروید هر کار میخواهید بکنید مهم این است که مبارزه کنید. حتی زندان هم ما را تأیید  
 میکند. (۱)

در این رابطه باز هم برادری مینویسد:

".... یکی از شیوه‌هایی که اپورتونیست‌ها افراد مسلمان را برای مارکسیت شدن  
 تحت فشار قرار میدادند، بدین نحو بود که برای این که فرد احساس تنهایی بکند به او  
 میگفتند: همه قبول کرده‌اند فقط توئی که مارکسیت نشده‌ای! دکتر شریعتی هم نماز  
 نمیخواند، در زندان همه مارکسیت شده‌اند (یعنی تو از همه آنها بیشتر میفهمی؟) حتی  
 به یک نفر هم گفته بودند که آقای طالقانی هم مارکسیت شده!...."

نمونه بسیار صادقانه دیگر مصاحبه متعلق به خود پرچمدار است که گویا خیلی به  
 مورد سؤال خبرنگاران قرار گرفتن، ذی‌علاقه بوده ولی چون خبرنگاری بسراع ایشان نیامده  
 بود زحمت مراجعه خبرنگاران موهوم را کم کرده و شخصا "نواری را پر میکند. نواری که  
 خلاصه شده آن سه ساعت طول میکشد و با صداهای مختلفی از ایشان سؤال میشد.  
 آنگاه این نوار به خارج فرستاده شد تا به توصیه خودش حتی المقدور بعنوان "مصاحبه"  
 خبرنگاران با ایشان (که البته سؤالاتش باید به انگلیسی ترجمه میشد.) از رادیو (۲)

(۱) این هم یک دروغ رذیلانه دیگر علیه مجاهدین دلیری که به قاطعانه ترین صورت  
 پرچم مبارزه علیه اپورتونیسم را با پافشاری اکید روی مواضع اسلامی خود بلند  
 کردند.

۲- رادیو میهن پرستان.

پخش شود. آخر چه اشکالی دارد که وقتی به مورد مصاحبه فرار گرفتن علاقه دارد حال که کسی به سراغش نمیآید، خودش برای خودش مصاحبه ترتیب دهد! از موضع رهبر جنبش ایران به سوالات پاسخ دهد و با آب و تاب نیز جریان فرار خود از زندان را تشریح کند.

در مورد "مجید" و قتل‌های فاشیستی اپورتونیست‌ها نیز چنان‌که قبلاً دیدیم دروغ‌های ردیلانه زیادی سر هم بندی میشود. در همین مورد شهید "ساسان صمیمی" قبل از شهادتش میگفت: "به من هم که به نحوی از جریان اطلاع داشتم، قضیه را گفتند که اینها (مجید و یارانش) سه نفر بودند و افراد را نسبت به مبارزه بدبین میکردند...." (۱)

همچنین در صفحه ۱۲۳ بیانیه راجع به "مجید" چنین میخوانیم:

"... او در اوائل سال ۱۳۴۸ به سازمان پذیرفته شد. اما از همان ابتدا با نوعی انزوا طلبی فرد گرایانه از فعالیت‌های جمعی کناره‌گیری میکرد. به همین دلیل با آن که پیشرفت‌های زیادی در زمینه کارهای درسی (که متضمن فعالیت وانگیزه‌های فردی در چنین سیستم آموزشی است) داشت، اما در کارهای تشکیلاتی چندان پیشرفت‌نمینمود.

۱ - چنان‌که قبلاً هم دیدیم عین این مضمون در صفحه ۲۴ بیانیه نیز وجود دارد، آنجا که میگفت "او (مجید) با عده زیادی از عناصر حاشیه‌ای و ساده دلان تازه‌گازتر تماس میگرفت. اما فقط برای آن‌که آنها را نسبت بمبارزه منزجر ساخته و از این طریق آنان را از همکاری و پشتیبانی سازمان (که منظورشان همان اپورتونیست‌ها هستند) باز دارد. او حتی کسانی را که میخواستند فعالیت انقلابی خود را تشدید کنند با توصیه‌های نا امید کننده و منفی خود از دامان انقلاب (که البته در شخص بیانیه نویس و شرکاء متبلور است) پراکنده میساخت...."

"... این افراد.... امروز بیش‌رمانه در اینجا و آنجا... اینطور وانمود میکنند که گویا به خاطر اعتقادات فلسفی‌شان - به خاطر این‌که سازمان موضع مارکسیست - لنینیست دارد - اما آنان معتقد به مذهب هستند - با سازمان اختلاف دارند...."

توجه: توضیحات داخل پرانتز را ما افزودیم.

بطوریکه قرارداد از فعالیت های کاملا حرفه‌ای خارج شده و بسا فارغ التحصیل شدن از دانشگاه و گرفتن شغل به فعالیت های پشت جبهه‌ای تهیه امکانات بپردازد. بهمین دلیل در سال ۱۳۴۹، بعد از تمام کردن دوره مربوط در دانشگاه به استخدام شرکت برق منطقه‌ای درمی‌آید و تا آبان ۱۳۵۰ که از طرف پلیس شناخته میشود، در همین شرکت مشغول بکار میشود.

بعد از آن طی یک دوره یک ساله کار نظامی در سازمان موضع منفعلی اتخاذ میکند و عملا در موضع بی مسئولیتی قرار داده میشود. بعد از گذراندن دوره انتقادی در اواخر سال ۱۳۵۱ و اوائل سال ۱۳۵۲، آمادگی‌ای از خود نشان میدهد که ذابا و مسؤلیت‌هایی واگذار میشود. بعد از بهار ۱۳۵۲، این مسؤلیت‌ها افزایش می‌یابند . . . .

واقعا " که وقاحت اپورتونیستی و دروغ پردازی اش حد و مرزی نمی شناسد. همه مسئولین " مجید " و همه کسانی که با او از نزدیک تماس داشته‌اند گواهی میدهند که هرگز چنین نبوده که " مجید " در درسهای دانشکده پیشرفت داشته باشد، ولی در کارهای تشکیلاتی چندان پیشرفتی نداشته باشد. " مجید " هرگز از فعالیت‌های حرفه‌ای خارج نشده و هیچ وقت هم به فعالیت‌های پشت جبهه‌ای نرفته است و این تنها یک اتهام فرصت طلبانه‌ای است که پرچمدار دریده و وقیح علم میکند.

استخدام " مجید " در شرکت برق منطقه‌ای نیز صحت ندارد. بلکه " مجید " دوره خدمت و وظیفه افسری خود را در آنجا میگذراند و البته قرار بود ( البته بدستور سازمان ) تا قبل از شروع عمل در همانجا به کار اشتغال داشته باشد ( کما این که شهید " سعید محسن " نیز در وزارت کشور به کار اشتغال داشت ). اتخاذ موضع انفعالی از جانب مجید و قرار گرفتنش در موضع بی مسئولیتی نیز یک دروغ رذیله‌ای دیگر است، زیرا مجید بعد از شهریور ۱۳۵۰ تا هنگام دستگیری شهید " کاظم ذوالانوار " ( عضو مرکزیت بعد از سال ۱۳۵۰ ) فرد جانشین و معاون او بود و کمی بعد از دستگیری، این شهید و الامقام در اوائل پائیز ۱۳۵۱ بجای او وارد مرکزیت سازمان شد. ورود او به مرکزیت نیز -رغم ورود پرچمدار صرفا از موضع صلاحیت بوده و هیچ وقت هم " رضا رضائی " ( کبهه دلایل تمایلات روشنفکر مآبانه پرچمدار، با قرار گرفتن او در مواضع بالاتری مخالفت میکرد ) در صلاحیت او تردید نکرده بود.

حال چطور امکان دارد فرد منفعلی که تازه " در اوائل سال ۱۳۵۲ آمادگی ای از خود نشان میدهد " و " مسئولیت‌هایی " به او واگذار میشود از شش ماه قبل در مرکزیت باشد! معلوم نیست .

اگر این صفحات گنجایش داشت لیست دور و درازی از انبوه دروغ‌هایی که در نهایت فرومایگی فرصت طلبانه در این بیانیه سر هم بندی شده است ، فراهم می‌کردیم و مهم‌تر از این ، تناقضات این دروغ‌ها را با مطالب خود بیانیه نیز نشان میدادیم ولی افسوس که لزوم رعایت اختصار، ذکر بیش از یکی دو نمونه را ناممکن می‌سازد :

" نمونه شکست‌برنامه تعلیماتی سه‌سال اول فعالیت سازمان (سال ۴۴ تا ۴۷) "

از آنجا که اپورتونیست‌ها برای توجیه متلاشی کردن خیانت‌بار سازمان محتاج دلیل تراشی هستند و از آنجا که برای طبیعی و موجه جلوه دادن بلاهاتی که به سر سازمان آورده‌اند نیازمند محکوم کردن ایدئولوژی اسلامی سازمان ، که گویا پیشرفت آن را با بن‌بست قرین میکرد ، می‌باشند ، پس ضمناً " بایستی در تحلیل گذشته سازمان به بن‌بست تراشی‌هایی در جریان کارها و پیشرفت سازمان بپردازند ، تا بر مبنای آنها ضرورت تغییرات اپورتونیستی توصیه گردد . در غیر این صورت چگونه میتوان موجودیت اپورتونیسم ، این طفل نامشروع را در درون خانواده تشکیلاتی ما ، بدون هیچ اصل و نسبی ، پذیرا شد و آن را محکوم نمود . (۱)

به ویژه که هویت اسلامی این تشکیلات در سال‌های قبل از سلطه اپورتونیسم بر آن ( چنان که در گذشته به نقل از خود بیانیه دیدیم ) ، روز به روز به اتکاء نام آموزش‌های نشریات ، مطالعات ، تحلیل‌ها و نیز مدافعات اعضایش چشمگیر تر و مشخص تر شده باشد . تشخص مداوماً " بارز شونده‌ای که هیچ محلی برای تردید در ماهیت توحیدی ایدئولوژی آن که بتواند مورد سوء استفاده و سوء تفاهم قرار گیرد ، باقی نمیگذارد .

اینجاست که بیانیه اپورتونیستی برغم تمام تعاریفی که در گوشه و کنار از برنامه‌ها

۱ - منظور ، تراشیدن بن‌بست‌هایی مجعول در جریان پیشرفت سازمان است تا بعداً بتوان این بن‌بست‌های ناگشودنی را به ایدئولوژی سازمان مرتبط ساخت و ضرورت تغییر آن را نتیجه گرفت .

و مطالعات سازمان و تعاریف کیفی آن با سازمان‌های خرده بورژوازی مذهبی میکند، در تجلیل برنامه آموزشی ۳ ساله اول سازمان (۴۴-۴۷) ناگزیر دست به "بن‌بست تراشی" میزند. تحت عنوان "بروز تناقضات ایدئولوژیک در برنامه آموزشی سازمان" از صفحه ۸۱ به بعد چنین میخوانیم:

"بعد از سه سال کار با آنکه حجم عظیمی از مطالعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت گرفته بود و با آن که برخی استنباطات مربوط به مبارزات گذشته جمع‌بندی شده و رهنمودهایی برای ادامه کار مخفی سازمانی بدست آمده بود، اما رهبری سازمان در تحلیلی که از سه سال کار گذشته به عمل آورده بود اعلام میداشت که در رسیدن به یکی از اصلی‌ترین هدف‌های مرحله‌ای، یعنی کسب بینش علمی و قدرت تحلیل علمی از طرف کادرها به موفقیت نرسیده است.

شکی نبود که چنین عدم موفقیتی واقعیت داشت، تظاهرات بارزی از ناتوانی سیاسی کادرها از عدم قدرت تحلیل علمی آنها از شرایط اجتماعی، از عدم کارآیی آنها در اجرای مسئولیت‌های درون تشکیلاتی و . . . . . دیده میشد که جای هیچ‌گونه تردیدی در این باره باقی نمیگذاشت. از این قرار مسئله بر سر این نبود که تنها به شکست چنین هدفی در برنامه مرحله‌ای اعتراف کنیم بلکه مسئله اساسی در آنجا بود که علت اصلی این شکست چه میتواند باشد؟

آیا این بی‌استعدادی و یا آموزش ناپذیری رفقای سازمانی بود که آنها را از رسیدن به چنین هدف‌هایی بازداشته بود، آیا این نواقص و نارسائی‌های وسائل و شیوه‌های آموزشی و کمبود هدف‌های آموزشی و کمبود امکانات سازمانی بود که موجب چنین شکستی میشد و یا این که اشکال اساسی از جایی دیگر، از محتوی و مضمون همین آموزش و نتایج آن از محتوی و مضمون ایدئولوژی حاکم بر سازمان سرچشمه میگرفت. . . . .

"متأسفانه گزارش مزبور صحبتی در این باره نمیکند و علت اصلی این شکست را دقیقاً "روشن نمینماید بلکه تنها به توصیه‌های تربیتی و سازمانی به رفقا و تغییر برخی از محتوا و مواد آموزشی بسنده میکند و تحلیل بی‌گیر این قضیه که میتواند سرعت به بی‌بردن علت اصلی این شکست یعنی محتوا و مضمون اساسی آموزشی و وجود پایه‌ای مشخص ایده‌آلیستی در آن منجر شود بعهدده تعویق میافتد. . . . ."

ملاحظه میشود که صحبت از "شکست" و "بن‌بست" در برنامه تعلیماتی سازمان است

که " متأسفانه " در تحلیلی که سازمان از آن به عمل آورده بجای یافتن و نفی ریشه اصلی که همان ایدئولوژی سازمان باشد به تغییر برخی از محتوا و مواد آموزشی ( علل فرعی ) بسنده شده است . حال ببینیم که حقیقت مطلب چه بوده است .

اولا - گزارش و تحلیلی که از آن صحبت میشود گزارش ۲ سال ( و نه سه سال ) کار سازمان ( ۴۴ تا ۴۶ ) است که در پاییز ۱۳۴۶ نظر خواهی های اولیه آن از همه اعضا جمع آوری شد و سپس جمع بندی نهائی آن حدود یک سال طول کشید و سرانجام در پائیز ۴۷ برای پخش در درون سازمان آماده شده است .

ثانیا - در این گزارش صرفنظر از تمام انتقادات موشکافانه ای که به سازمان و کل اعضا و برنامه های آن وارد بود هیچ سخنی از عدم موفقیت یا شکست برنامه تعلیماتی نیست و از قضا دقیقا " از مجموع کار سازمانی طی این مدت قاطعانه ابراز رضایت و خرسندی شده است . ( ۱ )

ثالثا - با توجه به این که کار اصلی سازمان طی ۳ سال مورد بحث " مطالعه و خود سازی " و کسب صلاحیت ایدئولوژیک و سیاسی به منظور طرح استراتژی ( ۲ ) و پانوجه به این که خود بیانیه در صفحه ۵۵ برادران اولیه سازمان ما را در شمار اعضا جوان نهضت " صادق ترین و انقلابی ترین عناصر باقی مانده آن " ( ۳ ) میدانند . پس چگونه

۱ - حتی از بنیان گزاران انگشت شمار و " اندک " سازمان نیز در این گزارش تجلیل شده است .

۲ - دلیلش هم همان چند سطر آخر مقاله مبارزه چیست ؟ ( به تاریخ سال ۱۳۴۴ ) که بیانیه خود آن را عینا در صفحه ۶۹ نقل میکنند ؛ " . . . . . نقص مبارزات گذشته را در نداشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه میدانیم و از این جهت برنامه خود سازی را در این مرحله از تاریخ ، یک عمل مترقیانه و انقلابی میدانیم بشرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدا ننماید که آن وقت عمل مرتجعانه و مضر و بخصوص باز دارنده خواهد بود . . . . . ما هیچ شروعی جز این ( مطالعه و کار خود سازی برای تدوین تئوری ) برای خود نمیدانیم . "

۳ - به تناقض این عناوین با مارکهای گذشته علیه سازمان و بنیان گذاری آن توجه کنید .

میتوان پذیرفت که سازمان علیرغم شکست در اصلی‌ترین کار قدم اولش ( یعنی مطالعه و آموزش آنها در ۳ سال مورد بحث ) وارد مرحله بحث استراتژی بشود؟ (۱)

پس فرضیه شکست در برنامه تعلیماتی و بن‌بست تراشی مربوطه و همه صغرا و کبراها و نتایجی که فوقاً " بطور فرصت طلبانه‌ای بدست آمده است مطلقاً " موهوم است چرا که به هیچ وجه منطقی نیست که سازمان بدون توفیق ( لاقلاً نسبی ) در امر تعلیمات که مضمون اصلی کارش طی سه سال اول است ، تمام حرف‌های گذشته خود را زیر پا گذاشته و به مرحله جدیدی ( که همان طرح استراتژی و تدارک عمل باشد وارد شود ) .

از همه جالب‌تر، دم خروسی است که در صفحه ۲۲۲ از لای قبای اپورتونیستی بیانیه نویسنده بیرون زده . به این معنی که در مرحله بندی دوران های کار سازمان صریحاً " دوران ما بین سالهای ۴۴ تا ۴۷ را یک " دوره فراز " میخواند ، آخرچطور میشود که حاصل کار یک دوره ، عدم موفقیت و شکست باشد و هم توسط خود اپورتونیست‌هائیز در ردیف دوره‌های فرازمند و رو به بالای حیات سازمان محسوب شود؟

رابعا - از آن فرض موهوم " شکست " موهوم تر ، تحویل مجدد کودکانسه و بلا واسطه آن شکست فرضی به مضمون ایدئولوژی حاکم بر سازمان ( یعنی اسلام ) است که فقط از غرور جوانی ( یا بهتر بگوئیم بی‌مایگی کودکی ) یک نوبالغ تازه مارکسیست خبر میدهد که هیچ تامل فکوره‌ای را در فرو کردن مستقیم باسعه‌ای هر چیز به شکم " زیر بنا " ( در جامعه ) و یا به قلب " ماده و ایده " ( در فلسفه ) جایز نمیداند و در این باسعه کاری مغرورانه به هیچ کس هم امان نمیدهد . روشی که برحسب آن ما نیز مجاز بودیم تمام عفونت جریان اپورتونیستی را با همه خوش خدمتی‌های بی‌کرانش به ارتجاع و امپریالیسم ، به حساب مارکسیسم - لنینیسم بگذاریم و تقاص آن را از مارکسیست‌ها پس بگیریم . روشی سخت بلاهت بار . . . . فرصت طلبانه و عامیانه که حتی حرفهای حق مان را هم در قبال مارکسیسم و ماتریالیسم مخدوش و مبتذل میکرد .

۱ - این بحث‌ها برخلاف آنچه صفحه ۸۸ بیانیه میگوید نه در سال ۴۸ بلکه از پائیز ۴۷ مطرح شده و سپس در سطح ۱۶ تن از افراد منتخب ( و نه آنطور که بیانیه نویسنده میگوید ، فقط افراد مرکزیت ) از آغاز زمستان ۴۷ به طرح ریزی ، بحث و جمع بندی گذاشته شد .



خامسا" - جالب این است که بیانیه نویس برای ترمیم آثار دروغ اول بلا فاصله بعد از ابراز تاسف از این که چرا به علت اصلی (ایدئولوژیکی) بن بست تعلیماتی در همان سال ۱۳۴۷ پی برده نشد، ناشیانه به دروغ بزرگ دیگری متوسل میشود و میگوید:

"در همین اوقات بود که کم کم موج های تازه ای از فشار در جهت نزدیکی بیشتر فکری با فلسفه علمی و نزدیکی عملی با عناصر و با گروههای مارکسیست - لنینیست از طرف برخی کادرهای جوانتر سازمانی که مسیر حرکتهای رو به رشد اجتماعی را ( هر چند به طور خود بخودی ) بطور فعالتر در داخل سازمان منعکس میساختند، آغاز شده اما این حرکت و این موج جدید که بدلیل نتایج بلافاصله مفیدش در حل مسائل و مشکلات سیاسی - تشکیلاتی سازمان با سرعت شروع به گسترش کرده بود از یکطرف با مقاومت برخی از عناصر مسلط رهبری روبرو شد و ..... "

تا آنجا که ما به یقین میدانیم و در آغاز این فصل نیز اول از همه چیز از آن یاد کردیم ما جز در سال ۴۷ بیش از یک پیشنهاد (رد شده) راجع به " نزدیکی بیشتر با مارکسیستها" (۱) نداشته ایم. لذا چه خوب بود اگر یکی از این موجها، موجهای " با سرعت شروع به گسترش" را زحمت کشیده و نام میبردند. یا فقط یکی از آن "نتایج بلافاصله مفید" این موج رو به گسترش در حل مسائل سیاسی و تشکیلاتی را بمانیز میشتا ساندند.

زحمتی بی حاصل که جز نشان فرصت طلبی بی حد و مرز بزرگ کردن و اگر اندیسمان هر چه مورد نیاز اپورتونیسیم است و نیز کوچک کردن تمام چیزهای بزرگی که اپورتونیسیم تاب دیدن آنها را ندارد (۲) به جایی نخواهد انجامید. جایی که باز هم باید گفت:

" پس وای بحال واقعیت!" ( که با توجیبات اپورتونستی سازگار نیست ) .

میگویند قورباغه ته چاه فکر میکند آسمان هفان است که خودش میبیند. متاسفانه بعضی ها همین کار را که در عداد کاه کردن کوه و کوه کردن کاه ( آن هم کاه موهوم و خیالی) است در سطح زمین ( و نه در ته چاه ) انجام میدهند!

ولی چه میتوان کرد هنوز این دروغ دوم بعد از آن دروغ اول اثبات نشده نوبت

۱ - چنانکه دیدیم همان پیشنهاد رد شده عضوگیری عناصر مارکسیست بود .

۲ - از جمله تشخیص هویت ایدئولوژیکی اسلامی سازمان .

به دروغ شاخدار سوم میرسد .

" عناصر مسلط رهبیری " ! که لاید در برابر عناصر زیر سلطه قرار داشته‌اند . بعد هم چند سطر پائین‌تر در صفحه ۸۲ . رهبیری و بخش حاکم شدیداً " مذهبی آن ( که لاید در برابر بخش محکوم شدیداً " غیر مذهبی قرار داشته ) رجعتی دوباره بکار عمیق‌تر روی مبانی اسلام و " تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام " را پیشنهاد و به کرسی مینشانند .

حالا چه کسانی حاکم و چه کسانی محکوم ، چه کسانی مسلط و چه کسانی زیر سلطه بودند . ( البته اگر این کلمات یعنی افراد حاکم و محکوم معنی دقیق دارند ، والا معلوم است که افراد رهبیری هیچ سازمانی در جهان عیناً از جهت قدرت حل مسائل و آگاهی و نقاط قوت و ضعف و ..... کلیشه یکدیگر نیستند ..... ) دیگر معلوم نیست ! ( و تا ابد هم معلوم نخواهد شد ) .

آخر وقتی صحبت از بخش حاکم و محکوم و ( یا چنانچه بزودی در صفحه ۱۱۸ بیانیه هم خواهیم دید ) " جناح حاکم " و جناح محکوم میشود ، باید یکنوع صف‌بندی مشخصی بر سر پاره‌ای از مسائل و خطوط سیاسی - ایدئولوژیک سازمان ارائه گردد . جناح بندی و صف بندی ای که هیچگاه در داخل مرکزیت مجاهدین ( از آغاز تاسیس تا قبل از نفوذ اپورتونیسیم ) موجود نبوده و در اکثریت قریب به اتفاق موارد و خطوط سیاسی - ایدئولوژیکی و تشکیلاتی اتفاق نظر کامل وجود داشته است . ( به ویژه قبل از سال ۵۰ ) . مگر اینکه حسب‌المعمول برای ارضاء نیاز فرصت طلبانه مان که مستلزم خلق پیشینه و سابقه‌ای برای توجیه شقه و متلاشی کردن بعدی سازمان توسط خودمان است مجازاً چنین " سابقه‌ای " را در ذهنیت خود خلق کرده و به خورد اعضاء و خوانندگان ساده و بی اطلاع بیانیه‌مان بدهیم . یا اینکه حسب‌المعمول که از گاهی ( آنهم موهوم ) ابتدا کوهی ساخته و سپس برای عبور جریان - اپورتونیسینی از میان آن ، به حفرتونلهای استدلالی فوق‌العاده متناقض بپردازیم . به این معنی که تفاوت‌های جزئی و اندک اعضاء و مرکزیت را (که مطابق درک کلیشه‌ای ما هرگز نباید وجود میداشت ) اگر اندیسمان نموده و به جناح‌بندی و جناح حاکم و محکوم تبدیل کنیم . روشی که بر حسب آن هر کشتیشی میتواند به سادگی اختلافات بسیار چشمگیرتر کمیته مرکزی احزاب کمونیست جهان ( مثلا کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ به

رهبری لنین که بر سر مسئله مهمی مثل صلح برست لیتوفسک ۷ نفر " موافق صلح " در برابر ۶ نفر " مخالف صلح " قرار داشتند ( را نشانی از بن بست در کل ایدئولوژی آنها (یعنی مارکسیسم) شمرده، و بر این اساس آنها را به کلیسا و " اعتراف به گناه " و شنیدن موعظه‌ی مسیحیت انحرافی فرا بخواند .

سادسا - میبینیم که نویسندگان ریایی اکسیر حقیقت‌جوئی! باز هم هنوز ادعای دروغین آخرشان ( همان دروغ نوع سوم : مساله جناح حاکم و محکوم اثبات نشده به دروغ چهارمی توسل جسته و پس از ذکر واقعه تصفیه یکی از افراد مرکزیت ( که فی الواقع در پایان ۴۷ و آغاز ۴۸ اتفاق افتاد) رهبری را متهم ساخته‌اند که هم بدلیل شکست برنامه تعلیماتی و هم بدلیل تحلیل غلط روبنائی که از رفتن آن فرد مرکزی صورت داده . (۱) . سرانجام " رجعتی دوباره ... " کسار ایدئولوژی و تدوین آن راپیش کشیده است زیرا به زعم مپورتونیستها :

(۱) - تحلیلی که در آن موقع از این فرد صورت گرفت مبتنی بر " ضعف ایدئولوژی و انگیزه‌های ایدئولوژیک " بود که بی‌توجهی او بکار نظری ایدئولوژی نیز نشانه‌ای بر تائید آن بود حال اینکه به نظریانه نویسن دلیل‌کنار کشیدن این فرد نه ضعفهای ایدئولوژیک بلکه وابستگیهای طبقاتی! بوده است . همان وابستگیهای طبقاتی که ما (مجاهدین) نمیتوانستیم به علت ایدئولوژی اسلامی مان که گویا درک مجردی از ایدئولوژی، جدای از زندگی روزمره به ما میدهد! آنها را بدرستی تشخیص دهیم! (دلیل دیگری — حکومت ایدئولوژی سازمان) .

در این مورد در صفحه ۸۵ بیانیه ضمن سایر قلم‌فرسائیهادر این باره میافزاید :

" . . . . . اما مضمون این نارسائیها و ضعفهای (فرد مزبور) مسلما چیزی نبوده که ساد ر آن موقع تحت عنوان نداشتن ایمان و انگیزه مذهبی (این کلمات را عمدتاً بجای ضعف ایدئولوژیک که مسئولین سازمان میگفتند برای لوٹ گردن مطلب بکار میرد) مشخص میکردیم ، این ضعفها دقیقاً در رابطه با وابستگیهای طبقاتی او و ماهیت ضدتوده‌ای، فردی و فرصت طلبانه انگیزه‌های او از پیوستن اولیه به مبارزه معنی میداد . . . . . " .

قابل ذکر است که افراد مرکزی سازمان و تعدادی از مسئولین عمده در همان سال ۵۰ در

"بهرحال این واقعه (کنارکشیدن فرد مرکزی) نیز در کنار مسائل و وقایع دیگری که در گوشه و کنار سازمان وجود داشت (مثلا همان مساله عدم موفقیت در برنامه آموزشی) نه تنها نتوانست مفهوم ایدئولوژی را بعنوان یک امر صرفا روبنائی وابسته به زندگی (۱) و حیات مادی و طبقاتی (و نه یک امر مطلق ماوراء الطبیعه) برای ما روشن نماید. و نه تنها نتوانست توجه ما را بجای پرداختن به علل جزئی به اساس و محتوای آموزشی و ایدئولوژی سازمان جلب کند (گویا قرار بوده است تحلیل دقیق و صددرصد واقعبینانه این واقعه (کناره گیری) به تغییر ایدئولوژی بیانجامد) بچه دلیل و باکدام ارتباط معلوم

دنباله پاورقی ارفصحه قبل

ارزیابی مجددشان نسبت به تحلیل سال ۴۸ از این قضیه (کنار کشیدن فرد مذکور) به این نتیجه رسیده بودند که در تحلیل سال ۳۸ به جنبه های نظری ضعف ایدئولوژیکی فرد مرکزی تصفیه شده پر بها داده اند.

اکنون ببینید که پرچمدار بیانیه نویس اپورتونیستها چگونه از این مطلب سوء استفاده کرده و باز هم حسبالمعمول هر ایراد و اشکال دانسته و نادانسته افراد ومسئولین را (که تازه خود آنها با صداقت تمام موفق به پیدا کردن آن شده اند) به مثابه یک کشف جدید از مواضع عدم صداقت کامل بطور باسماهای به قلب ایدئولوژی سازمان فرو میکنند درست مثل اینکه ما بخواهیم اشکالات و فرصت طلبیهای ایشان را مستقیما و درتاما میتشان از دل مارکسیسم بیرون بکشیم.

(چون در گذشته از نقایص و اشکالات مربوط به خود ایدئولوژی، و اشکالات مربوط به گروندگان هر ایدئولوژی و رابطه محدودیتهای خود ایدئولوژی بانظرگاههای فردی و گروهی صحبت کرده ایم، لذا دیگر در اینجا لزومی به تشریح مطلب نمی بینیم).

(۱) - باز هم اینکه چه کسی اسلام را از حیات و زندگی عینی جدا کرده معلوم نیست! مگر اینکه منظور این باشد که چرا به شیوه تحلیل ماتریالیستی، اسلام را بمنزله یک امر روبنائی معلول فئودالیتة یا سوداگری رو به رشد یا . . . . . بقول انگلس "عکس العمل ساکنان شهرها علیه بدویها . . ." نمیدانیم!

نیست ! ) بلکه عملا از همین هنگام ( اوایل ۴۸ ) پایه‌های ایده‌آلیستی که میرفت مورد تردید قرار بگیرد ( ۱ ) با حرکت جدیدی که از راس تقویت میشد رو به استحکام بیشتر میرفت ، بیان تئوریک پیدا کرد و به مرور متون و مقالاتی مدون و منسجم شد . . . . . " و آنگاه در صفحه ۱۹۴ ادامه میدهد :

" این امر ( که ذیلا " خواهیم دید منظور تاسیس گروه ایدئولوژی به منظور تدوین ایدئولوژی است ) مسلما " قدمی به عقب در روند تکامل فکری سازمان بوده است . اما متأسفانه این قدم برداشته شد و حرکت طبیعی و طبیعتا " جبری‌ای که سازمان ما به سمت درک اتخاذ یک موضع سالم انقلابی ، به سمت صادقانه حقیقت طی میکرد با این موضع جدید دچار اختلال شد . مخصوصا واقعه سقوط و کناره‌گیری یکی از افراد مرکزی سازمان ، از مبارزه که قبلا بحث شد تا بپید دیگری برای اقدام بشمار رفت . " به این ترتیب به موازات گسترش مطالعات مارکسیستی - لنینیستی در سازمان اقدامات تدافعی علیه آن توسط خیل مقالات ، بحث‌ها و نظرات مطمئن ایده‌آلیستی آغاز شد . . . . . " .

ملاحظه میشود که بیانیه‌نویس مقدماتا از قبول " استحکام بیشتر . . . . . " پایه‌های ایدئولوژیک سازمان در سال ۴۸ ناگزیر شده است ، منتهی چون این استحکام با همان قرار ( تردیدات واهی اپورتونیستی در ایدئولوژی سازمان و همان حرکت باصطلاح طبیعی فرصت طلبانه مورد نظر ایشان متناقض است ، آن ( استحکام ) را بطور قلابی بر عدم توانائی در تحلیل ماتریالیستی اشکالاتی نظیر شکست ( موهوم ) برنامه‌تعلیماتی و کناره‌گیری آن فرد مرکزی مرتبط میکند ! )

یک نوع عدم توانائی در تحلیل واقعیات که بمشابه یک سد ایده‌آلیستی راه را بر واقعیات و اجبارات طبیعی و طبیعتا جبری و سرسخت ( همان ضرورت اپورتونیستی و منظور

---

( ۱ ) - از آنجا که دیدیم هیچ دلیل واقعی و عینی در اینکه پایه‌های ایدئولوژی سازمان مورد تردید قرار گرفته باشد ( علیرغم آنهمه بن‌بست‌تراشی اپورتونیستی ) وجود نداشت . پس صادقانه‌تر این بود که ایشان مینوشتند : پایه‌های ایده‌آلیستی ( که فقط به نظر ایشان ) قرار بوده مورد تردید قرار بگیرد !

همان ماتریالیست شدن مجاهدین) با استحکام تمام بسته است (۱) از این نظر میگوئیم رابطهای که فوقاً قائل میگردد قلبی است، که منظور از این "رجعت و . . . حرکت جدیدی که از راس تقویت میشد و . . . قدمی به عقب و . . . تدوین ایدئولوژی . . . ." در حقیقت تاسیس گروه ایدئولوژی است .

گروهی که بیانیه نویسن علیرغم طعن و لعنهای مداوم به "خیل مقالات ایدئولوژیک" آن عمدتاً "درسراسر بیانیه هیچوقت بنام از آن یاد نمیکند . زیرا :

تاسیس این گروه در فروردین سال ۴۷ یعنی ۶ ماه قبل از طرح مسأله ضرورت بحث استراتژی برای نخستین بار در سطح مرکزیت سازمان ( و در حالی که هنوز دوران اول سه ساله کار سازمان پایان نیافته است ) صورت گرفته است .

همچنین ملاحظه میگردد که تاسیس این گروه یک سال قبل از تصفیه آن عضو مرکزی مورد نظر ایشان بوده و علیهذا هیچ ارتباطی با آن ندارد از اینرو سخت با تاریخ نگاری اپورتونیستی در تناقض است . بنابراین پرده برداشتن از نام این گروه و تاریخ تاسیس آن از آنجا که مشت اپورتونیسم و مقدمه چینیهای فرصت طلبانه را باز میکند ، ابدأ "در بیانیه " به صلاح " و حقیقت جویانه ا تشخیص داده نشده است . وانگهی تصمیم گیری در مورد تاسیس این گروه بدنال ارزیابی نیازمندیهای ایدئولوژیکی سازمان در پایان سال ۴۶ و به اتفاق آراء در هنگامی صورت گرفته که مرکزیت سازمان بیش از سه نفر نبوده اند و لذا مضافاً بر سایر دلایل ، هیچ جناح حاکم و محکومی هم ابدأ در کار نبوده است .

اکنون بنظر میرسد که برای احتراز از گیجی ناشی از تعقیب این سری دروغ های زنجیره ای صادقانه ! و حقیقت جویانه ! که در هر قدم با تقلب در تاریخ حوادث و وقایعی که اتفاق افتاده اند نیز همراه است ، بهتر است بررسی این نمونه را در همین جا خاتمه داده و به نمود دیگری بپردازیم .

فقط از قول مائو به رفقای اپورتونیست ( البته اگر همچنان خود را دواتشه مارکسیست میدانند ! ) خاطر نشان میکنیم . شما باید مطمئن باشید که :

(۱) - واقعا " که سدهای " ایده های . . . . " چه قدرتی بر اجازات سر سخت طبیعی در این بیانیه پیدا می کند .

" کسب پیروزی در این جهان بدون موضعگیری صادقانه غیر ممکن است " .

### " پایان یافتن کار تدوین ایدئولوژی "

کسی که تناقضی را با خود حمل میکند نمیتواند تا به آخر آنرا در جیب نگه دارد و ناچار است آنرا در نقطه‌ای بر زمین فروگذارد . این داستان اپورتونیستهای ماست . پس از تشخیص کاذب آنهمه تناقض در کار و ایدئولوژی و تعلیمات سازمان که به بروز بن‌بستها و شکست‌های جدی ! باید بیانجامد ، ببینیم کار تدوین ایدئولوژی در سازمان بزم پرچمداران به کجا منتهی شده است . کاری که با آن " حجم عظیم " طبعاً نمیتوانست با آنهمه تناقض ، الی غیرالنهایه ..... ادامه یابد در صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰ بیانیه چنین میخوانیم :

" مخصوصاً در اواخر سال ۴۸ ، کوششهای مجدد مربوط به احیاء و نوسازی تفکر اسلامی که از جزوه شناخت و تکامل آغاز شده و به رساله راه انبیاء رسیده بود ، مواجه با بن‌بست‌های جدیدی گردید . در این زمان از یکطرف با معیارها و اصول ایدئولوژیک مذهبی مسائل اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی موجود قابل تبیین نبود . بدینجهت نیاز به مطالعه و استفاده از متون مارکسیسم هر لحظه ضرورت بیشتر پیدا میکرد و از طرف دیگر رهبری موجود ، یعنی جناح حاکم آن حاضر نبود و یا نتوانسته بود ریشه اشکالات ، ابهامات و نارسائیهای دائمی فزاینده و تمام نشدنی سیاسی استراتژیک را در پایه‌های ضعیف ، نارسا و محدود ایدئولوژیک جستجو کند ، لذا مطرح شد که کار " تدوین ایدئولوژی " در این مرحله به پایان رسیده و تکامل بعدی آن موکول به شرکت در جریان عمل خواهد بود ، از همینجا تدارک عملی کار مسلحانه در دستور قرار گرفت .

هسته اصلی این نظریه که تکامل و پالایش هر تفکری موکول به شرکت در پراتیک انقلابی است . اساساً درست است اما با توجه به پراتیک بسیار غنی و گسترده‌ای که ما از سال ۴۶ به بعد گذرانده بودیم و با توجه به تجربیات بسیار گرانبھائی که از مبارزات سالهای قبل در مقابل ما قرار داشت علی‌القاعده میبایست در همان هنگام دریک جمع بندی

از نظرات سیاسی - تشکیلاتی سازمان و ضعفها و نارسائیهای آن یک مرحله جدید از پالایش و تصحیح پایه‌های ایدئولوژیک آن آغاز میشد، امری که به هیچ وجه نمیتوانست، با آغاز عمل مسلحانه نیز در تضاد باشد.

موکول کردن پیشرفتهای تئوری و ایدئولوژی سازمان به یک مرحله عمل مستقیم، در جائیکه عناصر لازم در یک پراگماتیسم کوتاه نظر و وحشت خورده بورژوازی از بعضی اصول اعتقادات قبلی ما که محتملا هر نتیجه‌گیری نوین تئوریک ممکن بود بوجود آورد. قابل تغییر نبود، چه درک از همین مرحله‌آتی عمل نیز مسلما از اشتباهات اصولی و نارسائیهای موجود در بطن تفکر ما برکنار بماند..... و اما حقیقت:

اولا - هیچگاه پایان کار "تدوین ایدئولوژی" در هیچ مرحله‌ای در سازمان ما عنوان و مطرح نگردیده است. کار گروه ایدئولوژی (تاسیس فروردین ۴۷) بطور بی وقفه و پیگیر تا روز قبل از دستگیری آخرین فرد دستگیر شده آن (یعنی شهید حنیف‌نژاد) در اواخر مهر سال ۵۰ ادامه داشت. شاهد این مطلب، جزوه جدید شناخت و تکامل بوسیله شهید حنیف‌نژاد در سال ۵۰ و تحریر جزوه مقدمه مطالعات مارکسیستی یا دینامیزم قرآن در سال ۴۹ و ۵۰ پایان یافتن کتاب امام حسین در تیر ۴۹ و تدوین نقدی بر اصول مقدماتی فلسفه در مرداد سال ۵۰..... امثالهم است. بخصوص کتاب چهارم ایدئولوژی تا قبل از دستگیری‌های شهرپور موضوع بحث و نقد و در حال تکمیل بود، بنابراین اعلام پایان کار "تدوین ایدئولوژی... جز در بیانیه‌ا پورتونویستی آنهم برای سرپوش گذاشتن بر تناقضاتی که از آن دروغ گفتن‌های زنجیره‌ای ناشی میشود، موردی ندارد. چرا که اگر پرچمدار یک چنین "پایان" فرضی قائل نمیشد، همه بن‌بست‌ها و شکست‌ها و تناقضات ادعائی‌اش در کار سازمان و ایدئولوژی آن بلا نتیجه و بلا اثر میماند.

(چرا که یک کار ایدئولوژیک متناقض نمیتواند همچنان تا نهایت آنهم در جریان مستمر برخورد با مسائل پیچیده سیاسی و اقتصادی روز.... ادامه یابد) و علیهذا تغییر فرصت‌طلبانه ایدئولوژی بدون مقدمه و صغری و کبری میماند.

ملاحظه میگردد که این ما (مجاهدین) نبودیم که سرانجام کار متناقض ایدئولوژی خود را "فرو گذاشته" و اعلام ختم کردیم. بلکه این اپورتونویسم است که پس از انبوهی از بن بست تراشی و تناقض‌یابی‌های موهوم و سراپا دروغ، امر تناقض‌گیری را "فرو گذاشته"



و ضرورتا با توسل به دروغ بزرگتری ، بطور مجازی به کار ایدئولوژی ما در آخر سال ۴۸ پایان " میبخشد " !

ثانیاً - مربوط کردن رندانه ، در دستور قرار گرفتن تدارک عملی کار مسلحانه (که از پائیز سال ۴۸ بدنیاال پایان یافتن بحث‌های استراتژی آغاز شده است) با " بن بست کار ایدئولوژی " دروغ شرم‌آوری است . خیر . از همین جا " ( یعنی بعد از اعلام خاتمه‌کار ایدئولوژی و موکول کردن تکامل بعدی آن به جریان عمل ) نبود که تدارک عملی کار مسلحانه آغاز شد ، زیرا اصولاً " خاتمه‌ای " جز در کادر ذهنیت‌رذیلانه اپورتونیستی فرصت‌طلبان در کار نبوده است . مشخص‌ترین دلیل قاطع این مطلب نیز مندرجات ص ۸۷ و ۸۸ همین بیانیه است که باز هم به مصداق دروغگو کم حافظه است ، در بررسی " دوران دوم ( فعالیت سازمان ) اواخر سال ۴۷ " ابتدا سرتیترهای زیر را آورده :

" - آغاز شکوفائی جنبش نوین روشنفکری

- دوران رشد و گسترش سازمان

- تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام

- آمادگی برای عمل مسلحانه "

و سپس بعد از اشاره به شرایط شکوفائی جنبش نوین روشنفکری معتقد به مشی مسلحانه در ایران ( از جمله تاثیر امواج انقلاب فلسطین ) یکی از " انعکاس " های این شرایط را در داخل سازمان عبارت میداند از :

" تشخیص آمادگی شرایط برای عمل و نتیجتاً " ضرورت یک برنامه مشخص استراتژیک در ابتدای همین سال ( سال ۱۳۴۸ ) طی نشست‌های متوالی که جمع مرکزی سازمان در تبریز تشکیل داد ، خطوط اصلی کار آینده یعنی شروع مبارزه مسلحانه ( و آغاز عملیات مسلحانه شهری ) و مرحله مقدماتی آن یعنی تدارک عملی مبارزه مسلحانه طرح ریزی شد " . ( ۱ )

۱ - خاطر نشان میکنیم که جمع مرکزی سازمان جز یک جلسه آن هم در پائیز ۱۳۴۷ به منظور تصمیم گیری در مورد ورود به مرحله بحث استراتژی ( آن هم فقط در سطح مسئولین و کادرهای بالای سازمان ) نداشته است . بقیه طراحانها با شرکت همان مسئولین ( جمعا " ۱۶ نفر ) در ضمن بحثهای جمعی که از زمستان ۱۳۴۷ آغاز شده و تا پائیز ۱۳۴۸ ادامه داشته انجام میگیرد .

ملاحظه می‌گردد که بیانیه نویسن فرصت طلب که در آنجا برحسب منافع خود تدارک عملی کار مسلحانه را به پایان کار ایدئولوژی مربوط مینمود، در اینجا صریحا " اقرار دارد که تدارک عمل مسلحانه به دنبال تشخیص آمادگی شرایط . . . . بعمل آمده است . البته در اینجا نیز آمادگی نسبی شرایط درونی سازمان را ( مطابق مدلول همان مقاله مبارزه چیست؟ در سال ۱۳۴۴ که پس از خاتمه دوران اول کار سازمان، ورود به مرحله بحث‌های استراتژیک و تدارک عملی به خاطر آن را پیش بینی کرده بود . ) که برای سازمان عامل اصلی ورود به این بحث‌ها بود از قلم انداخته است. مضافا" بر این که تاریخ تصمیم گیری در مورد ورود به بحث‌های استراتژی را نیز از پائیز ۴۷ به اوائل ۴۸ رسانده و تازه فقط این طراحی را به مرکزیت نسبت داده است . البته همان مرکزیتی که به زعم بیانیه نویسن در صفحه ۱۱۹ به دلیل بن بست‌های ایدئولوژیک ۱ و " از همین جا " تدارک عملی کار مسلحانه را به دنبال اعلام خاتمه کار ایدئولوژی در دستور روز سازمان قرار میدهد!

ثالثا " - بیانیه نویسن به " کوشش های مجرد مربوط به احیاء و نوسازی تفکر اسلامی . . . . " اشاره دارد . این هم یک دروغ و یک تناقض دیگر .

دروغ به این دلیل که سازمان ما همیشه کوشش های مجرد و ذهنی و دور از عمل را پیرامون ایدئولوژی اسلام محکوم کرده و به قول خود ایشان در صفحه ۹۸ بیانیه پیوسته معتقد بودیم که : " . . . . چنین کار شگرفی ! تنها در جریان یک پراتیک انقلابی امکان پذیر است . بدین جهت مدعیان بی عملی را که از سر هزارگونه وابستگی به زندگی خرده بورژوازی ، در حالی که تا گردن در غرقاب سازش با بورژوازی حاکم فرو رفته‌اند ، بدون آن که سر سوزنی در تغییر انقلابی جهان شرکت کرده باشند و . . . . غیرمسئولانه به انتقاد از مارکسیسم میپردازند شدیداً " محکوم می‌کردیم . ما ( که البته منظور شان مجاهدین هستند ) معتقد بودیم کسی حق دارد درباره مارکسیسم و حتی اسلام نظری ابراز کند که خود صادقانه در پراتیک انقلابی جامعه شرکت کرده باشد .

تناقض به این دلیل که باز هم خود ایشان ( در ص ۱۱۹ ) چند سطر پائین تر از محکوم کردن " کوشش های مجرد مربوط به احیاء و نوسازی تفکر اسلامی " سازمان " . . . به پراتیک بسیار غنی و گسترده‌ای که ما از سال ۴۶ به بعد گذرانده بودیم . . . . " توجه میدهند . پس دیگر چگونه میتوان علی‌رغم " پراتیک بسیار غنی " که مدعی

فرصت طلب خود بدان اقرار میکند و علیرغم مسئولیت صادقانه‌ای که باز هم بقول خود مدعی در انتقاد از مارکسیسم احساس میکرده‌ایم . . . . . کوشش‌های ایدئولوژیکی " مجرد " خواند ؟

رابعا " - ما مدعی نیستیم که در مسائل سیاسی - استراتژیک خود مطلقا " هیچ " اشکال ، ابهام ، یا نارسائی " نداریم و نداشته‌ایم (۱) ولی مدعی هستیم که لاقلا در فرو کردن باسهای اشکالات و نارسائی‌ها به شکم ایدئولوژی و زیربنا و ماده و . . . . . اشکالات شما را نداریم زیرا در غیر این صورت چنان که بارها گفته‌ایم بایستی تمام ردیلت‌های خائنانه و عقونت بار همراه با ضرورت تراشی چپ‌نویسانه شما و خوش خدمتی اتان را به رژیم-ساواک ( با تلاشی کردن مجاهدین ) بحساب مارکسیسم و مارکسیست‌ها می‌گذاشتیم .

براستی مجید درباره شما چه خوب گفته بود که " . . . . . شما به خاطر غرور و خودخواهی تا آنجا پیش رفته‌اید که نظرات شخصی خود را به عنوان جبر تاریخ و ضرورت‌های عینی و . . . . . دانسته‌اید و میخواهید دیگران کورکورانه آن را اطاعت کنند . . . . . " . اگر چنین کلمه " ضرورت " یا " جبر " به شما خوش آمده مارا با ضرورت - بازی و جبریات شما کاری نیست ، اگر فی الواقع جامعه و تاریخ ضرورت‌ها و اجباراتی دارند خود پاسخ ضرورت‌بازی شما را خواهند داد .

ولی اگر به خدا ایمان ندارید ، به همان ضرورت‌ها سوگندتان میدهیم که کلمات حقیقت و صداقت را اینقدر لوث و خوار و تهی از مضمون نکنید . بشریت برای مفهوم - بخشیدن به این کلمات قربانی‌ها و رنج‌های بسیاری متحمل گردیده است . این کلمات تبلور وجدان‌های بیدار و منزه است .

و به همین دلیل ما :

خامسا " - سنجش این نکته را که " پراگماتیسم تنگ نظرانه " ای که مجاهدین را با آن وصف کرده‌اید ، حقیقت دارد یا نه ، به وجدان‌های منزه خلق و انقلابیون صدیق این میهن وامیگذاریم ، بی گمان آنها روزی با مقابله " گفتار و کردار " نظر خواهند داد که آیا این صفت از آن مجاهدین است که علیرغم تمام مصالح عملی و پراگماتیستی خود

(۱) - اگر شما از چنین نارسائی‌هایی بگریه هستید خوشا به حالتان !

در موضع دفاع از حقانیت جنبه‌های (صرفاً) علمی مارکسیسم بلند نظرانه ایستادگی کرده‌اند (۱)؟ یا از آن فرصت طلبان ریاکاری که به خاطر منافع عملی ننگین خود، آزمندانه جاه طلبی تزویر آمیزشان را با متلاشی کردن سازمان پیشتاز این مردم ارضاء نمودند؟

آنگاه پاسخ خلق به این سوال و سنجش روشن خواهند نمود که آیا حقیقتاً صداقت و حقیقت جوئی و اصلاح تکاملی " در کار تغییر مواضع ایدئولوژیک شما بوده‌است یا سراسر غرقه در قهقرا و ضد تکامل و در رنج و ریا بوده‌اید .

ما فقط همراه با قرآن تکرار می‌کنیم که : *قد تبین الرشدين الغي (بقره) . . .*  
همانا که ( معیارهای تکاملی از ضد تکامل بشناخته و تبیین شده است . )

تکرار می‌کنیم که *بشرالذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم (یونس)*  
" بشارت ده گروندگان را که همانا برای ایشان است قدم صداقت و درستی نزد پروردگارشان " تکرار می‌کنیم که . *فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ( عنکبوت )*

" پس بتحقیق خدا مشخص کند آنان را که صدق ورزیدند و به تحقیق مشخص کند دروغگویان را " .

۱ - و به همین دلیل بود که ما هرگز حساب دست پروردگان و شاگردان مکتب فرصت طلبی را ( علیرغم تمام فشارهای خرد کننده‌ای که از جمیع جهات تحمل کردیم ) با مارکسیست‌های اصولی مخلوط ننمودیم . اگرچه این شاگردان دروغگویی رو در رو به راحتی گاه از اساتید و سطوح بالاترشان نیز سبقت می‌ربودند و حتی از رندی آنان در پیچیده دروغ گفتن نیز برخوردار نبودند .

د - جاسوسی ، تهدید ، شکنجه و کشتار به منزله آخرین کلام در پروسه تکاملی اصلاح و آموزش و افتناع اپورتونیستی به منظور " سرکوب " مجاهدین مقاوم :

در صفحات گذشته با برخی از آن روش های " مقتضی و لازم " (۱) " بحث و افتناع " (۲) اپورتونیستی آشنا شدیم . و دیدیم که خلع مسئولیت ، خلع سلاح و به کارگیری فرستادن در جهت افتناع اپورتونیستی تا چه حد لازم و البته " طبیعی " بوده است . متأسفانه این قانع کردن ها بنا بر طبیعت اپورتونیسم به همین جا خاتمه نمی یابد ، زیرا باز هم ، بهر حال تعدادی مجاهد " مقاوم " سنگرهای عقیدتی خود را رها نمیکنند . اینجاست که به قول خود پرچم دار " به دلیل امکان بالقوه گسترش و رشد این مقاومت ها . . . " (۳) باید به حال این عناصر " نا صادق " که اکنون هم از " نیمه - صادق " های تغییر پذیر (۴) و تمام " صادق " های تسلیم شده کاملاً " ممتاز گشته اند ، فکر دیگری نمود و به مسئله آنها پاسخی دیگر داد . این پاسخ به وضوح در همان مقاله پرچم توسط پرچمدار ، در آنجا که رهنمود جدا کردن عناصر " نیمه صادق " از " صادق " (که احتمال تسلیم هر دو میرود) و این هر دو را از ناصادقان می دهد ، داده شده است :

" سرکوب " . بنابراین چاره های جز " سرکوب " دگماتیستهای مذهبی ، آنان که به هیچ روی از ایدئولوژی خود دست برنمی دارند ، آنان که به هیچ وجه سلطه اپورتونیسم بر سازمان مجاهدین خلق ایران رضا نمیدهند و سازش نمیکنند ، باقی نمی ماند . چرا که اگر آنان سرکوب نگردند ، حقیقتاً " هم " امکان بالقوه گسترش و رشد " شان خیلی زیاد است و در این صورت دیگر جایی برای فرصت طلبی و چپ نمائی های پرولتر مآبانه و ارضاء عقده های رهبری طلبی در داخل سازمان بجا نخواهد ماند . لذا به خاطر این است که

۱ - اشاره به صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .

۲ - اشاره به صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .

۳ - نقل از صفحه ۲۱ مقدمه بیانیه .

۴ - منظور تغییر ایدئولوژی است .

از این پس اپورتونیسیم به دنبال قدرت، به دنبال همان مصالح و منافع تنگ نظرانه عملی (که رهبری اصیل مجاهدین را بدان متصف مینمود) گام به گام در مسیر شهوت و جنون رهبری خود بعضی از تجارب فاشیستی را مجدداً "میآزماید و آنها را در داخل سازمان مجاهدین و بر سر اعضای مقاوم آن منتهی از موضعی به ظاهر چپ، تکرار میکند.

اپورتونیست‌ها افرادی را که از نظر ایدئولوژیک کاملاً "به تسلیمشان مطمئن نبودند یا آنهايي را که در برابرشان مقاومت کرده بودند، تحت کنترل میگرفتند یا برای آنها جاسوس میگماشتند. حسب‌المعمول در این کنترل‌ها ایمنی افراد مغضوب تحت‌نظر به هیچ وجه رعایت نمیشد. شهید یا فضیلت "حسن ابراری" میگفت که از دوران تبعیدش به کارخانه (برای کارگری دادن) آن قدر برای اطمینان از حضور او در کارخانه مزبور به آنجا تلفن میکردند که صاحب کارخانه بشدت مشکوک شده بود. زیرا آنها میترسیدند که نکند شهید حسن ابراری نیز مانند مجید کارگری را بهانه فعالیت‌های مجاهدی خود به منظور گرد آوردن سایر مجاهدان واقعی قرار داده باشد.

برای برخورد با مجید، در دوران آوارگی و تصفیه، همسرش (ل. ) را گمارده بودند. (ل. ) که از مستعدترین خواهران ارزشمند ما بود، اکنون تحت فشارهای اپورتونیستی دچار تزلزل و تردید (مبارزاتی) شده و به همین دلیل قرار بود که او نیز مطابق همان راه‌حل‌های کلیشه‌ای به کارگری برود. لیکن مجید به نقایص (ل. ) از دیدگاه دیگری مینگریست. به اعتقاد او همچنان که این ضعف‌ها تحت تاثیر فشارهای اپورتونیستی فعال شده بودند میتوانستند گام به گام نیز با رفع فشارها مهار و کنترل گردند و سپس در یک جریان انقلابی خود بازسازی بکلی مرتفع شوند.

از سوی دیگر (ل. ) در جریان زندگی مشکوک با مجید (از آنجا که به کارگری نمیرفت یا گاه اسلحه می‌بست و... تماس‌هایی میگرفت). متوجه شده بود که مجید دست‌اندر کار احیاء مجاهدین است، و به همین دلیل نیز چندین بار در قبال اپورتونیست‌ها که از اشتغالات مجید میپرسیدند کارگری رفتن او را تأیید کرده، و تمایلاتی نیز به همگامی با مجید و دخول در سلک یاران او نشان داده بود. امام‌مجید که اصولی‌متقن و خدشه‌ناپذیرا هنمائی‌گارش بود، نمیتوانست قبل از حصول اطمینان قطعی از هر تصفیه مبارزاتی و ایدئولوژیک، او (همسرش) را نیز در جریان خود بپذیرد.

به همین دلیل یک روز انتقاداتی را که متوجه ( ل . ) بود صادقانه و صریح به او گفته و در پایان استدلال نمود که : " ما ( مجاهدین ) کانون مخالفین نیستیم که هر کس با آنها ( اپورتونیست‌ها ) تضاد داشته باشد ، با ما در وحدت قرار بگیرد ، ما برای خود ضوابط و اصولی برای پذیرش افراد داریم . . . تضاد با جریان مارکسیستی دلیل بروحدهت با ما نمی شود . . . . "

و آنگاه بر این اساس پذیرش ( ل . ) را موکول به رفع نقایص مزبور وی دانست . اما اپورتونیسم نه تنها فرصت رفع نقایص را به ( ل . ) نمیداد بلکه او را برای گزارش کردن اشتغالات هفشرش ( مجید ) بیش از پیش تحت فشار میگذاشت ، تا آنجا که ( ل . ) به شدت در بن بست قرار گرفت . آخر او را نه توان آن بود که قاطعانه جانب مجید را بگیرد و در برابر فشارهای اپورتونیسم ایستادگی ورزد و نه میتوانست اصالت مجید را بالکل نادیده بگیرد و با اپورتونیست‌ها کاملاً " به یک راه رود . این بود که سرانجام در حالی که به غایت آزرده بود بن بست خویش را با مجید مطرح ساخت و حتی مساله خودکشی را در مورد خودش پیش کشید . مجید او را از این افکار پوچ گرایانه برحذر داشت و حتی برای خارج کردن دختر بیچاره از بن بست او را چنانچه بخواهد به گزارش کردن اشتغالات واقعی خویش ( مجید ) در جهت احیاء مجاهدین مجاز ساخت . البته مجید فکر میکرد با برادرانش به نقطه‌ای رسیده‌اند که اکنون میتوانند موضع ضد اپورتونیستی خویش را در داخل سازمان علنی کنند ، هرگز گمان نمی‌برد که بدینال گزارش ( ل . ) با چنان واکنش شقاوت باری روبرو شده و به شهادت برسد .

جالب است که ( ل . ) در سرآغاز گزارش خود که از ارتباط پنهانی مجید و سایر مجاهدین پرده برمیدارد یعنی همان گزارشی که منجر به تصمیم گیری نهایی در مورد بقتل رسانیدن مجید گردید ، ابتدا خاطر نشان نموده بود که : من این نوشته را به توصیه مجید مینویسم و حتی در تنظیم آن به من کمک کرده است . ( ۱ )

۱ - مقایسه شود با مندرجات صفحات ۲۴ - ۲۶ بیانیه بخصوص آنجا که مینویسد " . . . . او ( مجید ) بالاخره بعد از چهار ماه توطئه خائسانه علیه سازمان موفق میشود دو نفر را که یکی از آنها بطور کامل از سازمان اخراج شده بود ( خائن ادامه‌پاورقی در صفحه بعد

به هر حال ۵ روز بعد از گزارش ( ل . ل ) بود که مجید و ( ل . ل ) با هم بر سر قراری که آخرین قرار مجید بود رفتند . در آغاز ( اپورتونیست‌ها ) ( ل . ل ) را از مجید جدا کرده و بر سر قراری دیگر فرستادند و مجید را به قتلگاه کشاندند و سپس جسدش را نیز در بیابان به آتش کشیدند . ( ل . ل ) دیگر مجید را هرگز ندید . اگرچه میگویند آرزوی دیدار را تا پایان حیات خودش همچنان بر دل داشت و پس از اطلاع از شهادت مجید نیز سخت گریسته و این قتل ناجوانمردانه را پیوسته یک " فاجعه " تلقی مینمود .

همچنین از قول او نقل میکنند که وقتی اپورتونیست‌ها وحید را در زیر بازجویی " دژ تسخیر ناپذیر " تلقی کرده و صمدیه را به خیانت متهم میکنند ، گفت " از کجا که وحید خیانت نمیکند ؟ " و استدلال کرده بود که مجید از پیش به او گفته است که وحید آدم بی‌انگیزه‌ای است .

دنباله پاورقی صفحه قبل .

شماره ۳ ) همان برادری که علیرغم تشبثات مذبحخانه وحید چنانکه در صفحات پیش دیدیم هیچگونه همکاری با اپورتونیست‌ها را نپذیرفته و با آنها قطع رابطه نمود ) و دیگری را که مراحل انتقادی خود را میگذراند ( خائن شماره ۲ ) ( منظور صمدیه است ) و یک نفر دیگر را بطور بینابینی ( بنام مستعار A.Z ) ( که منظور همان ( ل . ل ) است ) با خود همراه سازد . . . . .

" بهر حال آنها نمیتوانستند برای مدت طولانی از پشت به ما خنجر بزنند . مچ آنها بزودی گرفته شد و راز خیانت‌های ۴ ماهه آنان از پرده بیرون افتاد از طرف سازمان ( اپورتونیست‌ها ) خائن شماره ۱ و خائن شماره ۲ محکوم به اعدام شدند . با اعدام خائن شماره ۱ ( مجید ) او به سزای خیانت‌هایش رسید . در حالی که خائن شماره ۲ توانست از مهلکه جان سالم بدر برد ، اما به چنگ پلیس افتاد . او نه تنها تمام اطلاعاتش را در اختیار پلیس گذاشت بلکه وقتی یکی دیگر از عناصر تصفیه شده گروه که به همین دلیل به گارگری فرستاده شده بود دستگیر شد ( خائن خود فروش خلیل دزفولی ) ( منظور همان فرد اصلاح شده و به اصطلاح مارکسیست شده سابق ) . جمع دو نفری آنها ( یعنی صمدیه و دزفولی ) یک واحد پلیسی کارآمدی را برای سازمان امنیت شاه بوجود آورد . . . . .



همان‌بی انگیزه‌گی‌های پوچ‌کننده‌ای که در زمره متکاملترین محصولات اپورتونیستی سرانجام یا به‌همکاری با ساواک (نمونه م.ت) یا مصاحبه‌های تسلیم طلبانه و خیانت‌بار تلویزیونی انجامید (نمونه خلیل دزفولی، فریبرز لباف نژاد و یا علاف زاده).  
در مسیر همین امواج پوچ‌کننده بود که (خ.ت) (ملرکیست‌شده) نیز خانه تیمی را رها کرده، راهی خدمت سربازی شد. و ضمن نامه‌ای که از خود بجا گذاشت (بالصراحه یا تلویحی) اعلام نمود که دیگر اهل ادامه کار نیست.

مدد گرفتن از تهدید نیز در جریان اقتاع اپورتونیستی کار رایجی بود. نخستین بار این مجید بود که از جانب پرچمدار به "خسوت انقلابی" تهدید شده بود. بعدها این روش در مورد افراد پوچ‌شده یا روبه‌پوچی خود جریان اپورتونیستی نیز به منظور قانع کردن آنها به ادامه مبارزه، نیز به کار گرفته شد. مثلاً "در مورد (خ.ه) که قرار بود برای سرگرمی و مشغولیت فعلاً" به سربازی برود، در حالی که او علیرغم اقتاع برای رفتن به سربازی مخفیانه در دانشگاه ثبت نام کرده بود. سپس مسئولش (ع.ز) از این مطلب مطلع میشود و در خیابانهای نزدیک خارج شهر او را تهدید میکند که "ما دارای خسوت انقلابی هم هستیم و هر کس کنار بکشد با ما طرف است..."

یک روش دیگر اقتاع و جذب افراد که البته کمی پیچیده‌تر ولی آمیخته با وحشت و تهدید زیاد بود، وادار کردن آنها به مخفی شدن به انحاء طرق مزورانه بود. زیرا در شرایط زندگی مخفی و قطع ارتباط فرد با مجاهدین واقعی، بهتر میشد او را با روشهای "مقتضی و لازم" نسبت به اپورتونیسم "قانع" نمود. منجمله برای جذب و مخفی کردن شهید منیری جاوید مخصوصاً "برای استفاده از توانائی‌های تکنیکی که داشت (و آنها شدیداً" به آن محتاج بودند) تصمیم این شد که در موقعی که وی در خانه نیست، به عنوان مامورین کمیته به منزل وی ریخته و با برهم زدن آن چنین وانمود کنند که در معرض پیگرد و دستگیری است و لذا باید مخفی شود.

و اما در مورد کاملترین نمونه همراه با شکنجه اقتاع اپورتونیستی بهتر است این نمونه را بطور خلاصه شده از ربان برادری که خود موضوع تهدید و شکنجه بوده است، بشویم. قسمت اصلی این جریان در روز ۱۸ اردیبهشت ۵۴ یعنی تنها دو روز بعد از کشتن مجید صورت گرفته است:

"... در پائیز ۵۳ بهرام دو اسلحه کمری و یک نارنجک و تعدادی فشنگ را به

من داد تا نگهداری کنم ، من هم آنها را بیش ( ر . ) گذاشتم و او آنها را در یک جاسازی حفظ میکرد .

البته وقتی با مجید تماس داشتیم ، مجید گفت که اینها را نمیخواهد به بهرام برگردانی ، پیش خودت نگهدار . تا این که در اسفند ماه یک بار ( اپورتونیست‌ها ) ( ح . ) را به دنبال آنها فرستادند که با مجید صحبت کردم . گفت بیر بده ( مثل اینکه میدانست برای یک مصرف عملیاتی میخواهند . . . . ) ولی اتفاقاً " به علت این که دست ( ر . ) در کارگاه دانشکده شکسته بود و بیرون آوردن آنها از جاسازی کار داشت ، گفتم فردا حاضر نمیشود ، پس فردا تلفن بزن ، خوب بود چند روز قبل اطلاع میدادی و . . . او اصرار داشت که فوری احتیاج داریم ، که من گفتم فردا تلفن بزن و خودم هم رفتم که به هر وسیله‌ای شده آن را حاضر کنم ، ولی بعداً " دیگر خود آنها تلفن نزدند و با من تماس نگرفتند . . . .

این جریان گذشت تا این که وقتی در اردیبهشت ۱۳۵۴ جریان ارتباطات مجید برای آنها روشن شد ، آنها به انبار اسلحه که پیش سیف‌الله بوده سر میزنند و میبینند که اسلحه‌ها را مرتضی صدیقه برده است . . . . احتمال میدهند که من هم در ارتباط با مجید و مرتضی ( در این کار ) باشم . به خصوص که سابقه اسفند گذشته که اسلحه‌ها زود آماده نشده بود هم وجود داشت ، و احتمالاً " میخواهم اسلحه‌ها را به آنها ( دیگر ) ندهم .

آنها برای برخورد با این جریان شکل گرفته ( مجاهدین ) نقشه‌هایی میکشند که کشتن مجید و مرتضی و دستگیر کردن من و پیدا کردن اطلاعات لازم از این طریق بوده است . ( چون من علنی بودم ، آنها فکر کرده بودند که میتوانند به نام و تحت عنوان پلیس مرا بگیرند و اقدام به گرفتن اطلاعات نمایند و در ضمن اسلحه‌ها را نیز از من بگیرند ) آنها پس از اینکه انبار (۱) اسلحه‌ای که پیش سیف‌الله توسط مرتضی تخلیه شده است ، برای گرفتن اسلحه‌هایی که پیش من بوده است تصمیم میگیرند که بدون اینکه به من بگویند به کسانی که من اسلحه‌ها را پیش آنها گذاشته‌ام مراجعه کنند و اسلحه‌ها را

۱ - در مورد این انبار و محتوای آن و بزرگنمایی که در بیانیه راجع به آن شده در مباحث پیش توضیح دادیم .

از آنها بگیرند. در مورد کسانی که من اسلحه‌ها را پیش آنها گذاشته بودم، فقط بهرام اطلاعاتی در این حد داشت که دو نفر هستند، که هر دو نفر از همکلاسان من در دبیرستان هستند (ر. و ن. ۰) و میدانست که این دو نفر با هم هستند. البته او فکر میکرد که اسلحه‌ها پیش (ن. ۰) باشند.

البته راجع به رابطه خودم با (ر. و ن. ۰) باید بگویم که به خاطر اینکه شناسائی پیدا نکنند مبنی بر اینکه من با سازمان ارتباط دارم، انرژی زیادی گذاشته بودیم، مثلاً "همیشه اعلامیه‌ها را با زحمت زیاد بطور غیر مستقیم به خانه‌های آنها می‌انداختم و... که البته این کار با نظر خود بهرام بود، چون من علنی بودم و صلاح نبود که آن بچه‌ها شناخت زیادی از من پیدا کنند. از طرف دیگر چون (ح. و م. و ک. ۰) از طریق دبیرستان (ر. و ن. ۰) را میشناختند، باز به گفته بهرام انرژی زیادی گذاشته بودیم که سه نفر اول از ارتباطات من با (ن. و ر. ۰) با خبر نشوند. ولی در اینجا که بهرام قصد میکند که مستقیماً "به سراغ اسلحه‌ها برود، تمام این موارد را زیر پا میگذارد و این یک نمونه از نمونه‌های فراوانی است که آنها (اپورتونیست‌ها) کوچکترین ارزشی برای مسائل امنیتی افرادی که با خودشان نیستند قائل نمیشوند. رفتن آنها به سرخ (ن. و ر. ۰) به این ترتیب بود که بهرام نشانی را که داشت در اختیار (ح. ۰) میگذارد و او بلافاصله میفهمد که این دو نفر (ن. و ر. ۰) هستند. (ح. ۰) در این وقت مخفی بود و (ن. و ر. ۰) از این موضوع اطلاع داشتند و بهرام (ح. ۰) را پیش (ن. ۰) میفرستد و او (ن. ۰) را میبیند و سلام و علیک میکند، ماشین آنها را میبیند و میگوید "چقدر ما با این ماشین بارکشی کردیم". (ماشین را گاهی من به عنوان کارکردن و... از (ن. ۰) میگرفتم و او نمیدانست که چه استفاده‌هایی از آن میشود). پس از کمی صحبت اشاره‌ای به مسائل طبقاتی میکند که هرکس در حد طبقاتش مبارزه کند، فاسد میشود و...

سپس میگوید آمده‌ام امانتی فلانی را که پیش تو است بگیرم (۱). که (ن. ۰) میگوید فلانی چیزی پیش من ندارد. (ح. ۰) میگوید یعنی چه که چیزی پیش تو ندارد اگر چیزی نبود که من نمی‌آدمم. در مراجعه بعدی باز هم (ن. ۰) میگوید که پیش من نیست. (ح. ۰)

---

۱ - در اینجا میگوید که چون فوری به آن احتیاج داشته‌ایم و نتوانسته‌ایم با فلانی تماس بگیریم ما پیش تو آمده‌ایم تا مستقیماً بگیریم.

میگوید پس حتماً "پیش (ر.و) است و آدرس خانه (ر.و) را به زور از او میگیرد و یک قرار هم با (ن.و) میگذارد که او بسته را برای او ببرد. (در حالی که واقعاً هم اسلحه نزد (ن.و) نبود). پس از این برخورد آنها بدون مراجعه به (ر.و) (۱) تصور میکنند که من اسلحه‌ها را به جای دیگر منتقل کرده‌ام. نتیجه این برخوردهای آنها شناساندن من به (ن.و.ور) و شناساندن (ن.و.ور) به (ح.و) بوده است.

پس از این جریان بود که آنها تصمیم به گرفتن من میکنند، که این کار دو روز پس از جریان زدن مجید و مرتضی صورت میگیرد. مسئله این بوده که آنها این اواخر مرا از طریق محسن خاموشی و (د.د) تحت نظر قرار داده بودند که من هم البته با (د.د) صحبت‌هایی کرده بودم و بطور غیر مستقیم راجع به جریانات سازمان چیزهایی گفته بودم که شاید آنها (اپورتونیست‌ها) این مسائل را متوجه شده بودند، و صحبت‌ها را شنیده بودند، از طرفی فهمیده بودند که کسانی، با افرادی که از زندان آزاد شده‌اند، تماس گرفته و جریانات سازمان را به آنها گفته‌اند و حدس زده بودند که من با این افراد تماس گرفته‌ام. خلاصه این مسائل هم برای آنها جمع شده بود. مسئله دیگری که بد نیست پیش از شرح چگونگی دستگیر شدن خودم به وسیله آنها بگویم این است که خاموشی را طوری به بهرام معرفی کرده بودیم که حس نکند من او را معرفی کرده‌ام (یعنی بطور غیر مستقیم) و او از وضع من و این که چه ارتباطاتی و درجه‌حددارم، هیچ اطلاعی نداشت ولی آنها او را در جریان تمام کارهای من، حتی مسائل خیلی ریز گذاشته بودند. او هم در دانشکده جریانات مرا دنبال میکرد و شروع کرده بود پشت سر من پیش بچه‌های دانشکده صحبت‌هایی کردن. مثلاً "به (ع.و) و یکی دیگر از بچه‌های دانشکده چیزهایی گفته بود که مثلاً "بعضی افراد هستند که دیگر اهل کار نیستند هر یک مرحله‌ای میرسند که میبرند و باید یک لگد (به) این جور افراد زد و کنارشان انداخت تا از سر راه کار برونند و . . . حتی در موردی از من و (ص.و) هم اسم برده بود.

بعد راجع به بعضی از کتاب‌هایی که در کتابخانه گذاشته بودیم نظیر کتابهای . . . و . . . حرف‌هایی زده بود که البته این حرف‌ها روی بچه‌های دانشکده تأثیری

۱ - بعداً "بهرام" گفته بود که ابتدا قصد داشته‌اند تحت عنوان ساواکی به خانه (ر.و) ریخته و او را برای گرفتن اسلحه تحت فشار بگذارند.

نیز گذاشته بود و در این اواخر نحوه برخورد‌های آنها با من تغییر کرده بود. او سعی داشت در دانشکده جریانی علیه من راه بیاندازد و سپس از درون آن عضوگیری کند. مثلا "عضوگیری (م. ر.) را درست از همین طریق انجام داده بود. از طرفی قصد دیگرش ایزوله کردن من در دانشکده بود که راحت بتواند با بچه‌ها برخورد کند، علاوه بر اینها فکر میکنم که این برخوردهای خاموشی عملی کردن همان تهدیدهای بهرام بود که میگفت "همه جا میپیچد که فلانی بریده و...". از طرفی بعدا "از صحبت‌های خود بهرام چنین معلوم شد که از بودن من در دانشکده و کلا" در آن محیط شدیداً ناراحت است و هر طور شده سعی دارد مرا از محیط دانشکده جدا سازد...

و اما برنامه‌ای که آنها برای دستگیری من طرح ریزی میکنند بدین صورت بوده است که آنها اطلاع داشتند که من صبح زود با موتور برای رفتن به زمین ورزش از خانه خارج میشوم. طبق آنچه که بهرام بعدا "تعریف کرد، آنها میخواستند در مسیر من کمین کنند و سپس با ماشین جلوی من بپیچند و همان جا به عنوان گشتی ساواک مرا دستگیر کنند. بعد فکر میکنند که ممکن است من مسیرهای مختلفی را انتخاب کنم و خلاصه آنها موفق به این کار نشوند لذا تصمیم میگیرند در کنار در خانه بایستند و وقتی من خارج شدم تحت عنوان پلیس، دستگیرم کنند.

صبح زود آنها با پیکان سفید رنگ با ۴ سرنشین (با اصطلاح مثل گشتی‌های ساواک) به جلو خانه ما می‌آیند. پیکان را آن طرف خیابان پارک میکنند، یک نفر از آنها پشت فرمان می‌ماند، دو نفر آنها در کنار در خانه ما به انتظار می‌ایستند، یک نفر آنها هم در کنار در دیگر خانه می‌ایستند، آن دو نفر یک عینک دودی هم که در کف شیشه‌هایش کاغذ سیاه چسبانده بودند و یک کش هم به دسته‌های عینک بسته بودند با خود داشتند تا بلافاصله پس از این که مرا گرفتند، عینک را به چشم من بزنند تا قیافه‌های آنها را هم نبینم.

صبح زود پیش از من یکی از افراد خانه‌ما میخواست از خانه خارج شود که میبیند دو نفر در کنار در خانه ایستاده‌اند و یکی از آنها عینک دودی به دست دارد، شک میکند و به داخل خانه برمیگردد و به من میگوید که با چنین چیزی روبرو شده، باو میگویم که از در دیگر خانه بیرون بروم، که میبیند آنها یک نفر ایستاده است که بداخل خانه برمیگردد.

من شلوارم را پوشیدم که بروم ببینم چه خبر است که یک مرتبه دیدم دو نفر وارد خانه شدند ( که آنها را بعداً " فهمیدم وحید و طاهر رحیمی بوده‌اند ) یکی از آنها دست مرا گرفت و گفت " آقای فلانی یک بازجوئی مختصر در رابطه با مسائل دانشجویی است " و عینک را به چشم من زد ، چون آنها بی‌هوا وارد خانه شده بودند ، مادرم هم آنجا ایستاده بود ، که ناگهان فریاد زد : آقا چکار میکنید و من که دم در خانه بودم ، وارد کوجه شدم . چون شک زیادی داشتم آنها پلیس باشند در کوجه عینک را از چشم انداختم و گفتم آقا کارتان را نشان دهید که یک مشت محکم به پشت گردنم زدند و شروع به فحاشی ( به اصطلاح مثل ساواکی‌ها ) کردند و میخواستند مرا به‌زور بطرف ماشین ببرند ، آنها میکشیدند و من نمیرفتم . در این کشمکش مردم محل جمع شدند و چون ما را میشناختند و فکر میکردند دعوی‌ایمان شده ممکن بود دخالت کنند . من یک مرتبه احساس کردم که اوضاع ناچور است و خلاصه گفتم که می‌آیم که رفتیم و سوار ماشین شدیم . مرا در صندلی عقب ، روی کف ماشین نشانند که از بیرون معلوم نباشد و یک بارانی روی سرم کشیدند البته از جمع شدن مردم وحشت کرده بودند چون که موقع حرکت اتومبیل نزدیک بود یکی از افرادشان را جا بگذارند که با مشت روی صندوق عقب کوبید تا نگه داشتند و او سوار شد ، در بین راه فیلم‌هایی می‌آمدند که خود را به عنوان پلیس جلوه دهند . مثلاً " یکی‌شان میگفت با بی‌سیم به پایگاه شماره ۴ اطلاع بده ، بگو الان می‌آوریمش و . . . که البته من فهمیده بودم که اینها پلیس نیستند . چون طرزکار پلیس به این شکل نیست و رفتارشان مشخص است .

پس از طی مسیری ، اتومبیل آنها متوقف شد و مرا به داخل خانه‌ای بردند ، وارد یک اتاق بزرگ شدیم که در انتها ، اتاق کوچک‌تری به وسیله یک دیوار چوبی از آن جدا میشد . مرا به آن اتاق کوچک سلول مانند بردند و روی یک صندلی نشانند ، پاهایم را به پایه‌های صندلی بستند و دستهایم را از پشت دستبند زدند ( دستبند های قدیمی شهرانی که آهنی و سنگین است ) . عینک هنوز به چشم من بود . دور آنرا پسه‌گذاشتند که جایی را نبینم ، یک رادیو آورده و صدای آن را تا آخر بلند کردند و در کنار من گذاشتند که اگر صدایی کردم ، صدایم بیرون نرود ( آن طور که بعداً " فهمیدم و منیزه اشرف زاده نیز بعدها گفت ، لای درزهای دیوار تخته‌ای را نیز پنه‌گذاشته بودند تا صدا بیرون نرود . همچنین جلوی در آن ، دو تا پتوروی هم آویزان کرده بودند که البته

این طور که از این تدارکات معلوم میشود و آن طور که خود ظاهر رحیمی در کمیته میگفت برنامه کتک و بازجوئی و کشف روابط نیز در کار بوده است) . مرا یک ساعت در این حالت رها کردند ، موقعی که مرا به صندلی میبستند باز هم فیلم میآمدند ، یکی بدیگری میگفت به " آقا " خبر داده‌ای ، بعد به من میگفت صبر کن ، بگذار آقای دکتر بیاید ، آن وقت میفهمی و . . . . بعد از یک ساعت که من در همان حال بودم و کم کم دستهایم درد گرفته بود ، در این فاصله از پشت دیوار چوبی صدای آنها میآمد که میخندیدند ، حرف میزدند و صبحانه میخوردند ، پس از یک ساعت داد زدم که چه خبر است ؟ کجائید ؟ که یکمرتبه وارد اطاق شدند و صندلی را هل دادند و تا نزدیک دیوار جلو بردند بطوریکه روی من بدیوار بود ، در این وقت بهرام عینک را از چشم من برداشت و گفت حالا ما را شناختی ؟  
گفتم قبلا " شناخته بودم .

گفت ببین چکار کرده‌ای که یک سازمان انقلابی باید ترا دستگیر کند .

گفتم چکار کرده‌ام ؟

گفت چرا سر قرارهایت حاضر نمیشوی ؟

گفتم کدام قرارها ؟ ( چون نشده بود که بیخودی سر قرار حاضر نشوم ، البته تا

وقتی قرار داشتیم ) .

گفت فلان روز تلفن زدم به خانه‌تان ، برادرت گفت گوشی خدمتتان و ده دقیقه مرا در تلفن عمومی معطل کرد ، چه هدفی داشتید ، چرا وقتی آمدند اسلحه‌ها را بگیرند ندادی ؟ میدانی با این کارت چه کردی ؟ ترور . . . . را سه روز به عقب انداختی .

در اینجا " وحید " که پشت سر من ایستاده بود ، وارد بازجوئی شده با لحن تندی گفت ممکن بود عمل باشکست مواجه شود . خلاصه یکی این میگفت یکی آن .  
" بهرام " از جلو و " وحید " از پشت سر .

بهرام گفت موضع سکتاریستی گرفته‌اند . . . . اگر این ۴ نفر که در این شرایط

امیستی خطرناک صبح زود در خانه شما آمدند و ضربه میخوردند ، چه میکردی ؟

گفتم مگر من گفته بودم این کار را نکنید ؟

گفت تو مجبورمان کردی .

گفتم یعنی چه ؟ اصلا " چه شده است ؟ فکر نمیکنید که اشتباه کرده‌اید ؟

که در اینجا گفت اسلحه را به کی دادی ؟

گفتم به چه کسی میخواستی بدهم؟ سر جایشان است، بروید و بردارید. میشد این موضوع را بدون این کارها از من بپرسید، قرار بگذارید با هم صحبت کنیم.

بعد گفت ما از کجا میدانستیم؟

گفتم اگر بگوئیم ممکن است اسلحه‌ها را برداری و فرار کنی، حالا هم که طوری نشده، فو‌قش می‌فهمیم که اشتباه کرده‌ایم رابطه ما مثل اولش میشود. چیزی پیش نمی‌آید.

در اینجا وحید از پشت سر گفت اعاده حیثیت میشود، همان طور که از ( ف . )

( در روسیه ) هم اعاده حیثیت شد ( که الان نامی را که آورد بیاد ندارم ) .

من در حالی که خیلی ناراحت بودم گفتم نمیدانم گریه کنم یا بخندم که گفت

باید گریه کنی .

گفتم آره، برای سرنوشت مردم بیچاره .

بعد گفت تو قرار نداشته‌ای؟

گفتم چه قراری؟ مگر نمیدانی مدتی است با هم رابطه نداریم؟

گفت نه، منظورم با شخص دیگری است .

گفتم نه، چه شخصی؟

گفت اسلحه‌ها را قرار نبود به کسی بدهی؟

گفتم نه .

گفت چرا پشت سازمان بدگوئی میکنی، میگوئی مارکسیست شده‌اند و . . . .

گفتم به چه کسی گفته‌ام؟ به هر کس بگویم سازمان مارکسیست شده میگوید معلوم

است خودت رابطه داری. من اینقدر مسئله امنیتی را تشخیص نمیدهم؟

گفت تو، به ( د . ) چیزی گفته‌ای، او هم به " خاموشی " گفته، خاموشی هم به ما

گفته است ( که البته این را برای این گفته بود که رابطه ( د . ) با سازمان را

درک نکنم ) .

سپس گفت حالا دستهایش را باز کنید که خسته نشود .

گفتم نمیخواهد، بگذارید باشد، میخواهم یادم نرود . دستها و پاهایم را از

صندلی باز کردند. بعد دوباره پرسید با هیچ کس تماس نداشتی؟

گفتم خوب، اگر اعتماد ندازید، بزنی تا یقین کنید ا

در اینجا بود که حالت عصبانی به خود گرفت و گفت یعنی میگوئی ما هم مثل



ساواکی‌ها هستیم؟

گفتم فعلا " این کارتان که شبیه کار آنهاست .

گفت نه ما به عکس ساواکی‌ها عمل میکنیم . اول اعتماد میکنیم ، ولی اگر بعداً فهمیدیم دروغ گفته‌ای ، آن وقت به شکل دیگری با هم برخورد میکنیم . از اینجا کم‌کم نوع برخورد عوض شد . به "وحید" رو کرد و گفت من گفتم که فلانی بچه عاقلی است و از این برخوردها نمیکند . سپس به من گفت بچه‌ها گفته بودند که به شکل پلیس با او برخورد کنیم و به او بلوف بزنیم که میدانیم که دو تا اسلحه و یک نارنجک پیش توست ( البته در اینجا نگفت که قصد کتک زدن داشتیم یا نه ، ولی خوب بازجوئی پلیسی که بدون کتک نمیشود ، حرف‌های " ظاهر رحیمی " در کمپته هم همین مسئله را نشان میدهد) . ولی من به آنها گفتم فلانی را می‌شناسم ، اگر به ما نخواهد بگوید ، به پلیس هم نمیگوید . بنشین روی زمین خسته نشوی . و "وحید" هم در اینجا بیرون رفت .

سپس گفت این زخم معده دارد ، صبحانه هم نخورده ، برایش صبحانه بیاورید . سپس صبحانه آوردند ( البته این مسائل جزئی است ولی من آن صبحانه و نهار را که آنجا دیدم به هیچ وجه به یک خانه تبعی نمیخورد) هر چه اصرار کرد من نخوردم . گفت بخور ، حالا که دنیا آخر نشده ، زمین که به آسمان نرفته ، تو که نمیدانی چه کار کرده‌اند . انبار اسلحه را خالی کرده‌اند ، برده‌اند ، کاری کرده‌اند که تمام وقت‌مان را در این روزها روی این کار بگذاریم .

گفتم درست بود که ( ح . ) را پیش آن بچه‌ها ( ن . و د . ) بفرستید که همه ما را به هم لو بدهد؟

گفت با آن چیزهایی که دیده بودیم چاره‌ای نداشتیم . ما برای یکی از این اسلحه‌ها تا به حال دو شهید دادیم . " بهشتی " و " عالم‌زاده " (۱) ما تازه میخواستیم مثل کمپته‌ها بریزیم خانه ( ر . ) خانه‌شان را بگردیم و او را مجبور کنیم که جای اسلحه‌ها را بگوید .

گفتم حالا چطور میگوئی طوری نشده ، من پیش آنها لو رفته‌ام ، تمام محل دیده‌اند که مرا ساواک گرفته ، این خیز به احتمال قوی به گوش ساواک هم میرسد . من چگونه به

۱ - که البته منظورشان دوشهید مجاهد است که مجاهدین آنها را داده‌اند (درسال ۵۱) .

خانه بروم و زندگی کنم ( که اتفاقاً " علاوه بر این که در تمام محل پیچیده بود، در دانشکده هم پخش شده بود که فلانی را در حال کتک و درگیری دستگیر کرده‌اند و بچه‌های دانشکده میخواست‌اند به اطاق رئیس بروند و بگویند چرا او را گرفته‌اند ).  
 بهرام گفت نه هیچ طوری نشده. در عرض یک هفته همه این مسائل حل میشود.  
 گفتم این چهار نفر که خانه و اسم مرا یاد گرفته‌اند چه؟ من از کجا بدانم دستگیر شده‌اند یا نه؟

گفت در این مورد خاطر جمع باش، آنها در سطحی نیستند که حرف بزنند.  
 اگر من حرفی بزنم، آنها هم حرف میزنند (۱)

بعد صحبت‌های زیادی کرد که با تهدید و تحقیر و تشویق توام بود. مثلاً " گفت چرا حالا بعد از ۴ سال کار وقتی سازمان بتو احتیاج دارد میخواهی خودت را کنار بکشی. ( ح . ) از تو بیشتر نبود که کمتر بود، حالا کلی کار و مسئولیت به عهده دارد. همین رفیق هم شیمت باید بیاید اینجا آدرس تو را بدهد برای دستگیر کردن تو. تو خوب میتوانی کار کنی. بیا در یک خانه تیمی خوب میگذاریمت بایک خوب کار کن. چه میخواهی؟ میخواهی " خاموشی " را بگذاریم خودت با او کار کنی؟ ( باتوجه باینکه در آن زمان " خاموشی " در تشکیلات آنها آن موضع بالا را داشته نمیدانم منظورش از این حرف چه بود؟ )

من در جواب گفتم همان طور که برایت نوشتم من هرگز اهل کار نیستم و .....  
 که در اینجا باز لحن تهدید آمیز به خود گرفت که خلاصه تو هر چه داری از سازمان داری (۲) حالا نمیتوانی در رابطهای غیر از سازمان کار کنی. ماکه میبینیم به ما میرسی میگوئی نمیخواهم کار کنم ولی در دانشکده به بچه‌های دیگر که میرسی فعالی و میخواهی که کار کنی. خلاصه بگویم، تو فقط دوراه داری، یا باید اصلاً " کار سیاسی را کنار بگذاری بروی دنبال زندگی و درس و عشقت یا این که اگر میخواهی کار سیاسی بکنی باید در رابطه با سازمان باشد. غیر از این راهی نداری و بار دیگر هم، با این زبان با

۱ - و دیدیم برخی از این ۴ نفر در کمیته چه حرف‌ها که نزدند.

۲ - که البته باز هم منظورشان سازمان مجاهدین است و گویا امر بر خودشان هم مشتبه شده.

هم صحبت نمیکنیم، با زبان دیگری با هم صحبت خواهیم کرد. نمیخواهد توی آن دانشکده خراب شده بروی و شروع به فشار آوردن روی این زمینه کرد که من گفتم نمیخواهم مخفی شوم.

بعد گفت خلاصه حواست باشد. مبارزه زندگی ماست و ما به سادگی از این برخوردها نمیگذریم. بچه‌های سازمان کلی خون داده‌اند (۱) تا سازمان به اینجا رسیده... بعد ناها را آوردند که خودش خورد ولی به من هر چه اصرار کرد، نخوردم. بعداً " مرا با ماشین و چشم بسته از آنجا بیرون آورد و قرار گذاشت که اسلحه‌ها را بگیرد. از این به بعد سر قرارها " منیژه " را میفرستاد تا مرا پیش او ببرد. البته بعد از آن دو بار بیشتر ندیدمش که باو گفتم اگر ساواک مرا گرفت چه بگویم، که خیلی ساده گفت نمیگردد و حتی در این زمینه کمک فکری‌ای به من نکرد. بعد به او گفتم که الان در این مرحله از مبارزه تصفیه خونین امکان دارد؟ (میخواستم ببینم چه میگوید و احتمالاً " با مجید و مرتضی چه کرده‌اند) که خیلی ساده گفت نه حالا در این شرایط لزومی به این کارها نیست. (۲)

در آخر کار گفتم فقط یک خواهش دارم که اگر یک وقت صلاح دیدید که مرا لو بدهید حدود مسئله را قبلاً" به خودم بگوئید که در بازجویی بدانم که چه بکنم. که لبخند معنی داری زد و گفت این چه حرفی است، مگر دستمان چوبی است، خودمان گوشت را میگیریم و می‌اندازیمت گوشه‌ای.

بعد از این دیگر او را ندیدم. در این مدت واقعا هر آن این امکان را میدادم که آنها بخواهند مرا بکشند.

از طرفی هر آن احتمال درگیری از طرف ساواک را میدادم و در تنهایی مطلق هم بودم. در این دو ماهه برآستی شرایط خاصی بود که به عدم تعادل ختم میشد و...

۱ - "بچه‌های سازمان کلی خون داده‌اند" تا آقایان اپورتونیست‌ها تمام آنها را چه از نظر ایدئولوژیک، چه از نظر سیاسی و حتی از نظر اخلاقی، نیز لگد مال کنند!!

۲ - در حالی که در این تاریخ مدتی از به قتل رساندن مجید گذشت است. لایه این دروغ هم برای پاسداری از صداقت و حقیقت لازم و ضروری بوده است.

آری، این روش های پلیسی، شمای از همان روش های "مقتضی و لازم" بودند که اپورتونیسیم بدان وسیله به رسالت "اصلاح گرایانه و تکامل دهنده" خود جامه عمل میپوشاند و به "آموزش و اقعاع!" افراد میپرداخت. البته انتظار دیری نپائید. برخی از آنها که زمانی به تقلید ارزش های ساواک میپرداختند، کمتر از سه ماه بعد، دست در دست دوستان صمیمی ساواکی در کمپته، دیگر نیازی به تقلید نداشتند. در اینجا دیگر حرکات، نه تقلیدی، بلکه آگاهانه و از روی قصد و تصمیم، به منظور بازجویی و شکنجه انقلابیون صورت میگرفت.

اکنون با این توضیحات موقع آن است که از هر وجدان منصفی بپرسیم آیا این "بهرام" ها، "وحید" ها، "خاموشی" ها، "ظاهر رحیمی" ها و . . . سایر سردمداران و پرچمداران جریان، همانها که بخانه مردم میریختند تا آنها را به زور و عنف وادار به مخفی شدن کنند، همانها که دست به شکنجه و کشتار انقلابیون مجاهد این میهن میزدند و از هیچ ریا و دروغی هم ابا نداشتند، باز هم "مجاهد" بودند.

آیا با این ایدئولوژی و این عملکردهای اخلاقی، باز هم میشد آنها را مجاهد خطاب نمود؟ کجا بود شهید "محمد حنیف نژاد" که آن همه در آخرین لحظات زندگی نیز برادرانش را به "احساس مسئولیت" نسبت به مردم وصیت میکرد، تا این صحنه ها را ببیند و به حال سازمانی که آن را بنیاد گذاشت و اکنون اینگونه در زیر لگدهای سفاکانه و رذیلت بار فرصت طلبان متلاشی میشد، سخت بگرید؟ کجا بودند مجاهدین اسیری که آن همه مرارت و تلخکامی و شکنجه را به خاطر این سازمان، که تمامی عشق و امیدشان بود، متحمل شدند؟ کجا بود شهید والامقام "کاظم ذوالانوار" که از زندان به خاطر سازمانش پس از ماهها شکنجه طولانی به میدان تیر رفت؟

نه، آن فرصت طلبان دیگر مجاهد نبودند و از میراث مجاهد، نه ایدئولوژی را داشتند و نه شیوه و سایر اخلاقیات ضروری یک مجاهد را. چگونه میتوان یک "مجاهد" را به انجام عملی که در مردم یاس و بدبینی نسبت به مبارزه برمیانگیزد، مجاز دانست؟

آری، این ششلول بندها، اکنون بخاطر تمامی روشهای فرصت طلبانه و فاشیستی که پیشه کرده بودند، چیزی جز نوجه قدره بندهای جدیدی در ردیف اجامر و اوباشی که لباس مارکسیسم را پوشیده بودند، نبودند. فرومایگانی که به حق میتوان آنها را

متکاملترین محصولات اپورتونیسیم نامید ، برآستی اینها دیگر همان " خوارج " مارکسیسم بودند که به یک نظامی‌گری دگماتیستی ضد ایدئولوژیک نیز آلوده بودند .  
 خوارجی که علی علیه‌السلام نظایر آنها را در لباس اسلام چنین توصیف کرده بود ؛  
 " مردمی دل‌سخت ، خشن ، اوباش‌گونه ، بنده صفت و فرومایه که از هر سو گرد آمده و از هر آمیخته و گرایشی آکنده‌اند . از آنهایی که باید فهم و ادب و اخلاق را به آنها آموزش دهند و آموزش و تربیت ببینند و بر آنها سرپرستی و ولایت شود و دستشان را در کارها بگیرند . نه در زمره مهاجرین‌اند و نه در ردیف انصار و نه از کسانی که " خانه " و ایمان را جایگزین شده بودند . . . . " ( ۱ )  
 آری ، فرصت طلبان مورد بحث نیز دیگر نه در زمره " مجاهدین " بودند و نه در ردیف آنها که ایشان ( مجاهدین ) را نصرت کردند .

#### ۸ - سوء استفاده فرصت طلبانه از عمل نظامی به منظور تحکیم مواضع اپورتونیستی :

اکنون به دنبال بررسی شمه‌ای از روشهای غیرمستقیم و مستقیم بیورش اپورتونیستی به بنای عقیدتی سازمان ، خوبست در ادامه شرح تاریخچه جریان اپورتونیستی ، به سوء استفاده فرصت طلبانه از عمل نظامی نیز اشاره کنیم :

۱ - نقل از خطبه ۲۳۸ نهج البلاغه - جفاته طعام ، عبید اقزام ، جمعوا من کل اوب ، و تلقطوا من کل شوب ، ممن ینبغی ان یفقه و یودب و من یعلم و یدرب ، و یولی علیه ، و یوخذ علی یدیه لیسوا من المهاجرین و الانصار و لا من الذیسن تبوا و الدار و الایمان .  
 . . . عبارت آخر اشاره به آیه ۹ سوره حشر که بطور تاریخی به آنان که از پیش ایمان آورده و مدینه پیامبر را انتخاب کرده بودند ، دارد .

درست در بحبوحه تعارضات ایدئولوژیک درون سازمان، یعنی در شرایطی که علی القاعده هر رهبری اصولی، عمل صحیح و واقع بینانه را به مثابه کار اصلی در راس برنامه امور خود قرار میدهد، رهبری فرصت طلب تغییر ایدئولوژی داده، به چند عمل نظامی اقدام میکند، (۱)

بیگمان یک عمل متناسب نظامی، به اعتبار ضروریات عملی یک جنبش مسلح، میتواند در هر موقع مناسبی گرامی و مورد استقبال باشد. لیکن اگر این جنبش مسلحانه را در رابطه جدائی ناپذیر با موفقیت سازمان‌های پیشتازش در نظر بگیریم واگر سرنوشت این سازمان‌ها را که مقدماتاً منوط به نحوه حل تضادهای درونی آنهاست از سرنوشت کل جنبش جدا نکنیم، آنوقت با واقعیات جدیدی روبرو خواهیم شد که چه بسا یک عمل بسیار شوق انگیز نظامی را نیز به خصیصه اپورتونیستی بیالاید، و این درست همان شرایطی است که عملیات مورد اشاره ما در کادر آن صورت میگرفت. یعنی در حالی که به دلیل تعارضات ایدئولوژیکی که اپورتونیست‌ها به سازمان ما تحمیل کرده بودند، کل سرنوشت سازمان زیر علامت سؤال بود، و در حالی که برای حل تضادهای ایدئولوژیکی مربوطه (میان مجاهدین و به اصطلاح مارکسیست شده‌ها) با سردمداران جریان اپورتونیستی راهی جز قهر و سرکوب خونین نیافته بودند، (۲) و درحالیکه موجودیت تشکیلاتی سازمان در اثر انبوه تصفیه‌ها، و پوچی‌ها و بی‌انگیزگی‌ها، دیگر چندان اعتباری نداشت، آری در این شرایط، آنها بار عملیات نظامی سنگینی را هم به دوش سازمان گذاشتند. عملیاتی که طبعاً در داخل تشکیلات، استفاده‌ای جز سرپوش گذاشتن بر روی تضادهای در حال فوران و برخورداری از یک موضع قدرت در مقابل مجاهدین واقعی، نداشت. عملیاتی که اگر چه به مدد امکانات تاکتیکی و تکنیکی و تجارب و سوابق و حتی افراد همین سازمان اجرا میشد، ولی عملاً بنام سردمداران جریان اپورتونیستی و در خدمت تحکیم مواضع آنان تمام میشد. و تازه از همین طریق و با برخورداری از

۱ -- ترور زندگی پور، ترور سرهنگه‌های آمریکائی و . . . .

۲ -- درحالیکه بسادگی میتوانستند با یک انشباب اصولی راه خود را گرفته و با ترک سازمان مجاهدین آن را به صاحبان اصلی آن واگذارند و خود در سازمان جدیدی مطابق عقاید جدیدشان بگرا ادامه دهند.

پرستیژ و حیثیتی که عملیات نظامی ایجاد میکرد، میشد به مواضع فرصت طلبانه جدید که در همین اثناء به مردم اعلام میگرددند نیز، اعتباری بخشید. کما این که مقداری از اعلامیه‌های مربوط به ترور زندگی پور با آیه مخدوش شده چاپ گردید تا اذهان را برای با خبر شدن از تغییر مواضع ایدئولوژیک و آنچه به اصطلاح مارکسیست شدن سازمان (و نه تعدادی از افراد منتسب به آن) نامیده میشد، آماده سازد، (۱). از سوی دیگر مطابق تجارب گذشته، برای ما روشن بود که به دنبال "عمل بزرگ" بایستی "بسیج بزرگ" دشمن درنده‌خو را نیز که معمولاً به ضرباتی نیز منجر میشود، انتظار کشید (۲). حال اینکه سازمان ملو از تضاد و پوچی امروز، به هیچ وجه طاقت چنین ضرباتی را که لاجرم بطور زنجیره‌ای به ضربات دیگری نیز منجر میگشت، نداشت. چرا که در این شرایط سازمان به زورقی شکسته و پراز سوراخ می‌مانست که یارای هیچ سفر رزمی و نظامی جدی را نداشت. زورقی که در همان مراحل اول سفر، دشمن تا اعماقش نفوذ میکرد و آنرا در همان مراحل با مخاطرات جدی روبرو مینمود.

در چنین شرایطی، همچنانکه فی‌الواقع هم اتفاق افتاد، کافی بود تا یک عنصر پوچ و بی‌انگیزه (نظیر خلیل دزفولی به اصطلاح مارکسیست شده) در یک بسیج دقیق پلیس (که در آن روزها یعنی اواخر سال ۱۳۵۳ و سال ۱۳۵۴ کار رایج دشمن بود) بدام افتد، بعد همه چیز را لو بدهد، شروع به همکاری وسیع کند و به دنبال خود "وحید" ها، "خاموشی" ها و "ظاهر رحیمی" ها راهم بیاورد. سپس آنها نیز علیرغم "صداقت" های "بی‌نظیر" (۳) و دهانهای "دژ" مانندشان! از نظایر "خلیل" سبق ببرند و "صمدیه" ها را هم (که علیرغم این که سه ماه از دستگیری‌شان میگذرد، دهان

۱ - البته تعدادی از اعلامیه‌ها با همان آیه "فضل الله للمجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما" که همیشه روی آرم سازمان بود مثل معمول چاپ شد. به این ترتیب متناسب هر مورد اعلامیه مخدوش یا اعلامیه معمولی پخش میشد تا مبادا مسلمانان طرفدار سازمان با دریافت اعلامیه مخدوش یکه بخورند! (این هم یک اقدام حقیقت جویانه دیگر!).

۲ - مانند ضربات بعد از طرح ربودن شهرام پهلوی نیا (پسر اشرف خواهر معروفه شاه).

۳ - نقل از توصیفی که بیانیه درباره آنان بکار میبرد.

باز نکرده‌اند) لو بدهند، و . . . . همچنین تعداد کثیر دیگری را نیز به دنبال خود بکشانند.

ملاحظه می‌گردد که کمتر سازمانی است که در زیر انبوه تضادها و تعارضات ناشی از تغییر ایدئولوژی، بتواند این ضربات را نیز طاقت بیاورد. اما سردمداران را نه توان فهم این نکات ظریف بود، و نه یارای مهار کردن جنون رهبری خود را که ملازم با متلاشی کردن مجاهدین بود، داشتند.

به دنبال عمل زندی پور، (که رژیم به انتقام آن و سایر عملیات جنبش مسلحانه به اعدام ۹ زندانی رآزار و منفرد کردن شماری دیگر از زندانیان پرداخت) و تنها یک ماه و چند روز پس از آن، اعلامیه عمل سرهنگ‌های آمریکائی، مشخصاً "بدون آیه معمول مجاهدین انتشار یافت و همگان را متوجه تغییرات فرصت طلبانه دزون سازمان مجاهدین نمود. بدینوسیله (یعنی با عملیات مزبور) هم میشد دهان اعضاء مقاوم پائین‌تر را بهتر بست و هم میشد در قبال نیروهای خارج از سازمان از موضع قدرت، راه را برعلنی کردن تغییرات اپورتونیستی هموار نمود. ما درفصول آینده بازهم از این سوء استفاده‌های اپورتونیستی از عملیات نظامی و آثار سوء تشکیلاتی آن سخن خواهیم گفت.

#### ۹ - مبانی نظری و تئوریک اپورتونیسیم یا خوش خدمتی غیر مستقیم به امپریالیسم و رژیم شاه به بهانه تحلیل اقتصادی :

در تاریخ مارکسیسم، علیرغم نیت بنیان گذاران آن، "خدمتگراری"های بسیاری به دشمنان امپریالیست به بهانه "تحلیل اقتصادی" صورت گرفته است. یعنی همان بلاهائی که بیش و کم به سر هر مکتب دیگر نیز آمده است. یکی از این نمونه‌های تاریخی مارکسیسم به اپورتونیست‌های بین‌الملل دوم مربوط میشود که سرانجام مستقیماً بخدمت بورژوازی امپریالیست درآمدند، در مورد تحلیل‌های اقتصادی فرصت طلبانه همین عده بود که چنین نوشت: "خدمتگراری در آستان بورژوازی به بهانه تحلیل اقتصادی (۱)

پاورقی در صفحه بعد



توده - نفتی های خودمان نیز در فاصله سال های ۳۰-۳۲ با تحلیلی که از مرحوم دکتر مصدق پیشوای فقید نهضت ملی ایران به عمل میآوردند، نمونه دیگری از همین گونه "تحلیل های اقتصادی" ارائه دادند، اکنون خوبست با توجه به "تحلیل اقتصادی" اپورتونیست های چپ نمائی که در سال ۱۳۵۴ سازمان مجاهدین خلق ایران را متلاشی کردند، با نمونه جدیدی از این خدمتگزاری و خوش خدمتی ها (البته بطور غیرمستقیم) آشنا شویم. تحلیلی که در حقیقت مبانی نظری و تئوریک حرکت اپورتونیستی آنها را تشکیل میدهد و از این لحاظ برای ما بسی شایان توجه و در خور بحث تفصیلی و مشروح است. لیکن بحث مشروح در این مورد را به فصول آینده محول نموده و در سطور حاضر با اختصاری که شایسته مرور سریع تاریخچه جریان اپورتونیستی است، به تحلیل مزبور اشاره میکنیم:

چنان که در بیانیه به وضوح یا بطور ضمنی مکررا " (۲) آمده است بزودی با فرا رسیدن سال ۵۲ ( و درست در همین تاریخ ) که سال نفوذ اپورتونیسم در سازمان ماست) پیروسه پرولتریزه شدن خرده بورژوازی انقلابی ایران، سرانجام پس از طی جریان تغییرات کمی و تدریجی خود، به دنبال " دگرگونی مناسبات اجتماعی و تغییر روابط تولید " .. ( ص ۴۷ بیانیه ) به اكمال میرسد.

"ایدئولوژی پرولتاریا و روشنفکر پرولتاریا که تاکنون بر زمینه های مساعد ذهنی در ایران حرکتی ۶۰ ساله، مملو از فراز و نشیب های گوناگون پیموده بود، اکنون عینیت تاریخی ...." می یابد ( ص ۵۰ بیانیه ). پرولتاریا " اصلی ترین نیروهای اجتماعی و قوی ترین طبقاتی که ..... میتواند در هر مبارزه ای علیه سیستم موجود نقش تعیین کننده ای ایفا نماید ..... " ( ص ۵۰ بیانیه ) تبدیل میشود. " آن سلسله علل زهربنائی که پشتوانه مادی این ایدئولوژی ( پرولتاریا ) را در شرایط خاص یک جامعه فراهم ساخته و به او اجازه میدهد که با حرکت بر روی چنین زمینه عینی ای قوانین خاص ویژه خود را عرضه کند ..... " ( ص ۳۰۶ بیانیه ) جمع میآید. " این سلسله علل

۱) باورقی (۱) مربوط به صفحه قبل .

۲ - لنین - کائوتسکی مرتد .

۳ - صرفنظر از تناقض گوئی های مضحک و یا اسفباری که بیانیه مملو از آنهاست .

زیربنایی همانها هستند که جریان پیدایش و ظهور یک تفکر را به مثابه محصول ذاتی و طبیعی یک جریان اجتماعی، از جریان رسوخ و نفوذ فرهنگی یک تفکر در یک کشور و تحت شرایط خاص جدا میسازد،" (ص ۳۰۶ بیانیه) که خلاصه منظور آن سلسله علی هستند که مارکسیست شدن آقایان اپورتونیست‌های چپ نما را از مارکسیسم سایر مارکسیست‌های ایران کیفا" ممتاز کرده و به پشتوانه مادی و عینی که در سال‌های اخیر فراهم شده متکی میسازد، زیرا سایر مارکسیست‌های ایران تاکنون به این "معنای خاص" (ص ۳۰۶ بیانیه) (یعنی با پشتگرایی به شرایط عینی و طبقاتی مارکسیسم) با "ایدئولوژی پرولتاریا" مرتبط نبوده‌اند. والغرض "محمل‌های مادی در زیر (ص ۳۰۴ بیانیه) ... " (که همان علل زیربنایی باشند) به تحولاتی در "رو" منجر میشود که انعکاس آن در سازمان مجاهدین همان "دوران تعیین کننده مبارزات ایدئولوژیک (ص ۳۲۲ بیانیه)" (یعنی بهار ۵۲ - مهر ۵۴) است.

همان دورانی که سرانجام به اعلام مارکسیست شدن سازمان! (۱) (ونه تعدادی

۱ - جالب این است که در صفحه ۱۱ همین بیانیه اپورتونیستی، به سازمان‌ها و نیروهای مارکسیستی که به مارکسیست اعلام نمودن سازمان ایراد میگرفته‌اند طعنه زده میشود که: "... آنها این آموزش اساسی مارکسیستی را که تنها بعد از تعیین صریح و قاطع مرزهای طبقاتی است که میشود راجع به هرگونه تاکتیک سیاسی صحبت کرد، فراموش کرده و به این ترتیب نوع دیگری از سازش در اصول را به ما پیشنهاد میدادند." و کسی نبوده است که در آن موقع از آقایان چپ‌نماها بپرسد که آیا مطابق همین رهنمود، حقانیت مارکسیست اعلام نمودن یک سازمان مسلمان موکول به این نیست که مقدما" بطور صریح و قاطع مرزهای طبقاتی این سازمان مشخص گردد؟ به این معنی که اگر مطابق ایدئولوژی خودتان، این سازمان یک سازمان پرولتری است، پس چه تغییری در مواضع ایدئولوژیک آن ضروری است؟ و اگر سازمان‌ها یک سازمان خرده بورژوازی است تعیین صریح و قاطع طبقاتی مرزها، دیگر چه جایی برای شما و تغییر دادن‌های فرصت طلبانه‌تان در آن باقی میگذارد؟ در ضمن بطور آینده پاسخ اپورتونیستی به این سئوالات را که از یک سیالیت فرصت طلبانه به خصوص نیز برخوردار است ملاحظه خواهیم نمود.

از افراد آن) توسط همین بیانیه منجر میشود. البته مبادا مارکسیست‌هایی که در دوران عینیت نیافتن ایدئولوژی پرولتاریا به آن "معنای خاص" در ایران مارکسیست شده‌اند، فکر کنند که چنین چیزی (یعنی مارکسیست شدن سازمانی که ایدئولوژی آن بقول ص ۱۷ بیانیه "حاوی اصلی‌ترین مشخصه ایدئولوژی خرده بورژوازی" است) امکان ندارد. خیر! اگر چه بیانیه در صفحه ۵۲ تأکید میکند که:

"علیرغم تمام نوآوری‌هایی که سازمان در اندیشه و تفکر مذهبی بعمل آورد، ... باز هم به همان دلیل که بر پایه ایده‌آلیستی قرار داشت و به همان دلیل که تنها این ایده‌آلیسم در نهایت میتواندست باز هم بیانگر منافع و ایدئولوژی قشرهایی از روشنفکران مذهبی و خرده بورژوازی در حال سقوط باشد، مسلماً نمیتوانست پاسخ قانع کننده‌ای در مقابل مسائل موجود جنبش انقلابی بگذارد. . . ."

و اگر چه باز هم بیانیه (در ص ۳۱۱) تأکید میکند که نوع خاص ایدئولوژی بینابینی سازمانی نظیر مجاهدین . . . . "در عین حال هنوز هم ماهیت خرده بورژوائی دارد. . . ."، ولی "این امر" یعنی "پروسه تغییر مواضع گروهها و افراد از مواضع خرده بورژوازی به مواضع پرولتری . . . . مسلماً" هم از نظر تئوریک و هم از نظر عملی امکان پذیر است. . . ." (۱) (ص ۱۸۴ بیانیه).  
چرا که مطابق نظریات لنینی جدید:

"گرایشات ایده‌آلیستی حاکم بر گروهها که همواره نماینده ایدئولوژی و منافع قشرها و طبقات غیر پرولتری است (و عمدتاً در ایران نماینده جناحها و قشرهای مختلف خرده بورژوازی است) ص ۱۸ "نیز" میتواند در جریان یک پراتیک سنگین دراز مدت انقلابی، مواضع ناسالم خود را به نفع اعتقادات سالم انقلابی، یعنی ایدئولوژی پرولتاریا ترک گوید، (شق اول) و این البته مستلزم داشتن مواضع عمیقاً صادقانه، داشتن آمادگی بسیار برای درک و پاسخ به اساسی‌ترین منافع زحمتکش‌ترین اقشار جامعه در هر لحظه و همچنین تشدید مبارزه ایدئولوژیک رهبری و هدایت سالم آن در درون سازمان به نفع حاکمیت کامل عناصر انقلابی موجود در ایدئولوژی گروه و نفی و نابودی عناصر ارتجاعی و ایده‌آلیستی آن است. . . ." (ص ۱۸۱ بیانیه) و به نظر فرصت‌طلبان

"نمونه طی چنین پیروسه‌ای سازمان خود ما (مجاهدین) است که بالاخره بعد از ده سال شرکت در پراتیک انقلابی جامعه بعد از ۴ سال شرکت مستقیم در راس جنبش مسلحانه و بعد از ۲ سال مبارزه حاد ایدئولوژیک در درون سازمان، توانست بر مواضع متزلزل و بی‌بایبنی طبقاتی، ازمان را با ایستادگی بر روی منافع و جهان بینی پرولتاریا در هم بشکند و فصل نویینی را در مبارزه مسلحانه خلق بازگشاید، ص ۱۸۱ بیانیه"

اینجاست که به ".... مهمترین و در عین حال ظریف‌ترین مسئله‌ای که میتواند نتایج همه بحث‌ها و نظرات (اپورتونیستی) (۱).... را تاکنون در خود خلاصه سازد ص ۲۸۳ بیانیه" پاسخ داده میشود. به این معنی که در اوج یک کشف و شهود غلیظ اپورتونیستی "در هسته ماتریالیستی" (۲) سازمان مجاهدین (همان سازمانی که پایه ایده‌آلیستی، و ماهیت خرده بورژوائی داشت و بیانگر منافع خرده بورژوازی در حال سقوط بود (۳)) با یک سزارین استادانه، "پوسته ایده‌آلیستی" (۴) خود را میشکافد و طفل نا مشروع جدیدی که همان اپورتونیسم پرولتاریا نما، باشد متولد میشود. توجه کنید: بدین قرار حرکت تکاملی اندیشه و تفکر ما که همراه با رشد و توسعه هسته ماتریالیستی آن بود یا می‌بایست در نقطه‌ای پوسته ایده‌آلیستی خود را بشکند و یا عقب‌گردی ارتجاعی و نابود کننده را پذیرا شود.

تشخیص صحیح رهبری سازمان در انتخاب مرحله "مبارزه ایدئولوژیک" (تابستان ۵۲) درست همان پاسخ لازمی بود که بضرورت تکاملی این اندیشه (اندیشه مجاهدین) داده میشد اکنون دیگر تغییرات کمی گذشته جای خودشان را بیک تغییر کیفی میدادند. طی دو سال مبارزه سهمگین ایدئولوژیک، مبارزه آشتی ناپذیر با جلوه‌های (۵) سیاسی تشکیلاتی ایده‌آلیسم و سپس ابعاد فلسفی آن؛ طی همان مرحله دردناک اما لازمی بود که هر تولد جدیدی به همراه دارد. و ما اینک در چنین نقطه نویینی از درک حقیقت،

۱- داخل پرانتز از ماست.

۲- صفحه ۲۱۲ بیانیه

۳- به عمق این تناقض گوئی‌ها توجه کنید.

۴- صفحه ۳۱۳ بیانیه

۵- به عمق این تناقض گوئی‌ها توجه کنید.

حقیقت ماتریالیستی جهان، تولدی دوباره یافته‌ایم." (ص ۳۱۳ بیانیه). باین ترتیب طی تجربه و نتیجه‌های "که یک تجربه و نتیجه محدود محلی و خاص یک گروه یا سازمان نیست، بلکه تجربه‌ای است که ریشه در بطن مبارزه انقلابی خلق و شاخه در تمام مبارزات انقلابی توده‌های زحمتکش جهان دارد. . . . ص ۹ بیانیه" عده‌ای به مارکسیسم رهنمون میشوند که: "نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزوه، نه در اثر توصیه این فرد یا گرایش آن فرد و نه تحت تاثیر عواطف و احساسات، بلکه با عبور از کوره گدازان ده سال کار انقلابی، با فدا کردن بهترین جوانان رزمنده‌ای که با نثار خون خویش راه رهائی خلق را روشن ساختند (۱) و با عبور از راههای پر پیچ و خم دو سال مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک در داخل تشکیلات، به این نقطه رسیده" اند (ص ۸ بیانیه). خوشبختانه! " ضروریات تاریخی مربوط به لزوم یک رهبری جدید متکی به ایدئولوژی پرولتاریا و جهان بینی علمی ص ۴۶ بیانیه" نیز از پیش (به دنبال تحولات اجتماعی سال ۴۰) آماده شده بود.

بنابراین یک "پرچمدار" و یک لنین دیگر (البته ساخت داخله) کم بود که آن را هم خدا یا تضادهای درونی ماده (هر کدام را که مناسب‌تر میدانید انتخاب کنید!) از غیب رساند! چه داستان شیرینی!؟ آنقدر شیرین که هیچ کس نمیتواند آن را قطع کند و دهان همه بسته است! نه مجاهدین، نه مارکسیست‌های غیر اپورتونیست و نه حتی مارکس و لنین و سایر واضعان نظریات مارکسیستی که خردده بورژوازی (و طبعاً سازمان‌های وابسته بآن) را بمثابة یک طبقه یا قشر بینابینی بخصوص، همیشه خردده بورژوازی و نه یک طبقه دیگر با خصوصیات غیر خردده بورژوازی دانسته‌اند (۲)

۱ - منظور شان همان مجاهدین شهید است که بی‌گمان هیچ ربطی به آقایان اپورتونیست‌های چپ نما ندارد. دلیلش هم پاداش‌هایی است که پس از "نثار کردن خون خود در راه رهائی خلق" در قالب کلمات لجن، اغواگر، ناصادق، متعفن و دهها برچسب صریح یا تلویحی دیگر از سردمداران جریان اپورتونیستی حتی در همین بیانیه نیز دریافت کرده‌اند.

۲ - علی‌رغم همه انشعاباتی که ممکن است در آن رخ دهد.

چه کسی میتواند حرف بزند؟! داستان آنقدر شنیدنی است که ما هم حیفمان آمد آنرا جابجا قطع کنیم و یا به دنبال ترجیع بندهای تکراری "بعداز... بعداز..." به شرح آن مواضع عمیقا "صادقانه" و داشتن آمادگی بسیار برای درک منافع زحمتکشان! در هر لحظه، بپردازیم بلکه این مهم را به فصل‌های آتی موکول میکنیم، ولی در همین جا باید ذکر نمود که رفقا! راست میگویند "تجربه" و نتایج آن حیف است که به این سازمان یا این کشور "محدود" شود. لذا واقعا "جای آن دارد که در سطح جهانی عبرت شود! به همین دلیل اجازه می‌خواهیم اگر استفاده از تجارب انقلاب شوروی (که رفقا تمثیل آوردن از آن را زیاد دوست دارند) برایمان گناه نباشد فقط نقل قولی را از لنین خطاب به کائوتسکی بی‌آوریم. آخر تجربه لنین نیز اگر رفقا! قبول کنند جهانی است، و میتواند به نواعم گاهی در ایران نیز کاربرد پیدا کند. او (لنین) در موردی که کائوتسکی خیلی حرف‌های بچگانه و مضحکی سر هم کرده بود مینویسد:

"حقیقتا" پیداست که کائوتسکی در کشوری چیز مینویسد که پلیس آن خنده دستجمعی را برای افراد ممنوع کرده است والا شلیک خنده، کائوتسکی را میکشد. و میدانیم که پلیس ایران بخصوص در زمانی که بیانیه نوشته میشد خیلی غدارتر و مخوف‌تر از پلیس مودب اروپا بوده والا اگر سانسور خنده در ایران وجود نمیداشت شلیک خنده دستجمعی (چه خنده انقلابیون مسلمان و چه خنده انقلابیون مارکسیست) "پرچم" و "پرچمدار" را از جای میکند! شاید بخاطر همین جنبه‌های کم‌دی جریان اپورتونیستی که باز هم به قول لنین "مرغ را هم به خنده میاندازد" باشد که یکی از رهبران مشهور جنبش مارکسیستی ایران پس از خواندن بیانیه گفته است که: "ماجرای اپورتونیست‌هایی که خود را مجاهد مینامند نیازی به "تحلیل" ندارد بلکه باید از آن "نمایش ساخت" بنا براین در برابر این افسانه‌ها که بجای تحلیل اقتصادی و اجتماعی قالب میشود بی‌جا نبود که "مجید" در جوابیه‌اش به "پرچم" چنانکه قبلا نیز به جملاتی از آن اشاره کردیم، نوشت:

"... شما حتی تحولات زیربنایی جامعه را هم به خود وابسته کرده‌اید. شما طوری نوشته‌اید و گفته‌اید که گویا در سال ۱۳۵۲ در سطح جامعه یک تحول بنیادی بوجود آمده است و مثال زده‌اید که در این سال چند میلیون کارگر اضافه شده است و از این راه خواسته‌اید برای حرکت خود توجیه زیر بنایی درست کنید. در حالی که

درواقع چنین چیزی نیست. حال معلوم میشود که آیا ما اندیوید و آلیست (فرد پرست) هستیم یا شما؟ . . . ."

براستی در رابطه با همین گونه "اقتصاد بازی" ها و "تحلیل‌های اقتصادی" بود که نخستین کسی که در تاریخ مارکسیسم، مارکسیست بودن خود را منتفی دانست، خود مارکس بود. در این باره انگلس در نامه‌ای خطاب به پل لافارگ (مورخ اکتبر ۱۸۹۰) نوشت:

"این آقایان (دانشجویان، ادبا و بقیه این خرده‌پورزواهای تازه بدوران رسیده) همه دم از مکتب مارکس میزنند، اما به همان گونه که ده سال پیش در فرانسه مشاهده کرده‌اید که مارکس درباره آن میگفت: تنها چیزی که میدانم این است که من یکی مارکسیست نیستم! . . . ."

## موضوعه فصل اول

### سختی با مردم و نیروهای خلقی

نهایتاً " و بطور تاریخی این تنها مردم و نیروهای مردمی هستند که نیک و بد موضع گیری‌های سیاسی و اجتماعی مختلف را قضاوت میکنند . به این ترتیب ما به معیار برحق و اصلیلی مجهز میشویم که اراده خدا نیز بطور تاریخی از طریق آن بیان میگردد .

اکنون به دنبال مرور تاریخچه جریانی که ما آن را به دلایل سیاسی - مردمی ، فرصت طلبانه و ایپورتونیستی خواندیم ، وقت آن است که مسئله خود ( مجاهدین ) را که در حقیقت مسئله این جنبش و این میهن و این مردم است ، در آستان این خلق قهرمان و تمامی نیروهای وابسته بدان باز بگشاییم . و از آنها داوری طلب کنیم . در این نظر سنجی مردمی و دادخواهی خلقی ، اعتقاد ما بر این است که خلق هیچ گاه بطور تاریخی اشتباه نمیکند و صحیح و سقیم را با یکدیگر آغشته و هم ارز بجانمیگذارد ، از این رو چرا " مجاهدین " این خلق قهرمان که به تاکید ، موجودیت خود را از نیازهای جنبش همین مردم دارند ، و در راه خواست‌ها و آرمان‌های حق طلبانه همین مردم به مجاهدت پرداخته‌اند " مسئله " خود را سرانجام با همین خلق ، که بطور تاریخی معیار نهایی



سنجش اصالت راهها و اقداماتی است که خود آنها را برانگیخته و نهایتاً " نیز به مصالح خود او منجر میشود، مطرح نسازند؟ مسئله در یک کلام و در ساده‌ترین صورت خود اینست؛ آیا " تولد جدیدی" که به متلاشی شدن تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴ منتهی شد، یک تولد ضروری، طبیعی، مشروع و برحق است؟ دو جواب بیشتر وجود ندارد؛ آری یا نه، برحسب جواب اول (آری) که محل اشتراک ضد اسلامی و ضد مجاهدی رژیم ضد خلقی، مرتجعین راست و اپورتونیست‌های چپ‌نماست، از آنجا که اسلام را در عمل با " تکامل" (۱)، " نفی استثمار" (۲)، " دیالکتیک" (۳) و مواضع اجتماعی حقیقتاً توحیدی به نفع طبقات بالنده و محروم اجتماع (مستضعفان، (۴) کاری نیست، پس ایدئولوژی مجاهدین یک ملقمه التقاطی مارکسیست - اسلامی بوده که لاجرم در همین زمان (۵) (سال ۱۳۵۴) سازمانش تلاشی یا انشعابی را در تقدیر داشته است. مطابق این طرز تفکر (چه در قالب مارکسیسم عرضه شود یا در لباس اسلام) " واقعی، ضروری و ضروری، حقیقی (۶) است" به این معنی که تفاوتی میان آنچه هست و اتفاق افتاده با آنچه باید باشد و باید اتفاق می‌افتاد وجود ندارد. واقعیت و حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و بنابراین آنچه واقع شده ضروری و لهذا حقیقی بوده است. پس آنچه بر سر " مجاهدین" آمده است نیز به دلیل واقعیت داشتنش از حقانیت نیز برخوردار بوده و ولادت جدید، تولدی طبیعی و مشروع

۱، ۲، ۳ و ۴ اینها برخی از مبانی و بنیادهای عقیدتی توحیدی مجاهدین هستند، البته در مورد دیالکتیک متذکر میگردیم که به اتکاء قرآن و نهج‌البلغه، دیالکتیک ما یک دیالکتیک توحیدی است که بر مبنای اصالت دادن به " وحدت" (که سمت تکاملی حل تضادها نیز میباشد) در کل جهان قرار دارد.

(مراجعه کنید به مباحث ایدئولوژیک).

۵ - میدانیم که مارکسیست‌های اصولی که فی‌الواقع هم به هیچ وجه شریک جرم اپورتونیست‌های چپ‌نما نیستند، لا اقل معتقد نیستند که این تلاشی یا تجزیه در همین زمان (سال ۵۴) و خلاصه تا پایان نبرد ضد امپریالیستی اجتناب ناپذیر بوده است.

۶ - این عبارت در اصل از آن هگل است.

است و از این پس بایستی به دنبال دلایل اجتناب ناپذیری و حتمیت وقوع آن گشت تا موجه و طبیعی نیز بنماید. پس بی دلیل نبود که این هر سه گروه ( رژیم ، مرتجعین ، چپ نماها ) به دنبال ضربه دردناک سال ۱۳۵۴ سراز پا نشناختند و هر یک به طریقی با عبارات و کلمات خاص خودشان جشن گرفتند و بدان تبرک جستند .

چپ نمایان که خود عاملین فاجعه بودند ، رژیم شاه مدت‌ها پیش از همه ، مارک مارکسیست اسلامی را علیه مجاهدین علم کرده بود ، مرتجعین نیز اگر چه از این پیشتر و وقتی که باد در سمت مجاهدین میوزید مزورانه به آنها کرنش‌ها کرده بودند ولی اکنون به خود حق میدادند که بگویند " نگفتم ! " راست میگفتند . آنها همیشه به رغم کرنش‌های چاکرانه علنی‌شان ، در خفا ، آرمان‌های حق طلبانه و یگانه ساز توحید و اسلام مجاهدین را " فریب " و برخلاف اسلام ارتجاعی خود میانگاشتند .

" اذيقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض غر هؤلاء دینهم و من یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم .

هنگامی که دو رویان و کسانی که در قلب‌هایشان بیماری است میگفتند : اینان را دین‌شان فریفت . و کسی که به خدا توکل ورزد پس همانا که خدا چیره شونده و با حکمت است . انفال آیه ۴۹ " .

براستی آنان غافل بودند که همه این ابتلائات و فتنه‌ها برای آزمایش همین مردم است . تا سیه روی شود هر که در او غش باشد .

" ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین . همانا کسانی را که قبل از ایشان بودند نیز آزمودیم تا مشخص کند خدا آنان را که صدق ورزیدند و تا مشخص کند آنان را که دروغ میگفتند . عنکبوت آیه ۳ " .

هم آنان بودند که مشتی بی اطلاع و جاهل دیگر را نیز به دنبال خود کشاندند . اینان در ضدیت شان با مجاهدین و اسلام اصیل انقلابی نمی دانستند که آب به آسیاب همان چپ نمایانی میریزند که در ظاهر هیچ اشتراک عقیدتی با آنها ندارند . همان چپ نمایانی که ( چنانکه دیدیم ) " حرکت طبیعی و طبیعتا " جبری " سازمان و اسلام ما را به جرم ا ترقی خواهی و دفاع از نفی استثمار به جانب ماتریالیسم دانسته و از همین رو متلاشی کردن آن را یک " ضرورت طبیعی " قلمداد میکردند . همانها که درباره تاسیس گروه ایدئولوژی به منظور " تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام "

در سازمان ما نوشته بودند:

"این امر مسلماً" قدمی به عقب در روند تکامل فکری سازمان بود. اما متأسفانه این قدم برداشته شد، و حرکت طبیعی و طبیعتاً "جبری" که سازمان ما (به زعم اپورتونیست‌ها) به سمت اتخاذ یک موضع سالم انقلابی، به سمت درک صادقانه حقیقت (که همان حقایق اپورتونیستی منظور نظر است) طی میکرد، با این موضع جدید دچار اختلال شد....". (صفحه ۹۴ بیانیه).

و اما برحسب جواب دوم (نه) که موضع توحیدی قاطع خود مجاهدین است متلاشی شدن سازمان نه ضروری بوده است و نه طبیعی و حقیقت جویانه. بلکه متلاشی کردن آن ناشی از یک فرصت طلبی خیانت بار میباشد که با اعمال روش‌های فاشیستی انجام شده است. (۱)

در اثبات غیرطبیعی بودن و عدم مشروعیت آنچه فرصت‌طلبان آنرا "تولد جدید" مینامند (و درحقیقت در ضربه مرگباری به پیکر سازمان و صاحبان واقعی آن خلاصه میشود) دلایل مستحکم بسیاری در دست است. از جمله:

۱- به تصریح خود بیانیه این حرکت "طبیعی" "صرفاً" از بالا به پایین در سازمان به راه افتاده (ص ۱۴ مقدمه بیانیه) "است".

قبل از نفوذ اپورتونیسم حتی یک فرد تغییر موضع داده مارکسیست شده در سازمان یافت نمیشود. در این صورت چگونه میتوان این حرکت را درون جوش و طبیعی قلمداد کرد؟

۲- به تصریح خود بیانیه بیش از ۵۰ درصد از کادرهای سازمان در جریان این تغییرات تصفیه شده‌اند، در این مورد در صفحه ۲۰ مقدمه بیانیه چنین میخوانیم:

«مجموعاً در تمام طول ۲ سال "مبارزه ایدئولوژیک" قریب ۵۰ درصد از کادرها مورد تصفیه قرار گرفتند و بسیاری از کادرها از مواضع مسئول تا کسب

۱- چنانکه گفتیم مارکسیست‌های اصولی نیز مطابق معیارهای سیاسی خود طی مرحله کنونی انقلاب، طبیعتاً "متلاشی کردن مجاهدین را با مهر "طبیعی و جبری" تأیید نکرده و آن را مظهر اپورتونیسم میدانند.

صلاحیت‌های لازمه کنار گذارده شدند . ))

مطابق اظهارات غیر رسمی ، درصد واقعی تصفیه‌شدگان از این‌هم بیشتر است و تا حدود ۷۵ الی ۸۰ درصد نیز گفته شده است . در این صورت چگونه میتوان حرکتی را که به تصفیه قریب نصف تا سه چهارم افراد یک سازمان منجر شده طبیعی و درون‌جوش نامید ؟ تازه اگر پوچی‌ها و بی‌انگیزگی‌های تصفیه‌ناشده‌ها را هم در نظر بگیریم تصویر بسیار سیاه‌تری از تغییرات انجام شده خواهیم داشت .

۳ - به دلیل تمام روشهای فاشیستی - پلیسی که در جریان تغییرات مزبور دیدیم ، این تغییرات نمیتواند "طبیعی" و "جبری" و ضروری تلقی شوند . در یک تغییر طبیعی و " تولد مشروع " چه نیازی به این همه تناقض ، دروغ ، تظاهر ، فریبکاری ، تهدید ، شکنجه و کشتار است ؟ " طبیعت " شیئی برای بروز و تحقق آن از قوه‌بفعل به این روشها نیازمند نیست . متأسفانه هنوز اطلاعات ما در مورد تعداد دقیق مجاهدین به شهادت رسیده توسط اپورتونیست‌ها ، تکمیل نشده و هنوز بیش از ۴ - ۵ نفر از این شهدا را نمیشناسیم ، اما بی‌گمان احکام اعدام ( اعم از این که اپورتونیستها فرصت و امکان اجرای همه آنها را نیافته باشند ) بیش از اینها بوده است . آیا اعدام انقلابیون مجاهد به وکالت از جانب دژخیمان و ماموران اعدام شاه ، به تنهایی یک خیانت ضد انقلابی که هرگونه ادعای طبیعی بودن تغییرات کذائی را باطل میسازد نیست ؟

۴ - صرفنظر از دروغ‌ها و تناقض‌گویی‌ها ، بیانیه، خود در همه جا چنانکه دیدیم بر " طبیعت " اسلامی سازمان مجاهدین که هرگونه زایمان تشکیلاتی فرصت طلبانه و غیر اسلامی را غیر طبیعی و ناموجه میسازد ، تصریح میکند .

۵ - انبوه بی‌انگیزگی‌ها ، پوچی‌ها ، سازشکاری‌ها ، تسلیم طلبی‌های افراد جریان تغییر یافته که بارها تا همکاری کامل با رژیم شاه ، مقدم تغییرات طبیعی اراگرای داشتند ( باز هم به مثابه یک جریان و نه افراد پراکنده ) فرض هرگونه طبیعی دانستن جریان را از بنیاد باطل میکند .

آیا " وحید " قهرمان سالهای ۵۰ - ۵۲ در جریان یک تحول طبیعی به " وحید " خیانتکار سال ۵۴ تبدیل شده است ؟ البته فعلا کاری به یک استدلال بچه فریب دیگر اپورتونیست‌ها در این باره که نمودهای عفونت‌بار جریان

اپورتونیستی را باز هم از " عوارض طبیعی دوره گذار " ( از یک ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگر ) میدانند ، نداریم و آنرا در جای خود مفصلاً بررسی خواهیم نمود . فقط متذکر میگردیم که ای تفو بر آن گذاری که عوارض طبیعی اش اینها باشند . (۱) مثل این است که به مردم یک کشور سرمایه داری وابسته بگویند برای گذار از دوره وابستگی و نیل به دوران آزادی ملی ابتدا به دوره بردگی ( با تمام عوارض آن ) برگردید تا بعدها بطور طبیعی ( و پس از طی همه دوران های واسط ) به آزادی ملی برسید ! ! در اینجا نیز اپورتونیستها که حسب العمول در دوران سانسور ( خنده و گریه ) میدان سوداگی خود را از هماوردان صدیق تهی دیده بودند و هر جنس انحرافی اسقاط و بنجلی را به جای اجناس مرغوب تکامل یافته قالب میکردند . ( آنچنان که گوئی تکامل و انحراف هیچ یک معیاری در دنیای خارج از ذهنیت اپورتونیستی ندارند ) . چنان که گوئی هیچ رابطه ماهوی بین یک گذار و عوارض ضروری ملازم آن ، وجود ندارد . به این استدلال بچه فریب چوب حراج زده اند . اگر چه متاسفانه ! خریداری جز تابعان و دستاموزان . فرصت طلب خودشان نیافته اند .

۶ - تحلیل اقتصادی - اجتماعی اپورتونیست ها که بر مبنای آن ، تغییرات کذائی مورد نظرشان را موجه جلوه میدهند چنانکه دیدیم در کمتر جائی واقعگرایانه و خالی از تناقض است . (۲) ( بجز در بدیهیاتی همچون رشد سرمایه داری وابسته ) حقیقتاً در توضیحات آنها ( بجای " تحلیل اقتصادی " آش در هم جوش و آشفتگی فکری درجه اول حاصل آمده است . ) (۳) براستی استدلالات بکار گرفته شده در این تحلیل و " تغییرات " متعاقب آن " استدلال یک کودن بی مقدار ..... است که نمی فهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیست " . (۴)

۱ - اینجا است که در رابطه با " گذاری " که این عوارض را داشته باشد باید از قول امثال " وحید " گفت : از طلا گشتن ( که همان چپ نمائی باشد ) پشیمان گشته ایم ، مرحمت فرموده ما را مس کنید !

۲ - در این مورد در فصول آینده بیشتر صحبت خواهیم کرد .

۳ - جمله از آن لنین در نقد تحلیل اقتصادی کائوتسکی است ،

۴ - نقل از لنین در " کائوتسکی مرتد " !

بی مناسبت نیست در همین جا به یکی دیگر از تحلیل‌های اقتصادی از همین دست که در جریان اپورتونیستی صورت گرفته بود اشاره کنیم: نقل میکنند که یکی از تابعان اپورتونیست‌ها میخواست علت مارکسیست شدن خودش و مارکسیست‌نشدن برادرش را تحلیل کند، حسب‌المعمول چون باید علت مارکسیست شدن هر فردی به موضع طبقاتی خرده بورژوازی او نسبت داده می‌شد، حال این که هر دو برادر از یک خانواده مرفه بودند، تحلیل به بن‌بست میرسید. البته میدانیم که تحلیل مارکسیستی اساساً "حاکم بر طبقه است و نه فرد، لیکن شخص مورد بحث ما که توان فهم این مطلب را نداشت چنین استدلال میکرد که اگر چه درست است که هر دو برادر در یک خانواده به دنیا آمده‌اند، ولی برادر تغییر موضع داده و مارکسیست شده در ایام تنگدستی خانواده و بخصوص "زمانی که نسیه خرید میکردانند" "ا به دنیا آمده در حالی که برادر مجاهد مسلمان به هنگامی که خانواده در رفاه بوده است، متولد شده و لذا امکان اکتساب وجدان به اصطلاح پرولتری از او سلب شده است!!

اینجاست که به دلیل خوش خدمتی کلانی که اپورتونیست‌ها با متلاشی‌کردن سازمان مجاهدین (من غیر مستقیم) به ضد انقلاب و رژیم شاه کرده‌اند، بدلیل . . . . این خدمتگزاری پلید در آستان سرمایه‌داری (۱) که ((با استناد مارکسیستی به "پروسه تولید"، پرده پوشی ۱۰۰) شده است (۲) باید به نقل از لنین از تمام مارکسیست‌ها (چه در داخل و چه در خارج ایران، و به ویژه آنها که مقدم اپورتونیسم را گرامی داشتند) بپرسیم: "اگر این مارکسیسم است، پس چه چیزی چاکری در آستانه بورژوازی نامیده میشود؟" (۳) حقیقتاً اگر متلاشی‌کردن سازمان مجاهدین در بحبوحه نبردش با امپریالیسم و رژیم شاه، علیرغم کاروان شهیدان و انبوه اقشار حمایت‌کننده آن "مارکسیسم" است حق نداریم تعریف "بزرگ‌ترین چاکری و خوش خدمتی غیر مستقیم ممکن در آستان رژیم شاه" را جویا شویم؟ (۴)

۳ و ۲، ۱ نقل از لنین در همان کتاب.

۴ - اینجاست که روشن میشود چرا باز هم به قول لنین مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با اپورتونیسم جدا نیست.

اینجاست که با اعتقاد به این نکته که مارکسیسم - لنینیسم در دست های خیانت بار چپ نمایان به پراگماتیسم ( مصلحت پر داری عملی ) تنگ نظرانه و فرصت طلبانه ای تبدیل شده است، سارتر را به یاد می آوریم که یکبار نوشت: " هر کس آزاد است هر چه می خواهد بیندیشد ، ولی خدا کند که بیندیشد ". و ما خطاب به فرصت طلبان میگوئیم: وقتی حقیقت اسلام را درک نکرده اید، آزادید که مارکسیست بشوید ( لا اگراه فی الدین ) ولی باز هم ای کاش مارکسیست - لنینیست میشدند! (۱)

۷ - در حیطه عمل سیاسی، ادعای اپورتونیستی بن بست در خط مشی مسلحانه که گویا به زعم اپورتونیست ها مسائل آن در کادر ایدئولوژی اسلامی سازمان لاینحل بوده کذب محض است.

دلیل آن هم تأیید این پیش بینی مجاهدین واقعی در عمل است، که به محض تغییر ایدئولوژی، نفی مشی مسلحانه را در آینده نزدیک توسط اپورتونیست ها، و افتادن آنها را به موضع راست سیاسی پیش بینی نمودند چنانکه در سؤال و جوابهای بخش مربوط بمسائل سیاسی - استراتژیک تحلیل بیانیه نیز خواهیم دید. در همین بیانیه علیرغم تأکیدات غلیظ و شدید ظاهری بر مشی مسلحانه آثار و رد پاهای فراوانی که از آنها بوی نفی مشی به مشام میرسد، وجود دارد. پس کسی که علیرغم مارکسیست شدن در آستانه نفی مشی مسلحانه قرار دارد، چگونه میتواند مدعی شود که به خاطر پاسداری از این مشی " بطور طبیعی" مارکسیست شده است؟

۱ - و نه پیرو امثال قویرباخ:

در همین جا بی مناسبت نیست که استدلال بسیار موکدی را که بعضا افراد باصطلاح مارکسیست شده علیه مجاهدین تغییر موضع نداده بگار میبرند یادآور شویم. آنها بالصراحه میگفتند که " رژیم شاه چون بورژوازی را رشد میدهد از شما ( مجاهدین ) مترقی تر است " آخر به زعم آنان مجاهدین نماینده خرده بورژوازی و مدافع تولید کوچک بودند و لذا تولید گلان ماشینی بورژوازی را خوش نداشتند!!

- ۸ - ادعای مارکسیست شدن طبیعی در جریان عمل ، بعدد پروسه اصلاح و آموزش و اکتاع نیز بکلی بی پایه است . با یک نگاه سریع به روش های مارکسیست نمودن ، نیازی به توضیح بیشتر در این مورد نخواهد بود . (۱)
- ۹ - از نظر تشکیلاتی نیز این تولد به اصطلاح تکاملی کاملاً " طبیعی " نه تنها هیچ وحدت و انسجام بالاتری را باعث نشده ( در حالی که اگر طبیعتاً " تکاملی بود ، بایستی الزاماً " سازگاری و وحدت بیشتری را چه در درون و چه در مناسبات این تشکیلات یا بیرون از خودش یعنی مردم - باعث میگشت ) بلکه اپورتونیست ها در هر کجا که بودند " صد پاره " شدند . درست مانند پالتو صد پاره آگاکانویچ گدای مشهور روسی که پلخانف تشتت و صدپارگی نارودنیک ها را که چشمشان را برواقتیاست بسته و " نتوانسته بودند میان خود و واقعیت پل بزنند " بدان تشبیه میکند . بدین گونه بود که ما در هر کجا با شماری از بقایای اپورتونیستی روبرو میشدیم که بدون هیچ حساب و کتابی آنها هم کوس " رهبری " میزدند و باز هم دست از داعیه رهبری این خلق ( که آنهمه بدشمنش خوش خدمتی کرده بودند ) برنمیداشتند ، خصوصیات اصلی این افراد که مستقیماً آنها را از پرچمداران سلف خود به ارث برده بودند چنین بود : اشتهای وافر برای رهبری کردن و قبول نداشتن هیچ چیز و هیچ کس ( حتی هیچ سازمان و گروه مارکسیست دیگر ) بجز خودشان .

- ۱ - کما این که اخیراً در اعلامیه بقایای اپورتونیست ها که هنوز هم متأسفانه به رغم پذیرش بیماری " اپورتونیسم " در مورد آن پروسه به اصطلاح طبیعی تغییرات گذاشی ( یعنی پذیرش عنوانی که نخستین بار به وسیله مجاهدین در سال ۱۳۵۴ به این بیماری سیاسی تعلق گرفت ) ، از نام " مجاهد " تحت عنوان " بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران " استفاده و آنرا همچنان به لوک فرصت طلبی آلوده میکنند ، صریحاً اعتراف میشود که در سال ۵۶ " توده های سازمانی همراه با مسئولین برای اولین بار بطور جدی به مطالعه مارکسیسم - لنینیسم پرداخته اند " .




آری اینها و دهها دلیل و نشانه دیگر ( که یا آنها را قبلاً دیده و یا در آینده بحث خواهیم کرد ) همان نشانه‌هایی است که خلق ما و همه نیروهای مبارز وابسته‌بدان، بر اساس آنها " طبیعی بودن " و تکاملی بودن جریانی را که به متلاشی کردن سازمان ما در سال ۱۳۵۴ انجامید داوری خواهد کرد. لیکن در خاتمه باید خطاب به نیروهای مسلمان سؤال کنیم که:

آیا مارکسیست شدن تعدادی افراد با آن روش‌ها که دیدیم و زیر آن فشارها، در حالی که مسئولان و سرپرستان اصلی سازمان یا به شهادت رسیده و یا در اسارت‌گاهها و شکنجه‌گاهها بسر میبردند و یا همچون شهید شریف واقفی خائنانه به قتل میرسند، چیز بس عجیبی است؟ ( نمونه ل. )

آیا سراسر تاریخ اسلام مملو از این فتنه‌ها و ابتلائات ( منتهی در شکل خاص خودشان ) نیست؟

آیا جنایات و انحرافات امثال خالد بن ولید یا زید بن ابیه ( که در روزگاری قبل از همکاری با معاویه، عامل علی (ع) در فارس بود ) چیزی از اصالت اسلام کم میکنند؟ و اصولاً بایستی به حساب اسلام و مجاهدان آن گذاشته شود؟ و آیا این مطلب که میگویند معاویه زمانی کاتب وحی بوده است گناهی بر پیامبر و خدشای به حساب " وحی " است؟ و آیا همه اقدامات خیانت‌بار انحرافی و ظلمانی را توان این هست که لکه کوچکی به اندازه " دانه خردل " نیز بر دامن آفتاب حقیقی اسلام بنشانند؟ پس درست بهمین دلایل چگونه میتوان اقدامات خیانت‌بار اپورتونیستی را محصول طبیعی مجاهدین خلق ایران دانست و برای آن حسابی جداگانه باز نکرد؟

این درست است که اپورتونیسم با تمام خیانت‌هایش توانست در یک مقطع، مجاهدین را از رهبری سازمانشان به زیر کشیده و با کشتار شماری از آنان سازمانشان را موقتاً متلاشی سازد. اما از این درست‌تر و قطعی‌تر این است که: مجاهد هرگز نمرده و نمی‌میرد، زیرا که " بنیاد " ایدئولوژیکش ( که به شکل یا  چنان سازمانی انجامید ) نمرده و نمی‌میرد. زیرا که اسلام نمرده و نمی‌میرد و نخواهد مرد.

" هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله "

" او کسی است که رسول خود را به هدایت و آئین حق مجهز ساخت، تا وی را بر

تمامی ادیان و مکاتب دیگر برتری و چیرگی دهد. . . . . صف ۹ "

" آیا ندیدی که خدا چگونه کلمه و نهاد و آئین پاک را به درخت پاکیزه‌ای مثل زد که بنیادش ثابت و پابرجاست و شاخ و برگ آن در آسمان . قرار گاهی باذن پروردگار ، خود میوه‌اش را میدهد و خدا برای مردم مثلها می‌آورد؛ شاید که متذکر گردند . و مثل کلمه و نهاد پلید، همچون درختی پلید است که از روی زمین ریشه کن شده و آن را " قرار " و بقائی نیست . "

الم ترکیف ضرب الله مثلا کلمه طیبه کسجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء ( ۲۴ )  
 توتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون ( ۲۵ )  
 و مثل کلمه خبیثه کسجره خبیثه جثت من فوق الارض و مالها من قرار ( ۲۶ )

( پایان فصل اول )

فشرده گزارش فعالیت‌های سازمان از اواخر سال ۵۳ (ضربه اپورتونیست‌های چپ‌نما) تاکنون

---

الذین اخر جوانم ديار هم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره ان الله قوى عزيز

آنانکه از ديار ( و تعلقات ) خویش بناحق بیرون رانده شدند ( و در حالی که گناهی نداشتند ) مگر اینکه می‌گفتند ( شعار شان این بود ) پروردگار ما " الله " است. اگر نبود که خدا گروه و طبقه‌ای از مردم را با گروه و طبقه دیگر دفع و نفی نمی‌کرد همانا که مسلمان پرستشگاهها ، کلیساها ، صلاهی رسای انسانیت و مساجدیکه در آنها ( کمال به سوی ) خدا بیشتر یاد می‌شود ( مکانهاییکه نقطه آغاز هر نوع حرکت ضد ستمی باید باشد ) منهدم می‌شود بطور قطع خدا کسی ( کسانی ) را که ( راه ) او را یاری نمایند ، یاری خواهد نمود و خدا توانای نیرومند است .

" به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران "

---

... با احترامی عمیق و انقلابی به هزاران شهیدیکه با خون خود یکی از بزرگترین دیکتاتورهای تاریخ را سرنگون کرده و پشت امپریالیزم ، صهیونیزم و ارتجاع منطقه را به لرزه در آوردند و به ما این فرصت را دادند که بعد از سالهای سیاه ، در آستانه ورود به سال جدید ، پیروزیهای درخشان خلق قهرمانان را در مرحله مبارزه ضد دیکتاتوری از مسیر طولانی انقلاب تبریک بگوئیم .

برای سازمان مجاهدین خلق ایران ، افتخار آفرین است که در سالهای سیاه دیکتاتوری ، اختناق و سکوت، از تجسمات عینی آگاهی ، خشم و عصیان خلق ستمکشیده بر علیه امپریالیزم و مزدوران داخلی آن بوده و پرچم انقلابی خلق کبیری را به دوش داشته است .

رویدادهای خونبار سالهای اخیر ، مخصوصاً سالی که ساعات آخرین خویش را می-گذراند ، و پاسخهای کوبنده و قهرآمیز خلق به دشمنانش ، این نکته را ثابت کرد که نبرد برادران ما در میدانهای آتش و خون و مقاومت‌های قهرمانانه زیر شکنجه جلا دان رژیم شاه منعکس کننده خشم خروشان خلق و ترجمان واقعیات عینی میهنمان بوده است پس میتوان مبارزه سیاسی - نظامی سازمان را همواره بیانگر اصلی ترین و منطقی ترین پاسخ خلق به دشمنانش تلقی نمود . این مبارزات نشان داد که موضع استراتژیک سازمان و شعار های " ضد امپریالیستی ، ضد دیکتاتوری و ضد سرمایه داری وابسته " ی آن که از همان آغاز دوران تدارک عمل به تصویب رسیده بود تبلور عینی اساسی ترین خواست های خلق مان بوده است .

سازمان از بدو تأسیس خود در سال ۱۳۴۴ بدست مجاهدین شهید محمدحنیف نژاد ، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان تا کنون راه پرفراز و نشیبی را پیموده و همواره کوشیده است که به اصول مکتبی و آرمانهای توحیدی خویش و نیز به خلق رزمنده‌ای که ما را بی دریغ در دامن حمایت خود پرورده است وفادار باشد و در راه تکامل جامعه بسمت نظام بی طبقه توحیدی به پیکار و مجاهدت خونبار خویش ادامه دهد .

چهار سال از سلطه جریان انحرافی ( اپورتونیستی ) چپ نما می‌گذرد و در این مدت به دلایل ذیل ، تا کنون بجا نمانستیم که صریحاً از پایگاه خود سازمان با خلق کبیر و قهرمانمان سخن بگوئیم :

۱ - علاوه بر اینکه کلیه امکانات تعلیماتی ، نظامی ، ارتباطی و سمپاتیک سازمان توسط جریان اپورتونیستی تاراج شده بود ، ما تا آخر سال ۱۳۵۵ تحت تعقیب و زیر ضربات نظامی - تشکیلاتی جریان اپورتونیستی بودیم که ضمن به‌شهادت رسیدن چند تن از بهترین برادران ما ، سازمان دوبار تا آستانه تلاشی کشیده شد ، البته این ضربات هرگز نتوانست توجه ما را از تضاد اصلی موجود در جامعه منحرف کرده و ما را وادار به اتخاذ شیوه‌های غیر انقلابی نماید لذا علیرغم ضربات سنگینی که پیوسته متحمل می‌شدیم ، هرگز از اصول انقلابی خویش منحرف نشده و دست به عمل متقابل نزدیم و تنها با اتخاذ شیوه‌های سیاسی و افشا گرانه علیه جسرین مذکور وارد عمل شدیم و با منزوی کردن قدم به قدم جریان اپورتونیستی ، بالاخره توانستیم در برابر آن به پیروزیهای سیاسی - تشکیلاتی کامل نایل گردیم .

ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا ساعة ما يحكمون ( آیا آنان که اعمال ( شیوه‌های ) زشت بکار می‌گیرند می‌پندارند که بر ( سنت ) ما پیشی خواهند گرفت ؟ چه بد قضاوتی است که می‌کنند ! )

۲ - هجوم سیاسی - ایدئولوژیک یک جریان راست ارتجاعی " ضد مجاهد " ، که برای کوبیدن معیارها و ارزشهای سازمان تا مرز سازش با رژیم شاه پیش رفت و از هیچ‌گونه افتراء و تهمت ایدئولوژیکی - سیاسی دریغ نورزید و با تمام قوا کوشش می‌کرد که تضاد اصلی موجود در جامعه را تحت الشعاع تمایلات سازشکارانه خود قرار داده و با پناه گرفتن پشت سنگر " دفاع از اسلام " حرکت‌های خود بخودی را بر علیه مجاهدین و همه فرزندان راستین اسلام متمرکز نماید ولی ما برای اینکه تضاد درون خلقی را فعال نکرده و امکان تحصیل هر نوع سوء استفاده از تضادهای درونی را از دشمن سلب کنیم ، از همه تظاهرات و جلوه‌های تحریک آمیز سازمان ( علیه جریان راست ) ممانعت کردیم . البته این تاکتیک به معنی عدول از اصول ایدئولوژیکی نبوده و تنها برای وحدت و یکپارچگی نیروها در مقابل رژیم دیکتاتوری چنین تاکتیکی اتخاذ شده بود . ضمناً " این جریان باعث شد که مرزهای دقیق اسلام راستین و اسلام شرک آلود را هر چه بیشتر بشناسیم " ولیلی المومنین منه بلاء حسنا " ( و بیازماید مومنین را ( در مسیر مشکلات و شدائد ) به بلا و آزمایشی نیک ( رشد دهنده ) از جانب خود ) .

۳ - ترمیم ضربات وارده به تشکیلات و تجدید سازماندهی ( که مبرم ترین کار تشکیلاتی بود ) ، کار مجدد تعلیماتی و ارتقاء وحدت ایدئولوژیکی سازمان به عالیترین سطح ممکنه که در برگیرنده وحدت استراتژیک و تشکیلاتی سازمان نیز بوده و طبعاً به زمان نیاز داشت . در این رابطه حاصل تفویک تجارب مزبور را در فرصتهای مناسب و هر چه زودتر در اختیار خلق قهرمانان قرار خواهیم داد .

۴ - اوجگیری جنبش دموکراتیک : با توجه به تضاد درونی رژیم حاکم که در مواجهه جنبه‌های دیکتاتوری و لیبرال آن به چشم می‌خورد ، سازمان جهت تضعیف دیکتاتوری اصراری بر استفاده از نام خویش نداشت . زیرا سعی دیکتاتوری بر آن بود که با دست آویز قرار دادن حضور سازمانهای انقلابی مسلح در سطح جامعه ، بهانه‌ای برای سرکوبی وسیع تر خلق داشته باشد با توجه به این مساله خط مشی سازمان طوری تنظیم شده بود که کارها و عملیاتش حتی المقدور تظاهر خارجی نداشته و در عین حال متضمن تقویت جناح رادیکال جنبش نیز باشد .

و بالاخره پیوستن مجدد برادران از بند رسته به سازمان و موضوع سازماندهی آنها ، طبیعتاً یکی از اشتغالات عمده سازمان را تشکیل می داد . اما در تمام این مدت سازمان تا آنجا که با امکانات محدود خود می توانست ، با اتخاذ تاکتیک های مناسب ضربات خود را بر پیکر رژیم دیکتاتوری وارد می نمود و بازوی نظامی خویش را در موارد لزوم بعنوان چتر حفاظتی جنبش دموکراتیک بکار می برد . در بسیج ، سازماندهی و سمت دهی شعارهای مبارزات دموکراتیک فعالانه و من غیر مستقیم شرکت می کرد ، مبارزاتی که خوشبختانه هر روز شاهد اوج گیری و اعتلای هر چه بیشتر آنها بودیم تا بالاخره در ماه گذشته ، خلق مان با خروش انقلابی خویش پرچم مبارزات ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی را بر فراز شکوهمند تری به اهتزاز در آورد که خصلت ممیزه آن ، به زانو در آوردن قهرآمیز و مسلحانه اهرم نظامی رژیم در بسیاری از نقاط بود . و برادران مجاهد ما نیز همچون قطره ای در میان دریای خروشان خلق قهرمان ، وظیفه خویش را در این پیکار بزرگ ادا نمودند که گزارش این عملیات بعداً در اختیار هموطنان مبارز مان قرار خواهد گرفت .

بدون شک قدرت سیاسی رژیم پهلوی منکوب و به زیاله دان تاریخ ریخته و سایر نهادهای امپریالیستی نیز به شدت لرزانیده شد . ولی همچنان ریشه کن نا شده باقی مانده و طبعاً سعی در تجدید حیات خویش می نماید و اگر آگاهانه و بطور قاطع با آن برخورد نشود و از انرژی موجود در جنبش که بطور عینی قادر به در هم کوبیدن دژهای امپریالیستی است ، استفاده متناسب به عمل نیاید ، امکان جاکمیت مجدد دست نشانندگان امپریالیسم ، پس از ایجاد زمینه سیاسی لازم محقق خواهد شد و اینک ما مصمم تر از قبل و با توجه به میثاق سنگین خویش که با خدا و خلق مان بستیم ، تا خشکانیدن ریشه های اقتصادی - اجتماعی و پلیسی - نظامی سلطه امپریالیسم ، و سپس تا تحقق جامعه بی طبقه توحیدی قاطعانه به راه خویش ادامه خواهیم داد تا تمام عوامل تجاوز و جنگ از بین برود ، "حتی تضع الحرب اوارها"

اینک توجه هموطنان مبارز مان را به ملاحظات

سیاسی و تشکیلاتی ذیل جلب می کنیم :

۱ - باید بدانیم که مبارزات خلق ما در عین کسب پیروزی درخشانش به پایان نرسیده و هنوز برای ریشه کن ساختن قاطع سلطه امپریالیسم راه دراز و دشواری در پیش دارد ، هر چند دستگاه بوروکراسی و سیستم پلیسی - نظامی دشمن ضربات سنگینی خورده است ، اما خطر امپریالیسم زخم خورده و بقایای سیستم بوروکراسی و پلیسی - نظامی دشمن در کمین ما است و نهادهای اقتصادی - اجتماعی آن دست نخورده باقی مانده اند و باید در یک جریان دراز مدت مبارزه اجتماعی ، تمام ریشه های اقتصادی - اجتماعی امپریالیسم خشک و نابود شود ، کوچکترین تعلل و سهل انگاری در این مورد گناه نابخشودنی است .

زیرا امکان هر نوع قوام مجدد این نهادها ، سلطه تمام و کمال امپریالیسم رابه دنبال دارد و باید با پی گیریهای لازم فرصت تجدید سازمان و تجدید قوای پلیسی - نظامی را از دشمن گرفت و ما در اینجا صراحتا اعلام می داریم ، با توجه به رد - پاهای و نمونه هائیکه سازمان بدست آورده است ، شبکه های پلیسی - نظامی بطور مخفیانه در شرف تکوین است و ما توجه دولت و تمام نیروها را به این مساله جلب می کنیم .

۲ - سازمان ، ضمن تایید مواضع برادران مجاهد از بند رسته ، مبارزات سیاسی و افشا - گرانه آنها را در مقابل جریانات انحرافی و مجاهدت های بی امانشان در جهت حفظ میراث ایدئولوژیک سازمان و ارتقاء آن در داخل زندان را قسمتی از کار تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق ایران میدانند و عناصری را که از صفوف آنها تصفیه شده اند عناصر خراجی سازمان اعلام میدارند که این عناصر حق هیچگونه استفاده از نام و ارزشهای مجاهدین را ندارند و ما از پیش در مورد سرعت سیاسی برخی مدارک سازمان و تغییرات بینادی و دستکاری هایی که در آنها صورت گرفته به هموطنانمان هشدار می دهیم و این نوع برخورد های ناصادقانه و فرصت طلبانه را محکوم می کنیم .

اینک ما ( صرف نظر از وابستگان به سازمان ) تعدادی از شهدای سازمان را که از اول سال ۱۳۵۴ تا کنون بدست رژیم و اپورتونیستها و نیز حین ماموریت های مختلف سازمان شهید شده اند با رعایت تاریخ شهادتشان ذکر می کنیم با این توضیح که عده ای از اعضاء سازمان با توجه به محیط خفقان و پلیسی جامعه و برخوردهای غیر انقلابی و مقاومت شکنانه اپورتونیستها و نیز کمبود آگاهی از جریانات درون تشکیلاتی ، با حفظ مواضع قلبی خود در درون سازمان اپورتونیستی به نوعی سازش جهت حفظ خویش در مقابل پلیس تن داده بودند که بعضی از آنها در بر خوردها و حوادث مختلف جان خود را از دست داده اند و ما مشغول بررسی شرایط ویژه آنها

هستیم تا بتوانیم با شناسائی بدست آمده لیست کامل شهدای سازمان را در آینده منتشر کنیم .

جاودانه باد خاطره شهدای به خون خفته خلق ایران  
گرامی باد یاد شهدای سازمان مجاهدین  
نابود باد کلیه مظاهر امپریالیستی  
در اهتزاز باد پرچم انقلاب توحیدی

مجاهدین خلق ایران ۵۷/۱۲/۲۷

نحوه شهادت	تاریخ شهادت	نام
تیر باران	۵۴/۱/۲۹	۱ - کاظم دوالانوار
تیر باران	۵۴/۱/۲۹	۲ - مصطفی خوشدل
شهید بدست اپورتونیستها	۵۴/۲/۱۶	۳ - مجید شریف واقفی
زیر شکنجه	۵۴/۵/۳	۴ - فاطمه امینی
زیر شکنجه	۵۴/ اردیبهشت /	۵ - حسین کرمانشاهی اصل
تیر باران	۵۴/۱۱/۳	۶ - مرتضی صمدیه لیاف
تیر باران	۵۴/۱۱/۳	۷ - مرتضی لیافی نژاد
تیر باران	۵۴/۱۱/۳	۸ - عبدالرضا منیری جاوید
درگیری	۵۴/۱۲/۲	۹ - علی محبی
درگیری	۵۴/۱۲/۸	۱۰ - فرهاد صفا
تیر باران	۵۵/ شهریور /	۱۱ - محمد صفری لنگرودی



درگیری	مهر / ۵۵	۱۲- علیرضا الفت
درگیری	۵۵/۸/۲	۱۳- محمد رضا باب احمدی
تیر باران	۵۵/۹/۱۴	۱۴- محمد حسن ابراری
درگیری	۵۵/۹/۱۸	۱۵- بهجت تیفتکچی
شهید بدست	سال ۵۵	۱۶- محمد یقینی
اپورتونیستها		
_____	سال ۵۵	۱۷- برادری با اسم مستعار پرویز
زیر شکنجه	سال ۵۶	۱۸- محمد علی مهدوی
حین ما موریت	۵۶/۱۰/۴	۱۹- جلال هدشی
درگیری	دی ماه / ۵۵	۲۰- محمد الفت
حین ما موریت	۵۷/۱۱/۹	۲۱- حسن روشن پناه
حین ما موریت	۵۷/۱۱/۱۶	۲۲- محمد حسن نصیراوغلی خیابانی
حین ما موریت	۵۷/۱۱/۱۶	۲۳- محمد رهنمای شهبازی
حین ما موریت	۵۷ / ۱۲ / ۳	۲۴- محمد رضا طلوع شریفی
_____	سال ۵۷	۲۵- زهرا گودرزی

www.iran-archive.com

M. S. S. (U.S.A.)  
P. O. BOX 5475  
LONG BEACH, CA. 90805

نشانی :

تکثیر از :

انجمن دانشجویان مسلمان (آمریکا)

شهریور ماه ۱۳۵۹



از انتشارات: سازمان مجاهدین خلق ایران